

سلسله های اسلامی

نوشته

کلیفورد ادموند بوسورث

ترجمه

فریدون بدره ای



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

(پرویشگاه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

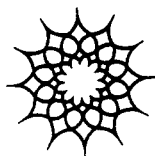
سلسله های اسلامی

نوشته

کلیفورد ادmond بوسورث

ترجمه

فریدون بدره ای



موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

تهران : ۱۳۷۱

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

والسپو

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

سلسله‌های اسلامی

شماره: ۶۷۹

طرح روی جلد: قبادشیوا

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: آرین

لیتوگرافی: پیچاز

بها: ۲۵۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ

باسورث، کلیفورد ادموند.

Bosworth, Clifford Edmond

سلسله‌های اسلامی /

۱. کشورهای اسلامی - شاهان و فرمانروایان - نسب‌نامه

۲. کشورهای اسلامی - تاریخ. الف. بدره‌ای، فریدون، ۱۳۱۵ -

مترجم. ب. عنوان

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۴-۱
مقدمه مؤلف	۱۶-۵

فصل اول : خلفاء ۱۷-۳۰

خلفای راشدین ۱۸- خلفای اموی ۲۰- خلفای عباسی ۲۳

فصل دوم : اسپانیا و شمال افریقا ۳۱-۷۴

امویان اسپانیا ۳۲- ملوک الطوائف در اسپانیا قرن یازدهم ۳۶- نصیریان یا بنو الاحمر ۴۲- ادریسیان و ادریسیه یا ادارسه ۴۵- رستمیان ۴۸- بنی اغلب یا اغالبه ۵۱- بنی زیری و بنی حماد ۵۳- مرابطون ۵۶- مرینیان و وطاسیان ۵۹- حفصیان یا حفصیون ۶۳- شرفای مراکش ۶۷- سنوسیان یا سنوسییه ۷۲

فصل سوم : هلال خصیب : مصر ، شام و عراق ۷۵-۱۱۴

بنی طولون ۷۶- اخشیدییه یا آل اخشید ۷۹- فاطمیان ۸۱- حمدانیان ۸۵- بنی مزید ۸۸- مروانیان ۹۱- بنی عقیل ۹۴- آل مرداس یا بنی مرداس ۹۷- ایوبیان ۹۹- ممالیک ۱۰۵- سلسله محمد علی پاشا ۱۱۱

فصل چهارم : شبه جزیره عربستان ۱۱۵-۱۳۴

قرامطه یا قرامطیان ۱۱۶- امامان زیدی یمن یا بنی رسی ۱۱۸- صلیحیون ۱۲۲- رسولیان یا بنی رسول ۱۲۴- آل بوسعید : سلاطین مسقط و سپس زنگبار ۱۲۷- آل سعود یا وهابییه ۱۳۱

فصل پنجم : ایران زمین و قفقاز پیش از سلجوقیان ۱۳۵-۱۷۶

باوندیان یا آل باوند ۱۳۶- آل مسافریا سالاریان یا کنگریان ۱۴۰- روادیان ۱۴۳- شادادیان ۱۴۵- زیاریان ۱۴۸- بوئیان یا آل بویه ۱۵۰- بنی کاکویه ۱۵۵- طاهریان ۱۵۷- سامانیان ۱۵۹- صفاریان ۱۶۲- خوارزمشاهیان ۱۶۷- آل افراسیاب یا قراخانیان یا ایلک خانیان ۱۷۱

فصل ششم : سلجوقیان و اتابکان ۱۷۷-۱۹۶

سلجوقیان ۱۷۸- امرای ارتقی یا ارتقیه ۱۸۴- زنگیان یا اتابکان زنکی ۱۸۷- ایلدگزیان یا اتابکان ایلدگزی یا اتابکان آذربایجان ۱۹۰- سلفوریان یا اتابکان سلفری یا اتابکان فارس ۱۹۲- اسماعیلیان یا فدائیان یا حشیشیه ۱۹۴

فصل هفتم : آسیای صغیر و ترکان ۱۹۷-۲۱۴

سلجوقیان روم ۱۹۸- دانشمندیه ۲۰۲- قرامانیان یا بنو قرامان ۲۰۵- سلاطین عثمانی ۲۰۸

فصل هشتم : مغولان یا چنگیزیان ۲۱۵-۲۴۰

مغولان یا چنگیزیان ۲۱۶- خان‌های بزرگ مغول، اعقاب اوگتای و تولوی ۲۲۰- جغتائیان : اعقاب جغتای ۲۲۳- ایلخانان یا ایلخانیان اعقاب هولاکو خان ۲۲۶- خانهای اردوی زرین : اعقاب جوچی ۲۲۹- شیبانیان : اعقاب جوچی ۲۳۴- گرای خانهای کریمه : اعقاب جوچی ۲۳۶

فصل نهم : ایران بعد از مغولان ۲۴۱-۲۶۶

آل مظفر یا مظفریان ۲۴۲- آل جلایر یا جلایریان ۲۴۴- تیموریان ۲۴۶- ترکمانان قراقویونلو ۲۵۰- ترکمانان آق‌قویونلو ۲۵۲- صفویان ۲۵۵- افشاریه ۲۵۹- زندیه ۲۶۲- قاجاریه ۲۶۴

فصل دهم : افغانستان و هند ۲۶۷-۳۱۳

غزنویان ۲۶۸- غوریان ۲۷۱- سلاطین دهلی ۲۷۴- سلاطین بنگاله (بنگال) ۲۸۳- سلاطین کشمیر ۲۸۷- سلاطین گجرات ۲۹۱- سلاطین شرقی جوینور ۲۹۴- سلاطین مالوا ۲۹۶- سلاطین بهمنی و جانشینان آنها ۲۹۸- سلاطین فادوقی خاندش ۳۰۲- شاهان مغول هند ۳۰۵- پادشاهان افغانستان ۳۱۰

فهرست ها ۳۱۳

پیشگفتار مترجم

کتاب *The Islamic Dynasties* اثر سی.ای. بوسورث* که ترجمه پارسی آن اینک تحت عنوان «سلسله‌های اسلامی» از نظر خوانندگان می‌گذرد، می‌تواند یک کتاب مراجعه کوچک در زمینه تاریخ اسلام به شمار آید، و مراد من از کتاب مراجعه، آن‌چنان کتابی است که فرنگی‌ها بدان کتاب‌دفرانس می‌گویند، و تفاوت چنین کتابی با کتابهای معمولی که درباره تاریخ کشورهای اسلامی نوشته شده است در این است که این کتاب، و اصولاً همه کتابهای مراجعه، برای آن نیست که خواننده از آغاز تا انجام آن را یکباره مطالعه کند، بلکه برای آن است که برای رفع احتیاجات فوری خود بدان مراجعه کند، و جواب پرسش یا مشکل خود را در آن بیابد، و به این ترتیب، با صرف مقدار ناچیزی از وقت به آنچه می‌خواهد برسد. مثلاً اگر خواننده‌ای در ضمن مطالعات خویش به نام *اداره برمی‌خورد*، و تصادفاً نمی‌داند اینان چه کسانی بوده‌اند، با استفاده از فهرست مندرجات یا اعلام این کتاب می‌تواند بلافاصله این سلسله را بیابد، و از زمان حکومت، قلمرو حکومت، و نام حکمرانان آن اطلاعات مختصری به دست آورد. یا اگر محقق در هنگام نوشتن مقاله‌ای یا کتابی در زمینه‌های تاریخی احتیاج دارد که مثلاً زمان سلطنت فلان پادشاه سلجوقی را ذکر کند، و مراجعه به تواریخ آن عهد مدتی وقت او را می‌گیرد، خیلی آسان می‌تواند بدین کتاب مراجعه کند، و مطلوب خویش را بیابد. در حقیقت کتاب سلسله‌های اسلامی از زمره کتب مراجعه‌ای است که فرنگیان بدان *handbook* می‌گویند، و ظاهراً باید دفرارسی از آن به «کتاب دستی» یا «کتاب دم دستی» تعبیر کرد.

* C. E. Bosworth. *The Islamic Dynasties : a Chronological and Genealogical Survey*. Edinburgh, 1967.

متأسفانه در کشور ما قدر و قیمت و اهمیت این گونه کتب مراجعه ، و بلکه انواع دیگر کتب مراجعه ، زیاد دانسته نیست ، و با آنکه در قدیم به این گونه کتب اهمیت فراوان می‌داده‌اند ، و انواع مختلف کتب طبقات و کشف‌ها ، و کشف‌ها و فهرست‌ها مبین توجه به این مسئله است ، ولی در دوره‌های اخیر چندان توجهی بدین نکته نشده ، و با آنکه در کتب فرنگی از احصاء العلوم فارابی به عنوان یکی از قدیمترین دائرة المعارفهای جهان نام برده شده ، ما تا چند سال پیش هنوز يك دائرة المعارف معتبر به فارسی نداشتیم ، و هنوز هم در قیاس با دائرة المعارف بریتانیکا ، و امریکانا ، و بروکهاوس و غیره نداریم .

باری ، واقف نبودن به اهمیت این گونه کتب در مطالعه و تحقیق سبب شده است که نه تنها ما خود به تألیفی در این باره نپرداخته‌ایم ، بلکه به ترجمه آثار هم که فرنگیان ، که ضرورت این کار را تشخیص داده بوده‌اند ، نوشته‌اند توجهی نکرده‌ایم ، و تازه وقتی هم کسی بدین کار دست بازیده ، چون قدر و قیمت این گونه کتب در نزد محققان و دانشمندان و خلاصه طبقه کتابخوان ما معلوم نبوده ، و از کتاب توقعی دیگر داشته‌اند ، کتاب رونقی نگرفته و در بوته فراموشی افتاده است . کتاب طبقات سلاطین اسلام نوشته استانلی لین پول ، ترجمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی از این زمره است ، که یاد دارم زمانی آن را در کنار خیابانها ریخته بودند و به ثمن بخش می‌فروختند و کسی نمی‌خرید . ولی خدای را سپاس ، که بالاخره قدر آن شناخته شد ، و به جلد زر کوب بیاراستندش ، و به قیمتهای گزاف فروختند . و اینک چون ورق زر نایاب و گرانقدر است .

به هر تقدیر ، غرض از آوردن این سخنان آن است که خواننده این کتاب نباید گمان برد که تاریخ پیوسته‌ای از سلسله‌های اسلامی را در این کتاب می‌خواند ، زیرا غرض اصلی از تألیف آن هرگز این نبوده است ، بلکه مؤلف دانشمند آن می‌خواسته است يك کتاب مراجعه كوچك برای محققان و طلاب تاریخ اسلام فراهم آورد ، و چنانکه در مقدمه فاضلانه خود نیز متذکر شده است ، کار وی در این زمینه بدون پیشاهنگ نیست و کتب معتبر دیگری در این باب نوشته شده که اکنون نایاب ، و از دسترس همگان بیرون است ، و کتاب وی گرچه از لحاظ وسعت ، بدون تردید هرگز به پای اثر شگرف زامباور به نام معجم الانساب نمی‌رسد ، ولی در محدوده خود شاید از آن دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد ، خاصه که برای هر سلسله شرح موجزی از چگونگی برآمدن و افول آن نوشته شده ، و مؤلف که خود از محققان بنام تاریخ اسلامی ، و از استادان دانشگاه منچستر است ، با تحقیقات و آثار جدیدی که توسط دانشمندان کشورهای مختلف نوشته شده آشنایی داشته ، و نتایج این تحقیقات را در روشن ساختن

نکات تاریک تاریخ سلسله‌های اسلامی به کار گرفته است. از همین مؤلف آثار بسیار در تاریخ ایران و اسلام به چاپ رسیده که به نظر ما یکی از معتبرترین آنها تاریخ غزنویان^۱ اوست که جا دارد هر چه زودتر به زبان فارسی درآید، و دیگر فصل دویست و سه صفحه‌ای او در جلد پنجم تاریخ ایران کیمبریج^۲ به نام «تاریخ سیاسی و سلسله‌ای ایرانزمین» است.*

در ترجمه کتاب، چنانکه شیوه کار این مترجم است، همه جا دقیقاً از مؤلف پیروی شده و در ضبط و ثبت اسامی شاهان نیز، با آنکه گاهی روش مؤلف، برای مترجم و در نتیجه برای خواننده ایرانی نیز نامأنوس بوده، اصالت متن حفظ شده، و تنها در یک مورد از این قاعده سرباز زده شده است، و آن نامهای مغولی و ترکی است که متأسفانه محدودیتهای ناشی از خط فارسی اجازه نداد که ضبطهای اصیل مؤلف را که بازحمت زیاد تلفظ اسمهای ترکی و مغولی را، چنانکه در اصل تلفظ می‌شده، ضبط نموده در فارسی منعکس سازیم، ولذا، تا آنجا که مقدور و مأنوس ذهن بود همان ضبطهای متداول در تواریخ فارسی را آوردیم.

در نقل اسمها از صورت لاتینی به فارسی کوشش فراوان شده که ابوحامدی، ابوحمید و یا حمداللهی، حامدالله نشود، اما از آنجا که امکان لغزش چشم در رؤیت این

1. C. E. Bosworth, *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994-1040*. Edinburgh, 1963.

2. *The Cambridge History of Iran*, vol. v: *The Saljuq and Mongol Periods*. Cambridge, 1968.

✽ از آثار دیگر مؤلف کتب و مقالات زیر را که همه در تاریخ ایران است می‌توان ذکر کرد:

1—, Bosworth, C. E. "Ghaznevid military organisation." *Der Islam*, vol. xxxvi, 1960.

2—, "The early Islamic history of Ghūr" *Central Asiatic Journal*, vol. VI, 1961.

3—, "The imperial policy of the early Ghaznavids." *Islamic Studies, Journal of the Central Institute of Islamic Research*, vol. 1, no. 3, 1962.

4—, "Early Sources for the history of the first four Ghaznavid Sultans (977-1041)." *Islamic Quarterly*, vol VII, 1963.

5—, "On the Chronology of the Ziyārids in Gurgān and Tabaristān." *Der Islam*, vol XL, 1964.

6—, "Ghazna." and "Ghūrids" *Encyclopaedia of Islam*. 2nd ed. Leiden, London, 1960 — ,

همه اسم ، که گاه بس ناماً نوس هستند ، بسیار است شاید با همه دقتی که کرده‌ام باز خطایی بر قلم رفته باشد ، امید است که خواننده فاضل و نکته سنج از تذکر آن دریغ نرزد .

براین کتاب می‌شد حواشی و تعلیقات نسبتاً مفصلی نوشت ، اما از آنجا که چنین کارهایی در این روزها به تظاهر و سالوس گرائیده است و وسیله‌ای برای فضلفروشی شده ، مترجم روا دانست که کتاب بی‌هیچ پیرایه‌ای به حلیه طبع درآید تا نشانی از کوشش خجسته مؤلف دانشمندان باشد نه مایه فضلفروشی مترجم .

والسلام علی من اتبع الهدی
فریدون بدره‌ای

مقدمه

هر محقق که با تاریخ کشورهای اسلامی سروکار داشته باشد محتاج است که فهارس قابل اعتمادی از سلاطین، سلسله‌ها، حکام، و دیگر مأموران دولت در اختیار داشته باشد. اما در آنجا که مورخان تاریخ بریتانیا و اروپا مدتهاست که انتخابات مختلفی از این گونه « ابرارها »^۱ در دسترس دارند، میدان انتخاب برای مستشرقان بسیار محدود می‌باشد.

برای محققان تاریخ اسلام کتاب **طبقات سلاطین اسلام*** تألیف ستانلی لین پول اثری پیشگام و تحسین‌آمیز در این زمینه است. این کتاب زاده تمایلات نویسنده به تحقیقات سکه‌شناسی، و بخصوص نتیجه کار او درباره فهرستهای سکه‌های سلاطین اسلامی و هندی درموزه بریتانیا بود. سودمندی این کتاب سبب شد که به سرعت به وسیله ویلهلم بارتلد تحت عنوان *Musulmanskuja dynastiy (St. Petersburg 1899)* به روسی ترجمه گردد. بارتلد که خود از محققان بزرگ تاریخ آسیای مرکزی بود، صورت ارزشمندی از اصلاحات و تصحیحات خود به کتاب ضمیمه نمود. بیست و

* The Mohammadan dynasties : Chronological and genealogical tables with historical introductions.

پنج سال بعد، خلیل ادهم، مدیر موزه‌های استانبول، کتاب لین پول را به ترکی ترجمه کرد و نام آن را **دول اسلامی** (استانبول ۱۹۲۷/۱۳۴۵) گذاشت. وی اطلاعات تازه فراوانی درباره سلسله‌های ترك آناطولیا، منطقه‌ای که لین پول به طور سطحی به بحث از آن پرداخته بود، بر کتاب افزود. در این میان، ایران‌شناس آلمانی، فردیناند یوستی، کتاب **نامنامه ایرانی*** خویش را منتشر کرد (ماربورگ ۱۸۹۵). قسمت اعظم این کتاب قاموس الفبایی نامهای ایرانی است، ولی در آخر آن یوستی بخش مفصلی (از صفحه ۳۹۰ تا ۴۷۹) را به **شجره‌نامه سلسله‌های ایرانی** اختصاص داده است. در اینجا کلمه ایرانی به معنای وسیع آن گرفته شده است تا هم دوره پیش از اسلام و هم دوره بعد از اسلام را شامل گردد، و سلسله‌هایی را که از لحاظ نژادی غیر ایرانی بودند اما تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار داشتند و نامها و القاب ایرانی به کار می‌بردند (مانند سلسله‌های گرجی و ارمنی در ماوراء قفقاز، و سلسله‌های مختلف ترك در عراق و اناطولیا و ایران، و سلسله‌های مسلمان هند) در برگیرد. شجره‌نامه‌های یوستی در بسیاری از موارد مبتنی بر بررسی عمیق متون تاریخی و ادبی مربوطه است، و از این بابت مبنای استوارتری از تحقیقات لین پول دارد، و کتاب **نامنامه ایرانی** به جهت شمول بردنای ایرانی و نواحی پیرامون آن از بسیاری از جهات بر طبقات سلاطین اسلام لین پول ترجیح دارد. همچنین نوشته‌ادوارد زاخو تحت عنوان «**فهرستی از سلسله‌های اسلامی****» در اینجا قابل ذکر است. زاخو در این نوشته **نسب‌نامه سلسله‌های کوچک مختلف سلاطین و حکمرانانی را**

❁ Iranisches Namenbuch.

❁❁ "Ein Verzeichnis Muhammedanische Dynastien", Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften, Phil. Hist. Kl. (1923), No. 1, PP. 1-39.

که نامشان در کتاب لین‌پول نیامده ، آورده است ، و مأخذ وی در این کار **صحائف الاخبار** مورخ عثمانی احمد بن لطف‌الله ، ملقب به منجم باشی (متوفی در ۱۷۰۲/۱۱۱۳) است که این کتاب خلاصه‌ای به زبان ترکی از تألیف اصلی وی به زبان عربی به نام **جامع الدول** می‌باشد. منجم‌باشی در نوشتن این تاریخ عمومی از مأخذ و کتبی استفاده کرده که اینک بهیچ وجه در دست نیست ، و دست کم در متن عربی ، شجره‌نامهٔ سلسله‌هایی را که مورد بحث قرار داده با کمال دقت آورده است .

باری ، در چهل سال گذشته مورخی که باختصاص با تاریخ اسلام سرو کار داشته **راهنمای انساب و وقایع در تاریخ اسلام*** سکه‌شناس اطریشی ادوارد فن زامباور را که در ۱۹۲۷ در هانور به چاپ رسیده ، در دسترس داشته است . این اثر سترک ، چنانکه مؤلف در مقدمهٔ آن (صفحات ۵-۶) بیان داشته مبتنی بر مدارك سکه‌شناسی و کتیبه‌ای و متون تاریخی ، و بخصوص بررسی اصولی تاریخ عمومی ابن‌اثیر (متوفی در ۱۲۳۴/۶۳۰) به نام **الکامل فی التاریخ** ، می‌باشد . کتاب زامباور کاملترین تحقیق موجود در بارهٔ سلسله‌هایی است که در دنیای اسلام از اسپانیا و مراکش تا هند حکومت کرده‌اند ، و علاوه بر این ، فهرست‌هایی از حکام ، خلفا ، و وزرای بسیاری از سلسله‌های بزرگ را دربر دارد . تألیف چنین اثری به وسیلهٔ یکتا تن فوقیتی شگرف محسوب می‌شود ، و دیگر هرگز کسی نخواهد توانست به تنهایی دست به چنین کاری زند. زامباور هم یکه سکه‌شناس و هم یکه محقق عربیدان بود ، و با زبانهای فارسی و ترکی نیز آشنایی داشت . اما با زبانهای نواحی واقع در حواشی دنیای اسلام ، چون زبان هوسه و سواحلی و اردو و بنگالی ویا مالایایی آشنا نبود ، و در حقیقت

* Manuel de généalogie et de chronologie pour L'histoire de l'Islam.

هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که بر منابع و مآخذ اصلی و اساسی مربوط به تاریخ سنواتی همه سلسله‌های اسلامی احاطه دارد. زامباور صریحا اعتراف می‌کند که کتاب وی به هیچ وجه کامل نیست، و هر مورخی که در قسمتی از تاریخ اسلام تخصص داشته باشد، می‌تواند به کمبودها و نقائص آن اشاره کند. مثلاً سلسله‌هایی چون مشعشعیان اهواز و لرستان، سلاطین معبر یا مادورا در جنوب هند، و خانهای سیبیر یا تیومن در سیبری غربی ذکر نشده‌اند، و تمام مناطق واقع در حاشیه دنیای اسلامی چون امیر نشینهای عرب و هوسه کناره جنوبی صحرا، و اندونزی (به استثنای یکی دومیورد کوچک) کلاً حذف شده است. ترجمه عربی کتاب زامباور به حمایت اداره الثقافیه بجامعة الدول العربیه به وسیله زکی محمد حسن بک، حسن احمد محمود و دیگران تحت عنوان **معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی**، (قاهره ۱۹۵۱/ ۱۳۷۰) صورت گرفت، ولی در این ترجمه هیچ گونه اقدامی برای تصحیح و تجدید نظر در نوشته اصلی زامباور نشد. به نظر می‌رسد که کار خطیر تجدید نظر و اصلاح کتاب زامباور باید با همکاری عده‌ای از مورخان اسلامی صورت گیرد، و هر قسمت از این کتاب به کسی که در آن زمینه صاحب تخصص است داده شود. امکان دارد که چنین طرحی را بتوان ملحق با تجدید چاپ **دائرة المعارف اسلام** که اینک در دست عمل است انجام داد.

از مدت‌ها قبل به نظر من می‌رسید که در سطحی کلی تر به نوشتن کتاب راهنمایی برای سلسله‌های اسلامی و تاریخ سنواتی آنها به صورت فشرده و مجمل اما مبتنی بر آخرین تحقیقات، احتیاج است، و این چنین کتابی برای شرق‌شناسانی که تفصیل و تطویل کتاب زامباور را لازم ندارند، و برای محصلینی که به مطالعه تاریخ اسلامی روی آورده‌اند، مفید خواهد بود. گذشته از این

چنین کتاب مرجعی برای مورخانی که در زمینه های غیر اسلامی تحقیق می‌کنند اما حوزه تحقیق آنها گاه‌گاه‌های بادیای اسلامی برخورد و تلاقی پیدا می‌کند (مانند مورخان شبه جزیره ایبریا، بیزنطه، افریقا، و هند)، ارزشمند خواهد بود. من خود قسمتهایی درباره تاریخ و سلسله های هندو چین در کتاب *راهنمای تاریخ شرق** تألیف فیلیپس، کتابی که بر حسب تصادف بخش خوبی درباره شرق نزدیک و شرق میانه دارد یافته‌ام که فوق‌العاده برای مراجعات فوری و ضروری مفید بوده است.

درسی‌ونه سالی که از انتشار کتاب زامباور وهفتادو سه سالی که از انتشار کتاب لین‌پول گذشته است برداش ما درباره بسیاری از بخشهای تاریخ اسلامی و ترتیب وقایع آن به نحو بارز افزوده شده است و البته اگر جز این می‌بود بسیار شگفت می‌بود. سلسله‌هایی که قبلاً به اجمال چیزکی درباره آنها می‌دانستیم (چون قراخانیان ماوراءالنهر) اینک کاملاً بر تاریخ آنان آگاهیم. از این رو، در نوشتن این کتاب من هر جا که توانسته‌ام کوشیده‌ام تا از تحقیقات جدیدی که درباره سلسله های مختلف صورت گرفته بهره برگیرم و اصلاحات و تصحیحاتی را که در نتیجه این تحقیقات مسلم شده است در فهرستهای خود وارد سازم. معیناً، در این عصر هیچ‌کس نمی‌تواند امیدوار باشد که بر تمام تاریخ اسلامی احاطه یابد، و از این رو تقریباً تردیدی نیست که بسیاری از تحقیقات مهم جدیدی که درباره تاریخ و سکه شناسی اسلامی صورت گرفته از نظر این مؤلف بدور مانده است. بنابراین هر گونه اصلاح یا اطلاع تازه‌ای را که از جانب کسانی که در زمینه معینی از تاریخ اسلامی تخصص دارند عرضه گردد با اظهار امتنان می‌پذیرم.

انتخاب سلسله‌ها برای درج در کتابی چنین محدود و مختصر مشکلات آشکاری به پیش می‌آورد. سلسله‌های بزرگ چون بنی‌امیه، عباسیان، فاطمیان، سلجوقیان، ممالیک، سلاطین عثمانی، صفویه و سلاطین دهلی‌البته بدون هیچ بحثی باید باشند. اما از اینها که بگذریم به جایی می‌رسیم که تعیین اهمیت و اعتبار نسبی سلسله‌های باقی مانده دشوار و یا غیر ممکن است، و هرگونه انتخابی صورت گیرد، مبتنی بر ترجیح‌اختیاری است. مثلاً به‌خوبی می‌توان ایراد کرد که چرا از میان سلسله‌های عربستان جنوبی، صلیحیان و رسولیان یمن ذکر شده و نجاحیان و زریعیان ذکر نشده‌اند. یا چرا سلسله‌های اخیر مسلمان هند چون نوابان بنگاله و اوده و ارکوت و نظامهای حیدرآباد و سلاطین میسور نیامده‌اند. تنها جوابی که من در مقابل این‌گونه ایرادات دارم آنست که من تقریباً جای مساوی به همه نواحی و مناطق جغرافیایی مهم دنیای اسلامی قدیم، از شمال آفریقا گرفته تا هند اختصاص داده‌ام، و حال آنکه باکمال تأسف از پرداختن به آفریقای سیاه و اندونزی کلاً خودداری ورزیده‌ام.

لین‌پول در کتاب خود در مقدمه فهرست هر سلسله از سلاطین شرح مختصری درباره آن سلسله آورده است، و این مقدمه چنانکه خود گوید «برای بیان تاریخ داخلی آن سلسله نیست بلکه فقط برای نشان دادن جای آن سلسله در ارتباط با سلسله‌های دیگر، و روشن ساختن منشأ و خاستگاه آن، فتوحات و پیشرفت‌های آن، و بالاخره زوال و انحطاط آن است. این گفتارها برای آنست که حدود قلمرو هر سلسله را معین کند، و مراحل اساسی عظمت و سقوط آن را نشان دهد.» (مقدمه، ص ۶). از آنجا که یکی از وجوه بسیار سودمند کتاب لین‌پول همین مقدمه‌های توصیفی است، من نیز اندیشیدم که بسیار بجا خواهد بود اگر چنین شرح‌هایی بر فهرست سلاطین در کتاب خود بیفزایم. بدون تردید

اگر کتابی که درباره سلسله‌های اسلامی نوشته شده است بخواند برای دانشجویان و محققانی که رشته تخصصی آنان تاریخ اسلام نیست سودمند باشد، چنین مقدمه‌های مختصری لازم است. در نوشتن این مقدمه‌ها هدف من همان هدف لین‌پول بوده است. من نمی‌خواسته‌ام که تاریخ مشروح آن سلسله را بیان دارم، زیرا صفحه یا صفحاتی که در مورد سلسله‌های بزرگ به این کار اختصاص داده شده، فقط اجازه یک بررسی سطحی و مجمل را می‌دهد. منظور من آن بوده است که جای هر سلسله را در زمینه کلی تاریخ اسلام مشخص سازم، وقایع عمده دوران آن را نشان دهم و هر جا مناسب باشد به بعضی از موفقیت‌های آن سلسله اشاره نمایم. در اینجا باید یادآوری کنم که ارجاعات کتابشناسی که در ذیل هر مقال آمده است تنها مآخذی است که در تدوین فهرست نام سلاطین یعنی روشن ساختن تاریخ و سنوات سلطنت و نام و عنوان آنان، مورد استفاده قرار گرفته است نه مراجع مربوط به تاریخ کلی آن سلسله خاص. برای اطلاع از چنین مراجعی باید به کتابشناسی‌هایی که در مقالات مربوط در *دائرة المعارف اسلام* آمده، و یا به آثاری که کلود کائن در ویرایش کتاب معروف ژان سوازه به نام *مقدمه‌ای بر تاریخ شرق مسلمان: مبانی کتابشناسی* (پاریس ۱۹۶۱*) توصیف کرده است مراجعه کرد. من به پیروی از لین پول تاریخها را هم بر اساس تقویم اسلامی که هجری قمری است و هم بر اساس سال مسیحی که میلادی شمس است داده‌ام. محققانی که کارشان تحقیق در تاریخ اسلامی نیست باید بدانند که با آنکه

✱ Jean Sauvaget, *Introduction a l'histoire de l'orient Musulman: elements de bibliographie.*

این کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است، ولی متأسفانه ارجاعات کتابشناسی آن سطحی‌تر و اجمالی‌تر است.

Introduction to the history of Muslem East: a bibliographical guide
(Berkeley and Los Angeles. 1965).

اعراب پیش از اسلام تقویم شمسی داشتند حضرت محمد سال قمری ۳۵۴ روزه راروی کار آورد که از دوازده ماه تشکیل می‌شد، و هر ماه بنا بر اقتضا بیست و هشت، بیست و نه و سی روز داشت. بنابراین، ماههای هجری با فصول چهارگانه سال تطبیق نمی‌کنند، بلکه هر سال اندکی زودتر شروع می‌شود. به عنوان مثال ماه رمضان سال ۱۳۸۷ در سوم دسامبر ۱۹۶۷ شروع می‌شود. چون سال هجری قمری یازده روز از سال شمسی مسیحی (بنا بر تقویم گریگوری) کوتاه‌تر است رمضان سال بعد در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۸ آغاز خواهد شد. به این ترتیب تقریباً سی و نه سال شمسی (مسیحی) طول می‌کشد تا ماه رمضان دوباره به اول دسامبر بیفتد. به این ترتیب ۹۷ سال شمسی (مسیحی) تقریباً برابر است با صد سال هجری قمری (اسلامی).

تبدیل تاریخ شمسی مسیحی به هجری قمری و برعکس، کار دشواری است، و معمولاً باید به جدولهای تبدیل تاریخ مراجعه کرد.^۳ در واقع این نکته مسلم است که تقویم متغیر قمری برای تثبیت و تعیین موعد عملیات کشاورزی، و امور مالی مناسب نیست، و از این رو تقویم شمسی خیلی زود در دنیای اسلامی برای مقاصد عملی مورد استفاده قرار گرفت. امروز بیشتر کشورهای اسلامی تقویم گریگوری اروپائیان را به کار می‌برند، ایران و افغانستان نیز دارای یک تقویم شمسی هستند که از زمان هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، یعنی سال ۶۲۲ میلادی آغاز می‌شود. اما مدارک اصلی تاریخ اسلامی تا قرن نوزدهم، خواه نوشته و یا سکه و یا کتیبه همه دارای تاریخ هجری قمری هستند، و بنابراین تاریخ جلوس و مرگ پادشاهان به این تاریخ داده شده است.

از آنجا که سالهای تقویم هجری مسلمانان با سالهای تقویم شمسی

مسیحیان خیلی کم با یکدیگر تطبیق می‌کنند، از این رو بدون دانستن ماه و روز سال هجری، غیرممکن است که بتوان تاریخهای معادل را دقیقاً به دست داد. اما درمآخذ و منابع اسلامی همیشه روز و ماه وقایع ذکر نشده است. از این رو، در این کتاب من از دو اصل اساسی در تبدیل تاریخ هجری به تاریخ مسیحی پیروی کرده‌ام:

۱. نخست آنکه تا آنجا که ممکن بوده است روز و یا دست‌کم ماه سالی را که می‌خواسته‌ام تبدیل کنم یافته‌ام، و درموقع تبدیل تاریخ این روز و ماه را در نظر گرفته‌ام، و زامباوردقت کرده است که روز و ماه وقایع را هر جا که این دو بر او معلوم بوده ذکر کند، و حال آنکه لین پول چنین نکرده است.

دوم آنکه در مواقعی که روز و ماه سال مورد نظر دانسته نبوده است، من معمولاً آن سال مسیحی را مأخذ قرار داده‌ام که قسمت بیشتر سال هجری در آن قرار می‌گرفته است. و اگر سال هجری در نیمه سال مسیحی آغاز می‌شده (مثلاً در ماه ژوئن و ژوئیه) من آن سال مسیحی را مأخذ گرفته‌ام که نیمه اول سال هجری در آن قرار گرفته است. واضح است که معادل‌هایی که به این ترتیب به دست آمده است همیشه درست نیست، ولی به نظر من این روش، در متن حاضر، بر شیوه مطول نوشتن دو تاریخ ترجیح دارد. بنابراین، من سال مطابق با ۷۴۱ هجری قمری را ۱۳۴۰ نوشته‌ام نه ۴۱-۱۳۴۰ که البته دقیقتر است.

در تدوین کتابی که درباره وقایع سنواتی و انساب سلسله‌های اسلامی است مؤلف با مسائل و مشکلاتی روبه‌رو می‌شود که ناشی از شیوه نامگذاری در زبان عربی است^۴. شماره نامهای شخصی عربی نسبتاً محدود است، و از این رو ابهام و تشویش فراوان پیش می‌آید. همچنین پیچیدگی و بفرنجی شیوه نامگذاری مشکلاتی در فهرست کردن نامها به وجود می‌آورد، و انسان نمی‌داند

که يك شخص را باید ذیل «اسم» یا «لقب» و یا «کنیه» و یا «نسب» اش بیاورد. در متن کتاب، من برای صرفه‌جوئی درجا، از آوردن نام کامل و لقب اشخاص خودداری ورزیده‌ام، و خواننده برای اطلاع از نام کامل سلاطین باید به کتاب زامباور مراجعه کند. اسم یا اسمهایی که من ذکر کرده‌ام بیشتر آنهاست که حکمران مورد بحث بدان معروف است، و اغلب بعضی از اجزاء اسم کامل را هم برای متمایز ساختن وی از دیگر افراد آن سلسله در افزوده‌ام. این روش تا حد زیادی اختیاری است، اما با توجه به گنجایش کتاب ضروری می‌نموده است. نامهای ترکی و مغولی نیز که بعد از قرن یازدهم در نتیجه گسترش سلسله‌های ترك نژاد در سراسر دنیای اسلامی از الجزیره تا یمن و بنگاله، رواج روزافزون گرفت مشکل دیگری به وجود می‌آورد. این نامها اغلب در منابع و مآخذ عربی به صورت تغییر شکل یافته که گاهی به زحمت قابل تشخیص است آمده است. من هر جا که یقین داشته‌ام این نامها را به صورت صحیح مغولی یا ترکی آنها نوشته‌ام، اما هر جا که تفاوت میان صورت مغولی و ترکی نامی با صورت معرب آن زیاد بوده صورت عربی را نیز در پراثر آورده‌ام.*

دانشمندان مختلف با دانش اختصاصی خود مرا بهره‌ور ساخته‌اند، و بادیده انتقاد به قسمتهایی از این کتاب که در قلمرو تخصصشان بوده نگرسته‌اند. اینان عبارتند از: پروفیسور عزیز احمد (قسمت هند)، دکتر ا. د. ه. بیوار (صفاریان)، پروفیسور کلود کائن (مصر، سوریه و عراق)، دکتر ج. ف. پ. هاپکینز (شمال افریقا)، پروفیسور ر. م. سیوری (ایران جدید)، آقای ج. ر. والش (آسیای صغیر یا آناتولیا). دکتر جرج سی. مایلز، موزمدارکل انجمن

* در اینجا مؤلف شرحی در باره چگونگی تحریر نامهای ترکی و مغولی به الفبای لاتین آورده است که چون برای خواننده فارسی زبان بی‌مورد بود حذف شد.

سکه شناسی امریکا، محبت ورزیدند و نسخه‌ای از رساله منفرد خود، سکه‌های ملوک الطوائف اسپانیا برای من فرستادند، و پروفیسور ا. بیرنباوم تذکرات سودمندی در باب این مقدمه دادند. من از همه این دانشمندان متشکرم. و در عین حال اعلام می‌دارم مسئولیت هر نقصان و اشتباهی که در این کتاب دیده شود تماماً بر عهده من است. بالاخره باید قدردانی و تحسین خود را از تسهیلات فراوانی که کتابخانه دانشگاه تورنتو برای مستشرقان فراهم آورده است اظهار بدارم. این کتاب در مدت توقف یکساله‌ام، به عنوان استاد میهمان، در آنجا سمت تألیف پذیرفت و نیز از چاپخانه دانشگاه ادینبورگ که این کتاب را در سلسله «تحقیقات اسلامی» خود چاپ نموده است سپاسگزارم.

یادداشت‌های مربوط به مقدمه.

1- E. g. A. M. H. J. Stockvis, *Manuel d'histoire, de genealogie et de chronologie de tous les etats du globe* (3 vols. Leiden 1888-91); B. Spuler, ed. *Regenten und Regierungen der Welt* (2 vols. Wurzburg. Minister-Pluetz 1962); F. M. Powicke et al., eds. *Handbook of British chronology* 2 (London, Royal Historical Society 1916).

۲- ظاهراً زاخو نمی‌دانسته است که نسخه اصلی عربی این کتاب در کتابخانه‌های استانبول وجود دارد (در این باره رجوع کنید به:

A. Dietrich, *Textkritische Bemerkungen zu V. Minorsky's Studien Zur Kaukasischen Geschichte*, *Orientalia*, N. S. XXVIII (1958), 262-8).

۳- این جدول را در چند جا می‌توان یافت، مثلاً در نوشته‌های زیر:

Handbook of oriental history, 33-40 و نیز:

T. W. Harg. *Comparative tables of Muhammadan and Christian dates* (London 1932), .

G. S. P. Freeman-Grenville, *The Muslim and Christian Calenders* (London 1963);

H. G. Cattenoz *Tables de Concordance de eres Chretiennes et hegiriennes* (Rabat 1954), V. V. Tsybul'skiy, *Soveemennye Kalendari Stran Blizhnetsa i srednego vostoka. Sinkronisticheskie Talitsy*

i poyas neniya (Moscow 1964).

کاملترین کتاب در این باره تألیف وستنفلد و ماهر است که چاپ سوم آن را ج. میر. و. ب. شپولر مورد تجدید نظر قرار داده‌اند.

Wustenfled—E. Mahler, *Vergleichungs-Tabellen Zur mulimischen und iranischen Zeitrechnung*. 3 rd edn. (Wiesbaden 1961).

۴- مفصلترین بررسی را در باب نامهای عربی و اجزای سازی آن ل. کاتانی و گ. کابریلی انجام داده‌اند.

L. Caetane and G. Gabrieli, *Onomasticon arabieum ossia repertorio alfabetico dei nomi di persona e di Luogo contenuti nelle principlli opere storiche, biografiche e geographiche, Stampate e manoscritto, relative all, Islam. I. Fonti-Introduzione* (Rome 1915).

فصل اول حرفا

خلفای راشدین

۱۱-۴۰/۶۳۲-۶۶۱

ابوبکر	۶۳۲/۱۱
عمر بن الخطاب	۶۳۴/۱۳
عثمان بن عفان	۶۴۴/۲۳
علی بن ابیطالب	۶۴۵-۶۶۱/۴۰-۳۵
خلفای اموی	

چون حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجرت (مطابق ۶۳۲ دی) رحلت فرمود، چهار تن از صحابه او که همه یا از طریق خون یا از یق ازدواج با وی نسبت داشتند، یکی پس از دیگری جانشین او شدند، مام امور امت مسلمان را در دست گرفتند. اینان نام خلیفه بر خویشان نهادند لفظ به معنای «جانشین» است.

ابوبکر پدر عایشه، زن محبوب حضرت محمد، یکی از کهنسالترین طمئن ترین پشتیبانان وی بود. وقتی که قبایل بدوی از تبعیت حضرت محمد از زدند (جنگ رده)، این ابوبکر بود که سلطه مدینه را بار دیگر بر سایر ل شبه جزیره عربستان مستقر ساخت.

عمر نیز دختری داشت که وی را به حضرت محمد تزویج کرده بود. زمان عمر و تحت راهبری مدبرانه او بود که نیروهای جنگی اعراب صحرا ن برضد سرزمینهای رومی چون شام، فلسطین، و مصر، و سرزمینهای مانیان چون ایران و عراق به کار گرفته شد. عمر سازمان دهنده بزرگی نیز

بود ، نظامات ابتدائی مربوط به کشورداری در ایالات مغلوب را ، و نیز اختراع دستگاه دیوان برای پرداخت وظیفه جنگجویان عرب را به او منسوب می‌دارند . همچنین اوست که لقب امیرالمؤمنین را که هم متضمن پیشوایی مذهبی و هم متضمن پیشوایی سیاسی بود ، اختیار کرد .

عثمان داماد پیغمبر بود ، و بعد از آنکه عمر به قتل رسید به وسیله شورای کوچکی از بزرگان اسلام ، به خلافت برگزیده شد ، اما دوران خلافت وی بر اثر شورشی که عناصر ناراضی برپای ساختند ، و قتل او در سال ۳۵ هجری (مطابق ۶۵۶ میلادی) به پایان رسید . قتل عثمان در سال های بعد مایه کشمکش و ستیزه های بسیار شد ، و از این رو بعد ها به عنوان «الباب المفتوح» به واقعه قتل او اشاره شده است . واپسین خلفای راشدین ، علی ، علیه السلام ، بود که از سه جانب با پیغمبر نسبت داشت . علی پسر عم ، برادر رضاعی ، و داماد پیغمبر بود ، و از این رو در نظر عده ای از مومنان وی شایسته ترین فرد برای احراز میراث حضرت محمد محسوب می شد . اما علی هرگز نتوانست حکم خود را در سرزمینهای تحت حکمرانی معاویه ، که حاکم شام بود ، روا کند . مرکز خلافت را به کوفه منتقل ساخت و کوشید تا اعراب عراق را به طرفداری خود برانگیزد ، و با معاویه در جنگ صفین واقع بر فرات علیا به مقابله پرداخت ، اما پیروزی قطعی به دست نیاورد . پس از آنکه علی در سال چهارم هجری (مطابق ۶۶۱ میلادی) به قتل رسید پسرش امام حسن با بی میلی در عراق به جای او نشست ، ولی دیری نگذشت که به تزویر معاویه از تمام حقوق خود نسبت به خلافت چشم پوشید .

در قرون بعد ، عهد این چهار خلیفه نخستین ، دوران طلایی نهضت اسلامی شمرده شد ، دورانی که در آن فضایل اسلامی شکوفان شد ، و از این رو به آنان لقب «راشدین» دادند تا از خلفای ناپاک و دنیا دوست بنی امیه که پس از آنها روی کار آمدند متمایز باشند .

۲

خلفای اموی

۴۱-۱۳۲/۶۶۱-۷۵۰

معاویة بن ابی سفیان	۶۶۱/۴۱
یزید اول	۶۸۰/۶۰
معاویة دوم	۶۸۳/۶۴
مروان بن الحکم	۶۸۴/۶۴
عبدالملک	۶۸۵/۶۵
ولید اول	۷۰۵/۸۶
سلیمان	۷۱۵/۹۶
عمر بن عبدالعزیز	۷۱۷/۹۹
یزید دوم	۷۲۰/۱۰۱
هشام	۷۲۴/۱۰۵
ولید دوم	۷۴۳/۱۲۵
یزید سوم	۷۴۴/۱۲۶
ابراهیم	۷۴۴/۱۲۶
مروان دوم ملقب به الحمار	۷۵۰-۷۴۴/۱۳۲-۱۲۷
خلفای عباسی	

معاویة که در زمان علی علیه السلام ، به عنوان انتقام قتل عثمان ، علیه او علم طغیان افراشته بود ، پس از او به مسند خلافت مسلمین نشست (معاویة

و عثمان هر دو از قبیلهٔ مکی عبد شمس ، و در نتیجه از اقربای یکدیگر بودند). معاویه مدت بیست سال در شام حکومت کرده ، و برضد روم شرقی یا بیزانس (بیزنطه) جنگها کرده بود . در نتیجه ، سپاهی منظم و تربیت یافته داشت، و با این سپاه با اعراب بدوی تفرقه طلب پیرو علی به نبرد پرداخت .

سه خلیفهٔ بزرگ سلسلهٔ اموی ، یعنی معاویه ، عبد الملك ، و هشام هر سه در دمشق برای بیست سالی بر جهان اسلام حکومت راندند ، و از مردان مدبر و سیاست مدار درجهٔ اول امپراطوری بودند که مسلمانان فتح کرده بودند . آنان بخصوص به اتخاذ و تطبیق روشهای اداری و حکومتی یونانیان و ایرانیان که اینک اعراب جای آنها را گرفته بودند توجه داشتند ، و در دوره های اخیر حکومت بنی امیه بعضی از فنون و آداب مملکتداری ساسانیان در دستگاههای حکمرانی آنان رواج یافت ، و این کاری بود که در دورهٔ عباسیان سرعت بسیار گرفت . فتوحات نظامی مسلمانان هنوز ، بخصوص در دورهٔ خلافت ولید اول ، پیش می رفت ، هرچند سپاهیان مسلمان اکنون در مناطق بسیار دور کوهستانی و در آب و هوای نامساعد می جنگیدند و غنائم جنگی بدان آسانی که در آغاز فتح اسلام به چنگ می آمد به دست نمی آمد . تمام منطقهٔ شمال افریقا که در غرب مصر واقع بود تسخیر شد، و در سال ۹۱ هجری (مطابق ۷۱۰ میلادی) سپاه مسلمانان از جبل الطارق گذشت و وارد خاك اسپانیا شد ، و بعدها از کوههای پیرنه گذشت ، و فرانسه را در زمان سلسلهٔ کارولانیان مورد حمله قرار داد. در آن طرف قفقازیه ، مسلمانان به خزرها توك برخوردند، و مرزهای یونانی در آناتولیای شرقی تاراج گشت. در مشرق ایران خوارزم مورد حمله قرار گرفت و ماوراءالنهر علیرغم مقاومتهای مردانهٔ فرمانداران ایرانی و هم پیمانان ترك آنها آهسته آهسته برای اسلام فتح شد . بالاخره يك حکمران عرب از طریق مکران به داخل خاك سند نفوذ یافت ، و برای نخستین بار تخم اسلام را در دل خاك هند بکاشت. تمام این فتوحات يك جنبهٔ بسیار مهم داشت و آن این بود که عدهٔ کثیری غلام و برده وارد دنیای اسلام کرد . استفاده از

نیروی کار اینان اعراب را قادر ساخت تا در سرزمینهای فتح شده به عنوان يك طبقه مالك و برده‌دار زندگی کنند و به بهره برداری از نیروهای اقتصادی سرزمین پربرکت هلال خصیب پردازند.

مع‌هذا این پیشرفتهای اداری و اقتصادی حکومت خلفای بنی امیه را از سقوط باز نداشت.

خلفای بنی امیه بامخالفتهای وحشیانه قبایل و طوایف عرب در عراق، و مخالفت عناصر ناراضی که در مدینه متمرکز شده بودند، و بسیاری از آنان از داعیه‌های اعقاب و فرزندان علی، علیه السلام، یعنی امامان شیعه، یا شیعه علی، برای حکومت جانبداری می کردند، روبرو شدند. از این گذشته، توده‌های کثیری از مسلمانان غیرعرب در سرزمینهای فتح شده، یعنی موالیان، از مقام خود در جامعه اسلامی به عنوان شارمندان طبقه دوم زبان به شکایت گشودند و به جنبش و مخالفت قد برافراشتند. به این ترتیب خلافت بنی امیه در سال ۱۳۲ هجری (مطابق ۷۵۰ میلادی) بر اثر انقلابی که در خراسان یا مشرق ایران آغاز شد و به وسیله يك شورشی نابغه به نام ابومسلم خراسانی رهبری گشت، برافتاد. وی از عناصر ناراضی بسیار استفاده کرد، و خلافت را برای عباسیان به چنگ آورد. در قتل عام عمومی که از افراد خانواده بنی امیه صورت گرفت یکی از چند نفری که از آن خاندان باقی ماند نوه هشام، عبدالرحمان بود که به شمال افریقا گریخت، و بعد ها سلسله جدیدی از خلفای بنی امیه در آن سرزمین بنیاد نهاد (نگاه کنید به شماره ۴)

مآخذ: ابن پول، ص ۴-۹، ۹. زامباور، ۳ و جدول ف. دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «امویان» به قلم جی. لوی دلاویدا (G. levi della vida).

خلفای عباسی

۱- خلفای عباسی در بغداد ۱۳۲-۶۵۶/۷۴۹-۱۲۵۸

سفاح	۷۴۹/۱۳۲
منصور	۷۵۴/۱۳۶
مهدی	۷۷۵/۱۵۸
هادی	۷۸۵/۱۶۹
هارون الرشید	۷۸۶/۱۷۰
امین	۸۰۹/۱۹۳
مأمون	۸۱۳/۱۹۸
ابراهیم ابن المهدی ، در بغداد	۸۱۹-۸۱۷/۲۰۳-۲۰۱
مستعصم	۸۳۳/۲۱۸
واثق	۸۴۲/۲۲۷
متوکل	۸۴۷/۲۳۲
منتصر	۸۶۱/۲۴۷
مستعین	۸۶۲/۲۴۸
معتز	۸۶۶/۲۵۲
مهدی	۸۶۹/۲۵۵
معتمد	۸۷۰/۲۵۶
معتمد	۸۹۲/۲۷۹
مکتفی	۹۰۲/۲۸۹

مقتدر	۹۰۸/۲۹۵
قاهر	۹۳۲/۳۲۰
راضی	۹۳۴/۳۲۲
متقی	۹۴۰/۳۲۹
مستکفی	۹۴۴/۳۳۳
مطیع	۹۴۶/۳۳۴
طائع	۹۷۴/۳۶۳
قادر	۹۹۱/۳۸۱
قائم	۱۰۳۱/۴۲۲
مقتدی	۱۰۷۵/۴۶۷
مستظهر	۱۰۹۴/۴۸۷
مسترشد	۱۱۱۸/۵۱۲
راشد	۱۱۳۵/۵۲۹
مقتفی	۱۱۳۶/۵۳۰
مستنجد	۱۱۶۰/۵۵۵
مستضییء	۱۱۷۰/۵۶۶
ناصر	۱۱۸۰/۵۷۵
ظاهر	۱۲۲۵/۶۲۲
مستنصر	۱۲۲۶/۶۲۳
مستعصم	۱۲۴۲-۱۲۵۸/۶۵۶-۶۴۰

مغولان بغداد را غارت کردند .

۲- خلفای عباسی در قاهره ۶۵۹-۹۲۳/۱۲۶۱-۱۵۱۷

مستنصر	۱۲۶۱/۶۵۹
--------	----------

حاکم اول	۱۲۶۱/۶۶۰
مستکفی اول	۱۳۰۲/۷۰۱
واثق اول	۱۳۴۰/۷۴۰
حاکم دوم	۱۳۴۱/۷۴۱
معتضد اول	۱۳۵۲/۷۵۳
متوکل اول (نخستین دوره خلافت)	۱۳۶۲/۷۶۳
معتصم (نخستین دوره خلافت)	۱۳۷۷/۷۷۹
متوکل اول (دومین دوره خلافت)	۱۳۷۷/۷۷۹
واثق دوم	۱۳۸۳/۷۸۵
معتصم (دومین دوره خلافت)	۱۳۸۶/۷۸۸
متوکل اول (سومین دوره خلافت)	۱۳۸۹/۷۹۱
مستعین	۱۴۰۶/۸۰۸
معتضد دوم	۱۴۱۴/۸۱۶
مستکفی دوم	۱۴۴۱/۸۴۵
قائم	۱۴۵۱/۸۵۵
مستنجد	۱۴۵۵/۸۵۹
متوکل دوم	۱۴۷۹/۸۸۴
مستمسک (برای نخستین بار)	۱۴۹۷/۹۰۳
متوکل سوم (نخستین دوره خلافت)	۱۵۰۸/۹۱۴
مستمسک (دومین دوره خلافت)	۱۵۱۶/۹۲۲
متوکل سوم (برای دومین بار)	۱۵۱۷/۹۲۳

غلبه ترکان عثمانی

عباسیان از خاندان عموی پیغمبر، عباس، بودند و از خاندان مکی هاشم محسوب می‌شدند، و به علت داشتن چنین نسبی توانستند حقانیت ادعای خود را بر خلافت در چشم مؤمنان بیارایند، و حال آنکه بنی‌امیه از این امتیاز محروم بودند. با وجود این، خلفای اولیه‌ی عباسی ناچار به مقابله با شورشها و طغیانهای علویان، یعنی اعقاب داماد حضرت محمد، علی علیه‌السلام، بودند که در نظر پیروانشان، معروف به شیعه‌آل علی، حقانیت بیشتری برای خلافت داشتند و این حقانیت را بر اساس نص حضرت محمد که علی را به جانشینی خود برگزیده بود می‌دانستند.

عباسیان برای دفاع از خود به زودی يك سلسله القاب برای خود اتخاذ کردند که به محض آنکه به مسند خلافت می‌نشستند این القاب را بر خود می‌نهادند، و این عملی بود که خلفای قبل از آنها، یعنی امویان، از آن آگاهی نداشتند. این القاب اتکای خلفای عباسی را به خداوند، و تأیید خداوندی خلافت آنها را نشان می‌داد. برالاهی بودن ماهیت خلافت بنی‌عباس از راههای دیگر نیز تأکید نهاده می‌شد، و دستگاه مذهب سنت تا آنجا که ممکن بود از عباسیان طرفداری می‌کرد. امکان دارد که بسیاری از این گرایشها ناشی از اندیشه‌های کهن دینی و سیاسی ایرانی باشد، زیرا انقلاب ابومسلم که باعث روی کار آمدن و به قدرت رسیدن عباسیان شد، در اصل يك جنبش ایرانی بود؛ انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد خود نشانه‌ای از این گرایش جدید خاوری است.

درواقع امپراطوری اسلام در دوران بنی‌امیه و خلفای نخستین عباسی به نهایت بسط و توسعه خود رسید، و مرزهای آن تقریباً ثبات یافت. از میان خلفا، معدودی عملاً سرداران خوبی بودند - مأمون و مستعصم - با موفقیت علیه روم شرقی به آناتولیا لشکر کشیدند، اما در قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی (مطابق قرن پنجم هجری) این مسلمانان بودند که در مقابل امپراطوران

نیرومند مقلونی به حالت دفاع درآمدند. در قرن نهم میلادی (سوم هجری) وحدت سیاسی دستگاه خلافت روی به تلاشی نهاد. شاخه‌ای از بنی‌امیه با استقلال تمام در اسپانیا به حکمرانی پرداخت، و شمال آفریقا دورتر از آن بود که بتوان دقیقاً بر آن نظارت داشت. در مصر طولونیان حالتی خودمختار داشتند، و در ایران بعد از امرای طاهری سلسله‌های محلی ایرانی چون سامانیان و صفاریان روی کار آمدند که تنها خراجی به خلیفه بغداد می‌پرداختند، و جز آن؛ استقلال کامل داشتند. قدرت سیاسی واقعی خلفا با پیروزی سیاسی نهضت شیعه در قسمتی از دنیای اسلام در قرن دهم (قرن چهارم هجری)، منحصر به عراق شد. فاطمیان نخست شمال آفریقا و سپس مصر و شام را گرفتند، و در قاهره به عنوان خلیفه به حکمروایی نشستند. در ایران و عراق آل بویه که از دیلمیان بودند به قدرت رسیدند و در ۳۳۴/۹۴۵ بغداد را فتح کردند، و خلفای عباسی به صورت عروسکان خیمه شب‌بازی درآمدند چنانکه از قدرت آنان جز نفوذ اخلاقی و روحانیشان باقی نماند. ظهور ترکان سلجوقی در ۴۴۷/۱۰۵۵ خلفای عباسی را از زیر این فشار نجات داد، ولی سلجوقیان با وجود گرایش شدیدی که به مذهب سنت داشتند بر آن نبودند که بگذارند قدرت سیاسی خلفا از نو زنده گردد. این تنها در قرن دوازدهم (قرن ششم هجری) بود که با ازهم پاشیدن و سست شدن قدرت سلاجقه بزرگ دولت عباسیان که روی به افول نهاده بود دوباره تحت فرمانروایی خلفای مقتدری چون المقتدی و الناصر اعتلایافت. بدبختانه عمر این دوران را بلیه مغول کوتاه کرد و در ۶۵۶/۱۲۵۸ ه. هلاکوخان آخرین خلیفه بغداد را مقتول ساخت.

سه قرن نخستین خلافت عباسیان، یعنی از قرن هشتم تا یازدهم (مطابق قرن دوم تا پنجم هجری)، اوج شکوفانی تمدن قرون وسطایی اسلام بود. تحت تأثیرات و نفوذهای ثمربخش ایرانی و یونانی ادبیات، کلام، فلسفه و علوم طبیعی رونق گرفت. بالاتر از آن، پیشرفتهای اقتصادی و

بازرگانی در سرزمینهای کهن و از قبل مسکونی چون ایران، عراق، و مصر وسعت یافت، و ارتباطات بازرگانی با مناطق خارجی چون دشتهای اروپاسیا، شرق دور، هند، و افریقای سیاه برقرار گردید. با وجود زوال و ناامنی سیاسی در قرن دهم (قرن ششم هجری) این پیشرفت در زمینه‌های مادی و فرهنگی ادامه پیدا کرد، و از این بابت کاملاً بجاست اگر آدم متز Adam Mez، شرق‌شناس سوئسی، این دوره را «دورهٔ رنسانس اسلام» بنامد. سلاله‌های ترکی که در قرن یازدهم (پنجم هجری) و پس از آن روی کار آمدند جملگی در نسج فرهنگی اسلام تحلیل رفتند، این تنها مغولان، دشمن سرسخت اسلام و همهٔ چیزهایی که به اسلام تعلق داشت، بودند که چند ده سال ضربه‌های شدید برپیکر این نسج فرهنگی وارد ساختند.

به این ترتیب خلفای بغداد را برافکندند، اما دیری نگذشت که پیبرس، سلطان مملوک مصر، بر آن شد که خلیفه‌ای به‌روی کار آورده، و عموی واپسین خلیفهٔ عباسی بغداد را، که یکی از افراد معدود خاندان عباسی بود که از قتل عام مغول جان بدر برده بود، به قاهره دعوت کرد (۱۲۶۱/۶۵۹ هـ). خلیفهٔ جدید سپاهی گرد آورد، و کوشید تا بغداد را از نو به تصرف آورد، اما جان برسر این کار نهاد، و سال بعد یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به خلافت نشست. برداشتن يك خلیفهٔ عباسی در قاهره به خلافت، وسیله‌ای بود برای مشروع جلوه دادن حکومت سلاطین مملوک، و نیز سلاحي اخلاقی بود در دست آنها برای جهاد علیه صلیبیان و مغولان. علاوه بر آن این خلفا، مانند خلفای بغداد، پیشوایان و رهبران انجمنهای فتوت (يك نوع فرقهٔ شهبواری) محسوب می‌شدند. جز این، در دولت مماليك قدرتی نداشتند، و یقین است که اندیشهٔ تقسیم قدرت با سلاطین مملوک در میان نبود. آخرین خلیفهٔ عباسی قاهره، المتوکل سوم، را سلطان سلیم ملقب به یاوز (مهیّب) در سال ۱۵۱۷/۹۲۳ به استانبول برد، و این داستان که وی حقوق خود را برخلاف به سلاطین عثمانی تفویض کرد افسانه‌ای بیش نیست که در قرن نوزدهم ساخته شده است.

مأخذ: لین بول ۸-۶، ۱۳-۱۲. زامباور ه-۴ و جدول G. دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم،
مقاله «عباسیان» به قلم ب. لويس.

فصل دوم اسپانیا و شمال افریقا

امويان اسبانيا

١٠٣١-٧٥٦/٢٢٢-١٣٨ هـ .

عبدالرحمان اول ملقب به الداخل	١٣٨/٧٥٦
هشام اول	١٧٢/٧٨٨
حكم اول	١٨٠/٧٩٦
عبدالرحمان دوم المتوسط	٢٠٦/٨٢٢
محمد اول	٢٣٨/٨٥٢
منذر	٢٧٣/٨٨٦
عبدالله	٢٧٥/٨٨٨
عبدالرحمان سوم الناصر	٣٠٠/٩١٢
حكم دوم المستنصر	٣٥٠/٩٦١
هشام دوم المؤيد (دوره اول سلطنتش)	٣٦٦/٩٧٦
محمد دوم المهدي (دوره اول سلطنتش)	٣٩٩/١٠٠٩
سليمان المستعين (دوره اول سلطنتش)	٤٠٠/١٠٠٩
محمد دوم (دوره دوم سلطنتش)	٤٠٠/١٠١٠
هشام دوم (دوره دوم سلطنتش)	٤٠٠/١٠١٠
سليمان (دوره دوم سلطنتش)	٤٠٣/١٠١٣
علي بن حمود ملقب به الناصر	٤٠٧/١٠١٦
عبدالرحمان چهارم ، المرتضى	٤٠٨/١٠١٨
قاسم بن حمود ، المأمون (بار اول)	٤٠٨/١٠١٨

یحیای حمودی المعتلی (بار دوم)	۴۱۲/۱۰۲۱
قاسم حمودی (بار دوم)	۴۱۳/۱۰۲۲
عبدالرحمان پنجم المستظهر	۴۱۴/۱۰۲۳
محمد سوم ، المستکفی	۴۱۴/۱۰۲۴
یحیای حمودی (بار دوم)	۴۱۶/۱۰۲۵
هشام سوم المعتد	۴۱۸-۲۲/۱۰۲۷-۳۱
ملوك الطوائف	

لشکریان عرب و بربر در سال ۹۲/۷۱۱ از تنگه جبل الطارق گذشتند و با سرعت و یزیدگوتها ، اشراف نظامی آلمانی ، را که براسپانیا حکومت می‌راندند، برافکندند. در دهه‌های بعد، بازماندگان یزیدگوتها را نیز به کوهستانهای کانتابری ، واقع در منتهی‌الیه شمال شبه جزیره ایبری راندند ، و حتی خود از گذرگاههای پیرنه عبور کرده وارد خاک گلها که تحت حکومت فرانکها بود شدند تا اینکه شارل مارتل آنها را در پواتیه (یا تور) شکست داد (۷۳۲/۱۱۴). در سالهای نخستین ، سلسله‌ای از حکمرانان عرب که از مشرق منصوب می‌شدند براسپانیا فرمان می‌راندند، اما در سال ۱۳۸/۷۵۶ عبدالرحمان اول ، که بعدها به الداخل ملقب گشت ، و یکی از افراد معدود اموی بود که از قتل عام عباسیان جان سلامت بدر برده بود در اسپانیا ظهور کرد ، و امارت امویان را در آنجا تأسیس نمود .

در شبه جزیره‌ای که واقعیات جغرافیائی آن علیه هر گونه قدرت و نظارت مرکزی و حکومت پابرجا می‌ستیزد، تأسیس حکومت بنی‌امیه موفقیتی واقعی محسوب می‌شد. شالدهٔ امارت امویان در اسپانیا بر اشبیلیه و قرطبه نهاده شده بود ، و تسلط امرای اموی بر ایالات چندان شدید نبود . با آنکه قسمت اعظم جمعیت رومی و اسپانیائی مملکت مسلمان شدند (مولدون) عده‌ای

همچنان بردین مسیحی باقی ماندند (Mozarabs) و برای کمک و پشتیبانی دینی و اخلاقی چشم به مسیحیان مستقل شمال دوختند . بخصوص طلیطله ، پایتخت باستانی ویزیگوتها و مرکز روحانیت و کلیسائی اسپانیا ، کانون انقلابات و عصیانها بود . در میان مسلمانان بسیاری از شاهزادگان محلی بودند که قدرت نظامی آنان به عنوان مرزبانان مملکت ، به آنها توانایی می‌بخشید که در واقع مستقل از قدرت مرکزی قرطبه زندگی کنند . اینان بیشتر از همه‌جا در درهٔ ابرو ، واقع در شمال شرق ، یعنی ناحیه اراگون و کاتالونیای بعدی کارشان رونق گرفت (مانند امرای تجیبی در سرقسطه ، بنوقسی در تطیله) . در اواخر قرن نهم (قرن سوم هجری) دو مرکز وجود داشت که از آنجا انقلابات طولانی علیه حکومت مرکزی به وقوع پیوست . یکی در حوالی بداخوس (بطلیوس) به سرداری مروان گالیسی ، و دیگری در کوههای غرناطه به فرماندهی ابن حفصون .

باوجود این ضعف و فتور، و علیرغم استقلال دولتهای کوچک مسیحی در شمال ، امویان اسپانیا قرطبه را مرکز تجارتی و صنعتی مهمی ساختند ، و این شهر به عنوان کانون فرهنگ و دانش عربی مقامی بعد از قاهره و بغداد به دست آورد . بزرگترین امیر سلسلهٔ امویان اسپانیا در قرن دهم حکومت می‌کرد ، و او عبدالرحمان سوم ، ملقب به الناصر بود که حکومتش مدت پنجاه سال (۶۱-۹۱۲/۳۵۰-۳۰۰) به طول کشید . وی قدرت سلطنت را به اوج خود رسانید؛ مراسم و تشریفات درباری را ، ظاهراً با توجه به شیوهٔ بیزانسیان ، افزایش داد ؛ و برای مقابله با ادعاهای دشمنان فاطمی خویش عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین بر خود نهاد ، و به این طریق بر عقیدهٔ شرعی مرسوم که قدرت خلافت یکی است و تجزیه‌پذیر نیست خط بطلان کشید . نیروی نظامی خود را با داخل کردن بربرهای افریقا و بردگان مسیحی اروپا (صقالبه) در سلك سپاهیان افزون ساخت . مسیحیان شمال را منکوب کرد ، و یک سیاست ضد فاطمی در شمال افریقا به راه انداخت . در واپسین سالهای قرن نهم (قرن سوم هجری) قدرت

واقعی مملکت به دست حاجب یا وزیر اعظم امویان ابن ابی‌عامر ، ملقب به منصور ، افتاد ، و این او بود که بارسلونا را تسخیر کرد ، و مقبره قدیس یعقوب کامپوستلانی را در گالیسیا غارت نمود .

باوجود این ، در قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) ، به دلائلی که هنوز برما پوشیده مانده است ، شیرازه خلافت امویان اسپانیا از هم گسیخت . يك سلسله خلافت‌های کوتاه مدت که در بینابین آنها حکمرانان حمودی مالقه و بعداً امرای جزیره الخضراء به امارت می‌نشستند روی کار آمد ، و عاقبت ، امویان در ۴۲۲/۱۰۳۱ از میانرفتند ، و اسپانیای اسلامی دستخوش دورانی از تفرقه سیاسی گشت که در طی آن امرای محلی و گروه‌های نژادی قدرت به دست آوردند (دوره ملوک الطوائف) .

مآخذ : لین پول ۱۹-۲۲ ، زامباور ۳-۴ و جدول F

G. C. Miles, *The Coinage of the Umayyads of Spain* (American Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series; Monographs, No. 1 New York 1950).

ملوک الطوائف در اسپانیا

قرن یازدهم

دوران بین برافتادن کامل امویان اندلس و روی کار آمدن مرابطون ، که نیم قرن یا در حدود نیم قرن طول کشید ، دوران تفرق سیاسی همراه با درخشش و تعالی فرهنگ در اسپانیا بود . در این دوره تعدادی سلسله‌های محلی که ا. ر. نیکل A. R. Nykl آنها را بیست و سه‌شمرده است در نقاط مختلف اندلس (اسپانیا) روی کار آمدند . بعضی از این سلسله‌ها «شهردولت» هایی بیش نبودند، و برخی چون افطسیان (یا بنی مسلمه) ، در جنوب غربی، برخلاف وسیعی حکومت داشتند . این سلسله‌ها از نژاد های مختلف بودند ، و عدم تجانس طبقات نظامی عهد اموی ، و عصبیتها و رقابت‌های قومی میان این گروه‌ها را می‌نمایانند . بعضی چون عباسیان اشبیلیه و هودیان سرقسطه صرفاً عرب بودند ، و عده‌ای مانند افطسیان مکناسی در بداخوس (بطلیوس) Badajoz و بنی ذوالنون هواره‌ای در طلیطله (که نام اصلی آنها بربر های ذوالنونی بود) بربر بودند . احتمال دارد که امرای حمودی مالقه ، با آنکه تقریباً در قرن یازدهم «عرب مآب» شده بودند، و نسب خود را از طریق ادارهٔ مراکش به حضرت علی می‌رسانیدند ، بربر بوده باشند . بعضی از سلسله‌های ملوک الطوائف از سپاهیان که در اواخر قرن دهم (قرن چهارم هجری) در زمان منصور از افریقا وارد اسپانیا شدند ، به وجود آمده بودند، مانند زیریان البیرا Elvira که از بربرهای صنهاجه بودند . و عده‌ای از بنی عامر و پیروان و اعقاب منصور ، در بلنسیه روی کار آمدند . در بعضی از نقاط جنوب شرقی مثل طرطوشه ، دانیه ، و مقدم از همه در بلنسیه سرکردگان نظامی که اصلاً از صقالبه بودند برای مدتی صاحب قدرت شدند .

دولتهای ملوک الطوائف بزرگ سیاست تهاجمی در قبال همسایگان خود داشتند. عباسیان تقریباً سلطه خود را تا طلیطله گسترده کردند، و برای آنکه نقشه خود را پیش برند در يك مرحله مردی را که ادعا می‌کرد آخرین خلیفه اموی، هشام سوم، است تقویت کردند. عده‌ای از سلسله‌ها کاملاً راضی بودند که با مسیحیان علیه رقبای مسلمان خود همدستانی کنند، و حتی آنها را به کمک بخوانند. آخرین حکمران افطسی، عمر المتوکل، حاضر بود که بیشتر قلمرو خود را در پرتقال به الفونسوی ششم، شاه لئون و کاستیل، در ازای کمک در برابر مرابطون بدهد.

در اواخر قرن یازدهم ظاهراً ورق علیه مسلمانان در اسپانیا برگشت. طبقات مذهبی علیه لذتجویی و بی‌کفایتی این همه حکمرانان محلی سر برداشتند، و آماده پذیرفتن حکومت پرهیزگارانۀ مرابطون شدند. از قضا تسخیر طلیطله در ۴۱۸/۱۰۸۵ به وسیله مسیحیان، پادشاه شاعر منش عباسی، معتمد، را ناگزیر از توسل به مرابطون نمود.

مهمترین سلسله‌های ملوک الطوائف به شرح زیر است (برای تفصیل کامل بنگرید به زامباور ۷-۵۳ و نقشه ۱):

- حمودیان در مالقه و الجزیره (۵۷-۱۰۱۰/۴۹-۴۰۰)
- عباسیان، در اشبیلیه (سویل) (۹۱-۱۰۲۳/۸۴-۴۱۴)
- زیریان، در غرناطه (۹۰-۱۰۱۲/۸۳-۴۰۳)
- بنو یحیی، در نبله (۵۱-۱۰۲۳/۴۳-۴۱۴)
- بنو مزین، در شلب، الغرب (۵۳-۱۰۲۸/۴۵-۴۱۹)
- بنو رزین، در البراسین، سهله (۱۱۰۷-۱۰۱۱/۵۰۰-۴۰۲)
- بنو قاسم، در الفنت (البونت یا الفونت) (۹۲-۱۰۲۹/۸۵-۴۲۰)
- جهوریان، در قرطبه (۶۹-۱۰۳۱/۶۱-۴۲۲)
- افطسیان یا بنو مسلمه در بداخوس (بطلیوس) (۹۴-۱۰۲۲/۸۷-۴۱۳)
- بنو ذوالنون در طلیطله (۸۵- پیش از ۱۰۲۸/۷۸ - پیش از ۴۱۹)

بنوعامر ، در بلنسیه (۹۶-۱۰۲۱/۸۹-۴۱۲)
 بنوصمادح ، در المریه (۸۷- ۸۰/۱۰۳۹ - ۴۳۰)
 امرای تجیبی و بعد هودی ، در سر قسطه ، لارده ، تطيله ، قلعة ايوب ،
 دانيه ، طرطوشه ، (۱۱۴۲-۱۰۱۹/۵۳۶-۴۱۰)
 بنومجاهد و بنو غانیه در میورقه (۱۲۰۵-۱۰۲۲/۶۰۱-۴۱۳)
 غلبهٔ مرابطون بر اسپانیای مسلمان ۴۸۳/۱۰۹۰

۱- حمودیان یا بنی حمود در مالقه

علی النصر	۴۰۰/۱۰۱۰
قاسم اول ملقب بدالمأمون (دورهٔ اول سلطنت)	۴۰۷/۱۰۱۶
یحیای اول المعلی (دورهٔ اول سلطنت)	۴۱۲/۱۰۲۱
قاسم اول (دومین دورهٔ سلطنت)	۴۱۳/۱۰۲۳
یحیای اول (دومین دورهٔ سلطنت)	۴۱۴/۱۰۲۳
ادریس اول المتأید	۴۲۷/۱۰۳۶
یحیای دوم	۴۳۰/۱۰۳۹
حسن المستنصر	۴۳۰/۱۰۳۹
ادریس دوم العالی (دورهٔ اول سلطنت)	۴۳۴/۱۰۴۳
محمد اول المهدی	۴۳۸/۱۰۴۶
محمد دوم المعتم	۴۴۰/۱۰۴۸
قاسم دوم الواثق	۴۴۰/۱۰۴۸
ادریس سوم الموفق	۴۴۶/۱۰۵۴
ادریس دوم (دورهٔ دوم سلطنت)	۴۴۶/۱۰۵۴
محمد سوم المستعلی	۴۴۷-۹/۱۰۵۵-۷

شاخهٔ اصلی حمودیان در مالقه به وسیلهٔ بنی زیری ، حکمرانان غرناطه،

برافتادند ، وشاخة الجزيره را در ۴۵۰/۱۰۵۸ عباسيان منقرض ساختند .
 [تبصره . جدول بالامبتنی بر تحقیق Prieto y Vives می‌باشد (نگاه
 کنید به مآخذ) وبا آنچه زامباور (۴-۵۳) آورده است تفاوت قابل ملاحظه‌ای
 دارد .]

۲- عباسیان اشبیلیه

محمد اول ابن عباد	۴۱۴/۱۰۲۳
عباد المعتمد	۴۳۳/۱۰۴۲
محمد دوم المعتمد	۴۶۱-۸۴/۱۰۶۹-۹۱
غلبه مرابطون	

۳- جهوریان قرطبه

جهور	۴۲۲/۱۰۳۱
محمد الرشید	۴۳۵/۱۰۴۳
عبد الملك	۴۵۰-۶۱/۱۰۵۸-۶۹
غلبه عبادیان (بنی عباد)	

۴- افطسیان (بنی افطس) بداخوس (بطلیوس)

عبدالله المنصور	۴۱۳/۱۰۲۲
محمد المظفر	۴۳۷/۱۰۴۵
عمر المتوکل	۴۶۰-۸۷/۱۰۶۸-۹۴
غلبه مرابطون	

هـ بنی ذوالنون در طلیطله

عبد الرحمن بن ذی النون	؟
اسماعیل الظافر	۴۱۹/۱۰۲۸
یحیی المأمون	۴۳۵/۱۰۴۳

یحیی القادر ۴۶۷-۷۸/۱۰۷۵-۸۵

غلبه انفونسوی ششم ، شاه لئون و کاستیل

۶- بنی عامر در بلنسیه

عبدالعزیز المنصور ۴۱۲/۱۰۲۱

عبدالمملک المظفر ۴۵۳/۱۰۶۱

غلبه بنی ذوالنون ۴۵۷-۶۸/۱۰۶۵-۷۶

ابوبکر ۴۶۸/۱۰۷۶

قاضی عثمان ۴۷۸/۱۰۸۵

یحیی القادر از بنی ذوالنون ۴۷۸-۸۳/۱۰۸۵-۹۰

قاضی جعفر ۴۸۳-۹/۱۰۹۰-۹۶

غلبه السید و پس از آن استیلای مرابطون

۷- بنی تجیب و بنی هود در سر قسطه

منذر اول المنصور ۴۱۰/۱۰۱۹

یحیی المظفر ۴۱۴/۱۰۲۳

معز الدوله منذر دوم ۴۲۰/۱۰۲۹

بنی هود

سلیمان المستعین ۴۳۰/۱۰۳۹

احمد اول المقتدر ۴۳۸/۱۰۴۶

یوسف المؤمن ۴۷۴/۱۰۸۱

احمد دوم المستعین ۴۷۸/۱۰۸۵

عماد الدوله عبدالملک } تحت قیمومت ۵۰۳/۱۱۱۰

احمد سوم المستنصر } مرابطون ۵۱۳-۳۶/۱۱۱۹-۴۲

غلبه آلفونسوی اول و رامیروی دوم آراگون

مأخذ : زامباور ۷-۵۳ ؛ لین پول ، ۶-۲۳

A. Prieto y Vives, *Los Reyes de Taifas, estudio historico-numismatico de los Musulmanes españoles en el siglo V de la Hégira* (XI e. J. C.) (Madrid 1926) .

G. C. Miles, *Coins of The Spanish Muluk al-Twā'if* (Am Erican Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series : Monographs, No. 3, New York 1954).

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات «سرقطه» و «بنو تميم» به قلم ا. لوى پروانسال .
دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالات «عباسيان» و «افسطين» به قلم ا. لوى پروانسال ،
«بنى ذوالنون» به قلم د. م. دانلوپ ؛ «جهوريان» و «حموديان» به قلم ا. ه. ميراندا .

نصيريان يا بنو الاحمر
١٤٩٢-١٢٣٠/٨٩٧-٦٢٧
غرناطه

محمد اول الغالب مشهور بدا بن الاحمر	٦٢٩/١٢٣٠
محمد دوم الفقيه	٦٧١/١٢٧٢
محمد سوم المخلوع	٧٠١/١٣٠٢
نصر	٧٠٨/١٣٠٨
اسماعيل اول	٧١٣/١٣١٣
محمد چهارم	٧٢٥/١٣٢٥
يوسف اول	٧٣٣/١٣٣٣
محمد پنجم الغاني (دوره اول سلطنت)	٧٥٥/١٣٥٤
اسماعيل دوم	٧٦٠/١٣٥٩
محمد ششم	٧٦١/١٣٦٠
محمد پنجم (دوره دوم سلطنت)	٧٦٣/١٣٦٢
يوسف دوم	٧٩٣/١٣٩١
محمد هفتم المستعين	٧٩٧/١٣٩٥
يوسف سوم	٨١٠/١٤٠٧
محمد هشتم المستمسك (دوره اول سلطنت)	٨٢٠/١٤١٧
محمد نهم الصغير	٨٣١/١٤٢٨
محمد هشتم (دوره دوم سلطنت)	٨٣٣/١٤٣٠

یوسف چهارم	۸۳۵/۱۴۳۲
محمد هشتم (دوره سوم سلطنت)	۸۳۵/۱۴۳۲
محمد دهم الاحنف	۸۴۸/۱۴۴۴
سعد المستعین	۸۴۹/۱۴۴۵
محمد دهم (دوره دوم سلطنت)	۸۵۰/۱۴۴۶
سعد (دوره دوم سلطنت)	۸۵۷/۱۴۵۳
علی (دوره اول سلطنت)	۸۶۶/۱۴۶۲
محمد یازدهم (دوره اول سلطنت)	۸۸۷/۱۴۸۲
علی (دوره دوم سلطنت)	۸۸۸/۱۴۸۳
محمد دوازدهم الزغل	۸۹۰/۱۴۸۵
محمد یازدهم (دوره دوم سلطنت)	۸۹۲-۷/۱۴۸۷-۹۲

غلبه اسپانیاییها

پس از آنکه موحدون اسپانیارا ترك گفتند بیشتر شهرهای مسلمانان به سرعت به دست مسیحیان افتاد. قرطبه در ۶۳۵/۱۲۳۶ و اشبیلیه در ۶۴۶/۱۲۴۸ سقوط کرد. یکی از رؤسای مسلمان به نام محمد الغالب که اصلاً عرب بود توانست زمام ایالت کوهستانی و دفاع‌پذیر غرناطه را به دست گیرد، و ارگ شهر غرناطه معروف به الحمراء را مرکز خود سازد، و موافقت کرد که به فردیناند اول، شاه کاستیل، و جانشین او آلفونسوی دهم خراج بپردازد. سلاطین بنی نصیر کوشیدند تا سیاستی متعادل بین مسیحیان و امرای مرینی فاس که آرزو داشتند به نام اسلام بر اسپانیا حکومت برانند، اتخاذ نمایند، اما آرزوی دخالت موفقانه مرینیان با شکست سلطان ابوالحسن علی از آلفونسوی یازدهم، شاه کاستیل، در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ نقش بر آب شد. غرناطه با وجود موقعیت متزلزل و خطرناکی که داشت مدت دو قرن

ونیم مرکز تمدن اسلامی باقی ماند ، و کانون دانشمندان و ادبای سراسر عالم اسلامی مغرب بود. مورخ معروف ابن خلدون مقام سفیر سیاسی محمد ششم را داشت. و لسان‌الدین خطیب وزیر که تاریخ غرناطه وی از منابع معتبر تاریخی است ، از شخصیت‌های بزرگ ادبی این دوره محسوب می‌شود . اما ازدواج فردیناند پنجم، شاه آراگون ، با ایزابلا ، ملکه کاستیل، در ۱۴۶۹ سبب وحدت اسپانیا تحت يك تاج و تخت شد ، وافق روشن غرناطه برای احیا تیره گردید. مسلمانان با امتناع از پرداخت خراج مرسوم ، وبا اشتغال به مشاجرات داخلی بر سر جانشینی، در واقع به سقوط خویش كمك کردند . در سال ۸۹۷/۱۴۹۲ غرناطه به دست مسیحیان افتاد ، و آخرین امرای بنی نصیر به مراکش گریختند.

مآخذ : لین پول، ۲۸-۹ ؛ زامباور، ۵۸-۹

ادریسیان یا ادریسیه یا اداره

۹۲۶-۷۸۹/۳۱۴-۱۷۲

مراکش

ادریس اول	۱۷۲/۷۸۹
ادریس دوم	۱۷۷/۷۹۳
محمد المنتصر	۲۱۳/۸۲۸
علی اول	۲۲۱/۸۳۶
یحیای اول	۲۳۴/۸۴۹
یحیای دوم	؟
علی دوم	؟
یحیای سوم المقدم	؟
یحیای چهارم	۲۹۲/۹۰۵
حسن الحجام	۳۱۰-۱۴/۹۲۲-۶
غلبه فاطمیان	

ادریسیان نخستین سلسله‌ای بودند که سعی کردند عقاید شیعی را، البته به صورتی بسیار ضعیف، در مغرب رواج دهند. تا زمان آنها خوارج مساوات طلب افراطی بر این منطقه حکمروایی داشتند.

ادریس اول نوه امام حسن، فرزند علی بن ابیطالب، بود و از این لحاظ با سلسله امامان شیعه مرتبط بود. وی در قیام ۱۶۹/۷۸۶ علویان برضد عباسیان شرکت داشت، و مجبور به فرار به مصر و سپس شمال افریقا گردید.

در آنجا حیثیت و اعتبار او از جهت نسبش سبب شد که عده‌ای از رؤسای بربرهای زناتۀ شمال مراکش او را به پیشوایی خود برگزینند. گمان می‌رود که این ادریس اول بوده است نه پسرش ادریس دوم که بنای شهر فاس را بر جایگاه شهر باستانی رومی، ولوبیلیس Volubilis آغاز نهاده است. این شهر مهاجران اسپانیای مسلمان و آفریقیه را جلب کرد و شهری پرجمعیت گشت و پایتخت اداره شد. نقش آن به عنوان يك شهر مقدس، موطن شرفاء یا اعقاب ممتاز نواده‌های پیغمبر - حسن و حسین - از همین زمان آغاز شد، و از این زمان به بعد شرفاء عامل مهمی در تاریخ مراکش شدند. دوره حکمرانی ادریسیان از جهت انتشار فرهنگ اسلامی در میان قبایل تازه مسلمان شده بربر نیز مهم است.

اما در دوره حکومت محمد المستنصر سلطۀ ادریسیان از لحاظ سیاسی دستخوش تفرقه واقع شد. شهرهای مختلف آنها میان برادران متعدد محمد به عنوان تیول تقسیم شد. استیلای ادریسیان اساساً بر شهرها بود نه بر سرزمینهای بیرون از شهرها. به این ترتیب بنی ادریس هدف حملات دشمنان بربر خود واقع شدند. اما در قرن دهم دشمنان مصمتر و خطرناکتری برای آنها پیدا شدند، و آنها خلفای فاطمی بودند. یحیای چهارم به تفوق و فرمانروایی عبیدالله مهدی گردن نهاد، و در ۳۰۹/۹۲۱ سپاهیان فاطمی شهر فاس را تسخیر کردند. بعد از این زمان حکومت شاخه‌های دیگر ادریسیان در بخشهای پیرامون مراکش، از تمذوله در جنوب تا سرزمین بربرهای غماره در ریف در شمال، ادامه داشت، ولی تاریخ این سلسله‌ها نامعلوم است. ادریسیان ریف وقتی که امویان اسپانیا در مقابل دشمنان فاطمی خود سیاست پیشروی در مغرب را اتخاذ کردند و سبته را گرفتند مورد تهدید قرار گرفتند، و در ۳۶۳/۹۷۴ آخرین افراد خاندان ادریسی به قرطبه برده شدند. در دوره انحطاط و زوال امویان، یعنی چند ده سال بعد، بنی حمود که شعبۀ دوری از اداره بودند زمام امور الجزیره و مالقه را به دست آوردند، و به عنوان یکی از ملوک الطوائف

اسپانیا ، در آنجا حکومت کردند .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۵ ؛ زامباور ، ۶۵ و جدول A

H. Terrasse, *Histoire du Maroc des Origines à l'établissement du Protectorat français* (Casablanca 1949-50), 1.



رستمیان

۹۰۹-۷۷۷/۲۹۶-۱۶۰

الجزایر غربی

عبدالرحمان بن رستم	۷۷۷/۱۶۰
عبدالوهاب (یا عبدالوارث) بن عبدالرحمان	۷۸۴/۱۶۸
ابوسعید افلح	۸۲۳/۲۰۸
ابوبکر بن افلح	۸۷۲/۲۵۸
ابوالیقظان محمد	؟
ابوحاتم یوسف (دوره اول سلطنت)	۸۹۴/۲۸۱
یعقوب بن افلح	۸۹۷/۲۸۴
ابو حاتم یوسف (دوره دوم سلطنت)	۹۰۱/۲۸۸
یقظان بن محمد	۹۰۷-۹۰۶/۲۹۴

فتح تاهرت به دست داعی فاطمی ابو عبدالله

رستمیان در تاریخ اسلامی افریقای شمالی دارای اهمیتی هستند که با مدت سلطنت و وسعت قدرت سیاسی آنها به هیچ وجه مناسبت ندارد. در قرن هشتم اکثر بربرهای شمال افریقا، به عنوان اعتراض به سلطه اربابان عرب سنی مذهب خویش، مذهب خارجیان مساوات طلب افراطی را که فرقه ای سیاسی و دینی بودند پذیرفتند. در مشرق فرقه خوارج اقلیتی افراطی و فوق العاده متجاوز بودند، و حال آنکه در مغرب نهضت آنها نهضت توده مردم، و بنابراین بسیار معتدل تر بود.

اباضیه که یکی فروغ خوارج بودند پیروان عبدالله بن اباض بودند و مرکز اصلی آنها در شمال آفریقا در میان بربرهای زناتۀ جبل نفوسه، در تریپولیتنیای جدید قرار داشت. پس از فتح موقتی قیروان، که مرکز قدرت اعراب و مذهب تسنن در مغرب بود، گروهی از اباضیه به رهبری عبدالله بن رستم که نامش می‌تواند دال بر ایرانی بودن او باشد به الجزایر غربی گریختند و یک دولت خارجی که مرکز آن تاهرت یا تیهرت (تیاره جدید) بود تشکیل دادند (۱۴۴/۷۶۱). در ۱۶۰/۷۷۷ عبدالله امام اباضیه در شمال آفریقا شد. این هسته، که در اطراف تاهرت به وجود آمد، با جوامع اباضی اورس (Aures) تونس جنوبی، و تریپولیتنیا، ارتباط داشت، و حتی گروههایی که در جنوب تا واحات فزان پراکنده بودند امامان رستمی را به عنوان پیشوایان روحانی خود قبول داشتند. رستمیان چون از هر طرف در محاصره دشمنان بودند. ادرسیان شیعی در غرب و اغالبه سنی در شرق- جویای اتحاد با امویان اسپانیا شدند، و مورد کمک و استعانت آنان قرار گرفتند. اما برآمدن فاطمیان شیعه مذهب در مراکش، برای رستمیان و نیز سلسله‌های محلی مغرب خطری هلاکت بخش بود. در سال ۲۹۶/۹۰۹ تاهرت به دست بربرهای کتامه که سپاهیان داعی فاطمی ابو عبدالله را تشکیل می‌دادند افتاد، بسیاری از رستمیان قتل عام شدند، و بقیه به سمت جنوب به Wargla گریختند.

از زمان رستمیان تاهرت، که در منتهی الیه شمالی یکی از راههای کاروانرو ماوراء صحرا واقع بود، رونق مادی بسیار گرفت، و به «عراق کوچک» معروف شد. از همه نقاط جهان جمعیت بدان روی نهاد، و در آن میان عنصر ایرانی و مسیحی در خور ملاحظه بود. تاهرت مرکز علم و تحقیق بود. نقش بزرگ تاریخی در آن بود که محل اجتماع و مرکز عصبی جنبش خوارج در سرتاسر شمال آفریقا و حتی ماورای آن محسوب می‌شد. با آنکه از نظر سیاسی در مقابل فاطمیان برافتاد، اما عقاید اباضی مدتها در مغرب به قوت خود باقی ماند، و حتی تا این روزگار در بعضی نقاط چون واحات

مزاب در الجزیره، و جزیره جرباء در تونس، و جبل نفوسه زنده مانده است.

مآخذ: زاباور، ۶۴. دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «رستمیان» به قلم ژ. مارسه
G. Marcais نیز رجوع کنید به:

Chikh Bekri, «Le Kharijisme berber: quelque aspects du royaume rustumide», *Annales de l'Institut detudes Orientales*, XV (Algiers 1957), 55-105.

بنی اغلب یا اغلبه

۹۰۹-۸۰۰/۲۹۶-۱۸۴

افریقیه ، الجزائر ، سیسیل (صقلیه)

ابراهیم اول ابن الاغلب	۱۸۴/۸۰۰
عبدالله اول	۱۹۷/۸۱۲
زیاده الله اول	۲۱۰/۸۱۷
ابوعقال الاغلب	۲۲۳/۸۳۸
محمد اول	۲۲۶/۸۴۱
احمد	۲۴۲/۸۵۶
زیاده الله دوم	۲۴۹/۸۶۳
ابوالقرانق محمد دوم	۲۵۰/۸۶۳
ابراهیم دوم	۲۶۱/۸۷۵
زیاده الله سوم	۲۹۰-۹۰۳/۶
غلبه فاطمیان	

پدر ابراهیم ، ابن الاغلب ، يك سردار خراسانی بود که در ارتش عباسیان خدمت می کرد . در سال ۱۸۴/۸۰۰ هارون الرشید حکومت ایالت افریقیه (تونس جدید) را در مقابل خراج سالانه ۴۰/۰۰۰ دینار به ابراهیم واگذار کرد. این واگذاری باخود مختاری بسیار همراه بود ، ودوری فاصله شمال افریقا از بغداد به بنواغلب اطمینان می داد که دستگاه خلافت نمی تواند زیاد در کار آنان دخالت کند. امپرای نخست اغلبی شورشهای خوارج بربررا

در قلمرو خود فرو نشانند ، و آنگاه در زمان زیاده‌الله اول که یکی از مقتدرترین و نیرومندترین امرای اغلبی بود ، به فتح صقلیه (سیسیل) که در تصرف بیزنطیان بود پرداختند (۲۱۷/۸۲۷) . اغالبه ناوگان وسیعی ترتیب دادند که مایهٔ تفوق آنها در مدیترانهٔ مرکزی شد ، و با آن سواحل جنوبی ایتالیا ، سردانیه ، کورسیکا و حتی آلپهای ساحلی Maritime Alps (رشته‌ای از سلسلهٔ الپ که بین ایتالیا و فرانسه قرار دارد) را غارت کردند . مالتا Malta در ۲۵۵/۸۶۸ فتح شد . احتمال دارد که اغالبه از آن جهت به فتح صقلیه پرداخته باشند که نیروی گروههای افراطی و متعصب را به جهاد با کافران معطوف سازند ، زیرا امرای اولیهٔ اغلبی بیشتر اوقات در افریقه گرفتار مخالفت شدید فقهای مالکی قیروان بودند. در ۲۶۴/۸۷۸ سرانجام فتح صقلیه به پایان رسید ، و این جزیره تا زمان غلبهٔ نورمانها در اواخر قرن یازدهم همچنان تحت حکومت مسلمانان ، ابتدا اغالبه و سپس فاطمیان ، باقی ماند ، و یکی از مراکز معتبر و مهم انتشار فرهنگ اسلامی در اروپای مسیحی گشت . امرای اغلبی به عمارت کردن و ساختن بنا نیز شور و شوقی داشتند. زیاده‌الله اول مسجد بزرگ قیروان را ساخت ، و احمد مسجد بزرگ تونس را تجدید بنا نمود ، علاوه بر این آثار بسیار برای آبیاری و کشاورزی ، خاصه در نواحی جنوب افریقه که چندان حاصلخیز نبود ، ساخته شد.

باری ، موقعیت اغالبه در اواخر قرن نهم رو به زوال گذاشت ، تبلیغات شیعی ابو عبدالله ، پیشرو و منادی عبیدالله مهدی فاطمی ، در میان بربرهای کتامة سخت مؤثر افتاد . اینان به قیامی نظامی دست یازیدند ، و آخرین امیر اغلبی ، زیاده‌الله سوم ، پس از کوششهای بی نتیجه برای جلب کمک عباسیان ، به مصر گریخت (۲۹۶/۹۰۹)

بنی زیری و بنی حماد
 ۳۶۱-۵۴۷/۹۷۲-۱۱۵۲
 افریقیه والجزائر شرقی

۱- بنی زیری	
یوسف بلکین اول ابن زیری	۳۶۱/۹۷۲
منصور بن بلکین	۳۷۳/۹۸۴
ناصر الدوله بادیس	۳۸۶/۹۹۶
شرف الدوله المعز	۴۰۶/۱۰۱۶
تمیم	۴۵۴/۱۰۶۲
یحیی	۵۰۱/۱۱۰۸
علی	۵۰۹/۱۱۱۶
حسن	۵۱۵-۴۳/۱۱۲۱-۴۸
غلبه نورمانها و سپس موحدون	

۲- بنی حماد	
حماد بن بلکین اول ابن زیری	۴۰۵/۱۰۱۵
قائد	۴۱۹/۱۰۲۸
محسن	۴۴۶/۱۰۵۴
بلکین دوم	۴۴۷/۱۰۵۵
ناصر	۴۵۴/۱۰۶۲
منصور	۴۸۱/۱۰۸۸

۴۹۸/۱۱۰۵	بادیس
۴۹۸/۱۱۰۵	عزیز
۵۲-۱۱۲۴ یا ۱۱۲۱/۴۷-۵۱۸ یا ۵۱۵ یحیی	
غلبهٔ موحدون	

زیریان یا بنی زیری از بربرهای صنهاجه بودند و در قسمت مرکزی المغرب می‌زیستند. اینان در آغاز خود را با جنبش فاطمیان منطبق ساختند، و هنگامی که پایتخت فاطمیان المهدیه در ۳۳۴/۹۴۵ در محاصرهٔ ابویزید خارجی قرار گرفته بود بانبروی نظامی خود آنرا از محاصره نجات دادند. از این رو، وقتی که خلیفهٔ فاطمی المعز به‌جانب مصر رفت بلگین بن زیری را به حکومت افریقیه گماشت. وی دشمنی قدیمی قوم خود را باقبایل بیابانگرد زناته از سرگرفت و سراسر مغرب را تا سبته به زیر استیلای خود در آورد. ولی این مستملکات سنگین‌تر از آن بود که مردی بتواند بر آنها حکومت کند، و از این رو در زمان حکومت نوادهٔ بلگین، بادیس، تقسیم شد. نواحی غربی به بنی حماد که از شاخه‌های همین خاندان بودند تعلق گرفت؛ اینان قلعهٔ بنی‌حماد را پایتخت خود قرار دادند، ولی افریقیه در دست شاخهٔ اصلی زیریان که پایتخت آنها قیروان بود، باقی ماند.

ثروت و منابع فراوان افریقیه شرف‌الدوله معز زیری را اغوا کرد تا سر از فرمان خلیفهٔ فاطمی بپسند. وی در سال ۴۳۳/۱۰۴۱ خود را تابع خلیفهٔ عباسی خواند (اما بنی‌حماد در این هنگام همچنان به خلفای فاطمی وفادار ماندند). از این رو، اندکی بعد فاطمیان گروه‌های نامتجانس بدویان بربر قبایل هلال و سلیم را علیه زیریان آزاد ساختند، و آنان از مصر سفلی به المغرب کوچ کردند. اینان به تدریج راه خود را در روستاها باز کردند، و شهرها را به وحشت افکندند، وزیریان را ناچار ساختند که قیروان را تخلیه کنند و به مهدیه که در ساحل قرار داشت بروند. حمادیان نیز به بندر بجایه که کمتر

قابل دسترسی بود عقب نشستند . زیریان چون زمام امور خشکی از دستشان رفت روی به دریا آوردند و ناوگانی بساختند . در واقع همین دوره است که آغاز عصر دریازنان بربری است . باوجود این ، زیریان نتوانستند از افتادن صقلیه به دست نورمانها جلوگیری کنند ، هرچند که بعدها با شاهان نورمان روابط صلح آمیز تجارتی پیدا کردند . به هر حال در قرن دوازدهم بنی‌زیری سخت تحت فشار قرار گرفتند ؛ راجر دوم ، شاه سیسیل ، مهدیه و سواحل تونس را تسخیر کرد ، و حسن زیری را مجبور به دادن خراج نمود ، و دیری نگذشت که قلمرو زیریان و حمادیان به دست موحدون افتاد .

مآخذ : لین‌پول ، ۴۰-۳۹ ، زامباور ، ۷۰-۷۱ ، دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول . مقاله « بنی‌زیری » به قلم ز. مارسه . نیز رجوع کنید به :

H. R. Idris, LaBerberie orientale sous les Zirides Xe-XIIe siecle, 2 vols. (Paris 1962).

که دارای جداول تاریخی و شجره نسب مفصل است ، و تصحیحات بسیار بر زامباور دارد .

مرابطون

۴۴۸-۵۴۱/۱۰۵۶-۱۱۴۷

افریقای شمالی و اسپانیا

رؤسای بربرهای	یحیی بن ابراهیم	؟
صنهاجه که به اقتدار	یحیی بن عمر	؟
روحانی عبدالله بن	ابوبکر الممتونی	۴۴۸-۸۰/۱۰۵۶-۷۳
یاسین گردن نهادند.	یوسف بن تاشفین	۴۵۳/۱۰۶۱
	علی	۵۰۰/۱۱۰۶
	تاشفین	۵۳۷/۱۱۴۲
	ابراهیم	۵۴۰/۱۱۴۶
	اسحق	۵۴۰-۱/۱۱۴۶-۷
	غلبهٔ موحدان	

مرابطون در یکی از نهضت‌های روحی نشأت یافتند که گاه و بیگاه ، در تاریخ المغرب ، اقوام بربر را فرا می‌گرفت . در قسمت اول قرن یازدهم رئیس بربرهای صنهاجه ، یحیی بن ابراهیم ، برای زیارت به عربستان رفت. در آنجا سخت تحت تأثیر احساسات مذهبی قرار گرفت ، و چون بازگشت یکی از علمای نامبردار مراکش را به اسم عبدالله بن یاسین دعوت کرد تا در میان رعایای او به تبلیغ پردازد . رباط یا قلعه‌ای در دهانهٔ رود سنگال ساخته شد، و از آنجا مجاهدان دین و ایمان صورت ابتدایی و ساده‌ای از دین اسلام را در سودان غربی منتشر ساختند . این مجاهدان راه دین مرابطون خوانده

می‌شدند که لفظ^۲ به معنای « کسانی است که در قلاع مرزی ساکن هستند » و از همین واژه است که لفظ اسپانیایی Almoravides و واژه فرانسوی morabout (به معنای عابد و ناسک) مشتق شده است. این بربرهای صحرا نقاب برچهره می‌زدند، همچنانکه بلوایف طوارق که از اعقاب آنها هستند اکنون چنین می‌کنند، و از این رو مرابطون را گاه متلمثون نیز خوانده‌اند. اینان به رهبری ابوبکر و سردار وی یوسف بن تاشفین علیه مراکش به سمت شمال راندند، و شمال افریقا را تا شهر الجزایر فتح کردند (۴۵۴/۱۰۶۲). مرابطون خلفای عباسی را به عنوان پیشوایان روحانی اسلام قبول داشتند، و از مذهب مالکی که از مذاهب محافظه کارانه اهل تسنن بود، پیروی می‌کردند.

در این هنگام اسپانیای مسلمان دو چار تفرقه ملوک الطوائف بود، و چون فتوحات مسیحیان در اسپانیا از نو آغاز شد، معلوم گشت که تنها نیروی تازه نفس مرابطون می‌تواند حکومت‌های مجزا و کوچک مسلمانان را که دائم با یک دیگر در نزاع بودند نجات دهد. از این رو یوسف بن تاشفین در سال ۴۷۹/۱۰۸۶ از افریقا به اسپانیا وارد شد، و در نبرد زلاقه، نزدیک بطلیوس (بداخوس) پیروزی بزرگی بر آلفونسوی ششم، شاه لئون و کاستیل، به دست آورد ولی متأسفانه این پیروزی را دنبال نگرقت، و طلیطله در دست مسیحیان باقی ماند. در طی چند سال بعد، یوسف تقریباً تمام ملوک الطوائف را برانداخت، و تنها امرای هودی اجازه یافتند که در سرقسطه باقی بمانند. اما در نخستین سالهای قرن دوازدهم موقعیت مرابطون در المغرب، با برآمدن نیروی تازه‌ای که همانا موحدون باشد، به خطر افتاد، و به علت فشاری که از پشت سر بر مرابطون وارد می‌شد آنان نتوانستند در ۵۱۲/۱۱۱۸ سرقسطه را از افتادن به چنگ مسیحیان نجات دهند.

در ۵۴۱/۱۱۴۷ آخرین امیر مرابطی مراکش، اسحق، کشته شد و موحدون از [جبل الطارق گذشته] وارد اسپانیا شدند. هنگامی که یحیی بن غانیه، آخرین حکمران مرابطی در اسپانیا، که از طریق ازدواج با مرابطون

نسبت یافته بود در ۵۴۳/۱۱۴۸ درگذشت قدرت مرابطون درواقع به سر رسید. ولی شعبه‌ای از آنان به نام بنو غانیه که در میورقه از زمان فتح آن در ۵۰۹/۱۱۱۵ حکومت داشتند همچنان تا افتادن آن به دست شاه آراگون در ۶۲۵/۱۲۲۸ به حکومت خود ادامه دادند، و پس از آن نیز تا ۶۸۵/۱۲۸۶ به عنوان امرای دست نشاندۀ آراگون در میورقه حکومت کردند.

مآخذ: لین پول، ۴۱-۴. زامباور، ۴-۷۳.
دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «مرا بطون» به قلم ا. بل (A. Bel)
دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «غانیه»، بنو» به قلم ز. مارسه.

مرینیان و وطاسیان

۵۹۲-۹۵۶/۱۱۹۶-۱۵۴۹

مراکش

۱- شاخهٔ مرینیان (بنی مرین)

ابومحمد عبدالحق اول	۵۹۲/۱۱۹۶
عثمان اول	۶۱۴/۱۲۱۷
محمد اول	۶۳۷/۱۲۴۰
ابویحیی ابوبکر	۶۴۲/۱۲۴۴
ابویوسف یعقوب .	۶۵۶/۱۲۵۸
ابویعقوب یوسف	۶۸۵/۱۲۸۶
ابو ثابت عامر	۷۰۶/۱۳۰۷
ابوالربیع سلیمان	۷۰۸/۱۳۰۸
ابوسعید عثمان دوم	۷۱۰/۱۳۱۰
ابوالحسن علی اول	۷۳۲/۱۳۳۱
ابوعنان فارس	۷۴۹/۱۳۴۸
محمد دوم السعید	۷۵۹/۱۳۵۹
ابوسالم علی دوم	۷۶۰/۱۳۵۹
ابوعمر تاشفین	۷۶۲/۱۳۶۱
عبدالحلیم (ابتدا در فاس، سپس درس جلماسه)	۷۶۳/۱۳۶۱
ابوزیان محمد سوم	• ۷۶۳/۱۳۶۲

ابوفارس عبدالعزیز اول	۷۶۸/۱۳۶۶
ابوزیان محمد چهارم	۷۷۴/۱۳۷۲
ابوالعباس احمد (دوره اول سلطنت)	۷۷۶/۱۳۷۴
موسى	۷۸۶/۱۳۸۴
ابوزیان محمد پنجم	۷۸۸/۱۳۸۶
محمد ششم	۷۸۸/۱۳۸۶
ابوالعباس احمد (دوره دوم سلطنت)	۷۸۹/۱۳۸۷
ابوالفارس	۷۹۶/۱۳۹۳
عبدالعزیز دوم	۷۹۹/۱۳۹۷
عبدالله	۸۰۰/۱۳۹۸
ابوسعید عثمان سوم	۸۰۱/۱۳۹۹
دوره فترت که در نتیجه سلطنت ابوملک عبدالوحیدزیانی یا عبدالوادیی پیش آمده است .	۸۲۳-۳۱/۱۴۲۰-۸
ابومحمد عبدالحق دوم	۸۳۱-۶۹/۱۴۲۸-۶۵

۲- شاخه وطاسیان

ابوزکریاء یحیی	۸۳۱/۱۴۲۸
علی	۸۵۱/۱۴۴۸
محمد اول الشیخ	۸۶۳/۱۴۵۹
محمد دوم البرتقالی	۸۷۵/۱۴۷۰
احمد (دوره اول سلطنت)	۹۳۱/۱۵۲۵
محمد سوم القسری	۹۵۲/۱۵۴۵

احمد (دوره دوم سلطنت)

۹-۱۵۴۷/۶-۹۵۴

شرفای سعدی

مرینیان وارث ماترك موحدان در مراکش و المغرب الاوسط بودند ، و سرزمینهای آنها را با حفصیان تونس قسمت کردند . بنو مرین قبیله ای از بربرهای چادر نشین زناته بودند . سطح فرهنگ آنان بسیار نازل بود ، و آن شور مذهبی که نیرو بخش فتوحات مرابطین و موحدان بود در قدرت طلبی آنها وجود نداشت . این واقعیات ، همراه با ظاهراً کمبود تعداد آنها ، بدون تردید علت طولانی بودن مجادلات و نزاعهای آنها با آخرین امرای موحدی است . آنان نخست در سال ۶۱۳/۱۲۱۶ از صحرا به مراکش حمله بردند ، ولی ابوسعید موحدی جلو آنها را گرفت ، و مرینیان تا سال ۶۶۹/۱۲۶۹ نتوانستند مراکش را تصرف کنند . سجلماسه نیز چهار سال بعد از این به دست آنان افتاد .

مرینیان چون مستقر شدند فاس را پایتخت خود قرار دادند ، و این احساس برایشان پیدا شد که وارثان امرای موحدی هستند ، و از این رو کوشیدند تا از نو دولت خود را در المغرب بنیان نهند . نیز روح جهاد در آنها پیدا گشت و رؤیای فتح مجدد اسپانیا را در سرپروراندند دوره مرینیان در حقیقت عهد توسعه دینداری و شور عامیانه مذهبی بود . چند تن از سلاطین مرینی شخصاً در اسپانیا به جنگ پرداختند . ابویوسف یعقوب به درخواست نصیریان غرناطه از [جبل الطارق گذشت] و در نبرد اسیجه Ecija پیروزی بزرگی به دست آورد (۶۷۴/۱۲۷۵) . بعد از آنکه اسپانیاییها جبل الطارق را در ۷۰۹/۱۳۰۹ تسخیر کردند سپاهیان مرینی بار دیگر در اسپانیا ظاهر شدند ، ولی قوای الفونسوی یازدهم ، شاه کاستیل ، و آلفونسوی چهارم ، شاه پرتغال ، ابوالحسن علی را در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ شکست دادند ، و از آن پس مرینیان در امور اسپانیا دخالت نکردند . در شمال افریقا امرای مرینی همسایگان

خود، امرای عبدالوادی تلمسان را شکست دادند و پایتخت آنان را در ۷۳۷/۱۳۳۷ و نیز در سال‌های بعد از آن متصرف شدند، اما نتوانستند حفصیان را از تونس بیرون برانند.

در اواخر قرن چهاردهم، انحطاط دولت مرینیان ظاهر گشت. در سال ۸۰۳/۱۴۰۱ هانری سوم، شاه کاستیل، به تطوان حمله برد، و در ۸۱۸/۱۴۱۵ پرتقالیان سبته را تسخیر کردند، و این تهاجم مسیحیان موج عظیمی از احساسات مذهبی در المغرب برانگیخت که منجر به اعلام جهاد علیه کافران شد. این عکس‌العمل، افتادن قدرت واقعی را به دست بنو وطاس، یکی از شاخه‌های فرعی مرینیان که در زمان سلاطین مرینی صاحب مقامات عالی شده بودند، آسان ساخت. ابوزکریاء یحیی در ابتدا به عنوان نایب السلطنه سلطان جوان مرینی، عبدالحق دوم، به حکومت نشست و با پرتقالیان به جنگ پرداخت. در ۸۶۲/۱۴۵۸ عبدالحق مرینی سعی کرد تا مستقیماً به سلطنت پردازد، اما چهار سال بعد به قتل رسید. محمد اول وطاسی ملقب به الشیخ در سال ۸۷۷/۱۴۷۲ در فاس سلطان اعلام شد، و شهر را از شرفاء ادریسی بگرفت. اما بعدها وطاسیان تاب مقاومت در برابر قدرت رو به توسعه شرفاء سعدی را نیاوردند، و اینان شهر فاس را در ۹۵۶/۱۵۴۹ تصرف کردند. اقدام وطاسیان برای آنکه به کمک ترکان عثمانی، از شرفاء سعدی انتقام بستانند با شکست مواجه شد، و سلسله وطاسی برای همیشه برافتاد.

مأخذ: لن پول، ۵۲-۵۳؛ زاماور، ۷۹

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «مرینیان» به قلم (ژ. مارسه)، و مقاله «وطاسیان» به قلم ا. لوی-پروانال (E. Levi-Provençal) نیز نگاه کنید به:

H. de Castries, ed. *Les sources inedites de l'histoire de Maroc de 1530 a 1845*, Series 1, *Dynastie Saadienne 1530-1660*, Vol. IV, Part 1 (Paris-Madrid 1921).

همراه با جدول‌های مشروح اناب د. صفحات ۳-۱۶۲.

H. Terrasse, *Histoire du Maroc*, II

حفصیان یا حفصیون
 ۱۵۷۴-۱۲۲۸/۹۸۲-۶۲۵
 تونس والجزایر شرقی

ابوزکریاء یحیای اول	۶۲۵/۱۲۲۸
ابوعبدالله محمد اول المنتصر	۶۴۷/۱۲۴۹
ابوزکریاء یحیی دوم الوائق	۶۷۵/۱۲۷۷
ابواسحاق ابراهیم اول	۶۷۸/۱۲۷۹
غصب امارت به وسیله احمد بن ابی عماره	۶۸۱/۱۲۸۲
ابوحفص عمر اول (در تونس)	۶۸۳/۱۲۸۴
ابوزکریاء یحیای سوم المنتخب (در بجایه وقسطنطین تا سال ۱۲۹۹/۶۸۹)	۶۸۴/۱۲۸۵
ابوعبدالله (یا ابوعاصیده) محمد دوم المنتصر	۶۹۴/۱۲۹۵
ابویحیی ابوبکر اول الشهید	۷۰۹/۱۳۰۹
ابوالبقاء خالد اول الناصر	۷۰۹/۱۳۰۹
ابویحیی زکریاء اول اللحیانی (در تونس)	۷۱۱/۱۳۱۱
ابوضربه محمد سوم المستنصر (در تونس)	۷۱۷/۱۳۱۷
ابویحیی ابوبکر دوم المتوکل	۷۱۸/۱۳۱۸
ابوحفص عمر دوم	۷۴۷/۱۳۴۶
فتح تونس به وسیله امرای مرینی برای بار اول	۷۴۸/۱۳۴۸

ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل (در تونس)	۷۵۰ / ۱۳۴۹
ابواسحاق ابراهیم دوم المستنصر (دوره اول سلطنت)	۷۵۰ / ۱۳۵۰
فتح تونس به وسیله امرای مرینی برای بار دوم	۷۵۸ / ۱۳۵۷
ابواسحاق ابراهیم دوم (دوره دوم سلطنت) [در تونس تا ۷۷۰ / ۱۳۶۹ ؛ دیگر امرای حفصی در بجایه وقسطنطین]	۷۵۸ / ۱۳۵۷
ابوالبقاء خالد دوم (در تونس)	۷۷۰ / ۱۳۶۹
ابوالعباس احمد دوم المستنصر (قبلا در بجایه وقسطنطین)	۷۷۲ / ۱۳۷۰
ابوفارس عبدالعزیز المتوکل	۷۹۶ / ۱۳۹۴
ابوعبدالله محمد چهارم المنتصر	۸۳۴ / ۱۴۳۴
ابوعمر عثمان	۸۳۹ / ۱۴۳۵
ابوزکریاء یحیی چهارم	۸۹۳ / ۱۴۸۸
عبدالمؤمن	۸۹۴ / ۱۴۸۹
ابویحیی زکریاء دوم	۸۹۵ / ۱۴۹۰
ابوعبدالله محمد پنجم المتوکل	۸۹۹ / ۱۴۹۴
ابوعبدالله محمد الحسن (دوره اول سلطنت)	۹۳۲ / ۱۵۲۶
نخستین غلبه ترکان عثمانی بر تونس به سرداری خیرالدین بارباوسا	۹۴۱ / ۱۵۳۴

الحسن (دوره دوم سلطنت) (به عنوان دست نشاندۀ امپراطور شارل پنجم)	۹۴۲/۱۵۳۵
احمد سوم	۹۵۰/۱۵۴۳
دومین غلبۀ ترکان عثمانی بر تونس به سرداری علوج علی	۹۷۷/۱۵۶۹
ابوعبدالله محمد ششم (به عنوان دست نشاندۀ اسپانیا)	۹۸۱/۱۵۷۳
سومین غلبۀ ترکان عثمانی که غلبه قطعی آنهاست بر تونس به‌سرداری سنان‌پاشا	۹۸۲/۱۵۷۴

حفصیان یا حفصیون یا بنی حفص مهمترین سلسله در تاریخ اواخر قرون وسطای افریقه هستند. نامشان مأخوذ از نام شیخ ابو حفص عمر (متوفی ۵۷۱/۱۱۷۶) یکی از شاگردان ابن تومرت ، مؤسس نهضت موحدان و یکی از سرداران عبدالمؤمن موحدی می‌باشد . اولاد شیخ ابو حفص در دستگاه موحدان مقامات مهمی ، از جمله حکومت افریقه ، داشتند . یکی از این حکمرانان حفصی ، یعنی ابوز کرباء یحیای اول، در سال ۶۳۴/۱۲۳۷ بدعتهای خلاف دین خلیفۀ موحدی ، عبدالوحید ، را دستاویز قرار داد و سر از اطاعت او باز زد ، و قدرت خود را در جانب مغرب ، در المغرب الاوسط ، بسط داد و قسطنطین ، بجایه ، والجزیره را گرفت ، و امرای عبدالوادی تلمسان را خراج گزار خود ساخت ، و مرینیان را مجبور کرد که فرمانروایی او را تصدیق کنند ، و از مسلمانان جنوب اسپانیا که در محاصره افتاده بودند تقاضای کمک دریافت داشت . قدرت حفصیان در زمان پشروی ، المنتصر ، نیز همچنان در اوج خود باقی بود ؛ وی حملة لوثی نهم ، شاه فرانسه ، و شارل دو آنژو را دفع کرد (۶۶۸/۱۲۷۰) ، و عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه از شریف مکه دریافت داشت ،

وادعا کرد که وارث عباسیان بغداد است. در صد و پنجاه ساله بعد از مرگ المنتصر قدرت حفصیان دستخوش نوسانات شدید بود، و در دوره‌های ضعف حکومت حفصی شهرهای المغرب الاوسط، و افریقیه جنوبی و ناحیه جرید بر آن بودند که سراز ربهه آنان باز کشند. گاهی برای تصرف تاج و تخت حفصیان چندین منازع، با مدعیانی که در شهرهای مختلف حکومت داشتند وجود داشت. در قرن شانزدهم سلسله حفصی آشکارا رو به انحطاط داشت، و قدرت آنان اغلب فقط محدود به منطقه خود تونس بود. استقرار ترکان عثمانی در الجزایر و دیگر بنادر، و ناتوانی حفصیان در جلوگیری از غارت و چپاول این دریازنان سبب حملات و انتقامجوییهای مسیحیان گشت. امپراطور شارل پنجم در ۱۵۳۵/۹۴۱ سپاهی از محافظان اسپانیائی بر تونس بگماشت. آخرین امرای حفصی با کمک اسپانیائیه قدرت ناپایدار و متزلزلی در مقابل ترکان عثمانی به دست آوردند، اما در ۱۵۷۴/۹۸۱ سنان پاشا تونس را تصرف کرد، و آخرین امیر حفصی به اسارت به استانبول برده شد.

تونس در زمان حفصیان از رونق و آبادانی برخوردار یافت. قبل از آنکه فعالیت‌های زیان‌آور دریازنان بربر مایه از هم گسیختن ارتباط شود حفصیان با شهرهای ایتالیائی و فرانسوی و با مملکت آراگون معاهدات تجارتی وسیعی داشتند. سرزمین تونس از موج مهاجران مسلمان اسپانیایی نیز بهره‌مندی یافت؛ در میان این مهاجران اجداد مورخ معروف ابن خلدون را باید نام برد. تونس یکی از مراکز هنری و فکری گردید، و این حفصیان بودند که در قرن سیزدهم مدرسه را که از قبل در سرزمینهای شرقی اسلامی سابقه داشت، وارد جریان تعلیم و تربیت تونس کردند.

مآخذ: لین پول، ۴۹-۵۰، ۵۲-۳؛ زامباور، ۶-۷۴.
دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «حفصیان» (به قلم ه. ر. ادریس).
نیز نگاه کنید به:

R. Brunschvig, *La Berbérie orientale sous les Hafsides de ori-jines à la fin du XV^e siècle*, 2 vols. (Paris 1940 - 7).

شرفای مراکش

۹۱۷ - / ۱۵۱۱ -

۱ - شرفای سعدی (حسنی)

محمدالمهدی القائم بامرالله (درسوس)	۹۱۷ / ۱۵۱۱
احمدالأعرج (تا ۹۴۷ / ۱۵۴۰ درمراکش)	۹۲۳ / ۱۵۱۷
محمد الشیخ المهدی بن محمد المهدی (نخست در سوس ، سپس در فاس)	۹۲۳ / ۱۵۱۷
عبدالله الغالب	۹۶۴ / ۱۵۵۷
محمدالمتوکل المسلوخ	۹۸۱ / ۱۵۷۴
عبدالملك بن محمدالشیخ المهدی	۹۸۳ / ۱۵۷۶
احمدالمنصور	۹۸۶ / ۱۵۷۸
پسران احمد که بر سر جانشینی پدر با یکدیگر در نزاع بودند	محمدالشیخ المأمون عبدالله الوائق (در مراکش) زیدان الناصر (نخست فقط در فاس) ۱۰۱۲-۱۷ / ۱۶۰۳-۸ ۱۰۱۲-۱۷ / ۱۶۰۳-۸ ۱۰۱۲-۳۹ / ۱۶۰۳-۲۸
عبدالملك بن زیدان	۱۰۳۴ / ۱۶۲۳
ولید	۱۰۴۲ / ۱۶۳۱
محمدالاصغر	۱۰۴۵ / ۱۶۳۶
احمدالعباس	۱۰۶۴-۹ / ۱۶۵۴-۹

۲- شرفای فلالی

محمد اول الشریف (در تافالالت)	۱۰۴۱ / ۱۶۳۱
محمد دوم ابن محمد	۱۰۴۵ / ۱۶۳۵
رشید	۱۰۷۵ / ۱۶۶۴
اسماعیل السمین	۱۰۸۲ / ۱۶۷۲
احمد الذهبی	۱۱۳۹ / ۱۷۲۷
عبدالله	۱۱۴۱ / ۱۷۲۹
غاصبان و مدعیان متعدد به مبارزه با قدرت عبدالله برخاستند .	۱۱۴۷-۵۸ / ۱۷۳۵-۴۵
محمد سوم ابن عبدالله	۱۱۷۱ / ۱۷۵۷
یزید	۱۲۰۴ / ۱۷۹۰
هشام	۱۲۰۶ / ۱۷۹۲
سلیمان	۱۲۰۷ / ۱۷۹۳
عبدالرحمان	۱۲۳۸ / ۱۸۲۲
محمد چهارم ابن عبدالرحمان	۱۲۷۶ / ۱۸۵۹
حسن اول ابن محمد	۱۲۹۰ / ۱۸۷۳
عبدالغزیز	۱۳۱۲ / ۱۸۹۵
حافظ	۱۳۲۵ / ۱۹۰۷
یوسف	۱۳۳۰ / ۱۹۱۲
محمد پنجم ابن یوسف (دوره اول سلطنت)	۱۳۴۵ / ۱۹۲۷
محمد بن عرفه	۱۳۷۲ / ۱۹۵۳
محمد پنجم (دوره دوم سلطنت)	۱۳۷۵ / ۱۹۵۵
حسن دوم ابن محمد	۱۳۸۱- / ۱۹۶۲-

از قرون وسطی به این طرف، شرفای مراکش نقش مهمی در تاریخ این کشور داشته‌اند. سرزمین مغرب (المغرب) همیشه نسبت به پیشوایان نهضت های مهدوی، و کسانی که خود را مؤید من عندالله می‌دانستند احساس پذیرندگی داشته است، و یکی از مشخص‌ترین صور دین اسلام به گونه عامیانه‌اش در آنجا آئین و اسطوره مردان مقدس و اولیاء الله و مرابطان، و تشکیل انجمن‌های مذهبی در اطراف مراکز دینی و نظامی، یعنی زوایا (جمع زاویه)، بوده است. شدت تقوی و دینداری، و تفوق اجتماعی یافتن شرفاء از مشخصات ویژه دین اسلام در آن سرزمین است، زیرا مراکش بر اثر آنکه قسمتی از آن در کرانه دریای اتلانتیک قرار دارد، و نیز به علت نزدیکی به اسپانیا و پرتغال دائم در زیر ضربات حمله مسیحیان قرار داشته، و عکس‌العمل مسلمانان نیز به همان نسبت شدید بوده است.

شرفاء به طور کلی از اعقاب پیغمبران، اما در مراکش بیشتر سلاله شریفان نسب خود را به نوه پیغمبر، حسن بن علی، می‌رسانند، و بخصوص شریفان سعدی و فلالی از طریق نوه آن حضرت محمد النفس الزکیه (متوفی در ۱۴۵/۷۶۲) این نسبت را به ثبوت می‌رسانند. ادریسیان نخستین سلسله از شریفان بودند که در مراکش به قدرت رسیدند، ولی در قرنهای بعد قدرت در دست سلسله‌هایی از اقوام بربر بود. باری در قرن شانزدهم، هنگامی که قدرت و طاسیان در فاس آشکارا رو به زوال داشت اقبال به شرفاء روی آورد. شرفای سعدی از پایگاهی در ناحیه سوس، واقع در جنوب مراکش، به تدریج استیلای خود را بر نواحی شمالی گسترده، و و طاسیان را در سال ۹۵۶/۱۵۴۹ از فاس بیرون کردند. نام کامل والقب مؤسس سلسله، یعنی محمد المهدی-القائم بامرالله نشان می‌دهد که چگونه سعدیان در ابتدا از انتظارات مردم برای ظهور مهدی موعود و احساسات آنها در اعتلای مذهب و جهاد علیه مسیحیان سود جستند. اینک قدرت آنها، تقریباً بر تمام مراکش ساری بود، و بلاد المخزن، ناحیه‌ای که فرمان دولت در آن نافذ بود و از آنجا مالیات و سپاه

گرد آوری می‌شد به نهایت بسط خود رسید. ترکان از الجزایر و پرتغالیان از سرزمینهای ساحلی دفع شدند، و احمد المنصور، تیمبوکتو Timbuctu را تصرف کرد و مملکت افریقائی گائو Gao (واقع بر رود نایجر، در جمهوری جدید مالی) را منقرض ساخت، و بنابراین اقتدار او برای مدتی از سنگال تا بورنو امتداد داشت. اکنون امتیازات مادی و اجتماعی شرفاء با روی کار آمدن هر سلطان جدیدی استحکام و ثبات بیشتری می‌یافت.

مع‌هذا، وحدت سلطنت در قرن هفدهم، که نهضت‌های استقلال‌طلب در گوشه و کنار مراکش پیدا شد، رو به ضعف نهاد، و آخرین امیر شرفای سعدی با وجود کمکهای انگلیسیها و هلندیها در ۱۰۶۹/۱۶۵۹ از میان رفت. اما شرفای فلالی-تافلات، در شرق مراکش، از تجزیه کامل مراکش جلوگیری کردند. رؤسای این دسته از شریفان، مولای الرشید و مولای اسماعیل بار دیگر قدرت شرفاء را بر تمام سرزمین مراکش جاری ساختند، و لشکر ثابت و معظمی به وجود آوردند که سپاهی از غلامان سیاه پوست که آنها را عبید البخارا یا بواخر می‌نامیدند در آن خدمت می‌کردند. اینان در قرن هیجدهم آخرین متصرفات پرتغالیان را از دست آنها بیرون آوردند، و با قدرتهای اروپای شمالی معاهدات بازرگانی بستند. اما در قرن نوزدهم جلو تمام نفوذهای خارجی را به مراکش سد کردند: مع‌هذا در این دوره اغتشاشات داخلی افزونی گرفت، و مراکش دو جنگ مصیبت بار با فرانسه (در ۱۸۴۴/۱۲۶۰) و اسپانیا (در ۱۸۵۹-۶۰/۱۲۷۷) کرد. در ۱۹۱۲/۱۳۳۰ مراکش تحت الحمايه فرانسه شد، و به این طریق از بروز هر جومرج در آن کشور و تجزیه آن به وسیله قدرتهای اروپایی جلوگیری به عمل آمد. هر چند که تصرف کشور به وسیله فرانسه که به تقاضای سلطان وقت مراکش صورت گرفت حدود بیست سال طول کشید ولی سرانجام در ۱۹۵۶/۱۳۷۵ مراکش خود را از تحت‌الحمایگی فرانسه آزاد ساخت و بار دیگر کشوری مستقل شد، و شرفای فلالی همچنان سلطان آن باقی ماندند.

مآخذ: لین‌پول، ۹-۶؛ زامباور، ۸۹ و جدول C.
 دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «مراکش» به قلم G. Yver؛ «شریفان سعدی»
 به قلم آ. کور A. Cour، و «شرفاء» به قلم ا. لوی پروانسال.

H. Terrasse, *Histoire du Maroc*, II.

H. de Castries ed., *Les sources inédite de l'histoire du Maroc de 1530 à 1845*, Series 1, *Dynastie Suadienne 1530 - 1660*, vol. 1, Part 1 (Paris 1905)

به اضافه نسبتاً مشروحی در بین صفحات ۳-۲۸۲

منو میان یا منو میه

۱۲۵۳ - / ۱۸۳۷ -

لیبی

سید محمد بن علی السنوسی الکبیر ، ۱۲۵۳ / ۱۸۳۷
مؤسس فرقه سنوسیه

سید المهدی ۱۲۷۶ / ۱۸۵۹

سید احمد الشریف (در ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲

سیادت نظامی و سیاسی خود را از دست

داد ، ولی سیادت روحانی خود را تا

۱۹۳۳ / ۱۳۵۱ حفظ کرد)

سید محمد ادریس (در آغاز پیشوای ۱۳۳۶ / ۱۹۱۸ -

سیاسی و نظامی بود ، در ۱۹۵۱ / ۱۳۷۱

به مقام سلطنت رسید و پادشاه لیبی شد)

محمد بن علی معروف به «سنوسی کبیر» در اواخر قرن هیجدهم در
الجزایر متولد شد. هنگامی که در فاس به تحصیل اشتغال داشت تحت تأثیر
درویشان یا صوفیان مراکشی ، بخصوص صوفیان طریقه تیجانیه قرار گرفت
وبعداً هنگامیکه در حجاز در پی مطالعات و تحصیلات بیشتری بود به چند
طریقه از طرایق صوفیه پیوست . محمد بن علی علاوه بر تمایلات صوفیانه ،
اندیشه های اصلاح طلبانه و بدعت آمیز نیز در سر می پروراند ، و در سال
۱۲۵۳ / ۱۸۳۷ در مکه خود طریقه ای بنام طریقه سنوسیه به وجود آورد . در

این زمان ، فرانسویان دست اندر کار گرفتن موطن وی الجزایر بودند . از این رو ، محمد بن علی خود را در سیرنائیک مستقر ساخت . در آنجا چند زاویه (زاویه مرکز دینی و تربیتی سنوسیان محسوب می‌شد) تأسیس کرد ، و از آن جمله در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ زاویه‌ای در جغبوب ، واقع در مرز مصر ، ایجاد نمود . این زاویه تا سال ۱۸۹۵/۱۳۱۳ پایگاه و مرکز فرقه سنوسی بود ، و در این سال مرکز آنان به واحه صعب‌الحصولتر کفره ، در جنوب ، منتقل شد . رسالت سنوسیان برای صحرانشینان شمال افریقا و سودان گیرندگی فراوان داشت . احترام و بزرگداشتی که مردم این نواحی برای شخص محمد بن علی سنوسی قائل بودند متناسب بود با تقوی و دینداری آنان و درجه اعتقادشان به اولیاء الله ، اما سازمان منظم و استوار فرقه سنوسی به این شور و احساسات هدف و اثر پابرجائی بخشید . بعلاوه ، مردم در این نواحی در انتظار آمدن مهدی موعودی بودند که دین اسلام را مانند زمانهای قدیمتریوزی و چیرگی بخشد ، و این امر از حوادثی که در دونگولا به هنگام نهضت مهدیه ، در اواخر قرن هیجدهم ، روی داد بخوبی مستفاد می‌شود . سنوسیان خواهان آن بودند که تمام مسلمانان را باز در زیر یک لوا متحد سازند ، و سلطان عبدالحمید دوم ، سلطان عثمانی امیدوار بود که بتواند پشتیبانی آنها را به طرفداری از یک جهاد اسلامی جلب کند . سنوسیان در واقع مبلغان پرشوری برای نشر اندیشه‌های خویش بودند ، و زاویه‌های آنها در حجاز ، مصر ، فزان ، و در ناحیه جنوب تا وادی Wadai و دریاچه چاد دایر بود .

سنوسیان جلودار مخالفت مسلمانان با پیشرفت فرانسویان در سودان مرکزی بودند ، و نزدیک به سی سال ، نیروی محرك نظامی و روحانی لازم را برای مقاومت در برابر ایتالیای مهاجم ، در لیبی ، بخصوص در سیرنائیک ، تدارک می‌دیدند . داخل شدن ایتالیا در سال ۱۹۱۵ در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای متفقین خواه و ناخواه سنوسیان را متمایل به دولت عثمانی کرد ، و رئیس فرقه سنوسی ، سید احمد ، تا سال ۱۹۱۸ در سیرنائیک

ماند و سپس به استانبول رفت . رهبری نظامی نهضت مسلمانان در سیرنائیک از این پس بدست رهبران محلی سنوسی افتاد . در طی جنگ جهانی دوم ، دولت بریتانیا محمد ادریس را که مدت بیست سال در مصر به حال تبعید به سر برده بود ، نه تنها پیشوای روحانی بلکه رهبر سیاسی و نظامی ، یعنی امیر سنوسیان سیرنائیک شناخت . در ۱۳۷۱/۱۹۵۱ محمد ادریس پادشاه کشور متحد لیبی ، که سیرنائیک و تریپولیتانیا و فزان را شامل می شد ، شد . در ۱۳۸۲/۱۹۶۳ لیبی به صورت مملکت واحدی در آمد . باین ترتیب پیشرفت و ترقی خاندان سنوسی از پیشوائی یک نهضت دینی به ریاست یک مملکت عربی جدید تا حدی یاد آور ترقیات وهابیه و آل سعود در عربستان می باشد .

مأخذ : زامباور ، ۸۹ ؛ دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « السنوسی » .

E. Graefe, «Der Aufruf des Scheichs der Senūsīja zum Heiligen Kriege,» *Der Islam*, III (1912), 141 – 50, 312 – 13.

E. E. Evans – Pritchard, *The Sanusi of Cyrenaica* (Oxford 1949) .

N. A. Ziadeh, *Sanusiyah , a study of revivalist movement in Islam* (Leiden 1958) .

فصل سوّم
ہلال خنّیب : مصر، شام و عراق



۱۷

بنی طولون

۹۰۵-۸۶۸/۹۲-۲۵۴

مصر وشام (سوریه)

احمد بن طولون	۲۵۴/۸۶۸
خماروید	۲۷۰/۸۸۴
جیش	۲۸۲/۸۹۶
هارون	۲۸۳/۸۹۶
شیان	۲۹۲/۹۰۵

به دست سردار خلیفه عباسی ، محمد بن سلیمان ، بر افتادند

بنی طولون اولین سلسله محلی در مصر وشام هستند که از جانب خلیفه بغداد خود مختاری و استقلال داشتند . احمد بن طولون (طولون از واژه ترکی dolun به معنای « ماه تمام » یا « بدر » گرفته شده است) سرباز ترکی بود که پدرش را همراه خراج در آغاز قرن نهم از بخارا به دربار خلافت فرستاده بودند . احمد نخست به عنوان نایب الحکومه به مصر آمد ، و سپس خود مقام حکمرانی یافت و سلطه خویش را بر فلسطین وشام نیز بگسترده . اشتغال موفق ، برادر خلیفه ، که حکمران واقعی دستگاه خلافت به شمار می رفت ، به سرکوبی شورشیان زنج که در عراق سفلی طغیان کرده بودند ، راه را برای جاه طلبیهای احمد باز گذاشته بود ، زیرا احمد می دانست که در چنین اوضاع و احوالی نمی تواند او را از مغرب برانند . در زمان حکومت پسر احمد ، خمارویه ، دولت طولونی همچنان راه ترقی را می پیمود . معتضد خلیفه جدید

عباسی، در هنگام نشستن بر مسند خلافت در سال ۲۷۹/۸۹۲ ناچار شد حکومت مصر و شام را تا کوه‌های طوروس و الجزیره (بین‌النهرین شمالی) به استثنای موصل برای مدت سی سال در مقابل ۳۰۰۰۰۰ دینار خراج به خمارویه و وارثان او واگذارد. این پیمان بار دیگر، به صورتی که زیاد به منفعت بنی طولون نبود، تجدید شد، اما تا زمان مرگ خمارویه در ۲۸۲/۸۹۶، دولت طولونی همچنان استوار ماند. پس از مرگ خمارویه، دولت طولونی که به علت زیاده رویهای بی‌باکانه خمارویه دوچار ضعف شده بود، از هم پاشیدن گرفت. ناتوانی آخرین فرمانروایان طولونی در سرکوبی و مهار کردن شورشیان قرمطی صحاری شام سبب شد که خلیفه لشکری بدانجا بفرستد. سپاهیان خلیفه شام را متصرف شدند، و سپس، فسطاط پایتخت طولونیان را گرفتند، و باقی مانده اعضای خاندان طولونی را به بغداد بردند.

از نظر مورخان مصری دوره طولونیان یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر محسوب می‌شود. احمد قدرت و تسلط خود را به وسیله سپاهی گران از غلامان که در آن سربازان ترك و یونانی و سپاهان نوبی اکثریت داشتند، حفظ می‌کرد، و باری را که از نظر مالی به خاطر نگهداری این سپاه بر مردم مصر تحمیل می‌شد، با جلوگیری از اجحافات عمال دولتی تخفیف می‌داد. تنها در زمان خمارویه اغتشاش و نافرمانی در اداره امور و در سپاه ظاهر گشت. از آنجا که از راه دریا بهتر می‌شد از مصر بر امور شام نظارت کرد، احمد نیروی دریایی نیرومندی تشکیل داد. علاوه بر این، وی به آبادانی و عمارت علاقه داشت، و در پایتخت خود فسطاط عمارات بسیار ساخت که از آن جمله است القطائع که جایگاه قشون بود، و مسجد معروف وی که برای جا و پناه دادن به سپاهیان که در مسجد عمرو بن عاص جا نمی‌یافتند، ساخته شد.

مآخذ: لین پول، ۶۸؛ زامباور، ۹۳

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «بنی طولون» به قلم ه. آ. ر. عیب.

Z. M. Hassan, *Les Tulunids: étude de l'Égypte Musulmane à*

la fin du XV^e siècle (Paris 1933).

O. Graber, *The Coinage of the Tulunids* (American Numismatic society, Numismatic Notes and Monographs, No. 139, New York 1957).

اخشیدیہ یا آل اخشید

۳۲۳-۵۸/۹۳۵-۶۹

در مصر وشام

محمد بن طغج اخشید	۳۲۳/۹۳۵
اونوجور (؟ ان اویغور)	۳۳۴/۹۴۶
علی	۳۴۹/۹۶۱
کافور ، در اصل نایب السلطنه علی	۳۵۵/۹۶۶
احمد	۳۵۷-۸/۹۶۸-۹
فتح مصر به دست جوهر ، سردار فاطمیان	

محمد بن طغج از خاندانی ترك بود که مدت دو قرن در خدمت خلفای عباسی بودند. وی در سال ۳۲۳/۹۳۵ به حکومت مصر منصوب شد ، والراضی بالله ، خلیفه عباسی ، بدو لقب اخشید داد . در مآخذ عربی توضیح روشنی درباره معنای این کلمه داده نشده است. ولی این نکته آشکار است که محمد بن طغج آن را لقبی افتخار آمیز می دانسته است که اجداد وی در موطن خود ، آسیای مرکزی ، آنرا داشته اند (در واقع این يك لقب ایرانی است به معنای « شاه و فرمانروا » و در اصل عنوان فرمانروایان ایرانی سغد و فرغانه بوده است). محمد بن طغج از حکومت خود در برابر محمد بن الرائق ، امیر الامرای خلیفه ، و حمدانیان شام دفاع می کرد ، و تا دمشق را تحت سلطه خویش داشت. اما دو پسر او حکمرانان اسمی بیش نبودند ، و لذا قدرت واقعی به دست کافور ، غلام سیاهی از مردم نوبی افتاد که وی قبل از مرگ او را نایب السلطنه پسران خویش ساخته بود . وقتی که علی در سال ۳۵۵/۹۶۶ در گذشت کافور

حکمران مطلق‌العنان شد . کافور جلو پیشرفت فاطمیان را در شمال افریقا گرفت ، و نیز مانع پیشرفت حمدانیان در شام شمالی شد ، اما پس از مرگ او در ۳۵۷/۹۶۸ ، که سلطنت به دست نوۀ ناتوان و سپنجی محمد بن طغج افتاد ، دولت اخشیدی بلافاصله در مقابل حمله فاطمیان سقوط کرد . کافور به حمایت از ادبیات و هنر شهرت داشت ، و متنبی ، شاعر معروف ، مدتی در دربار او به سر می‌برد .

مآخذ : لین پول ، ۶۹ ؛ زامباور ، ۹۳
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « اخشیدیہ » به قلم سی. ایچ. بکر (C. H. Becker)

فاطمیان

۱۱۷۱-۹۰۹/۵۶۷-۲۹۷

افریقای شمالی ، و سپس مصر و شام

داعی ابو عبدالله شیعی در ۲۹۸/۹۱۰ اقدامات مقدماتی خود را برای
استقرار خلافت فاطمیان به انجام رسانید .

عبدالله مهدی	۲۹۷/۹۰۹
قائم	۳۲۲/۹۳۴
منصور	۳۳۴/۹۴۶
معز	۳۴۱/۹۵۳
عزیز	۳۶۵/۹۷۵
حاکم	۳۸۶/۹۹۶
ظاهر	۴۱۱/۱۰۲۱
مستنصر	۴۲۷/۱۰۳۶
مستعلی	۴۸۷/۱۰۹۴
آمر	۴۹۵/۱۱۰۱
دوره فترت : در این دوره حافظ نیابت خلافت داشت .	۵۲۴/۱۱۳۰
حافظ	۵۲۵/۱۱۳۱
ظافر	۵۴۴/۱۱۴۹
فائز	۵۴۹/۱۱۵۴

۷۱-۱۱۶۰/۶۷-۵۵۵

عاقد

غلبه ایوبیان

فاطمیان مدعی بودند که از اعقاب علی، علیه السلام، هستند، و نام خود را از نام حضرت فاطمه، دختر پیغمبر و همسر خلیفه چهارم علی (ع)، گرفتند، اما رقبای سنی آنها معمولاً آنان را عبیدون، یعنی از اعقاب عبیدالله مهدی، می‌نامیدند و نسبت علوی آنها را انکار می‌کردند. حتی بعضی از دشمنان معاصرشان آنها را از اصل یهودی می‌دانستند (دادن نسبت یهودی به افراد، یکی از تهمت‌های شایع در قرون وسطای اسلام بود). نسبت و ارتباط آنان با اسماعیل، پسر امام جعفر صادق، کاملاً روشن نیست، اما این نکته واضح است که خلافت فاطمیان موفق‌ترین و بادوام‌ترین پیروزی سیاسی نهضت افراطی شیعی اسماعیلی بوده است.

نخستین خلیفه فاطمی، عبیدالله، از شام به شمال آفریقا که انتشار تبلیغات شیعی اوضاع را برای ورود او مساعد ساخته بود آمد. عبیدالله با پشتیبانی قبایل بربرکتابه، حکمرانان اغلبی آفریقه و رستمیان تاهرت را که از خوارج بودند، برافکند، و بنوادریس را که در فاس حکومت داشتند خراج گزار خود نمود. سیسیل فتح شد، و فاطمیان از راه دریا وارد مبارزه با دولت بیزانس شدند. فاطمیان از المهدیه، پایگاه خود در آفریقه، تجهیزات لازم را برای پیشروی به سوی مشرق تدارک دیدند، و در سال ۳۵۸/۹۶۹ سردار آنان جوهر وارد فسطاط (قاهره قدیم) شد، و آخرین امیر اخشیدی را برافکند. آنان همچنانکه در آفریقه شهر المهدیه را ساختند و پایتخت خود قرار دادند، در مصر نیز شروع به ساختن پایتخت جدیدی کردند و آن را قاهره نامیدند.

فاطمیان از مصر استیلای خود را بر فلسطین و شام بگسترده، و حفاظت و پاسداری اماکن مقدس را در حجاز در دست گرفتند. در دوران خلافت

طولانی مستنصر (۹۴-۳۶/۱۰-۸۷/۴۲۷) ، قدرت آنان به اوج خود رسید . خلفای فاطمی در ابتدا بر سرشام با بیزانسیان از در ستیز در آمدند ، اما بعدها عموماً بادولت بیزانس روابط دوستانه داشتند . در قرن یازدهم که خطرترکان سلجوقی و ماجراجویان ترکمان شام و آسیای صغیر را تهدید می کرد، دولتهای فاطمی و بیزانس به یکدیگر نزدیکتر شدند .

داعیان فاطمی تا یمن و سند به کار دعوت اشتغال داشتند ، و در ۴۵۱/۱۰۵۹ بغداد موقتاً به دست فاطمیان افتاد. شروع نخستین جنگ صلیبی در آخر این قرن بیش از آنکه فاطمیان را مورد تهدید قرار دهد ، موقعیت امرای ترک را به مخاطره انداخت ، زیرا فاطمیان در این زمان در فلسطین چیزی از سرزمینهای واقع در شمال عسقلون در اختیار نداشتند . بعضی از مورخان مسلمان فاطمیان را مسبب پیاده شدن فرنگان بدان سرزمین دانسته‌اند، ولی چنین چیزی احتمال ندارد .

وزرای فاطمی نیمه قرن دوازدهم با نورالدین زنگی ، فرمانروای حلب، برضد صلیبیان همکاری داشتند ، مع هذا عسقلون را در مقابل آنان از دست دادند (۵۴۸/۱۱۵۳) . اندکی بعد دولت فاطمی در داخل از هم پاشیدن گرفت . اینک خلفا مقدار زیادی از قدرت خود را از دست داده بودند، و وزیران آنها زمام امور اجرایی و نظامی را به دست گرفته بودند . از این رو ، صلاح الدین ایوبی به آسانی دولت فاطمیان را در ۵۶۷/۱۱۷۱ هنگامی که آخرین خلیفه فاطمی در بستر مرگ افتاده بود ، برانداخت .

فاطمیان به رقابت با عباسیان خویش را خلفای حقیقی و واقعی می‌دانستند ، با وجود این اکثر رعایای آنها همچنان بر مذهب تسنن باقی ماندند ، و آزادی دینی خود را حفظ کردند . بسیاری از داعیانی که در مدرسه جدید التأسیس الازهر تعلیم و تربیت می‌یافتند برای تبلیغ دعوت فاطمی به بیرون از قلمرو فاطمیان اعزام می‌شدند . جز در قسمت اول دوران خلافت نامتوازن حاکم ، با یهودیان و مسیحیان نسبتاً به خوبی رفتار می‌شد ، و بعضی

از آنان مقامات رفیع در مملکت داشتند . در دوره حکمرانی حاکم فرقه دروز ، که یکی از شاخه‌های افراطی نهضت شیعه محسوب می‌شد ، در جنوب سوریه و لبنان نضج گرفت . از آنجا که حاکم مشوق الدرازی مؤسس این فرقه بود، دروزیه حاکم را مظهر خداوند می‌دانستند و او را پرستش می‌کردند. در هنگام مرگ مستنصر نفاق و شقاق بزرگی در نهضت اسماعیلی پیدا شد ، و دو دسته پدیدار آمدند که هر يك از یکی از پسران مستنصر ، نزار و مستعلی ، جانبداری می‌کردند . از این دو گروه پیروان نزار که فعالتر و افراطی‌تر بودند حشیشیه یا اسماعیلیان شام و ایران را تشکیل دادند ، و پیروان مستعلی که معتدلتر و میانه‌رو تر بودند ، اسلاف روحانی اسماعیلیان بهره (بحرۀ) بمبئی محسوب می‌شوند . باری ، بعد از مستنصر خلافت به مستعلی رسید . ولی بنیان‌روحانی نهضت فاطمی، خاصه بعد از بحران سیاسی و دینی سال ۵۲۵/۱۱۳۰ که به هنگام مرگ آمر در گرفت ، تا حدی از هم پاشید .

در دوره خلافت فاطمیان ، مصر و قاهره پیشرفت اقتصادی و فرهنگی بسیار یافتند ، چنانکه عراق و بغداد را تحت الشعاع قرار دادند . فاطمیان با کشورهای غیر اسلامی ، از جمله هند و کشورهای مسیحی اطراف مدیترانه ، روابط تجارتي برقرار ساختند ، و به نظر می‌رسد که یهودیان در این فعالیت تجارتي نقش عمده‌ای داشتند . نیز از کارگاههای این روزگار مصر است که بعضی از نفیس‌ترین آثار هنری اسلامی بیرون آمده است .

مآخذ : لین بول ، ۳-۷۰ : زامباور ، ۹۴-۵

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله « فاطمیان » به قلم م . کانارد (M. Canard)
 حسین فیض‌الله الهمدانی و حسن سلیمان محمود الجهانی : الصلیحون والحرکة الفاطمیه فی الیمین
 (من سنة ۲۶۸ الی سنة ۵۶۲۶) (قاهره ۱۹۵۵) ، با جدول مفصل در صفحه ۳۴۳ .

حمدا نیان

۲۰۰۴-۹۰۵/۳۹۴-۲۹۳

در الجزیره و شام

۱- شاخه موصل

ابوالهیجاء عبدالله (حکمران موصل از طرف خلیفه)	۲۹۳/۹۰۵
ناصرالدوله حسن	۳۱۷/۹۲۹
عدةالدوله ابو تغلب	۳۵۸/۹۶۹
غلبه آل بویه	۳۶۹/۹۷۹
ابراهیم } بوئیان هردو را مشترکاً حکمرانی حسین } دادند .	۳۷۹-۱۹/۹۸۱-۹۱
فتح موصل به دست بنی عقیل، و تسخیر دیاربکر به دست مروانیان	

۲- شاخه حلب

سیفالدوله علی اول	۳۳۳/۹۴۵
سعدالدوله شریف اول	۳۵۶/۹۶۷
سعیدالدوله سعید	۳۸۱/۹۹۱
علی دوم	۳۹۲/۱۰۰۲
شریف دوم	۳۹۴/۱۰۰۴
قدرت به دست لؤلؤ، که سرداری از غلامان بود افتاد، سپس فاطمیان حلب را تسخیر کردند .	

حمدانیان از اعراب قبیلهٔ تغلب بودند که از مدتها پیش در الجزیره مستقر شده بودند (عده‌ای از مؤلفان مدعی هستند که آنها از موالی قبیلهٔ تغلب بودند) . مؤسس دولت این خاندان ، حمدان بن حمدون ، در سالهای آخر قرن نهم از متحدان خوارج الجزیره در شورش آنان علیه دستگاه خلافت بود . بعد ها حمدانیان به دین شیعه که مذهب اکثریت قبایل عرب ساکن در حاشیهٔ صحرای شام بود گرویدند . باری پسر حمدان ، حسین ، در خدمت خلفای عباسی به مقام سرداری رسید ، و در جنگ با قرامطیان صحرای شام از خویشتن رشادت و لیاقت نشان داد . پسر دیگر حمدان ، ابوالهیجاء عبدالله در سال ۲۹۳/۹۰۵ به حکمرانی موصل منصوب شد ، و پس از وی پسرش حسن با عنوان ناصرالدوله به حکومت نشست ، و به استقلال به فرمانروایی پرداخت و قدرت خود را از دیار ربیع به مرکز اصلی حمدانیان بود به جانب مغرب به داخل شام بسط داد . پسر او ، ابو تغلب ، ملقب به الغضنفر (شیر) ، از راه نادانی به مقابله با امیر بزرگ بویی ، عضدالدوله ، که در این هنگام در اوج قدرت بود ، و به تازگی (۳۶۷/۹۷۸) عراق را از عزالدوله گرفته بود برخاست . عضدالدوله به سوی شمال راند ، و ابو تغلب را هزیمت داد ، و وی به امید واهی گرفتن کمک به نزد فاطمیان گریخت . بعداً بوئیان دو برادر دیگر ابو تغلب را در موصل به حکومت نشانند ، و آنان در آنجا به فرمانروایی پرداختند تا اینکه سلسلهٔ دیگری از امرای عرب ، یعنی بنی عقیل ، آن شهر را متصرف شدند .

با وجود این ، حمدانیان هنوز قلمرو خود را در شام حفظ کرده بودند ، و سیف الدوله معروف ، عموی ابو تغلب ، بر آنجا حکمرانی می کرد . سیف الدوله حلب ، حمص ، و شهرهای دیگر را از اخشیدیان گرفته بود . استقرار حمدانیان در شام مقارن بود با احیای دولت بیزانس تحت حکومت پادشاهان مقتدر مقدونی ، و بیشتر دوران حکومت سیف الدوله به دفاع از سرزمینهای خود در مقابل بیزانسیان گذشت . پسرش سعدالدوله نتوانست جلو حملات متعدد

بیزانسیان را به شام بگيرد ، و آنان حلب و حمص را به طور موقت تصرف کردند ، هر چند حکومت آنجا را در مقابل خراج به خود حمدانیان واگذاشتند . گذشته از این ، خطر جدیدی از جنوب شام حمدانیان را مورد تهدید قرار داد ، و آن توسعه طلبی خلفای فاطمی بود . سرانجام پسر سعدالدوله ، سعیدالدوله ، احتمالاً به تحريك لؤلؤ ، سردار مملوك حمدانیان ، به قتل رسید ، و لؤلؤ ابتدا به عنوان نایب السلطنة دو پسر وی - علی و شریف - حکومت کرد ، و سپس مستقلاً قدرت را به دست گرفت ، و به دست نشاندگی فاطمیان حکمرانی کرد .

حمدانیان به عنوان حامیان سخی و بخشنده ادبیات عرب ، بخصوص به خاطر تشویق و حمایت سیف‌الدوله از متنبی شاعر ، شهرت داشتند . آنان با وجود آنکه بر منطقه پربركتی که دارای مراکز بسیار برای تجارت و فعالیت بود حکومت یافتند ، همچنان لاقیدی و ویرانگری خاص اعراب بدوی را حفظ کردند . شام و الجزیره بر اثر جنگهای متعدد آنها ویرانی و صدمه بسیار دید ، اما چنانکه جغرافیدان معروف مسلمان ، ابن حوقل ، نوشته است حرص و آز و درنده‌خوئی امرای حمدانی صدمات سنگینتری بر آنجا وارد آورد .

مآخذ : لین پول ، ۱۱۱-۱۳ : زامباور ، ۴-۱۳۳ .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله حمدانیان ، به قلم م . کانارد (M. Canard)
M. Canard, *Histoire de la dynastie des H'amdânides de Jazî-ra et de Syrie*, I (Paris 1953)

بنی مزید

۱۱۵۰-۹۶۱۸/۵۴۵-۳۵۰۷

در حله و عراق مرکزی

سناءالدوله علی اول ابن مزید*	۳۵۰۷/۹۶۱۸
نورالدوله دبیس اول	۴۰۸/۱۰۱۸
بهاءالدوله منصور	۴۷۴/۱۰۸۱
سیفالدوله صدقه اول	۴۷۹/۱۰۸۶
نورالدوله دبیس دوم	۵۰۱/۱۱۰۸
سیفالدوله صدقه دوم	۵۲۹/۱۱۳۵
محمد	۵۳۲/۱۱۳۸
علی دوم	۵۴۰-۵/۱۱۴۵-۵۰

غلبه سپاهیان سلجوقی

بنی مزید از قبیله اسد، از قبایل عرب، بودند و شدیداً تمایلات شیعی داشتند. این خانواده در ناحیه بین هیت و کوفه پایگاهی به دست آوردند، تا اینکه در زمان حکومت امیر معزالدوله دیلمی، در زمانی بین ۳۴۵/۹۵۶ و ۳۵۲/۹۶۳، زمینهای آنجا به تصرف آنان داده شد. بنابراین، آغاز حکومت علی بن مزید را باید بنابر قول مقدسی مدتها پیش از آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) دانست که معمولاً در مآخذ غربی به عنوان آغاز حکمرانی او

* در زامباور سندالدوله علی الاول بن مزید، ایضاً در دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد اول، ص ۴۵۶، ذیل «بنی مزید».

ذکر می‌شود **. نیز به نظر می‌رسد که حله پایتخت مزیدیان در آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) يك ماندگاه دائمی بوده است نه يك اردوگاه ، و به تدریج با آبادی جامعین یکی شده و جانشین آن گشته است . در زمان حکومت صدقه‌بن منصور ، امیر بزرگ مزیدی ، برگرد شهر حصار محکمی کشیدند ، و به این ترتیب حله مرکز قدرت بنی مزید در عراق شد .

بنی مزید با آنکه در اصل از اعراب بدوی بودند ، اما نشان دادند که مدیران و سیاستمداران ماهری هستند ، و در اتحاد و اتفاقیهای متغیر عراق دوره سلجوقیان به صورت قدرت مهمی در آمدند . نخستین رقبای آنها بنی-عقیل ، حکمرانان موصل و الجزیره ، بودند که در دوران حکومت دبیس اول بن علی به پشتیبانی از برادر وی ، مقلد ، که برای به دست آوردن تاج و تخت حکومت مزیدی می‌کوشید ، برخاستند . هنگامی که طغرل و سلجوقیان به عراق در آمدند ، دبیس از ترس مهاجمان ترك ، ارسالن بساسیری را که از سرداران شیعی طرفدار فاطمیان بود ، در بغداد پشتیبانی کرد . در دوران سلطنت پر-اغتشاش سلطان برکیارق سلجوقی ، صدقه اول که « پادشاه عرب » خوانده می‌شد ، نفوذ بسیار به هم زد ، اما سلطان محمد بن ملکشاه همینکه بر تخت فرمانروایی استقرار یافت ، به جنگ با دست نشاندۀ نیرومند خود برخاست ، و در سال ۵۰۱/۱۱۰۸ صدقه را شکست داد و کشت . امرای بعدی بنی مزید با امرای مختلف ترك برضد سلطان مسعود بن محمد سلجوقی همداستان شدند ، و حله چند بار به وسیله سلجوقیان و لشکریان خلیفه اشغال شد . پسر صدقه ، دبیس دوم ، در میان صلیبیان و دیگران شهرت بسیار یافت ، و یکی از حامیان بزرگ شعر عربی در زمان خود بود . وی به دست یکی از فدائیان اسماعیلی ، در همان زمان که فدائیان مسترشد خلیفه عباسی را به قتل رسانیدند ، کشته شد . پس از آنکه آخرین امیر مزیدی ، علی دوم بن دبیس ، در ۵۴۵/۱۱۵۰ در گذشت

** زامباور آغاز حکومت علی بن مزید را سال ۴۰۳ هـ ، می‌نویسد . ایضاً دائرة المعارف فارسی ، همان مقاله .

سلطان مسعود حله را به یکی از سرداران خود وا گذاشت ، و چند سال بعد سپاهیان و طرفداران مزیدیان در حله سرانجام با آمدن لشکر خلیفه بدان شهر پراکنده شدند .

مآخذ : لین پول ، ۳۰-۱۱۹ ؛ زامباور ، ۱۳۷ .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « بنی مزید » یا « مزیدیان » به قلم

(K. V. Zetterstéen)

G. Makdisi, «Notes on Hilla and the Mazyadids in mediaeval Islam,»

JAOS., LXXIV (1954), 249 — 62.

مروانیان

۱۰۸۵-۹۸۳/۴۷۸-۳۷۲

دیاربکر

باز	؟
حسن بن مروان	۳۸۰/۹۹۰
ممهدالدوله سعید	۳۸۷/۹۹۷
نصرالدوله احمد یا محمد بن مروان	۴۰۱/۱۰۱۱
نظامالدوله نصر (نیز در میافارقین و بعد از سال ۴۵۵/۱۰۶۳ در آمد حکومت داشت)	۴۵۳/۱۰۶۱
سعید (در آمد تا سال ۴۵۵/۱۰۶۳)	۴۵۳/۱۰۶۱
منصور	۴۷۲-۸/۱۰۷۹-۸۵
	غلبه سلاجقه

مروانیان دیاربکر، خلاط، و ملازگرد اصلاً از طوایف کرد بودند. باز، مؤسس این سلسله، یکی از رؤسای طوایف کرد بود که در مرزهای ارمنستان و کردستان قلاعی چند به دست آورده بود. وی از زوال قدرت آل بویه در این منطقه، که بعد از مرگ عضدالدوله (۳۷۲/۹۸۳) پیش آمد، سود جست و دیاربکر را متصرف شد، و موصل را برای مدتی به چنگ آورد، و حتی بغداد را در سال ۳۷۳/۹۸۳ مورد تهدید قرار داد. برادر زاده او ابن مروان (ملقب به نصرالدوله) بیش از پنجاه سال حکومت کرد،

ودولت مروانیان را به مدارج عالی از قدرت و نفوذ رسانید . موقعیت سوق الجیشی دیاربکر که حاکم بر راههای ارتباطی عراق و مشرق به شام و آسیای صغیر بود ، ایجاب می‌کرد که ابن مروان خطمشی سیاسی ماهرانه‌ای اتخاذ کند تا بتواند بین همسایگان قدرتمند که همه می‌خواستند در این منطقه نفوذ به هم رسانند ، زنده بماند . وی در آغاز به فرمان خلیفه عباسی گردن نهاد ، اما خلفای فاطمی نیز در شمال شام با وی همسایگی داشتند ، و نفوذ فرهنگی آنان در دیاربکر شدید بود . ابن مروان ناچار برای مدتی به بنوعقیل ، حکمرانان موصل ، خراج می‌پرداخت و در ۴۲۱/۱۰۳۰ نصیبین را به آنها واگذاشت . وی با دولت بیزانس روابط دوستانه داشت ، و امپراتور قسطنطین دهم به وساطت و بر اثر مساعی ابن مروان توانست لیپاریت ، شاهزاده گرجستان را که به وسیله سلطان طغرل سلجوقی اسیر شده بود ، آزاد گرداند . در سال ۴۳۳/۱۰۴۱-۲ حمله قبایل بیابانگرد غز به دیاربکر دفع شد ، و طغزل خود تا سال ۴۴۸/۱۰۵۶ به دیاربکر قدم نگذاشت ، و در آن سال ابن مروان فرمانروایی او را گردن گذاشت . از نظر داخلی شهرهای آمد ، میافارقین و حصن کیفا در این دوره پیشرفت مادی بسیار یافتند ، و حیات فرهنگی در آنجا نیرومند بود . ابن الازرق ، مورخ محلی میافارقین ، می‌گوید که ابن مروان مالیاتها را کم کرد و کارهای خیر بسیار انجام داد .

وقتی که ابن مروان در ۴۵۳/۱۰۶۱ درگذشت قلمرو او میان پسرانش نصر و سعید تقسیم گردید ، ولی اینک دیگر قدرت مروانیان رو به زوال داشت . با آنکه مروانیان آزاری به سلاجقه نرسانده بودند ، اما حرص و آز وزیر خلیفه ، فخرالدوله بن جهیر (که قبلا در خدمت ابن مروان بود) ، علیه آنان انگیزه شده بود . وی و پسرش عمیدالدوله از ملکشاه اجازه گرفتند که با لشکر سلجوقیان به سرزمینهای مروانیان بتازند ، و در ۴۷۸/۱۰۸۵ پس از نبردی شدید بر آن نواحی غلبه یافتند و آنها را ضمیمه مملکت سلاجقه ساختند . آخرین امیر مروانی ، منصور ، در جزیره ابن عمر تا سال ۴۸۹/۱۰۹۶ زندگی می‌کرد ،

ولی در تمام قرون بعد دیار بکر عمده^۱ تحت استیلای سلاله‌های ترکمان بود.

مآخذ. لین پول، ۱۱۸؛ زامباور، ۱۳۶.

دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «مروانیان» به قلم ک. و. زترستین (Zetterstéen)،

و مقاله «فصرالدوله» به قلم ه. باون (H. Bowen)

H. F. Amedroz, «The Marwanid dynasty at Mayyafariqīn in the tenth and eleventh centuries A. D.» *JRAS* (1903), 123-54

بنی هخیل

۱۰۹۶-۴۸۹/۹۹۰-۳۸۰

جزیره ، عراق و شمال شام

۱- شاخه‌ای که در جزیره ابن عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

محمد	۳۸۰/۹۹۰
جناح الدوله علی	۳۸۶/۹۹۶
سنان الدوله حسن	۳۹۰/۱۰۰۰
نورالدوله مصعب	۳۹۳/۱۰۰۳

۲- شاخه‌ای که در موصل و سپس در جزیره ابن عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

محمد	۳۸۲/۹۹۲
حسام الدوله مقلد	۳۸۶/۹۹۶
معمدا الدوله قرواش	۳۹۱/۱۰۰۱
زعیم الدوله برکه	۴۴۲/۱۰۵۰
علم الدین قریش	۴۴۳/۱۰۵۲
شرف الدوله مسلم	۴۵۳/۱۰۶۱
ابراهیم	۴۷۸/۱۰۸۵
علی	۴۸۶-۹/۱۰۹۳-۶

غلبهٔ تتش سلجوقی

۳- شاخه معن بن المقلد در تکریت

رافع	؟
خمیس	۴۲۷/۱۰۳۶
ابوغشام	۴۳۵/۱۰۴۴
عیسی	۴۴۴/۱۰۵۲
نصر	۴۴۸/۱۰۵۶
ابوالغنائم که به نیابت از جانب زن بیوه عیسی حکمرانی کرد .	۴۴۹ - ؟ / ۱۰۵۷ - ؟

۴- شاخه‌های کوچتری از این سلسله در عانه و حدیثه ، قلعة الجعبر ، عکبرا و هیت حکومت می‌کردند .

(برای تفصیل بنگرید به لین‌پول و زامباور .)

بنی عقیل از قبیله بزرگ اعراب بدوی عامر بن صعصعه بودند که طوایف خفاجه و منتفق قسمت سفلی عراق نیز از زمره آن محسوب می‌شدند . با انقراض آخرین امرای حمدانی موصل ، این شهر به دست محمد عقیلی افتاد ، و وی تحت فرمانبرداری اسمی از بهاءالدوله دیلمی بر آن حکومت کرد . بعد از وفات محمد بین پسران او بر سر فرمانروایی جنگ و جدال و کشت و کشتار افتاد ، ولی سر انجام زمام امور موصل و دیگر شهرها و قلاع بنی عقیل در الجزیره به دست قرواش بن مقلد افتاد . مشکل عمده‌ای که قرواش با آن مواجه بود حفظ قلمرو خویش در مقابل حملات ترکان مغز بود که از جانب مغرب ایران و عراق در طی دهه سوم و چهارم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) بر این ناحیه تاخت و تاز می‌آوردند ، و این کار اتحاد و اتفاق با دولت مزیدیان حله را در عراق ، که آنان نیز مورد تهدید قرار گرفته بودند ، لازم می‌ساخت . در دوره حکومت مسلم بن قریش ، استیلای بنی عقیل تقریباً از بغداد تا حلب گسترش یافت . مسلم از آنجا که شیعی مذهب بود ، بیشتر تمایل داشت

که از فاطمیان در مقابل سلاجقه پشتیبانی کند، ولی برای آنکه سرزمینهای آل مرداس را در شمال شام به دست آورد باسلطان البارسلان و سلطان ملکشاه سلجوقی از در اتحاد در آمد. ولی بعداً به فاطمیان پیوست، و این امر سبب شد که سپاهیان سلجوقی به موصل در آیند. مسلم به آمد و حلب گریخت، و در آنجا عاقبة الامر در جنگ با امیر شورشی سلجوقی، سلیمان بن قلمش، به قتل رسید (۴۷۸/۱۰۸۵). بنی عقیل در موصل به عنوان حکمرانان دست نشاندۀ سلاجقه باقی ماندند تا آنکه تنش آنان را از میان برداشت. اما دیگر امرای بنی عقیل در الجزیره در مقام حکمرانان محلی دوام آوردند، و شاخه‌ای از آنان که در رقه و قلعة الجعبر حکومت داشتند تا ۵۶۴/۱۱۶۹ باقی بودند، و در این زمان نورالدین زنگی حکومت را از دست آنان بگرفت.

به نظر می‌رسد که بنی عقیل يك سلسله کاملاً بدوی غارتگر نبودند، بلکه دست کم بعضی از مشخصات و الگوهای نظام مملکتداری عباسیان را در قلمرو حکومت خود رواج دادند. گویند مسلم بن قریش در هر آبادیی يك نفر «صاحب الخبر» داشت که اوضاع و احوال را به او گزارش می‌داد. بر- افتادن بنی عقیل، و اندکی پس از آن بنی مزید پایان دوره‌ای را مشخص می‌سازد که در آن امرای عرب بر ناحیه وسیعی از عراق و شام قدرت یافته بودند، و در میان قدرتهای بزرگ فاطمی، سلجوقی، دیلمی از خود دفاع می‌کردند. تمایلات شیعی، و موقعیتهای نظامی این امرا، که بر راههایی که به سمت مغرب به دیاربکر و آناتولیا می‌رفت نظارت داشتند، آنان را مواجه با سلجوقیان سنی مذهب توسعه طلب ساخت. از این زمان به بعد رهبری نظامی و سیاسی عراق، الجزیره و شام منحصرأ به دست امرای ترك افتاد.

آل مرداس یا بنی مرداس

۷۹-۱۰۲۳/۷۲-۴۱۴

حلب و شام شمالی

اسدالدوله صالح بن مرداس	۴۱۴/۱۰۲۳
شبلالدوله نصر اول	۴۲۰/۱۰۲۹
غلبه فاطمیان	۴۲۹/۱۰۳۸
معزالدوله ثمال (دوره اول سلطنت)	۴۳۳/۱۰۴۱
غلبه فاطمیان	۴۴۹/۱۰۵۷
رشیدالدوله محمود (دوره اول سلطنت)	۴۵۲/۱۰۶۰
ثمال (دوره دوم سلطنت)	۴۵۳/۱۰۶۱
عطیه (تا سال ۴۶۳/۱۰۷۱ در رقه)	۴۵۴/۱۰۶۲
محمود (دوره دوم سلطنت)	۴۵۷/۱۰۶۵
جلالالدوله نصر دوم	۴۶۶/۱۰۷۴
سابق	۴۶۸-۷۲/۱۰۷۶-۹

استیلای بنی عقیل

بنی مرداس از قبیله کلاب، از اعراب شمالی، بودند که در اوایل قرن یازدهم از ناحیه حله در عراق به حلب کوچیدند، و رهبر آنان صالح بن مرداس آن شهر را در ۴۱۴/۱۰۲۳ بگرفت. به این ترتیب مهاجرت آل مرداس جزیری از جنبش اعراب بدوی - که اکثرشان شیعی مذهب بودند - به سوی حواشی مسکون عراق و شام در طی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم بود. ممکن است

اوضاع و احوال ناشی از قیامهای قرامطیان در صحرای شام انگیزه چنین جنبشی را فراهم آورده باشد .

صالح و پسرانش نصر و ثمال همینکه در حلب مستقر شدند ، مجبور گشتند که از يك طرف در برابر فاطمیان که فرمانروایان واجب‌الاطاعة شمال شام محسوب می‌شدند ، و از طرف دیگر در برابر قدرت از نو برخاسته بیزانسیان تحت فرمانروایی بازیل دوم بلغارو کتونوس و رومانوس سوم آرگيروس ، به دفاع برخیزند . مدت چهار سال حلب به دست انوشکین (۴۱-۴۳۸/۳۳-۴۲۹) ، حکمران فاطمی دمشق ، افتاد . در سال ۴۴۹/۵۷۱ شمال برای بار دوم ، بر اثر فشاری که از جانب افراد لجام‌گسیخته قبیله کلاب به او وارد می‌آمد ، حلب را از دست داد ، و آن را با عکا ، بیروت ، و جبیل معاوضه کرد . پیشرفت سلجوقیان به سمت مغرب ، و پیدا شدن ترکمانهای بیابانگرد و غارتگران نظامی در شمال شام ، و زوال نفوذ فاطمیان در آنجا آل مرداس را با موقعیت جدیدی روبه‌رو ساخت . محمد بن نصر مصلحت در آن دید که بیعت خویش از فاطمیان برگیرد و به تبعیت از خلفای سنی عباسی پردازد ، و با سلطان البارسلان سلجوقی از در تسلیم درآید . بعداً قدرت بنی مرداس در نتیجه مناقشات و منازعات میان سربازان مزدور ترك آنها و اعراب کلابی سستی گرفت ، و در سال ۴۶۸/۷۶۱ میان سابق و وراثت آتش جنگ داخلی شعله‌ور شد . در این هنگام تنش سلجوقی بر آن بود که در شام برای خویشتن يك دولت سلجوقی به وجود آورد ، و فشار وی بر حلب سبب شد که سابق در سال ۴۷۲/۷۹۱ شهر را به تصرف مسلم بن قریش عقلی بدهد . به پاداش این کار شهرهائی به بازماندگان خاندان مرداس واگذار شد .

مآخذ : لین پول . ۱۱۴-۱۵ . زامباور ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ .
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « صالح بن مرداس » و « حلب » به قلم م . سویرنهایم
(M. Sobernheim) .

ایرانیان

تا آخر قرن پانزدهم - ۱۱۶۹ / تا آخر قرن نهم - ۵۶۴
مصر ، شام ، دیار بکر ، یمن

۱- در مصر

الملك الناصر اول صلاح الدين	۵۶۴/۱۱۶۹
الملك العزيز عماد الدين	۵۸۹/۱۱۹۳
الملك المنصور ناصر الدين	۵۹۵/۱۱۹۸
الملك العادل اول سيف الدين	۵۹۶/۱۲۰۰
الملك الكامل اول ناصر الدين	۶۱۵/۱۲۱۸
الملك العادل دوم سيف الدين	۶۳۵/۱۲۳۸
الملك الصالح نجم الدين ايوب	۶۳۷/۱۲۴۰
الملك المعظم تورانشاه	۶۴۷/۱۲۴۹
الملك الاشرف دوم مظفر الدين	۶۴۸-۵۰/۱۲۵۰-۲
ممالك بحري	

۲- در دمشق

الملك الافضل نور الدين على	۵۸۲/۱۱۸۶
الملك العادل اول سيف الدين	۵۹۲/۱۱۹۶
الملك المعظم شرف الدين	۶۱۵/۱۲۱۸
الملك الناصر صلاح الدين داود	۶۲۴/۱۲۲۷
الملك الاشرف اول مظفر الدين	۶۲۶/۱۲۲۹
الملك الصالح عماد الدين (دوره اول سلطنت)	۶۳۴/۱۲۳۷

الملك الكامل اول ناصر الدين	۶۳۵/۱۲۳۸
الملك العادل دوم سيف الدين	۶۳۵/۱۲۳۸
الملك الصالح نجم الدين ايوب (دوره اول سلطنت)	۶۳۶/۱۲۳۹
الملك الصالح عماد الدين (دوره دوم سلطنت)	۶۳۷/۱۲۳۹
الملك الصالح نجم الدين ايوب (دوره دوم سلطنت)	۶۴۳/۱۲۴۵
الملك المعظم تورانشاه (متفقاً با حکومت مصر)	۶۴۷/۱۲۴۹

الملك الناصر دوم صلاح الدين ۶۴۸-۵۸/۱۲۵۰-۶۰
غلبه مغولان

۳- در حلب

الملك العادل اول سيف الدين	۵۷۹/۱۱۸۳
الملك الظاهر غياث الدين	۵۸۲/۱۱۸۶
الملك العزيز غياث الدين	۶۱۳/۱۲۱۶
الملك الناصر دوم صلاح الدين	۶۳۴-۵۸/۱۲۳۷-۶۰

غلبه مغولان

۴- در ديار بكر (ميفارقين وجبل سنجار)

الملك الناصر اول صلاح الدين	۵۸۱/۱۱۸۵
الملك العادل اول سيف الدين	۵۹۱/۱۱۹۵
الملك الاوحد نجم الدين ايوب	۵۹۶/۱۲۰۰
الملك الاشرف اول مظفر الدين	۶۰۷/۱۲۱۰

الملك المظفر شهاب الدين	۶۱۷/۱۲۲۰
الملك الكامل دوم ناصر الدين	۶۴۲-۵۸/۱۲۴۴-۶۰
غلبة مغولان	

۵- در دیار بکر (حصن کیفا و آمد)

الملك الصالح نجم الدين ايوب	۶۲۹/۱۲۳۲
الملك المعظم تورانشاه	۶۳۶/۱۲۳۹
الملك الموحد تقي الدين	۶۴۷/۱۲۴۹
الملك الكامل سوم محمد	۶۸۲/۱۲۸۳
الملك العادل مجير الدين	؟
الملك العادل شهاب الدين	؟
الملك الصالح ابوبكر	؟
الملك العادل فخر الدين	۷۸۰/۱۳۷۸
الملك الاشرف شرف الدين	؟
الملك الصالح صلاح الدين	۸۳۶/۱۴۳۳
الملك الكامل چهارم احمد	۸۵۶/۱۴۵۲
الملك العادل خلف	
خليل (؟)	۸۶۶/۱۴۶۲
سليمان	؟
حسين	؟

غلبة آق قوينلو

۶- اليمن

الملك المعظم شمس الدين تورانشاه	۵۶۹/۱۱۷۴
---------------------------------	----------

الملك العزيز ظهير الدين طغتكين (تغتكین)	۵۷۷/۱۱۸۱
معز الدين اسماعیل	۵۹۳/۱۱۹۷
الملك الناصر ایوب	۵۹۸/۱۲۰۲
الملك المظفر سلیمان	۶۱۱/۱۲۱۴
الملك المسعود صلاح الدين	۶۱۲-۲۶/۱۲۱۵-۲۹
امرای آل رسول قدرت را به دست می‌گیرند .	

۷- شاخه‌های کوچکی از ایوبیان در بلعبك، حمص، كرك، حما، بانياس، شبیبه و بسرا حکومت کرده‌اند .

برای تفصیل نگاه کنید به زامباور ، ۹-۹۸

ایوب مؤسس این سلسله از قبیلهٔ كردان هذبانی بود ، هرچند که خاندان ایوبی در نتیجهٔ خدمت در کنار سربازان ترك سخت تر كمآب شده بودند . زنگی بن آق سنقر ، فرمانروای ترك حلب و موصل عدةٔ كثری از كردان جنگجو و سلحشور را به خدمت خود در آورد ، و در سال ۵۳۲/۱۱۳۸ ایوب ، و اندکی پس از آن برادرش شیرکوه به خدمت نورالدین زنگی داخل شدند . در ۵۶۴/۱۱۶۹ شیرکوه زمام امور مصر را بدست گرفت ، اما تقریباً بلافاصله درگذشت . سپاهیان او برادرزاده اش صلاح الدین را به جانشینی وی برگزیدند . بنابراین صلاح الدین مؤسس واقعی سلسلهٔ ایوبی محسوب می‌شود . وی آخرین آثار حکومت فاطمیان را در مصر محو کرد ، و در قلمرو پیشین حکومت آنان خط مشی تعلیماتی و دینی مبتنی بر مذهب اهل تسنن را در پیش گرفت . به این ترتیب غلبهٔ ایوبیان بر سرزمینهای تحت حکومت فاطمیان سیر عكس العمل اهل تسنن را ، که در دورهٔ سلجوقیان سبب برافتادن شیعیگری در قلمرو پیشین دیلمیان شده بود ، کامل کرد . یکی دیگر از وجوه سیاست صلاح الدین پی گیری مجدانهٔ جهاد علیه صلیبیان بود ، و این سیاست احساسات مسلمانان را به پشتیبانی از وی وحدت بخشید ، و او را قادر ساخت که سپاهیان ترك و كرد و عرب را به خاطر مقصد

مشترکی باهم متحد سازد . باپیروزی حطین در ۵۸۳/۱۱۸۷ شهر مقدس اورشلیم (بیت المقدس) پس از هشتاد سال باردیگر به دست مسلمانان افتاد ، و فرنگان ، البته به طور موقت ، از تمام مستملکات خود به استثنای چند شهر ساحلی رانده شدند .

صلاح الدین قبل از مرگش ، که در ۵۸۹/۱۱۹۳ اتفاق افتاد ، بخشهای مختلف مملکت ایوبی ، از جمله شهرهای شام ، الجزیره و یمن ، را میان افراد مختلف خانواده خود تقسیم کرد ، و هر کدام را در ناحیه‌ای به حکومت گماشت . معهذرا در دوره حکومت العادل و الكامل وحدت و مرکزیت دولت ایوبی حفظ شد . در زمان این دو سلطان سیاست پر جنب و جوش و سلحشورانه صلاح الدین جای خود را به سیاست « کج‌دار و مریز » و روابط دوستانه با فرنگان داد ، به خصوص که شاخه شمالی ایوبیان در دیاربکر و الجزیره از جانب سلاجقه روم و خوارزمشاهیان سخت تحت فشار قرار داشتند . اوج این سیاست جدید وقتی بود که الكامل بیت المقدس را به امپراطور فردریک دوم باز گردانید . دوران صلح و آشتی فواید اقتصادی بسیار برای مصر و شام داشت ، و از آنجمله بود احیای تجارت و داد و ستد با قدرتهای مسیحی مدیترانه .

الكامل در ۶۳۵/۱۲۳۸ درگذشت ، و پس از مرگ وی سلسله ایوبیان بر اثر نزاعهای داخلی از هم گسیخت . ایوبیان در جنگ صلیبی ششم پیروزی یافتند ، و سن لویی ، شاه فرانسه ، اسیر شد ، اما اندکی بعد از مرگ الصالح سپاهیان ترك ممالیک بحری در مصر قدرت یافتند ، و رئیس خود ایك را نخست به اتابکی و سپس در ۶۴۸/۱۲۵۰ به سلطنت برداشتند . الملك العادل در سال ۶۱۲/۱۲۱۵ نواده جوان خود المسعود صلاح الدین را همراه يك اتابك به فرمانروایی یمن فرستاد ، اما ایوبیان نتوانستند در آنجا قدرت خود را حفظ کنند ، و آن ناحیه به دست خدمتگزاران پیشین آنها ، رسولیان افتاد .

بیشتر امرای ایوبی شمال را مغولان از میان برداشتند ، تنها شاخه حما به علت گمنامی و اطاعت پذیری آن ، تا سال ۷۴۲/۱۳۴۲ باقی ماند . باری ،

در دیاربکر هم يك دولت محلی كرد در اطراف حصن كیفا وجود داشت كه از حملات تیموریان جان سالم به در برد ، تا آنكه سرانجام به دست امرای آق‌قویونلو برفتاد .

مآخذ : لین پول ، ۹-۷۴ ؛ یوستی ، ۴۶۳ .
زاخو ، ۱۹ (شاخه‌های بعلبك ، كرك ، و حصن كیفا) .
زامپاور ، ۹۷-۱۰۱ و جدول II ؛ دائرةالمعارف ، اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «ایوبیان» به قلم
ك . كاهن (Cl . Cuhen) .
H . A . R . Gibb , «The Aiyūbids , » in K . M . Setton et al ., eds.,
A history of the Crusades. II The later Crusades 1189 - 1311.
(Philadelphia 1962) , 693 - 714) .
الهمدانی والجهانی ، الصلیحیون والحركة الفاطمية فی الیمن ، باجدولی از ایوبیان یمن درص ۳۴۷

ممالك

١٥١٧-١٢٥٠/٩٢٢-٦٤٨

مصر وشام

١- ممالك بحرى ١٣٩٠-١٢٥٠/٧٩٢-٦٤٨

شجر الدر	٦٤٨/١٢٥٠
المعز عز الدين ايبك	٦٤٨/١٢٥٠
المنصور نور الدين على	٦٥٥/١٢٥٧
المظفر سيف الدين قنز	٦٥٧/١٢٥٩
الظاهر ركن الدين بيبرس اول البندقدارى	٦٥٨/١٢٦٠
السعيد ناصر الدين بركه خان	٦٧٦/١٢٧٧
العالء بدر الدين سلاميش	٦٧٨/١٢٨٠
المنصور سيف الدين قلاؤن الالفى	٦٧٨/١٢٨٠
الاشرف صلاح الدين خليل	٦٨٩/١٢٩٠
الناصر ناصر الدين محمد (دوره اول سلطنت)	٦٩٣/١٢٩٤
العالء زين الدين كتبغا	٦٩٤/١٢٩٥
المنصور حسام الدين لاجين	٦٩٦/١٢٩٧
الناصر ناصر الدين محمد (دوره دوم سلطنت)	٦٩٨/١٢٩٩
المظفر ركن الدين بيبرس دوم الجاشنكير	٧٠٨/١٣٠٩
الناصر ناصر الدين محمد (دوره سوم سلطنت)	٧٠٩/١٣٠٩
المنصور سيف الدين ابوبكر	٧٤١/١٣٤٠

الاشرف علاء الدين كوجوك	۷۴۲/۱۳۴۱
الناصر شهاب الدين احمد	۷۴۳/۱۳۴۲
الصالح عماد الدين اسماعيل	۷۴۳/۱۳۴۲
الکامل سيف الدين شعبان اول	۷۴۶/۱۳۴۵
المظفر سيف الدين حاجى اول	۷۴۷/۱۳۴۶
الناصر ناصر الدين حسن (دوره اول سلطنت)	۷۴۸/۱۳۴۷
الصالح صلاح الدين صالح	۷۵۲/۱۳۵۱
الناصر ناصر الدين حسن (دوره دوم سلطنت)	۷۵۵/۱۳۵۴
المنصور صلاح الدين محمد	۷۶۲/۱۳۶۱
الاشرف ناصر الدين شعبان دوم	۷۶۴/۱۳۶۳
المنصور علاء الدين على	۷۷۸/۱۳۷۶
الصالح صلاح الدين حاجى دوم (دوره اول سلطنت)	۷۸۳/۱۳۸۲
الظاهر سيف الدين برقوق [برجى]	۷۸۴/۱۳۸۲
حاجى دوم (دوره دوم سلطنت بالقب المظفر)	۷۹۱/۱۳۸۹

۲- مماليك برجى ۱۵۱۷-۱۳۸۲/۹۲۲-۷۸۲

الظاهر سيف الدين برقوق (دوره اول سلطنت)	۷۸۴/۱۳۸۲
حاجى دوم (دوره دوم سلطنت ، از مماليك بحرى)	۷۹۱/۱۳۸۹
الظاهر سيف الدين برقوق (دوره دوم سلطنت)	۷۹۲/۱۳۹۰

الناصر ناصر الدین فرج (دوره اول سلطنت)	۸۰۱/۱۳۹۹
المنصور عز الدین عبدالعزیز	۸۰۸/۱۴۰۵
الناصر ناصر الدین فرج (دوره دوم سلطنت)	۸۰۸/۱۴۰۵
العاذل المستعین (خلیفه عباسی که به سلطنت اعلام شد)	۸۱۵/۱۴۱۲
الموید سیف الدین شیخ	۸۱۵/۱۴۱۲
المظفر احمد	۸۲۴/۱۴۲۱
الظاهر سیف الدین ططار	۸۲۴/۱۴۲۱
الصالح ناصر الدین محمد	۸۲۴/۱۴۲۱
الاشرف سیف الدین برس بیگ	۸۲۵/۱۴۲۲
العزیز جمال الدین یوسف	۸۴۱/۱۴۳۷
الظاهر سیف الدین جقمق	۸۴۲/۱۴۳۸
المنصور فخر الدین عثمان	۸۵۷/۱۴۵۳
الاشرف سیف الدین اینال	۸۵۷/۱۴۵۳
المؤید شهاب الدین احمد	۸۶۵/۱۴۶۱
الظاهر سیف الدین خوشقدم	۸۶۵/۱۴۶۱
الظاهر سیف الدین بل بیگ	۸۷۲/۱۴۶۷
الظاهر تمر بغا	۸۷۲/۱۴۶۸
الاشرف سیف الدین قاتل بیگ	۸۷۲/۱۴۶۸
الناصر محمد	۹۰۱/۱۴۹۶
الظاهر قانصوح	۹۰۳/۱۴۹۸
الاشرف جانبالات	۹۰۵/۱۵۰۰

العاذل سیف‌الدین تومان بیگ ۹۰۶/۱۵۰۱

الاشرف قانصوح الغوری ۹۰۶/۱۵۰۱

الاشرف تومان بیگ ۹۲۲/۱۵۱۷

غلبه دولت عثمانی

ممالیک و ارثان ماترک پربرکت ایوبیان در مصر و شام بودند. ایوبیان مانند بیشتر سلسله‌های اسلامی معاصر خود برای پشتیبانی و حفاظت خویش لازم دیدند که عده‌ای از غلامان را به خدمت خود در آورند، و ممالیک از میان محافظان ترک‌الملک‌الصالح نجم‌الدین ایوب برخاستند. در طی دو قرن و نیم حکومت مستقل مملوکان، دو سلسله از سلاطین که تا حدی به طور ساختگی از یکدیگر تمایز نهاده شده‌اند، به فرمانروایی نشستند. یکی سلاطین مملوک بحری که به خاطر آنکه ارودگاه این محافظان در اصل در جزیره رضوه در نیل (البحر) بود. چنین نامیده شده‌اند، و دیگر سلاطین مملوک 'برجی' که به مناسبت آنکه سلطان قلاؤن محافظان خود را در برج قاهره جای داده بود، چنین خوانده شده‌اند.

سلطنت در میان ممالیک بحری عموماً ارثی بود، اما ترتیب جانشینی در میان سلاطین برجی ارثی نبود، و روشی چون روش قدیمی شیخوخیت و ارشدیت در میان ترکان میان آنها شایع بود. از نظر نژادی ممالیک بحری عمده‌ای از قبایل قبچاق جنوب روسیه بودند که بامغولان و کردان اختلاط پیدا کرده بودند، اما ممالیک برجی بیشتر از چرکسهای قفقاز بودند. و چرکستان تا پایان کار دولت ممالیک در آغاز قرن نوزدهم، بیشتر قدرت نظامی آنها را تأمین می‌کرد. برخلاف گفتار بعضی از محققان که ممالیک نتوانستند بیش از دو سه نسل خویشان را بر سر پا نگهدارند، به نظر می‌رسد که سلسله ممالیک به خوبی بسط و تکثیر یافته‌اند، اما نسلهای بعدی دیگر دنبال اشتغالات نظامی نمی‌رفته‌اند، و ناچار به تأمین قوا از جایی دیگر می‌پرداخته‌اند.

ممالیک سلسله مراتب بسیار پیچیده‌ای داشتند، و مملوکان شخص سلطان در رأس این مراتب قرار داشتند. غلام (مملوک) بودن شرط اساسی احراز قدرت در دستگاه بود، زیرا عناصر آزاد، از جمله فرزندان مملوکان پیشین، مقامات پستتری درقشون داشتند (مشابه این وضع در تشکیلات غلامان ترک دولت عثمانی وجود داشت که در آن قاپی قللری امکانات و فرصت‌های بیشتری برای ترقی و پیشرفت داشت).

قدرت مطلقه سلطان را امرای بزرگ و سلسله مراتب اداری محدود می‌ساخت، و تزلزل سلطنت را در برافزاندن سریع حکمرانان و سه‌بار سلطنت کردن سلطانی چون محمد بن قلاؤن ملقب به الناصر می‌توان دید. ممالیک همچنان سیاست سنی مآبانه ایوبیان را به شدت دنبال کردند، و اینکه سلسله ناتوانی از خلفای عباسی را در قاهره نگهداشته بودند مبین همین سیاست است.

قدرت و پیروزیهای دولت ممالیک چشم‌گیر بود. قترسپاهیان هلاکوخان را در عین جالوت در سال ۶۳۸/۱۲۴۰ شکست داد، و جانشین او بیبرس این پیروزی را استواری بخشید و پایه‌های حکومت را، با وجود آنکه تهدید مغولان تا چند ده سال دیگر ادامه داشت، مستقر ساخت. در آخر قرن سیزدهم شهرهای صلیبی منطقه ساحلی شام و فلسطین از وجود دشمن پاک‌گشت، و در قرن بعد به سلطنت روپنیا در ارمنستان کوچک، یا کیلیکیا، خاتمه داده شد. به این ترتیب ممالیک به عنوان کوبندگان مغولان کافر و مسیحیان، حیثیت و اعتبار فراوان یافتند. قلمرو آنان از مغرب تاسیرنائیک، از جنوب تا نوبی و مسوه و از شمال تا کوه‌های توروس ادامه داشت و شهرهای مقدس عربستان را تحت حفاظت داشتند. در قرن پانزدهم سلاطین عثمانی به عنوان دشمنان عمده ممالیک شناخته شدند. ممالیک مملکت ترکمانان ذوالقدر (دلدگیر اغلیری) را به عنوان سدی بین خود و دولت عثمانی در مغرب دیار بکر حفظ کردند، و از دولت قرمانی پشتیبانی نمودند. اما قدرت و نیروی بیشتر سلاطین عثمانی، و استفاده کامل و آزموده آنان از توپخانه و سلاحهای آتشین به نفع آنان کارگر افتاد. آخرین سلطان مملوک که واقعاً اهمیت

و اعتباری داشت قانصوح الغوری بود که در جنگی که در مرج دابق، نزدیک حلب در سال ۹۲۲/۱۵۱۶ رخ داد کشته شد، و بعد از این حادثه سلطان سلیم یاوزشام و مصر را متصرف شد. اینک این دوسرزمین جزء پاشانشینهای دولت عثمانی درآمدند، هر چند طبقه نظامی مملوکان همچنان تا زمانی که محمد علی پاشا آنها را در ۱۲۲۶/۱۸۱۱ نابود ساخت، عملاً مصر را تحت اقتدار خویش داشتند. مصر و شام در دوره حکومت ممالیک رونق مادی و شکفتگی فرهنگی و هنری بسیار داشت، و بخصوص در بعضی زمینه‌ها چون معماری و سفالگری و فلزکاری به موفقیت‌هایی نائل آمد.

به نظر می‌آید که سرمنشاء علم «علائم نسب» از دوره ممالیک است. مملوکان با قدرتهای مسیحی مدیترانه روابط نزدیک بازرگانی داشتند، و مثلاً بیبرس با وجود سیاست نظامی ضد مسیحی شدیدی که داشت، پیمانهای تجارتی با جیمز اول شاه آراگون و شارل دو آنژ و پادشاه سیسیل (صقلیه) بست. تنها در اواخر حکومت ممالیک بود که بر اثر آنکه پرتغالیان از راه دریا آفریقا را دور زدند راه تجارتی که در خاور نزدیک از قلمرو ممالیک می‌گذشت منحرف شد، و رونق بازار اقتصادی ممالیک را به خطر افکند. و در نتیجه ترس از این خطر بود که قانصوح در نقاط ساحلی عربستان پایگاههای نظامی مستقر ساخت، و کشتی‌هایی در اقیانوس هند به آب افکند تا جلو پرتغالیان را در آبهای هند سد کند.

مآخذ: لین پول، ۸۰-۳؛ زامباور، ۶-۱۰۳

G. Wiet, L'Égypte arabe de la Conquête arabe à la conquête ottomane. 642-1517, in G. Hanotaux, ed. *Histoire de la nation égyptienne* (Paris 1931-40), IV.; J. Sauvaget, "Noms et surnoms de Mamlouks", *JA*, CCXXXVIII (1950), 31-38.

سلسله محمد علی پاشا
۱۹۵۳-۱۸۰۵/۱۳۷۲-۱۲۲۰
مصر

محمد علی پاشا	۱۸۰۵/۱۲۲۰
ابراهیم پاشا	۱۸۴۸/۱۲۶۴
عباس پاشای اول	۱۸۴۸/۱۲۶۴
سعید پاشا	۱۸۵۴/۱۲۷۰
اسماعیل (وی در ۱۸۶۷/۱۲۸۴ عنوان خدایو برخود نهاد)	۱۸۶۳/۱۲۸۰
توفیق	۱۸۷۹/۱۲۹۶
عباس دوم حلمی	۱۸۹۲/۱۳۰۹
حسین کامل (عنوان سلطان اتخاذ کرد)	۱۹۱۴/۱۳۳۳
احمد فؤاد اول (در ۱۹۲۲/۱۳۴۰ عنوان شاه برخود نهاد)	۱۹۱۷/۱۳۳۵
فاروق	۱۹۳۶/۱۳۵۵
فؤاد دوم	۱۹۵۲-۳/۲-۱۳۷۱
حکومت جمهوری برقرار شد	

محمد علی (۱۸۴۹-۱۷۶۹/۱۲۶۵-۱۱۸۲) سربازی آلبانیائی بود که در قشون عثمانی خدمت میکرد. وی نخست جزء قوای عثمانی که برای بیرون کردن فرانسویان اشغالگر به مصر گسیل شدند بدان سرزمین رفت، و در آنجا

عملازمام امور را به دست گرفت ، و سلطان عثمانی را بر آن داشت تا وی را والی یاپاشای مصر بشناسد ، و خویشان را از شرطبقة نظامی مملوکان چرکسی رها ساخت . علت واقعی شهرت و معروفیت محمدعلی در درك این واقعیت بود که ایالت تحت فرمان او یعنی مصر فقط در صورتی ترقی و پیشرفت می یابد که کشفیات فنی ، تمرینات نظامی ، و نظامه‌های تربیتی که در مغرب زمین تحول یافته است ، در آنجا نیز وارد شود.

بنابراین، وی را باید در ردیف بعضی از معاصرانش چون سلطان سلیم سوم و سلطان محمود دوم ، سلاطین عثمانی ، گذاشت و از پیشقدمان ترویج تمدن و فرهنگ غربی در شرق میانه محسوب داشت . اینک محمد علی پاشا از قشون جدیدی که از طریق نظام وظیفه گردآوری شده بود ، به مطیع ساختن سودان که منبع گرانقدر غلام و برده بود ، پرداخت ؛ مؤسسات تعلیمات عالیّه بامدرسین و مشاورین اروپائی بنیاد نهاده شد ؛ سیاست مالی اصلاح گردید ، و به صورتی بیرون آمد که با احتیاجات مملکت به ازدیاد درآمدها تناسب داشته باشد . در سیاست خارجی محمدعلی پاشا و پسر مقتدر او ابراهیم در جنگ استقلال یونان دخالت کردند، و خود مختاری و استقلال خود را در برابر سلطان عثمانی حفظ نمودند ، و يك سلسله جنگهای تقریباً بی نتیجه با حکمرانان وهابی عربستان مرکزی کردند .

در آخر حکومت محمد علی پاشا ، مصر مقدار زیادی بدهکاری پیدا کرد و بار این بدهکاریها باز یاده رویها و میل به تقلید از دربارهای سلطنتی اروپا به وسیله حکمرانانی چون اسماعیل پسر ابراهیم ، بیشتر شد . اسماعیل اولین کسی از خاندان محمدعلی پاشا بود که از سلطان عثمانی لقب خدیو، که اصلايك لقب باستانی ایرانی است ، گرفت ، و حکومت را در خانواده خود ارثی کرد، و این هردو نشانه استقلال واقعی سلسله محمدعلی پاشا است. در زمان اسماعیل کارحفر کانال سوئز پایان یافت ، اما اقدامات امپریالیستی مصر در حبشه (اتیوپی) و سودان ثبات مالی مصر را بهم زد . اینک مصر نیز مانند دولت عثمانی

زیر نفوذ و استیلای دول بستانکار اروپائی قرار گرفت . در نتیجه دولت بریتانیا زمام امور مالی مصر را در دست گرفت ، و قشون ثابتی در آنجا مستقر ساخت . دورهٔ قیمومیت بریتانیا تا سال ۱۹۲۲/۱۳۴۰ پایان نیافت . در دورهٔ سلطنت فؤاد اول و فاروق ، دوتا از حکمرانان مهم این سلسله ، مصر از نظر داخلی گرفتار منازعات و کشمکش‌های حزب اکثریت و فد بادولت ، و از نظر خارجی در پی زایل ساختن و از میان برداشتن آخرین اثرات استیلای بریتانیا بود .

درست قبل از پایان حکومت پادشاهی ، نحاس پاشا معاهدهٔ حق حکومت مشترك بر سودان را ملغی ساخت ، و فاروق را (پادشاه مصر و سودان) اعلام کرد . اما آتش نارضایتی ، بخصوص بعد از فاجعهٔ عرب و اسرائیل در ۱۹۴۸ بالا گرفت . حکومت پادشاهی در مصر هرگز به صورت يك سلطنت عربی واقعی پذیرفته نشده بود ، و فاروق ناچار شد که در ۱۹۵۲ از سلطنت استعفا بدهد . در سال بعد ، حکومت پادشاهی (سلطنتی) در مصر ملغی شد .

مآخذ : لین پول ، ۸۴-۵ : زامباور ، ۱۰۷
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «خدیو» (بدقلمج. ه . گرامرز (J. H. Kramers)

فصل چارم
شبه جزیره عربستان

قرامطه یا قرمطیان
آخر قرن یازدهم - ۸۹۴ / آخر قرن پنجم - ۲۸۱
عربستان شرقی و مرکزی ، مرکز آنها در بحرین

ابو سعید حسن جنابی	۲۸۱/۸۹۴
ابوالقاسم سعید	۳۰۰/۹۱۳
ابوطاهر سلیمان	۳۱۱/۹۲۳
ابومنصور احمد	۳۲۲/۹۴۴
ابو یعقوب یوسف	۳۶۱-۶/۹۷۲-۷
حکومت عقدانیه (مجمع شیوخ)	

جنبش قرامطه از اندیشه‌هایی مهدوی (مسیحایی) شیعیان افراطی سرچشمه گرفت ، و احتمالاً در ابتدا ملهم از انتشار تبلیغات اسماعیلیان در میان قبایل بدوی شام و صحاری عربستان بود .

در آغاز قرن دهم (قرن چهارم هجری) زکرویة قرمطی شورش در صحرای شام برپا کرد که در ۲۹۳/۹۰۶ سرکوبی شد . اما بزرگترین مرکز فعالیت قرمطیان در بحرین ، منطقه ساحلی عربستان شرقی تاجنوب عراق بود . آنان از ناراضائیهای اجتماعی محلی ، و اغتشاشی که در نتیجه شورش غلامان سیاه زنج در قسمت سفلی عراق ایجاد شده بود سود جستند و دولتی قوی ، پابرجا ، و از نظر اقتصادی مرفه تشکیل دادند . ابوسعید ، که داعی و نماینده مؤسس جنبش قرمطی ، یعنی حمدان قرمط (که تقریباً شخصیتی موهوم است) ، بود به وجود آورنده این دولت است ، و يك قرن و اندی بعد قرامطه بحرین

هنوز عموماً به نام وی بازخوانده می‌شوند .

سازمان دولت قرمطیان هرچند بر بنیان کار بردگان سیاه پوست نهاد شده بود ، تقریباً جنبهٔ اشتراکی داشت و مالیاتی که جمع می‌شد در میان افراد جامعه به نسبت احتیاجشان تقسیم می‌گشت . از آنجا که قرمطیان تحت تأثیر کیش اسماعیلی قرار داشتند ، و کیش اسماعیلی به مفاهیم باطنی احکام دینی توجه داشت و تشریفات ظاهری دین را نکوهش می‌کرد ، آداب و اعمال دینی قرمطیان مطابق مرسوم اهل سنت نبود . سلسلهٔ ابوسعیدی رهبران جنگی و سیاسی محسوب می‌شدند ، و امور جامعه به دست مجمعی از شیوخ که بدان عقدانیه می‌گفتند اداره می‌شد .

روابط قرمطیان با اسماعیلیان فاطمی شمال افریقا مبهم است. در حال حاضر تمایل بر آنست که احتمال اقدامات مجزای دو نهضت را در ابتدای قرن دهم ، ناچیز انگارند . قرامطه از بحرین کوفه را غارت کردند ، و کاروانهای زائران را مورد حمله قرار دادند، عمان را متصرف شدند، و در ۳۱۷/۹۲۹ مکه را غارت نمودند و حجرالاسود را به عنوان شیئی که مورد ستایش و بزرگداشت خرافه پرستان است از خانهٔ کعبه به غنیمت بردند، ولی بیست سال بعد به تقاضای خلیفهٔ فاطمی، منصور ، آنرا به جای خود بازگردانیدند .

دولت قرمطی کم کم به صورت جمهوری گونه ای تحول پذیرفت و تا پایان قرن یازدهم رونق خود را حفظ کرد، حتی در دویا سه قرن بعد ، عقاید قرمطیان هنوز شایع بود.

مآخذ : زامباور ، ۱۱۶

M. J. de Coeje , *Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides* (Leiden 1886).

W. Madelung, "Fatimiden und Bahrainqarmaten", *Der Islam*, XXXIV (1959), 34-88 .

امامان زیدی یمن یا بنی رسی
 - اوایل قرن نهم / - اوایل قرن سوم
 مقرر آنان در صعدہ یا صنعا

۱- دورۀ قدیم (بنی رسی)

ترجمان الدین قاسم الرسی متوفی در	؟
۲۴۶/۸۶۰	
حسین	۲۴۶/۸۶۰
یحیی الهادی الی الحقاوول	۲۸۰/۸۹۳
محمد المرتضی	۲۹۸/۹۱۱
احمد النصر	۳۰۱/۹۱۴
حسین المنتخب	؟
قاسم المختار	۳۲۴/۹۳۶
یوسف المنصور الداعی	؟
قاسم المنصور	؟
حسین المهدی	۳۹۳/۱۰۰۳
جعفر	؟
حسن	۴۲۶/۱۰۳۵
ابوالفتح الناصر الدیلمی	۴۳۰/۱۰۳۹
فتح صنعا به دست صلیحیون	۴۵۴/۱۰۶۲
حکمرانان صلیحی	۴۸۰/۱۰۸۷

حکمرانی سلسله همدانی حاتم بن الغشیم	۴۹۲/۱۰۹۹
احمد المتوکل	۵۴۵/۱۱۵۰
حکومت همدانیان از نو	۵۵۶/۱۱۶۱
فتح یمن به دست ایوبیان	۵۶۹/۱۱۷۴
عبدالله المنصور	۵۹۴/۱۱۹۸
یحیی الهادی الی الحق دوم (درصعده)	۶۱۴/۱۲۱۷
محمد الناصر (تاسال ۱۲۲۶/۶۲۳ درنواحی جنوبی)	۶۱۴/۱۲۱۷
احمد المهدی المطیع	۶۴۶/۱۲۴۸
شمس الدین احمد المتوکل	۶۵۶/۱۲۵۸
داود المنتصر	۶۸۰/۱۲۸۱

۲- دوره جدید (بنی قاسم)

قاسم المنصور	۱۰۰۰/۱۵۹۲
محمد المؤید اول	۱۰۲۹/۱۶۲۰
اسماعیل المتوکل	۱۰۵۴/۱۶۵۴
محمد المؤید دوم	۱۰۸۷/۱۶۷۶
محمد الهادی	۱۰۹۲/۱۶۸۱
محمد المهدی	۱۰۹۷/۱۶۸۶
قاسم المتوکل	۱۱۲۸/۱۷۱۶
حسین المنصور (دوره اول سلطنت)	۱۱۳۹/۱۷۲۶
محمد الهادی المجید (۴)	۱۱۳۹/۱۷۲۶
حسین المنصور (دوره دوم سلطنت)	۱۱۴۰/۱۷۲۸

عباس المهدی (؟)	۱۱۶۰/۱۷۴۷
علی المنصور	۱۱۹۰/۱۷۷۶
احمد المهدی (؟)	۱۲۲۱/۱۸۰۶
علی المنصور (دوره دوم سلطنت) ؟	؟
قاسم المهدی	۱۲۵۷/۱۸۴۱
محمد یحیی	۱۲۶۱/۱۸۴۵
فتح‌صنعا بدست ترکان عثمانی	۱۲۸۹/۱۸۷۲
حمیدالدین یحیی	۱۳۰۸/۱۸۹۰
یحیی محمود المتوکل	۱۳۲۲/۱۹۰۴
سیف‌الاسلام احمد	۱۳۶۷/۱۹۴۸
محمد بدر	۱۳۸۲/۱۹۶۲

زیدیان از قرق معتدل شیعه بودند که اعتقاد داشتند علی علیه‌السلام را حضرت محمد به مناسبت فضایل شخصی او به امامت برگزید، نه به مناسبت حکم الهی یا نص؛ همچنین به عقیده آنان امام پنجم شیعه حقاً می‌بایست زید، برادر محمد الباقر، که در زمان حکومت هشام خلیفه اموی به شهادت رسید باشد نه وی. اعقاب و جانبداران زید بعداً در نتیجه تبلیغ و دعوت مردم دیلم و نواحی ساحلی جنوب غربی دریای خزر را که منطقه‌ای تقریباً غیر قابل حصول و برای دعوت آنان بدون مانع و محذور بود، به کیش خود درآوردند. ناحیه یم‌در گوشه جنوب غربی شبه جزیره عربستان نیز همین خصوصیت را داشت و از زیر نفوذ خلفای عباسی به دور بود، و از این رو ترجمان‌الدین قاسم بن ابراهیم طباطبای، از اعقاب حسن بن علی (ع) در عهد خلافت مأمون خود را در آنجا مستقر ساخت. عنوان بنی‌رسی که بر این سلسله نهاده شده است ظاهراً منشاء جغرافیائی داشته، و از نام ایالتی در حجاز به نام الرّس که قاسم بر آن حکومت داشته، گرفته شده است.

به این ترتیب بنی‌رسی در صعدة، واقع در شمال یمن، مستقر شدند، و توانستند در برابر خوارج محلی، قرمطیان و دیگر کسانی که مخالف حکومت آنان بودند، قدرت خویش را حفظ کنند. بنی‌رسی علاوه بر صعدة اغلب صنعارا نیز در تصرف داشتند. در سراسر قرن بعد یمن همچنان مرکز دعوت زیدیان بود، وداعیان زیدی به ایالات اطراف دریای خزر و دیگر جاهای دنیای اسلام روانه می‌شدند. صنعا را صلیحیون در نیمه دوم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) گرفتند، و در قرن بعد مدت پنجاه سال به دست امرای عرب بنو همدان افتاد. در دوره حکومت احمد المتوکل، که یکی از اعقاب امام زیدی قرن دهم، امام احمد الناصر بود، دولت زیدیان برای مدت کوتاهی رونق از سر گرفت. غلبه ایوبیان بر یمن در سال ۵۶۹/۱۱۷۴ قدرت امامان زیدی را بسیار محدود ساخت، اما در دوره حکومت نخستین امرای رسولی دیگر بار تا حدی قدرت یافتند تا اینکه مشاجرات و کشمکش‌های داخلی دولت آنها را در یمن به پایان آورد.

از این زمان به بعد نام امامان مختلفی بر ما معلوم است اما به نظر می‌رسد که در نتیجه سر بر آوردن امامانی از سلسله‌های دیگر حسنی و مدعیان مختلف امامت فترات و وقفه‌هایی در جانشینی امامان رخ داده است. ترکان عثمانی یمن را از ۹۲۳/۱۵۱۷ تا ۱۰۴۵/۱۶۳۵ در تصرف داشتند، و در قرن شانزدهم امرای ترك عده‌ای از امامان را به استانبول بردند.

اما پس از آنکه ترکان عثمانی یمن را ترك گفتند، زیدیان صنعا را از نو متصرف شدند، و سلسله جدیدی از امامان از نسل امام یوسف المنصور الداعی روی کار آمد. این سلسله، با وجود اشغال مجدد صنعا به وسیله ترکان عثمانی از ۱۲۸۹/۱۸۷۲ تا ۱۳۰۸/۱۸۹۰، دوام آورد تا امروز باقی است.

مأخذ: زاخو، ۲۲، زامباور ۱۳۳۴ و جدول B.

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقالات «زیدیه» و «صنعا» به قلم ر. ستروتمان.
(R. Strothmann)

صَلْبَحِيون

۱۱۳۸-۱۰۴۷/۵۳۲-۴۳۹

یمن

علی بن محمد	۴۳۹/۱۰۴۷
المکرم احمد بن علی	۴۵۹/۱۰۶۷
المکرم الاصرع علی بن احمد	۴۷۷/۱۰۸۴
المنصور سبأ بن احمد بن المظفر { تحت فرمانروایی السیده اروی	۴۸۴/۱۰۹۱
السیده اروی	۴۹۲-۵۳۲/۱۰۹۹-۱۱۳۸

قدرت به دست زُرعیان یا بنو کرم ، حکمرانان عدن ، می افتد .

پس از فتوحات اولیه اعراب ، شبه جزیره عربستان از نظر سیاسی و فرهنگی را کد ماند. در صفحات پیش این کتاب گفتیم که ناحیه یمن به علت بُعد مسافت آن از مقر خلافت در عراق ، مرکز بدعت های شیعی ، بخصوص پایگاه زیدیه گشت . یمن همچنین منطقه مساعد و باروری برای قبول دعوت فرقه های افراطی تر شیعی ، چون فرقه اسماعیلیه یا سبعیه بود ، و همینکه فاطمیان در اواخر قرن دهم در مصر استقرار یافتند و اماکن مقدسه حجاز اطاعت خلفای فاطمی را گردن نهادند ، بین مصر و یمن روابط نزدیکی برقرار گشت .

صلیحیون به عنوان پیروان دعوت اسماعیلی و دست نشاندهان اسمی خلفای فاطمی در یمن حکومت کردند . علی بن محمد ، که یکی از افراد قبیله همدان ، از اعراب جنوب ، و فرزند یکی از قضات محلی بود ، به نیابت داعی فاطمی ، سلیمان الزواحی ، رسید و توانست امیر نشینی در نواحی کوهستانی یمن ایجاد کند. وی سلسله حبشی نجاحیان تها مرا در ۴۵۵/۱۰۶۳ شکست داد ،

و صنعا را از دست امامان زیدی گرفت، و به حجاز حمله برد، و در سال بعد عدن را از تصرف بنو معن خارج ساخت. در زمان حکمرانی پسرش المکرم احمد، اقتدار صلیحیون به نهایت وسعت خود رسید، ولی آنان نتوانستند سرزمینهای مفتوحه را بعد از قرن یازدهم نگهدارند. امرای نجاحی از نو قدرت یافتند، عدن کماکان استقلال پیدا کرد، و امامان زیدی در صعدة واقع در شمال صنعا باقی ماندند. در دوره اخیر حکومت احمد قدرت واقعی در دست همسر مقتدر وی السیده اروی بود، و وی تا زمان مرگش (۵۳۲/۱۱۳۸) با اقتدار تمام حکومت راند و پایتخت صلیحیان را از صنعا به ذوجبله منتقل ساخت. در آخر قدرت به دست بنی زریع یازریعیان افتاد، و آنان تا زمانی که تورانشاه ایوبی در ۵۶۹/۱۱۷۴ به یمن قدم گذاشت، همچنان بر سر قدرت بودند. از این پس نیز تا اواخر قرن دوازدهم بعضی از شاهزادگان صلیحی قلاعی در یمن در تصرف داشتند.

مآخذ: لین پول، ۹۴؛ زامباور ۱۹-۱۱۸ (مطالب هر دو مآخذ به کلی نادرست است).
دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «صلیحیون» به قلم ف. کرتکوف (F. Krenkov).
نجم الدین عمارة الیمنی، تاریخ الیمن، در کتاب

H. C. Kay, Yaman, its early mediaeval history (London 1892), 19-64.
الهمدانی والجهانی، الصلیحیون والحركة الفاطمیه فی الیمن، با جدول مفصل در صفحه ۳۳۵.

رسولیان یا بنی رسول

۱۴۵۴-۱۲۲۹/۸۵۸-۶۲۶

یمن

الملك المنصور نور الدين عمراول	۶۲۶/۱۲۲۹
الملك المظفر شمس الدين يوسف اول	۶۴۷/۱۲۵۰
الملك الاشرف ممهد الدين عمر دوم	۶۹۴/۱۲۹۵
الملك المؤيد هزير الدين داود	۶۹۶/۱۲۹۶
الملك المجاهد سيف الدين علي	۷۲۱/۱۳۲۲
الملك الافضل ضرغام الدين عباس	۷۶۴/۱۳۶۳
الملك الاشرف ممهد الدين اسماعيل اول	۷۷۸/۱۳۷۷
الملك الناصر صلاح الدين احمد	۸۰۳/۱۴۰۰
الملك المنصور عبدالله	۸۲۷/۱۴۲۴
الملك الاشرف اسماعيل دوم	۸۳۰/۱۴۲۷
الملك الظاهر يحيى	۸۳۱/۱۴۲۸
الملك الاشرف اسماعيل سوم	۸۴۲/۱۴۳۹
الملك المظفر يوسف دوم	۸۴۵/۱۴۴۲
دوره اغتشاش . در اين دوره چهار تن مدعى حكومت بودند تا آنكه در سال ۸۵۸/۱۴۵۴ قدرت به دست طاهريان يا بنى طاهر افتاد.	۵۴-۱۴۴۲/۵۸-۸۴۶

توران‌شاه ایوبی، برادر صلاح الدین ایوبی، یمن را در سال ۱۱۷۴/۵۶۹ فتح کرد، و از آن زمان تا سال ۱۲۲۹/۶۲۶ یمن تحت فرمانروایی امیران ایوبی بود، و در این سال پسر الملك الكامل، صلاح الدین یوسف، مجبور به ترك آن شد. با وجود این جانشینان آنها، یعنی رسولیان سیاست ایوبیان را در یمن ادامه دادند، و به توسعه و پیشرفت مذهب تسنن در این منطقه که دست کم در قسمتهای کوهستانی آن از مدت‌ها قبل فرق شیعی مستقر شده بودند، کوشیدند. با آنکه مورخ آل رسول، الخزر جی، نسب رسول، مؤسس این سلسله را به قحطان، جد اعراب جنوب، می‌رساند، ولی در واقع وی از نسل ترکمانان غز بود که به عنوان رسول در دستگاه خلفای عباسی خدمت می‌کرد، و در تاریخ این سلسله به مشخصاتی که ترك بودن آنها را مدلل می‌دارد برمی‌خوریم.

نوه رسول، الملك المنصور عمر، زبید را که در نواحی ساحلی واقع است پایتخت خود قرار داد، اما استیلای خود را به نواحی کوهستانی بسط داد و تعز و صنعا را از امامان زیدی بگرفت، و رسولیان مدت يك قرن و نیم صنعا را در تصرف داشتند. عمر مکه را نیز بدست آورد، و مملکت وی از حجاز تا حضرموت بگسترده، و به این طریق قدرت رسولیان در دنیای اسلام اهمیت بین‌المللی یافت. نوشته‌اند که در این هنگام سفیرانی از چین به یمن آمدند، و تردید نیست که محرك این عمل روابط تجارتي حضرموت با خاور دور بوده است. روابط فرهنگی و سیاسی رسولیان با ایوبیان و ممالیک مصر نیز قوی بود. بعدها رسولیان نتوانستند استیلای خود را بر مناطق کوهستانی حفظ کنند، و پس از مرگ الملك الناصر احمد در ۱۲۲۴/۸۲۷ کشمکش‌های داخلی و پراکندگی در دولت رسولیان ظاهر شد، و شورش سپاهیان مملوک رسولیان و شیوع طاعون وضع را بدتر ساخت. سرانجام الملك المسعود، آخرین امیر رسولی، در برابر قدرت روبه ترقی بنی طاهر، امرای لحج و عدن، از سلطنت کناره‌گیری کرد، و بنی طاهر تا آغاز قرن شانزدهم که یمن به تصرف سلاطین عثمانی در آمد بیشتر یمن را در دست داشتند.

مأخذ : لین پول، ۹۹-۱۰۰؛ زامباور، ۱۳۰.
 دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «رسولیان» به قلم آ. س. تریتون (A. S. Tritton)
 الخرجی، العقود الثلویة فی اخبار الدولة الرسولية. به تصحیح شیخ محمد عمل، و به ترجمه
 سر. ج. و. ردهاوس تحت عنوان :

The pearl-strings, a history of the Resúliyy dynasty of Yemen,
 Gibb Memorial Series 111/1-5 (London 1906-13)

آل بوسعید : سلاطین مسقط و مپیس زنگبار

۱۷۴۱ / ۱۱۵۴ -

عمان و زنگبار

۱- سلطنت واحد

احمد بن سعید	۱۷۴۱ / ۱۱۵۴
سعید بن احمد	۱۷۸۳ / ۱۱۹۸
حامد بن سعید	۱۷۸۶? / ۱۲۰۰?
سلطان بن احمد	۱۷۹۲ / ۱۲۰۶
سالم بن سلطان	۱۸۰۶ / ۱۲۲۰
سعید بن سلطان	۱۸۰۶ / ۱۲۲۰

تقسیم سلطنت بعد از مرگ سعید

۲- در عمان

ثوینی بن سعید	۱۸۵۶ / ۱۲۷۳
سالم بن ثوینی	۱۸۶۶ / ۱۲۸۲
عزان بن قیس	۱۸۶۸ / ۱۲۸۵
ترکی بن سعید	۱۸۷۰ / ۱۲۸۷
فیصل بن ترکی	۱۸۸۸ / ۱۳۰۵
تیمور بن فیصل	۱۹۱۳ / ۱۳۳۱
سعید بن تیمور	۱۹۳۲- / ۱۳۵۰-

۳- در زنگبار

مجید بن سعید	۱۲۷۳/۱۸۵۶
برغش بن سعید	۱۲۸۷/۱۸۷۰
خلیفه بن برغش	۱۳۰۵/۱۸۸۸
علی بن سعید	۱۳۰۷/۱۸۹۰
حامد	۱۳۱۰/۱۸۹۳
حمود	۱۳۱۴/۱۸۹۶
علی بن حمود	۱۳۲۰/۱۹۰۲
خلیفه	۱۳۲۹/۱۹۱۱
عبدالله بن خلیفه	۱۳۸۰-۴/۱۹۶۰-۴

انقلاب، والحاق به جمهوری تانزانیا

آل بوسعید میراث خوار سلسلهٔ امامان یعربی در عمان و سواحل
افریقای شرقی بودند. احمد بن سعید در ابتدا حکمران صحار بود، و بعد خود
را مالک الرقاب تمام آن ناحیه ساخت.

وی احتمالاً در ۱۷۴۹/۱۱۶۳ عنوان امام بر خود نهاد (به عنوان امام
اباضیه که سه چهارم جمعیت عمان را تشکیل می دادند، دربارهٔ اباضیه به صفحات
قبل این کتاب مراجعه فرمائید)، اما پسرش سعید آخرین کسی بود که این
عنوان را داشت، و حکمرانان بعدی آل بوسعید خود را سید و یا سلطان می خواندند.
مسقط که بعداً پایتخت آل بوسعید شد، از مدتها قبل یکی از بنادر مهم بین -
المللی بشمار می رفت، و در نزاعهای پرتقالیان و سپس هلندیها بر سر نظارت
بازرگانی بر خلیج فارس، نقش پراهمیتی داشت. سید سلطان (۱۸۰۶ -
۱۷۹۲/۱۲۰۶) سیاستی توسعه طلبانه در پیش گرفت و به جزیرهٔ بحرین و بندر
عباس و هرمز و قشم در سواحل جنوبی ایران دست اندازی کرد. باری موقعیت

آل بوسعید در آغاز قرن نوزدهم بر اثر مهاجمات وهابیه نجد به خطر افتاد ، و آنان برای مقابله با این خطر بادولت بریتانیا که می‌خواست بندر مسقط ، به‌علت نزدیکی آن به‌راه دریایی‌هند، در دست دول دوست باشد، از در اتحاد در آمدند. در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۲ اولین معاهده‌باشرکت هند شرقی بسته شد ، و عمال شرکت بعداً مسقط را پایگاه خود ساختند. در دهه‌های بعد قرن نوزدهم بریتانیا از مسقط نفوذ خود را برای پایان دادن به تجارت برده در خلیج فارس به‌کار انداخت . امرای یعربی در منازعاتی که در اواخر قرن هیجدهم با ایران کردند ، بیشتر مستملکات خود را در سواحل شرقی افریقا از دست دادند، و از این رو تنها زنگبار . پمبا و کلوه Kilwa برای آل بوسعید باقی ماند . اما سعید بن سلطان در دوران حکومت طولانی خویش استیلای خود را بر تمام مستعمره نشینهای عرب و سواحلی، از مگادیشو در شمال تا دماغه دلگادو در جنوب، بگسترده . پس از مرگگوی (۱۸۵۶/۱۲۷۳) قلمرو آل بوسعید به دو قسمت که مراکز آنها به ترتیب مسقط و زنگبار بود تقسیم شد . در ۱۸۹۰/۱۳۰۷ جزایر زنگبار و پمبا تحت الحمايه بریتانیا شدند. با آنکه در دسامبر سال ۱۹۶۳ قدرت سلطنت یکباردیگر روی کار آمد ، ولی در ژانویه ۱۹۶۴ در نتیجه يك کودتا حکومت سلطان آنجا به پایان رسید ، و در اوایل همان سال زنگبار با تانگانیکا به صورت جمهوری تانزانیا در آمد .

اما عمان . این منطقه از حدود ۱۹۰۱/۱۳۱۹ به بعد در نتیجه ظهور يك نهضت تجزیه طلب در منطقه آن سوی جبل الاخضر ، گرفتار اغتشاشات سیاسی شده است . غالب، امام فعلی این تجزیه طلبان ، از لحاظ مالی به وسیله مصر پشتیبانی می‌شود. وی در ۱۹۵۷ علیه سلطان مسقط که هنوز از نظر سیاسی با بریتانیا ارتباط نزدیک دارد مسلحانه قیام کرد .

مآخذ : زامبور ، ۱۲۹ و جدول M .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات «مسقط» . «زنگبار» به قلم ا. گروهمان.

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم، مقاله «بوسعید» به قلم بکینگهام (C. F. Beckingham)

با شجره‌نامه‌ای که اشتباغات زامباور را در چند مورد اصلاح می‌کند.

R. Said – Ruete, " Die Al - Bu - Said Dynastie in Arabien und Ostafrika " *Der Islam*, xx (1932), 237-46.

با يك نسب‌نامه بين صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷ .

آل سعود یا وهابیه
۱۱۵۹- / ۱۷۴۶-
عربستان شمالی و مرکزی

محمد بن سعود	۱۱۵۹ / ۱۷۴۶
عبدالعزیز اول	۱۱۷۹ / ۱۷۶۵
سعود بن عبدالعزیز	۱۲۱۸ / ۱۸۰۳
عبدالله اول بن سعود	۱۲۲۹ / ۱۸۱۴
غلبه ترکان عثمانی	۱۲۳۳-۸ / ۱۸۱۸-۲۲
ترکی	۱۲۳۸ / ۱۸۲۳
فیصل اول (دوره اول سلطنت)	۱۲۴۹ / ۱۸۳۴
خالد بن سعود	۱۲۵۳ / ۱۸۳۷
عبدالله دوم بن ثنیان (دست‌نشانده محمد علی‌پاشا، حکمران مصر)	۱۲۵۷ / ۱۸۴۱
فیصل اول (دوره دوم سلطنت)	۱۲۵۹ / ۱۸۴۳
عبدالله سوم بن فیصل (دوره اول سلطنت)	۱۲۸۲ / ۱۸۶۵
سعود بن فیصل	۱۲۸۷ / ۱۸۷۱
عبدالله سوم (دوره دوم سلطنت)	۱۲۹۱ / ۱۸۷۴
استیلای محمد بن رشید، امیر حائل .	۱۳۰۵ / ۱۸۸۷
عبدالله تا ۱۳۰۷ / ۱۸۸۹ در حکمرانی ریاض باقی ماند .	

عبدالرحمن بن فیصل، بدعنوان حکمران ریاض	۱۳۰۲ / ۱۸۸۹
محمد بن فیصل المطوع دست‌نشانده آل رشید	۱۳۰۸ / ۱۸۹۱
عبدالعزیز دوم	۱۳۱۹ / ۱۹۰۲
سعود	۱۳۷۳ / ۱۹۵۳
فیصل دوم	۱۳۸۳ / ۱۹۶۴

نهضت وهابیه بصورت يك نهضت اصلاح طلبانه دینی و روحانی در نجد (عربستان مرکزی) شروع شد. پایه‌گذار آن محمد بن عبدالوهاب (متوفی در ۱۲۰۶/۱۷۹۱) بود که عقیده او (که در تاریخ محلی نجد به نام عنوان‌المجد فی تاریخ نجد، تألیف عثمان بن عبدالله بن بشر محفوظ مانده است) نشان می‌دهد که پیرو محافظه‌کار و قشری اندیشه‌ها و عقاید کلامی و فقهی احمد بن حنبل و ابن تیمیه بوده‌است. وهابیان بر وحدت و تنزیه خداوند تأکید فراوان می‌نهادند، دشمن هر نوع بدعت، بخصوص پرستش اولیاء و ائمه‌دین، و احترام و بزرگداشت اماکن و اشیاء مقدسه بودند، و آنها را از سنن ماقبل اسلام می‌دانستند. از این رو چون در عربستان قدرت نظامی و سیاسی بدست آوردند، به‌طور اصولی تمام مقابر ائمه و عتبات عالیات را ویران ساختند.

محمد بن عبدالوهاب مورد حمایت محمد بن سعود، امیر نجدی درعیه، قرار گرفت، و شور و حمیت اصلاح طلبانه او نیروی محرك توسعه طلبی سیاسی خاندان سعودی گردید. در آخر قرن هیجدهم تمام نجد فتح شده بود، و وهابیان عراق را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و این تاخت و تاز با غارت کربلا در سال ۱۲۱۸/۱۸۰۳ به عنوان مرکز خرافات شیعی به اوج خود رسید. شهرهای مقدس حجاز تسخیر و غارت شد. دولت عثمانی طبیعتاً ناچار به عکس‌العمل

شد، و سلطان عثمانی به محمد علی پاشا، حکمران مصر، اختیار داد که علیه وهابیان وارد عملیات شود. از این رو، ابراهیم، پسر محمد علی پاشا، در ۱۲۳۳/۱۸۱۸ در عیه را گرفت، و آن را با خاک یکسان کرد، و امیر سعودی آنجا را اسیر کرد و برای سیاست به استانبول فرستاد، و حجاز را متصرف شد. سعودیان در دوره حکومت ترکی و مخصوصاً در دوره حکومت فیصل اول تاحدی از نو قدرت یافتند، ولی بعد از آن خاصه از آن جهت که نجد در آخرین سالهای قرن نوزدهم تحت استیلای آل رشید، امرای حائل، درآمد، سخت تحت فشار قرار گرفتند، چنانکه ناچار به کویت پناهنده شدند. روی کار آمدن مجدد آل سعود در قرن بیستم بر اثر مساعی عبدالعزیز بن سعود صورت پذیرفت. وی آل رشید را (که در جنگ جهانی اول طرفدار دولت عثمانی بودند) بر انداخت، و از استقرار شریف حسین بعنوان خلیفه در مکه جلوگیری کرد، و در ۱۹۳۰ خود در مکه به عنوان پادشاه حجاز و نجد تاجگذاری کرد، و به این ترتیب دولت جدید عربستان سعودی را که بیشتر شبه جزیره عربستان را تحت اقتدار دارد، به وجود آورد.

مآخذ: زامباور، ۱۳۴ و جدول ۱.
دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «ابن سعود» به قلم ج. ه. مرتمان، و مقاله «وهابیه» به قلم د. س. مارکلیوت.

R. Hartmann, «Die Wahhabiten», ZDMG, LXXVII (1924), 176-213.

H. St. John Philly, *Arabian Jubilee* (London 1952).

با شجره نامه‌های مفصل در صفحات ۵۷۱ - ۲۵۰

R. B. Winder *Saudi Arabia in the nineteenth century* (London 1965).

فصل پنجم
ایران زمین و فقار پیش از سلجوقیان

باوندیان یا آل باوند
۱۳۴۹ - ۱۶۶۵ / ۷۵۰ - ۴۵
سواحل دریای خزر

۱- شاخه کاوسیہ* (طبرستان)

باو	۴۵/۶۶۵
.... ولاش	۶۰/۶۸۰
سرخاب اول	۶۸/۶۸۸
مهرمردان	۹۸/۷۱۷
سرخاب دوم	۱۳۸/۷۵۵
شروین اول	۱۵۵/۷۷۲
شهریار اول	۱۸۱/۷۹۷
شاپور یاجعفر	۲۱۰/۸۲۵
قارن اول	۲۲۲/۸۳۷
رستم اول	۲۵۳/۸۶۷
شروین دوم	۲۸۲/۸۹۵
شهریار دوم	۳۱۸/۹۳۰
رستم دوم	?
دارا	۳۵۵/۹۶۶

* این شاخه را کیوسیہ نیز نوشته‌اند ، رجوع شود به دائرةالمعارف فارسی ، ذیل «آل باوند» .

شهریار سوم ۳۵۸/۹۶۹

رستم سوم ۳۹۶/۱۰۰۶

قارن دوم ۴۴۹-۶۶/۱۰۵۷-۷۴

۲- شاخه اصفهبدان

حسام الدوله شهریار ۴۶۶/۱۰۷۴

نجم الدوله قارن ۵۰۳/۱۱۱۰

شمس الملوك رستم ۵۱۱/۱۱۱۷

علاء الدوله على ۵۱۱/۱۱۱۸

شاه غازى رستم اول ۵۳۴/۱۱۴۰

علاء الدوله يا شرف الملوك حسن ۵۵۸/۱۱۶۳

حسام الدوله اردشير ۵۶۷/۱۱۷۲

ناصر الدوله يا شمس الملوك شاه غازى رستم دوم ۶۰۲-۶/۱۲۰۶-۱۰

۳- شاخه کينخواريه (اينان دست نشاندگان مغول بودند)

حسام الدوله اردشير ۶۳۵/۱۲۳۸

شمس الملوك محمد ۶۴۷/۱۲۴۹

علاء الدوله على ۶۶۵/۱۲۶۷

تاج الدوله يزدگرد ۶۷۵/۱۲۷۶

ناصر الدوله شهریار ۶۹۸/۱۲۹۹

رکن الدوله کيخسرو ۷۱۴/۱۳۱۴

شرف الملوك ۷۲۸/۱۳۲۸

فخر الدوله حسن ۷۳۴-۵۰/۱۳۳۴-۴۹

در مازندران قدرت به دست آل افراسياب افتاد

نواحی ساحلی دریای خزر، گیلان و طبرستان و ارتفاعات داخلی را سلسله جبال شامخ البرز، چون سدی سترگ در پناه گرفته است، و به همین مناسبت این ناحیه همیشه پناهگاهی برای اقوام و اندیشه‌ها بوده است. گروه‌های نژادی، معتقدات ظالمة مذهبی، زبانها و خطهای باستانی و رسوم اجتماعی اغلب مدتها بعد از آنکه در همه‌جای ایران از میان رفته است در این ناحیه باقی مانده است. قرنهای بسیار بعد از آمدن اسلام به ایران، هنوز سلسله‌های کوچکی که اصل و نسبشان به عهد ساسانی می‌رسید، در این مناطق حکومت داشتند. یکی از این سلسله‌ها بادوسپانان بودند که تا زمان شاه‌عباس دوم صفوی (یعنی انتهای قرن شانزدهم) دوام آوردند، و تنها در این زمان بر افتادند و ایالات کناره دریای خزر کاملاً ضمیمه بقیه ایران شد.

شاید مهمترین این سلسله‌های محلی ایرانی باوندیان یا آل‌باوند طبرستان (این منطقه از اواخر قرن یازدهم عموماً مازندران خوانده شده است) باشند، که در قرن دوازدهم به مقتضای اوضاع و احوال در امور بیرون از منطقه دریای خزر نقش مهمی بازی کردند. دوام و بقای این سلسله برای مدت هفتصد سال، یعنی تا زمان ایلخانان بخوبی نشان می‌دهد که چگونه انفصال و در امان بودن این منطقه ادامه فرمانروایی یک خاندان را در زمانی بدین طولی که در دنیای اسلامی آن عهد سابقه نداشته میسر می‌ساخته است. حکمرانان باوندی لقب ایرانی اسپهبد داشتند، و گاهی نیز ملوک الجبال خوانده می‌شدند، و این بدان مناسبت است که گاهی با آنکه استیلای خود را در دشتها از دست می‌دادند، ولی قدرت خود را در نواحی کوهستانی حفظ می‌کردند.

اولین شاخه این خاندان یعنی کاووسیه در قرن دهم، از راه ازدواج، با آل‌بویه و زیاریان همبستگی یافتند، و در اواخر همین قرن تحت نفوذ قابوس بن وشمگیر زیاری درآمدند، اما در قرن بعد که سلجوقیان بر ایالات ساحلی خزر تاختند دوباره در نواحی کوهستانی قدرت یافتند. در سالهای بعد، شاخه دوم این خاندان یعنی شاخه اصفهبدان (اسپهبدان) با موفقیت تمام جلو بسط قدرت مستقیم

سلاجقه بزرگ را در طبرستان گرفتند. اینان شاهزادگان مختلف سلجوقی را که مدعی تاج و تخت بودند پناه می‌دادند، و چندین وصلت بزرگ با سلجوقیان کردند. زوال قدرت سلجوقی به شاه غازی رستم اول، فرمانروای قدرتمند و جاه‌طلب این سلسله، فرصت داد که در دنیای سیاسی شمال ایران مقام و موقعیت چشمگیری برای خود بدست آورد. وی سیاستی مستقل در پیش گرفت و قصد داشت که قلمرو خود را در جنوب کوه‌های البرز بسط دهد. اما فشار اسماعیلیان ناحیه البرز، و سپس خوارزمشاهیان خاندان او را در ۶۰۶/۱۲۱۰ به پایان آورد، و مازندران تحت استیلای خوارزمشاهیان قرار گرفت. با وجود این، سی سال بعد سومین سلسله باوندیان، یعنی شاخه کینخواریه دوباره روی کار آمد. اینان دست نشانده فرمانروایان مغول بودند، و تا سال ۷۵۰/۱۳۴۹ که يك خانواده محلی دیگر، یعنی آل افراسیاب، آنها را برانداختند در مازندران حکومت کردند.

مأخذ . یوستی ، ۴۴۱-۲ ؛ زاخو ۷-۵ زامباور ۹ - ۱۸۷

M. Rabino, «Les dynasties du Mazandaran de l'an 50 avant L'Hegire à L'an 1006 de l'Hegire (572 a 1597-1598) d'après les chroniques locales,» JA. CCXXVIII (1936) , 409 - 37

با شجره نامه‌ای در صفحه ۴۱۶

آل مسافر یا سالاریان یا کنگریان

۱۰۹۰-۹۱۶/۴۸۳-۳۰۴

محمد بن مسافر، خداوند طارم، در دیلم	۹۱۶/پیش از سال ۳۰۴
مرزبان اول ابن محمد (در آذربائیجان واران)	۳۳۰/۹۴۱
وهسودان بن محمد (در طارم)	۳۳۰/۹۴۱
جستان اول ابن مرزبان (در آذربائیجان تا سال وفاتش در ۹۸۳/۳۷۳)	۳۴۶/۹۵۷
مرزبان دوم ابن اسماعیل بن وهسودان (در طارم تا سال ۹۸۴/۳۷۴)	۳۵۵/۹۶۶
ابراهیم دوم ابن مرزبان دوم (از نو در طارم استقرار یافت، و در ۱۰۲۹/۴۲۰ هنوز زنده بود)	۳۸۷/۹۹۷
جستان دوم ابن ابراهیم (در ۱۰۴۵/۴۳۷ فرمانروائی می کرده است)	?
مسافر بن ابراهیم (در ۱۰۶۲/۲۵۴ حکومت داشته است)	?

? این سلسله را اسماعیلیان الموت برانداختند.

تاریخ ناحیه شمال غربی ایران را در دوره بین حکمرانی سلسله های عرب نژادی چون ساجیان آذربائیجان و یزیدیان دربند (که بعداً شروانشاهان خوانده شدند) و روی کار آمدن سلجوقیان، قیام اقوام ایرانی در آن منطقه پر کرده

است. زیاریان و بوئیان مساعی خود را متوجه سرزمینهای پربرکت مغرب و جنوب ایران و عراق کرده بودند، و حال آنکه آل مسافر به سمت شمال به آذربایجان که بر اثر برافتادن ساجیان زمینه فراهم بود، پیش‌رانند. آل مسافر را به نام سالاریان هم خوانده‌اند، و دانشمند ایرانی احمد کسروی به حق مدعی است که نام اصلی این خانواده کنگریان بوده است.

محمد بن مسافر (مسافر احتمالاً از واژه فارسی اسفار = اسوار گرفته شده است) صاحب قلعه‌های طارم و سمیران در دیلم بود، و از آنجا قدرت خود را توسعه داد، و سلسله دیلمی جستانیان را برانداخت. پس از مرگ محمد در ۳۳۰/۹۴۱ خاندان آل مسافر برای مدتی به دو شاخه منشعب شد. یک شاخه تحت فرمانروایی وهسودان در دیلم باقی ماند، و شاخه دیگر تحت فرمانروایی برادرش، مرزبان، متوجه شمال و مغرب شد و بر آذربایجان و اران و حتی دربند در ساحل خزر استیلا یافت. اما این شاخه در برابر قدرت روبه‌توسعه روادیان تبریز قادر به مقاومت و دفاع از خود نبود، و از این‌رو، قلمرو آل مسافر در آذربایجان در سال ۳۷۴/۹۸۴ از دست آنها رفت. شاخه طارم نیز سخت تحت فشار فخرالدوله دیلمی قرار گرفت، و برای مدتی سمیران را از دست داد. اما پس از مرگ فخرالدوله از نو قدرت یافت، و زنجان و بعضی دیگر از شهرهای جنوب دیلم را تسخیر کرد. اما از این زمان به بعد تاریخ این سلسله مغشوش و گسیخته است. در زمان ابراهیم دوم ابن مرزبان طارم موقتاً به دست غزنویان افتاد (۳۲۰/۱۰۲۹) بعداً امرای آل مسافر دست‌نشانده سلطان سلجوقی طغرل بیک شدند. از این پس، از این سلسله چیزی نمی‌دانیم، ولی احتمال دارد که آخرین امرای مسافری در مقابل تهاجمات اسماعیلیان الموت برافتاده باشد.

مأخذ: یوستی ۴۴۱ (وی آل مسافرو روادیان را یکجا تحت نام و هودانیان آورده است):

زاخو، ۱۴؛ زامباور، ۱۸۰

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «آل مسافر» به قلم و. مینورسکی

R. Vasmer, «Zur Chronologie der Gastaniden und Sallariden».

Islamica . , III (1927) , 165—89 , 482—5 .

با شجره‌نامه‌ای بین صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ که اشتباهات زامباور را تصحیح می‌کند .

V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .

سیداحمدکسروی ، شهریاران گمنام ، (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۷) جلد اول ۱۲۰-۵۲

روادیان

۱۰۷۱ - آغاز قرن دهم / ۴۶۳ - آغاز قرن چهارم
آذربائیجان

محمد بن حسین الروادی	
حسین اول ابن محمد	۳۴۰ / ۹۵۱
ابوالهیجاء مملان اول با محمد	?
ابونصر حسین دوم ابن علان	۳۹۱ / ۱۰۰۰
وهسودان بن مملان	۴۱۶ / ۱۰۲۵
مملان دوم بن وهسودان	۴۵۱ / ۱۰۵۹
اشغال آذربائیجان به وسیله سلاجقه	۴۶۳ / ۱۰۷۱
احمدیل بن ابراهیم وهسودان (متوفی در ۵۱۰ / ۱۱۱۶ در مراغه)	?

اتابکان احمدیلی مراغه

با آنکه در میان اقوام ایرانی که در قرن دهم در شمال ایران بر پای خاستند دیلمیان از همه مهمتر بودند، ولی نقش اقوام و نژادهای دیگر را نمی توان ندیده گرفت. شدادیان اراکین محتملاً از نژاد کرد بودند، ولی روادیان تبریز و آذربائیجان در قرن دهم با آنکه کرد محسوب می شدند، ولی در واقع به نظر می رسد که این خانواده اصلاً عرب و از قبیله یمنی ازد بودند. در آغاز دوره خلافت عباسی افراد خانواده روادی حکمرانان تبریز بودند، ولی در قرن بعد، یا در آن حدود، این خاندان بکلی «کرد مآب» شدند، و نامهای چون «احمدیل»

و «مملان» که صورت‌کردی نامهای عربی احمد و محمد می‌باشد خود مبین این معناست .

روادیان مانند آل‌مسافر ، که همسایگان آنها بودند ، از اوضاع آشفته آذربائیجان پس از بر افتادن ساجیان استفاده کردند . آن دسته از آل‌مسافر که خود را در آذربائیجان مستقر ساخته بودند ، باوجود کمکهای دیلمیان به تدریج در مقابل ابوالهیجاء مملان روادی جا خالی کردند ، ولذا در ۳۷۴/۹۸۴ تمام این منطقه در دست روادیان بود. در قرن یازدهم برجسته‌ترین فرد سلسله روادی، وهسودان بن مملان، حکومت داشت. وی به کمک امرای کرده‌مسایه خود نخستین تاخت و تاز ترکمانهای غزرا دفع کرد، اما در سال ۴۴۶/۱۰۵۴ تسلیم طغرل سلجوقی گشت. از آن پس روادیان به عنوان دست‌نشانگان سلاجقه حکومت کردند تا اینکه در ۴۶۳/۱۰۷۱ البارسلان از لشکرکشی آسیای صغیر بازگشت، و مملان بن وهسودان را عزل کرد . باری ، دست کم یکی دیگر از افراد خاندان روادی معروف است ، و آن احمدیل مراغی است که نامش را سلسله‌ای از غلامان ترک که به نام وی «احمدیلی» خوانده شده‌اند و به عنوان اتابک تا آغاز قرن سیزدهم در مراغه حکومت داشتند ، مخلد گردانیدند .

مآخذ: یوستی ، ۴۴۱؛ زامباور ، ۱۸۰) مانند یوستی روادیان را شاخه‌ای از آل‌مسافر پنداشته است ؛ دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقالات «مراغه» ، «تبریز» به قلم و. مینورسکی ؛ احمد کسروی شهریاران گمنام ، جلد دوم ۴۵-۱۳۰ .

V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .

شده ادیان

۱۱۷۴- > ۵۷۱/۹۵۱ - > ۳۴۰

اران و ارمنستان شرقی

۱- شاخه اصلی در گنجه و دوین

محمد بن شداد (دردوین)	> ۹۵۱ / ۳۴۰
علی لشکری اول بن محمد (در گنجه)	۳۶۰ / ۹۷۱
مرزبان بن محمد	۳۶۸ / ۹۷۸
فضل اول بن محمد	۳۷۵ / ۹۸۵
ابوالفتح موسی	۴۲۲ / ۱۰۳۱
علی لشکری دوم	۴۲۵ / ۱۰۳۴
انوشیروان بن لشکری	۴۴۰ / ۱۰۴۹
ابوالاسوار شاوور اول بن فضل (از ۱۰۲۲ / ۴۱۳ در دوین، از ۱۰۴۹ / ۴۴۱ در گنجه)	۴۴۱ / ۱۰۴۹
فضل دوم ابن شاوور	۴۵۹ / ۱۰۶۷
فضل سوم (فضلون) ابن فضل	۴۶۶-۸ / ۱۰۷۳-۵
فتح اران به دست سردار سلجوقی سوتکین	

۲- شاخه آنی

منوچهر بن شاوور اول	> ۱۰۷۲ / ۴۶۵
ابوالاسوار شاوور دوم	> ۱۱۱۸ / ۵۱۲
غلبه گرجیان	۵۱۸ / ۱۱۲۴

فضل چهارم (فضلون) بن شاوور دوم	۵۱۹ > / ۱۱۲۵ >
محمود	؟
خوشچهر	۵۲۵ > / ۱۱۳۱ >
شداد	؟
فضل پنجم	۵۵۰ / ۱۱۵۵
غلبه گرجیان	۵۵۶ / ۱۱۶۱
شاهنشاه	۵۵۹-۷۱ / ۱۱۶۴-۷۴
غلبه گرجیان	

شدادیان یکی دیگر از سلسله‌هایی بودند که در دوره دیلمیان از شمال ایران برخاستند، و احتمالاً اصل و نسبشان کرد بود. گوشه شمال غربی ایرانزمین و ناحیه‌ای از قفقاز که مجاور آنست در قسمت اعظم تاریخ مکتوب خود از لحاظ نژادی و زبانی يك منطقه درهم و برهم و آشفته بوده است. احتیاج شدادیان به اینکه برای خود، بین دیلمیان آذربائيجان از يك طرف، و ارمنیان و گرجیان مسیحی از طرف دیگر جایی بدست آورند، بدون تردید روشنگر این امر است که چرا در نسبنامه شدادیان به نامهای دیلمی چون لشکری و نامهای ارمنی چون آشوط (آشوت) برمی‌خوریم.

در سالهای میانه قرن دهم محمد بن شداد که از ماجراجویان کرد بود خویشان را در دوین (نزدیک ایروان، در گرجستان شوروی) که در آن زمان در تصرف آل مسافر بود مستقر ساخت. محمد با وجود اینکه کوشید تا امرای بیزانس را به کمک خود بخواند، نتوانست از افتادن مجدد دوین به دست دیلمیان جلوگیری کند، و لسی در سال ۹۷۱/۳۶۰ پسران وی پیروزمندانه مسافریان دیلمی را از گنجه، واقع در اران، بیرون راندند، و از آن زمان گنجه مدت يك قرن پایتخت شاخه اصلی شدادیان بود. اکنون شدادیان دفاع از اسلام

را با حدت و شدت در این ناحیه به عهده گرفتند، و با امرای باگراتیسی گرجستان و شاهزادگان مختلف ارمنی، و بیزانسیان و الانها یا استها و روسهای قفقاز جنگها کردند. بخصوص ابوالاسوار شاوور اول، نام آورترین امیرشدادی، به عنوان حامی دین شهرت و معروفیت فراوان در زمان خود به دست آورد.

هنگامی که طغرل و سلجوقیان در ناحیه قفقاز پدیدار شدند، شدادیان با آنها از در تسلیم درآمدند، ولی در سال ۱۰۷۵/۴۶۸ سردار سلجوقی، سوتگین، به اران تاخت و فضل یا فضلون سوم را مجبور کرد که قلمرو نیاکان خود را تسلیم نماید. اما هنگامی که البارسلان در سال ۱۰۷۲/۴۶۵ آنسی پایتخت امرای ارمنی باگراتیسی را فتح کرد، شاخه دیگری از شدادیان رادر آنجا منصوب ساخت، و این شاخه با وجود انقلابات و دگرگونیهای بسیاری که رخ داد تا نیمه دوم قرن دوازدهم دوام آورد. حتی در سال ۱۱۹۹/۵۹۵ هنوز یکی از اعقاب امرای شدادی بر سرکار بوده است.

مآخذ: یوستی، ۴۴۳؛ زاخو، ۱۴؛ زامباور، ۵ - ۱۸۴ (همگی ناقص هستند).

دائرة المعارف اسلام چاپ اول، «بنوشداد» به قلم ا. د. راس.

احمدکسروی، شهریاران گمنام، جلد سوم، ۳۳۲ - ۳۷۰ با جدولی در صفحات ۳۲۹ - ۳۳۸.

V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953).

زیاریان

> ۱۰۹۰ - ۹۲۷/۴۸۳ - ۳۱۵

طبرستان و گرگان

مرداویج بن زیار	۳۱۵/۹۲۷
ظہیرالدولہ وشمگیر	۳۲۳/۹۳۵
ظہیرالدولہ بیستون	۳۵۶/۹۶۷
شمس المعالی قابوس	۳۶۷/۹۷۸
فلک المعالی منوچہر	۴۰۲/۱۰۱۲
انوشیروان	۴۲۰/۱۰۲۹
عنصر المعالی کیکاوس	۴۴۱/۱۰۴۹
گیلانشاہ	> ۱۰۹۰ - ؟/۴۸۳ -

در نخستین سالهای قرن دهم از ناحیه دور افتاده و کوهستانی دیلم ، در گوشه جنوب غربی دریای خزر ، عده ای مردمان ماجراجو در لشکر خلیفه و امرای دیگر به سپاهیگری درآمدند. زیاریان از اعقاب یکی از جنگاورترین این گردنکشان دیلمی ، یعنی مرداویج بن زیار ، بودند . وی در شورش اسفار [بن شیرویه] ، سردار سامانیان ، فرصت را غنیمت شمرد و تقریباً تمام ناحیه شمال ایران را متصرف شد. دیری نگذشت که قدرت وی گسترش بسیار یافت و در ناحیه جنوب تا اصفهان و همدان رسید. اما وی در سال ۳۲۳/۹۳۵ به دست سپاهیان ترك خود کشته شد، و دولت سبجی او از هم پاشید. تنها در ایالات ناحیه خزر برادر او وشمگیر ، با قبول تفوق و فرمانبرداری سامانیان، تا حدی

قدرت خود را حفظ کرد. در نیمهٔ اخیر قرن دهم، زیاریان در منازعهٔ میان بوئیان و سامانیان بر سر قدرت در شمال ایران، نقشی داشتند، و در قالب شخصیت قابوس بن وشمگیر حکمرانی ادیب و دانشمند به جهانیان عرضه نمودند. نکته‌ای که زیاریان را از بقیهٔ سلسله‌های دیلمی جدا می‌سازد پیروی آنان، لااقل در سالهای اخیر است از مذهب سنت نه مذهب شیعه.

زیاریان در آغاز قرن یازدهم به اقتدار غزنویان گردن نهادند، و با آنان مواصلت کردند، ولی تاریخ آل زیار از سال ۴۲۱/۱۰۳۰ به بعد فوق‌العاده مبهم و نامعلوم است. سلجوقیان نواحی ساحلی خزر، یعنی گرگان و طبرستان، را گرفتند، ولی به نظر می‌رسد که امرای سلسلهٔ زیاری در نقاط کوهستانی صعب الوصولتر باقی ماندند. یکی از آخرین امرای این سلسله عنصرالمعالی کیکاوس است که به خاطر نوشتن کتاب قابوسنامه شهرت دارد. پسر وی گیلانشاه آخرین امیر شناخته شدهٔ این سلسله است. او را ظاهراً اسماعیلیان البرز از میان برداشتند، و بعد از وی سلسلهٔ زیاری از صحنهٔ تاریخ ناپدید شد.

مآخذ: لین پول، ۷-۱۳۶؛ پوستی، ۴۴۱.

زابعاور، ۱۱-۳۱۰؛ دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «زیاریان» به قلم کلیمان هوارت (این هرجیاریامع آشفته است، و بخصوص در مورد آخرین امرای زیاری بدانها اعتمادی نیست).
C. E. Bosworth, «On the chronology of the later Ziyarids in Gorgan and Tabaristan», *Der Islam*, XL (1964), 25-34.

بوئیان یا آل بویه
۱۰۶۲-۹۳۲/۴۵۴-۳۲۰
ایران و عراق

۱- شاخه فارس و خوزستان

عمادالدوله علی	۳۲۲/۹۳۴
عضدالدوله فناخسرو	۳۳۸/۹۴۹
شرفالدوله شیرزیل	۳۷۲/۹۸۳
شمسالدوله مرزبان	۳۸۰/۹۹۰
بهاءالدوله فیروز	۳۸۸/۹۹۸
سلطانالدوله	۴۰۳/۱۰۱۲
مشرفالدوله حسن	۴۱۲/۱۰۲۱
عمادالدین مرزبان	۴۱۵/۱۰۲۴
الملك الرحیم خسرو فیروز	۴۴۰/۱۰۴۸
فولادستون (فقط در فارس)	۴۴۷-۵۴/۱۰۵۵-۶۲

قدرت در فارس به دست فضلویه، رئیس کردان شبانکاره ای افتاد.

۲- شاخه کرمان

معزالدوله احمد	۳۲۴/۹۳۶
عضدالدوله فناخسرو	۳۳۸/۹۴۹
صمصامالدوله مرزبان	۳۷۲/۹۸۳

بهاء الدوله فيروز	۳۸۸/۹۹۸
قوام الدوله	۴۰۳/۱۰۱۲
عمادالدين مرزبان	۴۱۹-۴۰/۱۰۲۸-۴۸
سلجوقيان آل قاورد	

۳- شاخه جبال

عمادالدوله على	۳۲۰/۹۳۲
رکن الدوله حسن	۳۳۵-۶۶/۹۴۷-۷۷

الف - شاخه همدان و اصفهان

مؤيد الدوله بويه	۳۶۶/۹۷۷
فخرالدوله على	۳۷۳/۹۸۳
شمس الدوله	۳۸۷/۹۹۷
ح ۱۰۲۸-۱۰۲۱/ ۴۱۲-۴۱۹ سماء الدوله (تحت اقتدار بنی کاکوید)	

ب- شاخه ری

فخرالدوله على	۳۶۶/۹۷۷
مجدالدوله رستم	۳۸۷-۴۲۰/۹۹۷-۱۰۲۹
غلبه غزنویان	

۴- شاخه عراق

معز الدوله احمد	۳۳۴/۹۴۵
عزالدوله بختيار	۳۵۶/۹۶۷
عضدالدوله فناخسرو	۳۶۷/۹۷۸
صمصام الدوله مرزبان	۳۷۲/۹۸۳
شرف الدوله شیرزیل	۳۷۶/۹۸۷

بهاءالدوله فیروز	۳۷۹/۹۸۹
سلطان‌الدوله	۴۰۳/۱۰۱۲
مشرف‌الدوله حسن	۴۱۲/۱۰۲۱
جلال‌الدوله شیرزیل	۴۱۶/۱۰۲۵
عمادالدین مرزبان	۴۳۵/۱۰۴۴
الملك الرحيم خسرو فیروز	۴۴۰-۷/۱۰۴۸-۵۵

استیلای سلاجقه بر بغداد

بوئیان یا آل‌بویه از لحاظ نیرو و وسعت قلمرو حکومت قوی‌ترین سلسله‌ای بودند که در طی دورانی که ولادیمیر مینورسکی آنرا «دورهٔ دیلمی» در تاریخ ایران می‌نامد، یعنی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم، پیش از ظهور سلاجقه، روی کار آمدند. به دلایلی که بر ما پوشیده است، ولی به احتمال قوی دلایلی که جنبهٔ اجتماعی و مذهبی داشته است نه سیاسی، اولین سالهای قرن دهم شاهد آغاز، و یا شاید فقط تشدید مهاجرت دیلمیان از سرزمینهای خود بود. یکی از سرداران نظامی آنها، مرداویج بن زیار، سلسلهٔ زیاریان را تأسیس کرد، و فرزندان بویه نخست در سپاه او به شهرت و اعتبار رسیدند.

برادران بویه سه تن بودند که بزرگترین آنها علی، در زمانی که مرداویج به قتل رسید اصفهان را داشت. اندکی بعد وی تمام فارس را به دست آورد. در همان حال حسن ناحیهٔ جبال، و احمد کرمان و خوزستان را متصرف شد. در سال ۳۳۴/۹۴۵ احمد وارد بغداد شد، و از این زمان تا مدت ۱۱۰ سال خلفای عباسی زیر اقتدار و تحت قیمومیت امرای بویی (که معمولاً عنوان امیرالامراء داشتند) بودند. در ربع سوم قرن دهم پسر احمد، عضدالدوله، تمام مستملکات آل‌بویه را در عراق تا جنوب ایران، و حتی عمان متحد ساخت، و در زمان حکومت او سلسلهٔ آل‌بویه بالاترین درجهٔ وحدت و قدرت را داشت. عضدالدوله با جدیت

سیاستی توسعه طلبانه را در غرب علیه امرای حمدانی الجزیره و در شرق علیه زیاریان در طبرستان و سامانیان در خراسان دنبال کرد. اما فکر موروثی بودن قدرت، که بدون تردید از گذشته ایلی مردم دیلم سرچشمه می‌گرفت، در میان بوئیان شایع بود، و همین فکر سبب تجزیه سیاسی دولت آنان گردید. تا هنگامی که حکمروای توانایی چون عضدالدوله بر سر کار بود، يك نوع احساس وحدت و همبستگی در میان بوئیان وجود داشت، ولی همینکه او درگذشت منازعات داخلی میان اعضای سلسله در گرفت. تفرقه قدرت آل بویه در درجه اول کار محمود غزنوی را آسان ساخت، و او در سال ۴۲۰/۱۰۵۵ ری و جبال را از آنان گرفت، و ثانیاً بوئیان را در برابر یورش طغرل سلجوقی، که از غرب با استفاده از احساسات اهل سنت و به نام آزاد ساختن عراق و ایالات غربی ایران از زیر نفوذ اهل بدعت پیش می‌تاخت، ناتوان ساخت. طغرل بغداد را در سال ۴۴۷/۱۰۵۵ گرفت. ولی امیر بویی فارس تا چند سال دیگر همچنان بر سر قدرت بود تا آنکه عاقبت قلمرو او به دست کردان شبانگاره افتاد، و اندکی بعد، از تصرف آنان نیز درآمد و به چنگ سلجوقیان افتاد.

آل بویه مانند بیشتر دیلمیان، شیعی دوازده امامی بودند. اعیاد سنتی شیعه را در سرزمینهای تحت قلمرو خود رواج دادند، و در دوران آنها کلام شیعه، که تا آن زمان تاحدی مبهم و از لحاظ محتوی بیشتر جنبه عاطفی داشت، صورت عقلی و اصولی پیدا کرد. مع هذا شیعیگری آنها احتمالاً تجلی احساسات ملی و ضد عربی نیز بود. در این باب، اقداماتی را که برای رسانیدن نسب آنها به ساسانیان صورت گرفت، و نیز اتخاذ عنوان شاهنشاه را به وسیله آنان می‌توان ذکر کرد. آنها قدرت سیاسی و مادی خلافت را محدود ساختند، ولی برای از بین بردن آن اقدامی نکردند، و با رقبای سیاسی خود، اسماعیلیان شیعی مذهب فاطمی، از در مخالفت و دشمنی درآمدند. از نظر فرهنگی بوئیان از نسل دوم به بعد مشوق ادبیات فارسی و عربی بودند، و بعضی از بزرگترین

دانشمندان و ادبای عصر، از جمله منتیبی شاعر و ابوالفرج اصفهانی، از حمایت آنان برخوردار بودند .

مآخذ : لین پول ، ۴۴ - ۱۳۹ ؛ یوستی ۴۴۲؛ زامباور ، ۱۳-۲۱۲ و جدول Q .

H. Bowen, « The last Buwahids », *JARS* (1929) , 229 - 45.

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله « بولیان » به قلم کائن (Cl. Cahen)

بنی کا کویہ

از ۵۱ - ۴۴۳/۱۰۰۸ - ۳۹۸ حکمرانان مستقل بودند ،
و از آن پس تابع سلاطین سلجوقی گشتند.
نواحی مرکزی و غربی ایران

علاءالدوله محمد بن دشمزدار ۳۹۸/۱۰۰۸

ابومنصور فرامرز (در اصفهان) ۴۳۳-۴۳/۱۰۴۱-۵۱

ابو کالیجار گرشاسب اول (در همدان) ۴۳۳-۴۴۰/۱۰۴۱-۱۰۴۸ >
و نهاوند

ابومنصور علی (در یزد) ۱۰۹۵-؟/؟-۴۸۸

ابو کالیجار گرشاسب دوم (در یزد) ۴۸۸-۵۱۳/۱۰۹۵-۱۱۱۹ >

بنی کا کویہ سلسله‌ای از امرای دیلمی بودند که در دوره زوال و انحطاط
بوئیان در مغرب ایران روی کار آمدند ، و در برابر قدرت سلجوقی استقلال
خویش را از دست دادند ، و به صورت امرای تابع آنها بیرون آمدند.
دشمزدار از جمله امرای دیلمی بود که سلاطین بویسی ری و جبال
حکومت شهریار را به وی وا گذاشتند. پسرش علاءالدوله محمد ، به نام ابن
کا کویہ معروف بود (کا کو چنانکه مورخان نوشته‌اند در زبان دیلمی به معنای
«دایی» یا «خالو» است) ، و این بدان سبب بود که وی دایی یا خالوی مجدالدوله
دیلمی بود. محمد در سال ۳۹۸/۱۰۰۸ حکومت اصفهان یافت و دیری نگذشت
که همدان و دیگر شهرهای مغرب ایران را گرفت. با در آمد و عایدی کلانی که
از این مناطق به دست آورد لشکری از سپاهیان و سربازان مزدور تشکیل داد ،
و برای مدتی قدرت بنی کا کویہ را به صورت قدرتی مهم بیرون آورد. دربار

وی مشوق امرا و فضلا بود ، و فیلسوف معروف ایرانی ، ابن سینا تاهنگام مرگ وزارت او را داشت . هنگامی که سلطان محمود غزنوی در ۴۲۰/۱۰۲۹ ری را فتح کرد ، ابن کاکویه ناچار با وی از در تسلیم در آمد ، اما نگهداشتن این مستملکات دور دست برای غزنویان دشوار بود ، و ابن کاکویه خود يك بار ری را به تصرف در آورد . حملات ترکان غز وضع سیاسی ایران را به کلی دیگرگون ساخت ، و بنی کاکویه را مانند دیگر قدرتهای دیلمی به حالت دفاع بیرون آورد . هنگامی که ابن کاکویه در ۴۳۳/۱۰۴۱ مرد ، پسرش فرامرز در اصفهان به جای او نشست ، اما ناچار شد که تفوق سلاجقه را به رسمیت بشناسد . در سال ۴۴۳/۱۰۵۱ طغرل اصفهان را گرفت ، و در ازای آن ابرقو و یزد را به فرامرز وا گذاشت . گر شاسب ، برادر فرامرز ، در همدان و نهاوند به جای پدر نشست ، اما نتوانست در مقابل حملات ترکان غز مقاومت کند ، و به نزد بوئیان فارس گریخت . به نظر می رسد که آخرین امرای بنی کاکویه خود را به خوبی با حکومت سلجوقیان منطبق ساخته اند . علی بن فرامرز در یزد به جای پدر نشست ، و با دختر چغری بيك ازدواج نمود . آخرین فرد این خاندان که در تواریخ نامش آمده است گر شاسب بن علی است که او نیز با خواهر سلطان محمد و سلطان سنجر وصلت کرد .

مآخذ : لین بول ، ۱۴۵ ؛ یوستی ، ۴۴۵ .

زامباور ، ۲۱۶-۱۷ ؛ دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « بنی کاکویه » به قلم کلمان هوارت G. C. Miles , « The coinage of Kākwayhid dynasty » , *Iraq*, V (1938) , 89 - 104

idem , « Notes on Kākwayhid coins , » *American Numismatic Society , Museum Notes*, IX (1960) , 231 - 6 .

طاهریان

۷۳ - ۵۹/۸۲۱ - ۲۰۵

خراسان

طاهر اول ابن الحسین معروف به ذوالیمینین	۲۰۵/۸۲۱
طلحه	۲۰۷/۸۲۲
عبدالله	۲۱۳/۸۲۸
طاهر دوم	۲۳۰/۸۴۵
محمد	۲۴۸-۵۹/۸۶۲-۷۳
برآمدن صفاریان و سامانیان	

طاهر بن حسین از نسل موالی ایرانی بود. در زمان مأمون مورد توجه قرار گرفت و در جنگی که در سال ۱۹۴/۸۱۰ میان مأمون و برادرش امین در گرفت، سپهسالاری لشکر مأمون را عهده دار گشت. پس از سقوط بغداد حاکم آن شهر و الجزیره شد. سرانجام به حکومت ایران و مشرق منصوب گشت. طاهر درست قبل از مرگش نام مأمون را از خطبه حذف کرد، و این کار به معنای شورش و اعلام استقلال بود. خلیفه چون نتوانست کسی را که بیشتر قابل اعتماد باشد بیابد حکومت را به پسر طاهر، طلحه، سپرد. از این پس، طاهریان در نیشابور به استقلال حکومت راندند، ولی در عین حال منظمأ به بغداد خراج می فرستادند. تمایلات شدید آنها به مذهب تسنن، و التفات و توجه آنان به استقرار طبقات نظامی و صاحب زمین ایرانی و عرب آنان را از پشتیبانی طبقات بالا مطمئن می ساخت، هر چند که به حمایت از منافع عوام الناس و ترویج زراعت و آبادانی،

و تشویق شعرا و فضلا نیز شهرت داشتند. در همان حال که شاخه اصلی طاهریان در خراسان حکومت می کرد ، دیگر اعضای این خاندان همچنان تا اوایل قرن دهم در بغداد مقام «صاحب شرطه» داشتند .

تلاش نظامی و سیاسی عمده طاهریان در خراسان معطوف به جلوگیری از دعوت شیعی در ایالات پیرامون دریای خزر، و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان در سیستان بود که از لحاظ اداری از توابع خراسان محسوب می شد. اما متأسفانه طاهریان در این مورد اخیر توفیق نیافتند. آخرین امیر طاهری که در خراسان حکومت کرد محمد بن طاهر دوم بود ، و وی توانائی امرای سلف خود را نداشت ، و در ۲۵۹/۸۷۳ نیشابور را در مقابل یعقوب بن لیث از دست داد. در ۲۷۱/۸۸۵ دیگر بار او را به حکمرانی منصوب کردند، اما او هرگز نتوانست چنانکه باید و شاید فرمانروایی کند ، و در آغاز قرن دهم درگذشت .

بآخذ : لین پول ، ۱۲۸؛ یوستی ، ۴۳۶؛ زاخو ، ۱۹-۲۰ .
زامیاور ، ۸-۱۹۷ (تبصره . طاهرسوم ابن محمد که زامیاور ذکر کرده است بنا بر آنچه ر. واسمر در مقاله «Über die Münzen der Saffariden und ihrer Gegner in Fars und Hurasan» در *Numismatische Zeitschrift* LXIII (1930) , 147-52

نوشته است منسوب به صفاریان است) .
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «طاهریان» به قلم و. بارتلد . سعید نفیسی . تاریخ خاندان طاهری : ۱- طاهر بن حسین (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) با نیننامه مفصلی در آخر کتاب .

سامانیان

۱۰۰۵-۸۱۹/۳۹۵-۲۰۴

خراسان و ماوراءالنهر

احمد اول ابن اسد بن سامان، حکمران فرغانه	۲۰۴/۸۱۹
نصر اول ابن احمد، دراصل حکمران سمرقند	۲۵۰/۸۶۴
اسماعیل اول ابن احمد	۲۷۹/۸۹۲
احمد دوم ابن اسماعیل	۲۹۵/۹۰۷
امیر سعید نصر دوم	۳۰۱/۹۱۴
امیر حمید نوح اول	۳۳۱/۹۴۳
امیر مؤید عبدالملک اول	۳۴۳/۹۵۴
امیر سدید منصور اول	۳۵۰/۹۶۱
امیر رضی نوح دوم	۳۶۵/۹۷۶
منصور دوم	۳۸۷/۹۹۲
عبدالملک دوم	۳۸۹/۹۹۹
اسماعیل دوم المنتصر	۳۹۰-۵/۱۰۰۰-۵

تقسیم قلمرو سامانیان بین قراخانیان (ماوراءالنهر) و غزنویان
(خراسان)

مؤسس سلسله سامانی، سامان خدا نامی بود از دهقانهای بلخ، واقع در شمال افغانستان، ولی سامانیان بعدها خود را از اعقاب شاهنشاهان ساسانی شمردند. سامان خدا به دین اسلام درآمد و چهار نواده او در خراسان به مأمون،

خلیفه عباسی، خدمت می‌کردند. به علت خدمت صادقانه آنان مأمون نوح را به حکومت سمرقند، احمد را به حکومت فرغانه، یحیی را به حکومت شاش، و الیاس را به حکومت هرات منصوب کرد. به این ترتیب آنان جای‌های مناسبی در ماوراءالنهر یافتند، و در نتیجه در سال ۸۷۵/۲۶۳ معتمد، خلیفه عباسی، حکومت سراسر آن ایالت را به نصر بن احمد وا گذاشت. این منطقه حاصلخیز و غنی قلب و مرکز دولت سامانی شد، و آنان از وحدت سیاسی و منافع بازرگانی آن در مقابل حملات ترکان غیر مسلمان دشتهای آسیای مرکزی دفاع کردند. حواشی شمالی ماوراءالنهر و فرغانه به‌طور قاطع در ضبط و ربط اسلام آمد، و در سال ۸۹۳/۲۸۰ اسماعیل بن احمد ترکان قزلق را در دشتهای آن سوی سیر دریا مورد حمله قرارداد، و مرکز آنان تلس را غارت کرد. سامانیان ترس از قدرت نظامی خویش را به دل مردمان دشتهای افکنند، و راههای کاروان رو آسیای مرکزی را مفتوح ساختند، و با این کارها ثبات اقتصادی قلمرو خود را مطمئن گردانیدند. بیشتر غلامان ترکی که از قرن نهم به بعد، تقریباً به‌طور عمومی به‌استخدام امرای مسلمان برای خدمات لشکری بیرون می‌آمدند، از میان سرزمینهای سامانیان صادر می‌شدند. به علت همین وضع مطلوب و رونق مادی بود که امرای ساسانی دربار خویش را در بخارا نه تنها مرکز دانشهای سنتی عربی بلکه کانون احیای زبان فارسی جدید و ادبیات آن ساختند. این در زمان سامانیان بود که فردوسی نظم کردن حماسه ملی ایرانیان، شاهنامه، را آغاز کرد.

در ۹۰۰/۲۸۷ اسماعیل بر اثر شکست دادن و اسیر ساختن عمرو بن لیث صفاری، مورد نوازش خلیفه قرار گرفت، و خلیفه به پاس این خدمت به جای صفاریان و طاهریان، حکومت خراسان را به او داد. اینک سامانیان بزرگترین قدرت مشرق ایران بودند، و بر نواحی اطراف چون خوارزم، و بر صفاریان سیستان اعمال قدرت می‌کردند، و سلسله‌های محلی افغانستان را تا مرزهای هند تحت اقتدار خویش داشتند. سامانیان در شمال ایران نیز با آل بویه از در ستیز در آمدند، در اینجا پشتیبانی دستگاه خلافت و اهل تسنن به منفعت

آنان تمام شد، زیرا سامانیان سنیان متعصبی بودند، و در خراسان و ماوراءالنهر بر مناطقی حکومت می‌کردند که پایگاه مذهب سنت بود.

در سالهای میانهٔ قرن دهم آثار شوم زوال و انحطاط در دولت سامانی پیدا شد. شورشهایی که در میان کاخهای سلطنتی در می‌گرفت، نشان می‌داد که طبقات نظامی و امرای صاحب‌زمین که مخالف سیاست‌امیر در متمرکز ساختن امور بودند، قدرت یافته‌اند. انقلابات خراسان آن ایالت را از زیر قدرت بخارا بیرون برد. بنابراین، برای قراخانیان و غزنویان گرفتن قلمرو سامانیان در دههٔ آخر قرن دهم مشکل نبود، و آخرین امیر فراری سامانی، اسماعیل المنتصر در سال ۳۹۵/۱۰۰۵ به قتل رسید.

مآخذ: لین‌پول، ۳-۱۳۱: یوستی، ۴۴۰: زامباور، ۳-۲۰۲

W. Bartold, *Turkestan down to the Mongol invasion* (London 1928).

صفاریان

۱۴۹۵-۸۶۷/ > ۹۰۰-۲۵۳

سیستان

یعقوب بن لیث صفاری	۲۵۳/۸۶۷
عمرو بن لیث	۲۶۵/۸۷۹
طاهر بن محمد بن عمرو	۲۸۸/۹۰۱
لیث بن علی	۲۹۶/۹۰۸
محمد بن علی	۲۹۸/۹۱۰
نخستین استیلای سامانیان، و غصب امارت به وسیله کثیر بن احمد و احمد بن قدام	۲۹۸/۹۱۱
عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو	۲۹۹/۹۱۲
دومین استیلای سامانیان	۳۰۰/۹۱۳
احمد بن محمد بن خلف بن لیث بن علی (در اصل حکمران دست‌نشانده سامانیان بود)	۳۱۰/۹۲۲
ولی‌الدوله خلف بن احمد	۳۵۲/۹۶۳
استیلای غزنویان	۳۹۳/۱۰۰۳
طاهر بن خلف، حکمران دست‌نشانده غزنویان	؟
دراوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی	
نصر بن احمد، در دوره سلطنت مسعود و مودود با فرمانبرداری از غزنویان، و از	۴۲۰/۱۰۲۹

۱۰۴۸/۴۴۰ به بعد با فرمانبرداری از

سلاجقه حکومت کرد.

بهاءالدوله طاهر بن نصر

۴۶۵/۱۰۷۳

بهاءالدوله خلف بن نصر

۴۸۲/۱۰۹۰

تاج‌الدین نصر بن؟ خلف

۴۹۶/۱۱۰۳

شمس‌الدین احمد یا محمد

۵۵۹/۱۱۶۴

تاج‌الدین حرب

۵۶۲/۱۱۶۷

شمس‌الدین بهرامشاه

۶۱۲/۱۲۱۵

تاج‌الدین نصر

۶۱۸/۱۲۲۱

حملة مغول : حکومت صفاریان تحت

۶۱۸/۱۲۲۱

حکومت مغولان

رکن‌الدین ابو منصور

۶۱۸/۱۲۲۱

شهاب‌الدین محمود

۶۱۹/۱۲۲۲

علی

۶۲۲/۱۲۲۵

شمس‌الدین علی

۶۲۶/۱۲۲۹

نصر‌الدین

۶۵۲/۱۲۵۴

نصرة‌الدین

۷۲۸/۱۳۲۸

قطب‌الدین محمد

۷۳۱/۱۳۳۱

تاج‌الدین اول

۷۴۷/۱۳۴۶

محمود

۷۵۱/۱۳۵۰

غزالدین

۷۶۳/۱۳۶۲

قطب‌الدین اول

۷۸۴/۱۳۸۲

تاج‌الدین دوم	۷۸۸/۱۳۸۶
قطب‌الدین دوم	۸۰۵/۱۴۰۳
شمس‌الدین	۸۲۲/۱۴۱۹
نظام‌الدین یحیی	۸۴۲/۱۴۳۸
شمس‌الدین محمد	۸۸۵-؟/۱۴۸۰-؟

صفاریان نام خویش را از شغل مؤسس سلسله، یعقوب، گرفتند که به رویگری یا صفاری اشتغال داشت. موطن آنها، سیستان، در دوره حکومت یعقوب و عمرو مرکز دولتی وسیع ولی سبجی شد که تقریباً تمام ایران را به جز ناحیه غربی شامل می‌گشت. سیستان در قرن نهم در اثر مجادلات فرق مختلف و نارضایتی‌های اجتماعی وضعی آشفته داشت. مردمان ناراضی و شورش طلب و تجزیه خواه که از سراسر ایران می‌گریختند، بخصوص خوارج که امرای بنی امیه آنها را منهزم و متفرق ساخته بودند، به مشرق پناه می‌آوردند. بعید نیست که یعقوب لیث نیز در اصل از جمله خوارج بوده باشد. هسته سپاه یعقوب را دسته‌های عیاران محلی تشکیل می‌دادند، که مداح مذهب سنت در سیستان بودند، ولی خارجی‌ان نیز در آن کم نبودند. یعقوب چون این سپاه را گرد آورد به جانب مشرق پیش رفت، و تا کابل که در آن زمان ناحیه غیرمسلمانی در مرز هند بود جلو راند و حکمرانان محلی آنجا را برانداخت. در مغرب وی با طاهریان در افتاد و سرزمینهای آنها را در خراسان متصرف شد، و در ۲۵۹/۸۷۳ پایتختشان نیشابور را گرفت. طاهریان و سامانیان مدافع وضع موجود اجتماعی و منافع مذهب تسنن بودند. امرای صفاری در اصل از طبقه عوام بودند و مانند راهزنان رفتار می‌کردند، و در سپاه آنان عناصر افراطی و بدعتگذار فراوان بود. وقتی که طاهریان که چون يك سد دفاعی در برابر دستگاه خلافت بودند، از میان برداشته شدند، خلیفه عباسی چاره‌ای نداشت

جز آنکه عمرو لیث را به حکمرانی سیستان، خراسان، و فارس بشناسد. عمرو که با چنین قلمرو وسیعی هنوز هم ناراضی بود چشم طمع به ماوراءالنهر که اسماً تحت نظر طاهریان بود دوخت. اما صاحبان واقعی قدرت در ماوراءالنهر سامانیان بودند که توانائی و قدرتشان بیش از صفاریان بود. امیر اسماعیل بن احمد سامانی عمرو لیث را شکست داد و اسیر ساخت. از آنجا که دولت صفاریان ساخته فاتحان نظامی بود، با شکست و اسارت عمرو از هم پاشید، و در سالهای آغاز قرن دهم سیستان تحت استیلای سامانیان درآمد.

با وجود این شکست، خاندان صفاری نزدیک به ششصد سال دیگر در سیستان دوام آورد، و این نشان می‌دهد که آنان نماینده منافع ملی و آرمانهای مردم سیستان بودند که خود از همان طبقه برخاسته بودند. در غیر این صورت مشکل است به توان دوام و بقای آنها را در برابر تغلبات پیاپی مهاجران خارجی بر سیستان توجیه کرد. یوغ دولت سامانی زیاد سنگین نبود، و دیری نگذشت که صفاریان به عنوان حکمرانان و امرای محلی دو باره بر سر کار آمدند، و خلف بن احمد که یکی از امرای صفاری قرن دهم بود در حمایت از شعرا و دانشمندان به سخاوت مشهور شد. در سال ۳۹۳/۱۰۰۳ سلطان محمود غزنوی بر سیستان تاخت و آنجا را ضمیمه امپراطوری خویش ساخت، و این حادثه‌ای است که نویسنده وطن‌دوست تاریخ سیستان به عنوان فاجعه و بلیه‌ای از آن یاد کرده است. با وجود این، صفاریان باز به روی کار آمدند، و در جنگهایی که در سالهای میانه قرن یازدهم بین غزنویان و سلجوقیان در گرفت، به استحکام موقعیت خویش پرداختند، و ابتدا به عنوان دست نشاندهان سلاجقه، و سپس سلاطین غوری به حکومت خویش ادامه دادند حتی بعد از حمله مغول و یورش امیر تیمور، دو حادثه‌ای که برای ممالک شرقی اسلامی بسیار مصیبت بار بود، صفاریان باقی ماندند و تا اواخر قرن پانزدهم به حکومت خود ادامه دادند.

زامباور در فهرستی که از خاندان صفاری داده است آنها را به چهار شاخه تقسیم کرده است، و وجه تقسیم را بر مبنای استیلای سامانیان، غزنویان

و مغولان قرار داده است ، اما این تقسیم بندی امری اختیاری است ، زیرا در تمام این دورانها فقط اعضاء و افراد آن خاندان حکومت داشته‌اند . فهرستی که ما در اینجا آورده ایم در چند مورد با فهرست زامباور تفاوت دارد ، و اصلاحات سکه شناسی والکر و نیز اطلاعات تاریخی مندرج در تاریخ محلی مجهول المؤلف تاریخ سیستان در آن ملحوظ شده است . (کتاب اخیر در دسترس نویسندگان پیشین نبوده است) در مورد امرای صفاری بعد از مغول ، اساس کار زامباور فهرستی است که در يك تاریخ محلی دیگر از سیستان به نام احیاء الملوك تالیف شاه حسین بن ملك غیاث الدین محمد آمده است . (این فهرست باشواهد سکه‌ای موجود نیز تطبیق می کند) فهرست اخیر را کادرینگتن نیز در مقاله خویش آورده است .

مآخذ: لین بول ، ۳۰-۱۲۹ (که جز امرای اولیه صفاری بقیه را ذکر نکرده است) ؛ یوستی ، ۴۳۹ ؛ زاخو ، ۱۲-۱۱ ؛ زامباور ۲۰۱-۱۹۹ .

O. Codrington. " Further note on Musulman coins collected by Mr. G. P. Tate in Sistan " *JRAS* (1905) , 547 - 53.

تاریخ سیستان ، به اهتمام ملك الشعراى بهار (تهران ۱۳۱۴/۱۹۳۵)

J. Walker , *The coinage of the second Saffarid dynasty in Sistan* . (American Numismatic Society , Numismatic Notes and Monographs , No. 72, New York 1936).

❧

خوارزمشاهیان

۱- افریغیان کاٹ (۳۰۵-۳۸۵/۹۹۵)

۹۹۵-۳۸۵/؟ ابو عبدالله محمد

غلبه مأمونیان

۲- مأمونیان گرجانج (۱۰۱۷ - ۴۰۸/۹۹۵ - ۳۸۵)

۹۹۲/۳۸۲ ابوعلی مأمون اول

۹۹۷/۳۸۷ ابوالحسن علی

۱۰۰۹/۳۹۹ ابوالعباس مأمون دوم

۱۰۱۷/۸-۴۰۷ ابوالحارث محمد

غلبه غزنویان

۳- حکمرانان غزنوی (۳۴-۱۰۱۷/۲۵-۴۰۸)

۱۰۱۷/۴۰۸ التوتاش

۱۰۳۲/۴۲۳ هارون بن التوتاش (سرکرده خوارزمشاه

اسمی ، سعید بن مسعود غزنوی، بعداً رئیس

غزنه)

۱۰۳۴/۴۲۵ اسماعیل خاندان بن التوتاش (رئیس غزنه)

۱۰۴۱/۴۳۲ فتح خوارزم به وسیله ییغو شاه ملک جند

۴- شاخه انوشکین (۱۲۳۱ - ۶۲۸/۱۰۷۷ - ۶۷۰)

در اصل دست نشاندۀ سلاجقه بودند ، بعداً در آسیای مرکزی و ایران

به استقلال به حکمرانی پرداختند .

۱۰۷۷/۶۷۰ انوشکین غرچه ای

حکمران ترك اكينچى قچقر	۴۹۰/۱۰۹۷
قطب‌الدین محمد	۴۹۰/۱۰۹۷
علاء‌الدین اتسز	۴۲۱/۱۱۲۷
ایل ارسلان	۵۵۱/۱۱۵۶
علاء‌الدین نکش	۵۶۷/۱۱۷۲
سلطان‌شاه بن ایل ارسلان ، به رقابت در شمال خراسان	۵۶۷-۸۹/۱۱۷۲-۹۳
علاء‌الدین محمد	۵۹۶/۱۲۰۰
جلال‌الدین منگبرنى (Mingburnu) (؟ هجى درست این نام تركى ، بخصوص جزء آخر آن دانسته نیست)	۶۱۷-۲۸/۱۲۲۰-۳۱

خوارزم ناحیه‌ای پر آب و حاصلخیز بر قسمت سفلی رود جیحون بود، همان جایی که بعدها خانان خیوه در آن تشکیل شد. چون تمام اطراف این ناحیه را دشتها و بیابانها فراگرفته بود، از نظر جغرافیائی منطقه‌ای مجزا و منزوی محسوب می‌شد، و این جدایی و انزوا سبب شده بود که خوارزم مدتهای دراز استقلال سیاسی و فرهنگ خاص ایرانی خود را حفظ کند. نیز تواند بود که خوارزم موطن اصلی هند و ایرانیان بوده باشد. ابوریحان بیرونی، مورخ و باستانشناس بزرگ خوارزم، آغاز حیات سیاسی را در آنجا از پیش از هزاره اول قبل از میلاد مسیح دانسته است. وی ابتدای حکومت ایرانی سلسله افریغیان را در حدود ۳۰۵ بعد از میلاد قرار داده، و نام بیست و دو پادشاه از آن سلسله را تازمان نابودی آن در ۳۸۵/۹۹۵ ذکر کرده است. خوارزم نخست در سال ۹۳/۷۱۲ در صحنه تاریخ اسلام ظاهر شد. در این سال فرمانروای عرب خراسان قتیبة بن مسلم به خوارزم حمله کرد، و بر تمدن بومی آنجا خرابی

بسیار وارد ساخت .

به این ترتیب خوارزم تحت استیلای اسلام درآمد ، ولی این در آخر قرن هشتم یا آغاز قرن نهم بود که یکی از شاهان خوارزم برای اولین بار به دین اسلام درآمد ، و نام مرسوم نوکیشان ، یعنی عبدالله را بر خود نهاد .

در طی قرن دهم بر اهمیت سیاسی و اقتصادی شهر گرگانج واقع بر ساحل چپ جیحون افزوده شد ، و این بیشتر به خاطر موقعیت آن بود که در انتهای راه تجارتي کاروانروی که از دشتهای آسیای مرکزی به سبیره و جنوب روسیه می‌رفت واقع بود . مأمونیان که يك خاندان محلی بودند در ۳۸۵/۹۹۵ افریغیان کاث (واقع بر ساحل راست رود جیحون) را بر انداختند ، و خود عنوان قدیمی خوارزمشاه بر خویشان نهادند . دوران حکومت مأمونیان کوتاه بود ، اما از موفقیت و شکوهمندی خالی نبود . دانشمندان بزرگی چون ابوعلی سینا ، وادیانی چون ثعالبی تحت حمایت آنها ظهور کردند . خوارزم اسماً تحت حکومت سامانیان بود ، ولی عملاً استقلال داشت . اما در سال ۴۰۸/۱۰۱۷ سلطان محمود غزنوی که وارث قدرت سامانیان در خراسان بود مصمم شد که خوارزم را ضمیمه قلمرو خود سازد ، و حکومت مأمونیان را در آنجا پایان دهد . بیست سالی ایالت خوارزم به وسیله غلامان ترك دستگاه حکومت غزنوی اداره می‌شد ، و سپس به دست شاه ملك بن علی یا یبغو ، از ترکان غز ، فرمانروای جند (واقع بر دهانه سیر دریا) افتاد . اما شاه ملك را تقریباً بلافاصله ، سلجوقیان بر انداختند (۴۳۲/۱۰۴۱) و خوارزم تحت استیلای سلاجقه قرار گرفت .

سلجوقیان از جانب خود حکمرانانی به آنجا گماشتند ، و در دوره سلطنت ملک‌شاه حکمران آنجا غلام ترکی بود به نام انوشکین غرچه [ای] که قبلاً طشت داری سلجوقیان کرده بود . جانشینان انوشکین حکمرانی خوارزم را به توارث یافتند ، و بر خود عنوان خوارزمشاه نهادند . نوه انوشکین ، اتسز ، با آنکه اسماً اطاعت سلجوقیان می‌کرد ، بر آن بود که

خویشتن را از آنان مستقل سازد ، و رسیدن بدین آرزو ، بخصوص بعد از شکست مصیبت بار سنجر در ۵۳۵/۱۱۴۱ از قراختائیان ، کار مشکلی نبود . اما خوارزمشاهیان اینک مجبور بودند به قدرت این مهاجمان نو آمده از شرق دور گردن نهند . در عمل قراختائیان تا حد زیادی شاهان خوارزم را به حال خود گذاشته بودند ، و دهه‌های آخر قرن دوازدهم سراسر به جنگ و ستیز بر سر کسب قدرت و تفوق در خراسان و تمام قسمت شرقی ایران بین خوارزمشاهان و غوریان فیروزکوه و غزنه گذشت . در سالهای آغاز قرن سیزدهم خوارزمشاهیان پیروزی یافتند ، و بابرچیدن آخرین بازمانده بساط حکومت سلجوقی در مغرب ایران و غلبه بر خلیفه عباسی در بغداد ، فرمانروایان امپراطورئی گشتند که از سواحل هند تا کناره‌های آسیای صغیر گسترده بود . باری پیروزی شگرف خوارزمشاهیان زودگذر بود ، و در ۶۱۷/۱۲۲۰ سپاهیان چنگیز خان مغول ماوراءالنهر را تسخیر کردند ، و سلطنت آخرین سلطان خوارزمشاهی ، جلال‌الدین منکبرنی به اقدامات و تلاشهای قهرمانی ولی بی‌فایده برای جلوگیری از یورش مغولان به شرق میانه گذشت .

در قرنهای بعد خوارزم تحت فرمانروائی اقوام مختلفی از مردم دشتهای آسیای مرکزی قرار گرفت ، و فرهنگ و تمدن آن بکلی جنبه ایرانی خود را از دست داد ، هر چند عنوان خوارزمشاه هنوز تا قرن پانزدهم به وسیله حکمرانان تیموری آنجا به کار می‌رفت .

مآخذ : لین پول ، ۸-۱۷۶ (فقط شاهان شاخه انوشکین را ذکر می‌کند) ؛ یوستی ، ۴۲۸ ؛ زاخو ، ۱۲ (درباره ماموتیان) ؛ زامباور ، ۹-۲۰۸ ،

E. Sachau , " Zur Geschichte und Chronologie von khwarazm ", SBWAW , Phil. Hist. cl. LXXIII (1873) , 471-506 , LXXIV (1873) , 285-330

در این مقاله فهرست شاهان افریقی چنانکه در کتاب بیرونی آمده آورده شده است .

W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion.*

M. Nazem , *The life and times of Sultan Mahmud of Ghazna*, (Cambridge 1931).

آل افراسياب يافراخانيان يا ايلك خانيان

۱۲۱۱-۹۹۲/۶۰۷-۳۸۲

ماوراءالنهر و ترکستان شرقی

۱- خاقانهای بزرگ

علی بن موسی	؟
احمد اول ارسلان قراخان یاطغان خان	۳۸۸/۹۹۸
منصور ارسلان خان	۴۰۶/۱۰۱۵
احمد دوم طغان خان	۴۱۵/۱۰۲۴
یوسف اول قادر خان .	۴۱۷-۲۴/۱۰۲۶-۳۲

۲- خاقانهای بزرگ مملکت غربی

(ماوراءالنهر شامل بخارا و سمرقند و فرغانه غربی)

محمد عین الدوله	۴۳۳/۱۰۴۱
ابراهیم اول بوری تگین تمغاچ خان	۴۴۴/۱۰۵۲
نصر اول	۴۶۰/۱۰۶۸
خضر	۴۷۲/۱۰۸۰
احمد اول	۴۷۳؟/۱۰۸۱؟
یعقوب	۴۸۲/۱۰۸۹
مسعود اول	۴۸۸/۱۰۹۵
سلیمان	۴۹۰/۱۰۹۷
محمود اول	۴۹۰/۱۰۹۷

جبرائیل	۴۹۲/۱۰۹۹
محمد دوم	۴۹۵/۱۱۰۲
نصر دوم	۵۲۳؟/۱۱۲۹؟
احمد دوم	۵۲۳؟/۱۱۲۹؟
حسن	۵۲۴/۱۱۳۰
ابراهیم دوم	۵۲۶؟/۱۱۳۲؟
محمود دوم (بعداً ، پس از سلطان سنجر سلجوقی حکمران خراسان شد)	۵۲۶/۱۱۳۲
ابراهیم سوم	۵۳۶/۱۱۴۱
علی	۵۵۱/۱۱۵۶
مسعود دوم	۵۵۶/۱۱۶۱
ابراهیم چهارم (پیش از ۱۱۷۸/۵۷۴ فقط در فرغانه ، و پس از آن در سمرقند هم حکومت داشته است)	۵۷۴/۱۱۷۸

عثمان ۶۰۰-۷/۱۲۰۴-۱۱

فتح ماوراءالنهر به وسیله خوارزمشاهیان

۳- خاقانهای مملکت شرقی

(تلس ، اسفیجاب ، شاش ، سمیرچای ، کاشغر و معمولاً فرغانه شرقی)

سلیمان	۴۲۳/۱۰۳۲
محمد اول	۴۴۸/۱۰۵۶
ابراهیم اول	۴۴۹/۱۰۵۷
محمود	۴۵۱/۱۰۵۹

عمر	۴۶۷/۱۰۷۴
حسن یا هارون	۴۶۷/۱۰۷۵
احمد یا هارون	۴۹۶/۱۱۰۳
ابراهیم دوم	۵۲۲/۱۱۲۸
محمد دوم	۵۵۳/۱۱۵۸
یوسف دوم	؟
محمد سوم	۶۰۷/۱۲۱۱

غلبهٔ کوچلوک

قراخانیان را مستشرقان اروپایی از آن جهت بدین نام خوانده‌اند که اغلب در جزء لقب آنها لفظ قره = قرا به معنای «سیاه و نیرومند» وجود دارد ، و گرنه آنها را ایلک خانیان، و نیز به علت انتساب خیالیشان به شهریار توران زمین، افراسیاب ، که وصفش در شاهنامهٔ فردوسی آمده است ، آل افراسیاب خوانده‌اند . معتبرترین منبع اطلاع ما در بارهٔ این سلسله اوملیان پریستاک Omelian Pritsak است ، و وی معتقد است که قراخانیان از طبقات حاکمهٔ ترکان قرلق برخاسته‌اند ، و اینان گروهی بودند که در تاریخ قدیم دشتهای ترکستان شرقی نقش عمده‌ای داشتند . انتساب قراخانیان به ترکان قرلق با آنکه صددرصد به اثبات نرسیده است ، ولی خالی از احتمال نیست.

قراخانیان در سالهای میانه قرن دهم به دین اسلام درآمدند ، و سرکردهٔ آنان ستق بغراخان نام اسلامی عبدالکریم برخویشن نهاد . نوهٔ او هارون یا حسن بغراخان ، به مناسبت خالی ماندن صحنهٔ جنوب از قدرت ، که در نتیجهٔ زوال سلطهٔ سامانیان در ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، بدان جانب کشیده شد ، و در سال ۳۸۲/۹۹۲ بخارا را گرفت ، و چند سال بعد به معیت سلطان محمود غزنوی قدرت سامانیان را برای همیشه نابود ساخت. اینک رود جیحون

مرز میان دو دولت غزنوی و قراخانی بود، و در دو قرن بعد قلمرو قراخانیان از بخارا و قسمت سفلی سیر دریا در مغرب تاسمیرچای و کاشغرستان در مشرق بسط یافت. بنابر اطلاعاتی که داریم در سال ۱۰۱۶/۴۰۷ میان اعضای خاندان قراخانی کشمکش و کشت و کشتار در گرفت، و پس از حدود ۱۰۴۱/۴۳۳ خانات متحد قراخانی به دو قسمت شد: یکی خانات غربی که مرکز آن بخارا بود و ماوراءالنهر و فرغانه غربی را تا حوالی خجند شامل می‌شد، و دیگری خانات شرقی که مشتمل بر تلس، اسفنجاب، شاش، فرغانه شرقی، سمیرچای و کاشغرستان بود. مرکز سیاسی و نظامی خانات اخیر بلاصاغون و مرکز فرهنگی و مذهبی آن کاشغر بود. به طور کلی اعقاب و اخلاف خاقان بزرگ علی بن موسی، یاب‌گفته پری‌تساک شاخه علوی، در مغرب حکومت داشتند، و اعقاب و اخلاف هارون یا حسن بغراخان (شاخه حسنی) در مشرق حکومت می‌کردند. در اواخر قرن یازدهم، که خاقان احمد اول ابن خضر به مذهب اسماعیلی در آمد، بحران عظیمی در بخارا در گرفت. سلجوقیان که قبلاً نیز در زمان ملک‌شاه در کار قراخانیان دخالت می‌کردند، اینک بیکباره آنها را دست‌نشانده خویش ساختند. اما پس از شکست مفتضحانه سنجر در قطوان (۱۱۴۱/۵۳۶)، زمام امور ترکستان در شمال رود جیحون به دست امرای غیر مسلمان قراختایی یا سلسله لیائوی غربی از حکمرانان چین شمالی افتاد. آخرین امرای قراخانی، یوغ سلطه قراختائیان را از گردن فرو افکندند، اما آخرین خاقان شاخه غربی، عثمان، که خاقان سمرقند بود، در سال ۱۲۱۱/۶۰۷ به دست علاء الدین محمد خوارزمشاه کشته شد، و خانات شرقی برای مدت کوتاهی به دست کوچلوک خان مغول افتاد.

با آنکه غزنویان ترك نژاد دولت متمرکز مقتدری بر الگوی دولتهای ایرانی و اسلامی بنیاد نهادند، قراخانیان بیشتر به گذشته قبیله‌ای خود تاسی جستند، و حکومت متمرکزی به وجود نیاوردند. از دوره قراخانی دو تا از قدیمیترین آثار مکتوب ترکی به دست ما رسیده است، و از آن دو یکی

قوتدغوبیلیگ Qutadghu bilig تألیف یوسف خاص حاجب، و دیگر دیوان لغات الترك تألیف محمود کاشغری است. قلمرو قراخانیان به صورت يك اتحادیه قبیله‌ای از هم‌گسسته‌ای اداره می‌شد، که در آن بیشتر طوایف قرلق به حال چادرنشینی می‌زیستند. طبقه فرمانروا کاملاً متفرق بود، زیرا در میان قراخانیان مانند بیشتر اقوام آلتایی در کنار دستگاه حکومت خاقانها، حکمرانان دیگری قرار داشتند (Co-Qaghan)، و در پائین این دستگاه نیز حکمرانان کوچکتر دیگری (Under - Qaghan). از آنجا که اعضای طبقه فرمانروا مدام در سلسله مراتبی که داشتند به مدارج و مراتب بالاتر می‌رفتند، و در نتیجه نام و لقب و عناوین تازه‌ای می‌یافتند، کار تنظیم و اصلاح شجره نسب و تاریخ سلطنت امرای قراخانی کار بسیار دشواری است. زامباور متذکر شده است که «این تنها سلسله بزرگ اسلامی است که تا به حال شجره آن نامعلوم و مبهم مانده است» و اعتراف می‌کند که شجره‌ای که خود وی در صفحات ۷-۲۰۶ کتاب خود از آنها به دست داده است طرحی مقدماتی بیش نیست. جدولی که در این گفتار آورده شده بیشتر متکی بر تحقیقات وسیع پریتساک در باب این سلسله است.

مآخذ:

O. Pritsak, "Karachanidische Streitfragen 1-4", *Oriens*, III (1950) 209-28.

idem, "Die Karachaniden", *Der Islam*, XXXI (1954), 17-68-IA, Art. "Karahnlilar."

فصل ششم
سلجوقیان و آتابکان

سلجوقیان

۱۱۹۴-۱۰۳۸/۵۹۰-۴۲۹

۱- سلاجقه بزرگ (عراق و ایران) ۱۱۹۴-۱۰۳۸/۵۹۰-۴۲۹

رکن الدین طغرل اول	۴۲۹/۱۰۳۸
عضدالدوله البارسلان	۴۵۵/۱۰۶۳
جلال الدوله ملکشاہ اول	۴۶۵/۱۰۷۲
ناصرالدین محمود اول	۴۸۵/۱۰۹۲
رکن الدین برکیارق	۴۸۷/۱۰۹۴
معزالدین ملکشاہ دوم	۴۹۸/۱۱۰۵
غیاث الدین محمد اول	۴۹۸/۱۱۰۵
معزالدین سنجر (در مشرق ایران از ۵۱۱-۵۲/۱۱۱۸-۵۷ تا ۴۹۰/۱۱۵۷ سلطنت کرد و پس از ۵۱۱/۱۱۱۸ سلطان السلاطین سلجوقی بود) .	۵۱۱-۵۲/۱۱۱۸-۵۷

فقط در عراق و مغرب ایران

مغیاث الدین محمود دوم	۵۱۱/۱۱۱۸
غیاث الدین داود	۵۲۵/۱۱۳۱
رکن الدین طغرل دوم	۵۲۶/۱۱۳۲
غیاث الدین مسعود	۵۲۹/۱۱۳۴
معین الدین ملکشاہ سوم	۵۴۷/۱۱۵۲

رکن‌الدین محمد دوم	۵۴۸/۱۱۵۳
غیاث‌الدین سلیمان‌شاه	۵۵۵/۱۱۶۰
معزالدین ارسلان	۵۵۶/۱۱۶۱
رکن‌الدین طغرل سوم	۵۷۱-۹۰/۱۱۷۶-۹۴
خوارزمشاهیان	

۲- سلاجقه شام ۱۱۱۷-۱۰۷۸/۵۱۱-۴۷۱

تاج‌الدوله تتش	۴۷۱/۱۰۷۸
رضوان (در حلب)	۴۸۸-۵۰۷/۱۰۹۵-۱۱۱۳
دقاق (در دمشق) اتابک وی به نام طغتكین جانشین او شد.	۴۸۸-۴۹۷/۱۰۹۵-۱۱۰۴
{ البارسلان اخرس سلطان‌شاه در حلب	۵۰۷/۱۱۱۳
	۵۰۸-۱۱/۱۱۱۴-۱۷
خانواده طغتكین و بوری در دمشق، و ایلغازی از امرای ارتقی در حلب‌زمام امور را در دست گرفتند.	

۳- سلاجقه کرمان ۱۱۸۶-۱۰۴۱/۵۸۲-۴۳۳

عمادالدین قاورد	۴۳۳/۱۰۴۱
کرمان‌شاه	۴۶۵/۱۰۷۳
حسین	۴۶۷/۱۰۷۴
رکن‌الدوله سلطان‌شاه	۴۶۷/۱۰۷۴
محبی‌الدین تورانشاه‌اول	۴۷۷/۱۰۸۵
بهاء‌الدین ایران‌شاه	۴۹۰/۱۰۹۷
محبی‌الدین ارسلان‌شاه اول	۴۹۵/۱۱۰۱

مغیث‌الدین محمد اول	۵۳۷/۱۱۴۲
محیی‌الدین طغرل شاه	۵۵۱/۱۱۵۶
بهرامشاه	۵۶۵/۱۱۷۰
ارسلانشاه دوم	۵۷۰/۱۱۷۵
توران‌شاه دوم	۵۷۲/۱۱۷۶
محمد دوم	۵۷۹-۸۲/۱۱۸۳-۶
غلبه غزان	

سلجوقیان در اصل خاندانی از رؤسای قبیله قنق Qınıq از اقوام غز بودند که موطن و سرزمین اصلی آنان دشتهای شمال دریای خزر و دریاچه آرال بود. اینان در حوالی آخر قرن یازدهم به دین اسلام درآمدند، و از طریق خوارزم و ماوراءالنهر، مانند بیشتر اقوام بربر، به عنوان سپاه مزدور وارد خدمت قدرتهای نظامی شدند، و قدم در دنیای اسلام گذاشتند. سلجوقیان و دسته‌های چادر نشین پیرو آنان بعداً رو به سوی خراسان نهادند، و آن ایالت را از غزنویان گرفتند، در سال ۴۲۹/۱۰۳۸ طغرل در نیشابور خویشان را سلطان خواند. طغرل از روی عمد قدرت سیاسی خود را با جنبش مذهب سنت در آمیخت، و خلفای عباسی را از زیر حمایت بوئیان شیعی مذهب بیرون آورد، و در نتیجه این سیاست، طرفداری اهل تسنن را نسبت به اقدامات خود علیه قدرت دیلمیان در مغرب ایران جلب کرد. در سال ۴۴۷/۱۰۵۵ طغرل وارد بغداد شد، و سلطنت وی از طرف خلیفه عباسی مورد تأیید قرار گرفت. چند سالی پس از این، آل بویه سرانجام برافتادند.

اینک دولت سلجوقیان با سرعت به صورت دولتی باتشکیلات مبتنی بر سلسله مراتب-مطابق الگوی دولتهای ایرانی-اسلامی بیرون آمد که در رأس آن سلطانی قرار داشت که به وسیله دستگاهی اداری از ایرانیان، و سپاهی متشکل

از اقوام مختلف تحت سرکردگی غلامان ترك، پشتیبانی می‌شد. این هسته مرکزی سپاه سلجوقی را، سربازانی از قبایل ترك که سرکردگی آنان بابیگها یا رؤسای ترك بود، کامل می‌کرد. در زمان حکومت الب ارسلان و پسرش ملکشاه، که هر دو تاحد زیادی متکی به وزیر ایرانی قدرتمند و توانای خویش، خواجه نظام‌الملک، بودند، دولت سلاجقه بزرگ به اوج خود رسید. در مشرق خوارزم و افغانستان غربی از تصرف غزنویان خارج شد و ضمیمه دولت سلجوقی گشت، و ملکشاه در اواخر سلطنت خود به ماوراء النهر تاخت و قراخانیان را مطیع ساخت، و در اوزکند مورد بزرگداشت و اطاعت خان کاشغر قرار گرفت. در مغرب سلجوقیان علیه گرجیان عیسوی مذهب قفقاز دست به حمله و تهاجم زدند، جلو نفوذ فاطمیان شام و الجزیره را گرفتند، و سلسله‌های کوچکی را که تمایلات شیعی داشتند، چون بنی عقیل، از میان برداشتند، و حکمرانان ترك قابل اعتماد در شام منصوب کردند. در اناطولیا شکست بیزانسیان در ملازگرد در سال ۱۰۷۱/۴۶۳ دروازه‌های آسیای صغیر را به روی تهاجمات و یورشهای ترکان گشود، و این مهاجمان بنیان و اساس دولتهای مختلف ترك را در آن دیار گذاشتند. برادر ملکشاه، تش، و پسران و نوادهای تش سلسله كوچك و کوتاه زندگانی در حلب و دمشق تأسیس کردند. سپاهیان سلجوقی حتی به داخل شبه جزیره عربستان نفوذ کردند و تا یمن و بحرین پیش رفتند. در کرمان قاورد، سلسله‌ای محلی بنیان نهاد که يك قرن و نیم دوام آورد، و سرانجام به دست ترکان غز که از خراسان به کرمان تاختند و آنجا را در ۵۸۲/۱۱۸۶ گرفتند برافتاد. از جنبه فکری نیز کوششهای خواجه نظام‌الملک و دانشمندان و علمایی چون امام محمد غزالی شکست مذهب شیعه را در سطح سیاسی کامل کرد، و به تقویت عکس‌العمل مذهب سنت کمک نمود.

در چنین دولتی که اندیشه‌های قدیمی پدر شاهی هنوز شایع بود، و در تقسیم قلمرو حکومت میان اعضای مختلف سلسله تأثیر داشت، هرگاه سلطه قدرت مرکزی اندکی سستی می‌گرفت تمایلات تفرقه طلبی و گریز از مرکز

پدیدار می‌گشت. پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقیان عراق و ایران بر اثر اختلافات و نفاق‌های داخلی متزلزل گشتند، هر چند در خراسان آنجا که سلطان سنجر، پسر ملک‌شاه، ابتدا به عنوان حکمران و سپس سلطان مدت شصت سال زمام امور را در دست داشت، هنوز دولت سلجوقی از ثبات و وحدت برخوردار بود. سنجر پس از مرگ برادرش سلطان محمد که در ۵۱۱/۱۱۱۸ اتفاق افتاد سلطان بزرگ، و ارشد خاندان سلجوقی شناخته شد. در عراق به عکس، قدرت سلجوقیان تحت نفوذ احیا شده خلفای عباسی قرار گرفت، و در ایران، الجزیره، و شام بر آمدن اتابکان محلی دایره نفوذ و عملیات سلجوقیان را محدود ساخت. این اتابکان در تاریخ شرق نزدیک اسلامی در این دوره نقش مهمی ایفا کردند. اینان غلامان ترکی بودند که نخست به لاهوری و محافظت‌شاه زادگان سلجوقی که به حکمرانی ایالتی منصوب می‌گردیدند، گماشته می‌شدند. اما دیری نگذشت که در بسیاری از موارد قدرت زیادی برای خود به دست آوردند (بنگرید به اتابکان زنگی، اتابکان سلغری، اتابکان ایلدگری). مشکل هماهنگ ساختن ترکان کم فرهنگ و چادر نشین با دولت و مملکت مستقر و متمکن سلجوقی هرگز کاملاً حل نشد، و هنگامیکه سلطنت سنجر در نتیجه شورش ترکان غز که منافع آنها مورد غفلت دستگاه مرکزی حکومت قرار گرفته بود، پایان مشؤمی یافت، خراسان از دست سلجوقیان بیرون رفت. آخرین سلطان سلجوقی در مغرب طغرل بن ارسلان بود که سعی کرد خویشان را از زیر سلطه اتابکان ایلدگری بدر آورد، اما از راه نادانی داخل در جنگ با تکش خوارزمشاه شد، و در ۵۹۰/۱۱۹۴ به قتل رسید. تنها در آسیای صغیر سلسله سلجوقی مدت یک قرن دیگر دوام آورد. (نگاه کنید به سلجوقیان روم).

مآخذ: لین پول، ۵۴-۱۴۹؛ یوستی، ۳-۴۵۲.

زامباور، ۲-۲۲۱ و جدول R

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «سلجوقیان» به قلم م. ت. هوتما.

Cahen, «The Turkish invasion: The Selchükids», in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 *The first hundred years* (Philadelphia 1955), 135–76.

Basworth, in *Cambridge history of Iran*, v.

امرای ارتقی یا ارتقیه
 ۴۹۵-۸۱۱/۱۱۰۲-۱۴۰/۱
 دیار بکر

۱- شاخه حصن کیفا و آمد ۱۲۳۲-۱۰۹۸/۱۰۲۹-۴۹۱	
معین الدین سقمان اول	۴۹۱/۱۰۹۸
ابراهیم	۴۹۸/۱۱۰۵
رکن الدوله داود	۵۰۲/۱۱۰۹
فخرالدین قراارسلان	۵۳۹/۱۱۴۴
نورالدین محمد	۵۶۲/۱۱۶۷
قطب الدین سقمان دوم	۵۸۱/۱۱۸۵
ناصرالدین محمود	۵۹۷/۱۲۰۱
رکن الدین مودود	۶۱۹/۱۲۲۲
الملك المسعود	۶۲۹/۱۲۳۲
غلبة ایوبیان	

۲- شاخه مار دین و میافارقین ۱۴۰۸-۱۱۰۴/۱۱۱-۴۹۷	
نجم الدین ایلغازی اول	۴۹۷/۱۱۰۴
حسام الدین تیمورتاش	۵۱۶/۱۱۲۲
نجم الدین آلبی	۵۴۷/۱۱۵۲
قطب الدین ایلغازی دوم	۵۷۲/۱۱۷۶
حسام الدین یولق ارسلان	۵۸۰/۱۱۸۴

ناصرالدین ارتق ارسلان	۵۹۷ > / ۱۲۰۱ >
نجم‌الدین غازی اول	۶۳۷ / ۱۲۳۹
قرا ارسلان المظفر	۶۵۸ / ۱۲۶۰
شمس‌الدین داود	۶۹۱ / ۱۲۹۲
نجم‌الدین غازی دوم	۶۹۳ / ۱۲۹۴
عمادالدین علی آل‌بی	۷۱۲ / ۱۳۱۲
شمس‌الدین صالح	۷۱۲ / ۱۳۱۲
احمد المنصور	۷۶۵ / ۱۳۶۴
محمود الصالح	۷۶۹ / ۱۳۶۸
داود المظفر	۷۶۹ / ۱۳۶۸
مجدالدین عیسی‌الظاهر	۷۷۸ / ۱۳۷۶
صالح	۸۰۹-۱۱ / ۱۴۰۶-۸

غلبه ترکمانان قراقویونلو

ارتقیه دیاربکر از اعقاب ارتق بن اکسب بودند ، و وی یکی از رؤسای طایفه دوگر Döger از ترکان غز بود . نخستین اطلاعی که از وی داریم جنگ وی علیه بیزانسیان در آسیای صغیر است ، و پس از آن می‌بینیم که سلطان سلجوقی ، ملک‌شاه ، او را مانند دیگر بیگهای ترکمان به جنگ در مرزهای دولت سلجوقی چون بحرین ، شام و خراسان می‌فرستد . آخرین مقام وی حکمرانی فلسطین بود . اما پسرانش نتوانستند در برابر فاطمیان و صلیبیان پایداری ورزند ، و لذا در دیاربکر ، اطراف ماردین و حصن کیفا سکونت گزیدند . ایلغازی بن ارتق به تدریج قلمرو سلجوقیان را در آن منطقه تسخیر کرد . وی از رقبای نیرومند فرنگان در ادسا (رها) بود ، و در سال ۵۱۵/۱۱۲۱ میافارقین را نیز تصرف نمود . از این زمان بعد دو شاخه مهم از این خاندان

به وجود آمد ، یکی اعقاب ایلغازی که در ماردین و میافارقین حکومت داشتند ، و دیگری اعقاب برادرش سقمان که در حصن کیفا و بعداً آمدحکومت می کردند ، و شاخه‌ای نیز در خرپوت یا خرپوت حکمرانی داشت که تابع شاخه حصن کیفا بود .

سلسله ارتقیه به مناسبت آنکه سلسله‌ای ترکمان بودند و در منطقه‌ای که بیشتر ساکنانش ترك بودند حکومت داشتند ، دولشان بسیاری از مشخصات ترکی را حفظ کرد ، از آن جمله است عنوان الپ یا آلپی به معنای جنگجو و قهرمان در لقب آنان . اما ارتقیه علاوه بر عناصر ترکمان به نظر می‌رسد که پشتیبانی ساکنان مسیحی دیاربکر را نیز به خود جلب کرده بودند . برآمدن زنگیان جلو بسط نفوذ امرای ارتقی را گرفت ، و بزودی اینان دست نشانندگان نورالدین زنگی شدند . آنگاه ایوبیان روی کار آمدند ، و قدرت دولت ارتقی را مضمحل ساختند ، و حصن کیفا ، آمد ، و میافارقین را از آنان گرفتند . در قرن سیزدهم امرای ارتقی برای مدتی فرمانبردار و دست‌نشانده سلجوقیان روم و جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه بودند . سرانجام فقط شاخه ماردین باقی ماند ، و قراقران‌المظفر به هلاکوخان مغول تسلیم شد . پایان کار سلسله ارتقی يك قرن و نیم بعد فرا رسید و آن هنگامی بود که موج تازه‌ای از ترکمانان بیابانگرد به دنبال یورشهای تیموریان وارد سرزمین‌های اسلامی شد . آخرین امرای ارتقی را ترکمانان قراقویونلو از میان برداشتند ، و در سال ۸۱۱/۱۴۰۸ صالح مجبور شد که ماردین را به سرکرده ترکمانان قراقویونلو ، قرایوسف ، واگذارد .

مآخذ : لین پول ، ۱۶۶-۹ ؛ زامباور ، ۳۰-۲۲۸
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم مقاله «ارتقیه» به قلم کاهن .

IA, «Artuk Oğulları» (M.F.Köprülü)

زنگیان یا اتابکان زنگی

۵۲۱-۶۱۹/۱۱۲۷-۱۲۲۲

الجزیره وشام

۱- شاخه اصلی در موصل و حلب

عمادالدین زنگی بن آق سنقر	۵۲۱/۱۱۲۷
سیفالدین غازی اول	۵۴۱/۱۱۴۶
قطبالدین مودود	۵۴۴/۱۱۴۹
سیفالدین غازی دوم	۵۶۴/۱۱۶۹
عزالدین مسعود اول	۵۷۲/۱۱۷۶
نورالدین ارسلانشاه اول	۵۸۹/۱۱۹۳
عزالدین مسعود دوم	۶۰۷/۱۲۱۱
نورالدین ارسلانشاه دوم	۶۱۵/۱۲۱۸
ناصرالدین محمود	۶۱۶-۱۹/۱۲۱۹-۲۲
قدرت به دست وزیر اتابکان بدرالدین لؤلؤ افتاد	

۲- شاخه دمشق و سپس حلب

نورالدین محمود بن زنگی	۵۴۱/۱۱۴۶
نورالدین اسماعیل	۵۶۹-۷۷/۱۱۷۴-۸۱
این اتابکان دوباره با اتابکان موصل یکی شدند ، و سپس به دست صلاح الدین ایوبی برافتادند .	

زنگی پسر آق سنقر بود ، و آق سنقر یکی از امرای مماليك ملكشاه

سلجوقی بود که از ۴۷۹/۱۰۸۶ تا ۴۸۷/۱۰۹۴ حکمرانی حلب را داشت . (ریشه نام زنگی نامعلوم است : یکی از معانی آشکار آن «سیاه افریقایی» است که ظاهراً به مناسبت سیمای تیره و سبزه‌گون زنگی به او داده شده است ، ولی احتمال دارد که يك کلمه ترکی باشد). در سال ۵۲۱/۱۱۲۷ سلطان محمود سلجوقی زنگی را به حکومت موصل و اتابکی یا محافظت و للگی دو پسر خود برگماشت . وضع داخلی نابسامان سلطنت سلاجقه در مغرب ، و برآمدن سلسله‌های نیمه مستقل اتابکان دیگر ، راه را برای قدرت یافتن زنگیان هموار ساخته بود. اتابک زنگی از پایگاه خود در موصل موقعیت مناسبی برای بسط به طرف مغرب از طریق الجزیره به داخل شام ، و از طرف شمال به داخل کردستان داشت . وی گاه و بیگاه با سلطان سلجوقی به مخالفت برمی‌خاست ، و با امرای عرب و ترکمان منازعات داشت. نیز با بیزانسیان و فرنگیان می‌جنگید ، و در سال ۵۳۹/۱۱۴۴ ادسا را از کنت جوسلین دوم بگرفت ، و این پیروزی او را در دنیای تسنن همچون قهرمانی جلوه‌گر ساخت .

هنگامی که زنگی مرد ، قلمرو حکومت او میان پسرانش نورالدین محمود و سیف‌الدین غازی اول تقسیم گشت : نورالدین مستملکات زنگی را در شام متصرف شد ، و سیف‌الدین الجزیره را . بعدها ، شاخه سومی از اتابکان زنگی به طور مجزا در سنجار مدت پنجاه سال به حکومت پرداخت. سیاست نورالدین در شام و فلسطین علیه فرنگیان ، و انحطاط و زوال قدرت فاطمیان راه را برای عملیات صلاح‌الدین ایوبی ، و تأسیس دولت ایوبی هموار ساخت. شاخه اتابکان زنگی در شام بعدها در شاخه اتابکان موصل تحلیل رفت ، و پس از آن زنگیان ناچار با ایوبیان که سیاست توسعه‌طلبی در دیاربکر و الجزیره در پیش گرفته بودند تصادم پیدا کردند . صلاح‌الدین دوبار یکی در ۵۷۸/۱۱۸۲ و دیگری در ۵۸۱/۱۱۸۵ برای گرفتن موصل اقدام کرد ولی توفیقی نیافت ، اما مسعود اول بن مودود مجبور به مصالحه و شناختن ایوبیان به عنوان سلاطین مافوق خود شد .

پایان کار اتابکان زنگی با استیلای بدرالدین لؤلؤ ، غلام پیشین ارسلانشاه اول، فرا رسید که پس از مرگ سلطان نایب السلطنه مملکت شده بود. هنگامی که آخرین اتابک زنگی، ناصرالدین محمود، وفات یافت لؤلؤ با عنوان الملك الرحیم به اتابکی موصل رسید ، و تا زمان مرگش در ۶۵۷/۱۲۵۹ که اندک زمانی پیش از غلبه مغول بود ، حکومت راند .

مآخذ : ابن بول ، ۴-۱۶۲ : یوستی ۴۶۱ .
زامباور ۲۲۶-۷ .

H.A.R. Gibb, « Zengi and The fall of Edessa , » and «The career of Nūr-ad-Dīn,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, *1 the first hundred years*, 449-62, 513-27.

ایلدگریان یا اتابکان ایلدگری یا اتابکان آذربایجان
۵۳۱-۶۲۲/۱۱۳۷-۱۲۲۵
آذربایجان

شمس‌الدین ایلدگر	۵۳۱/۱۱۳۷
نصره‌الدین پهلوان محمد	۵۷۰/۱۱۷۵
مظفرالدین قزل ارسلان عثمان	۵۸۱/۱۱۸۶
قتلغ اینانچ	۵۸۷/۱۱۹۱
نصره‌الدین ابوبکر (از ۵۸۱/۱۱۸۶ در آذربایجان به عنوان حکمران تابع فرمانروایی داشته است) .	۵۹۱/۱۱۹۵

ازبک ۶۰۷-۲۲/۱۲۱۰-۲۵

غلبه خوارزمشاهیان

ایلدگریان سلسله‌ای از اتابکان بودند که بر شمال غربی ایران ، از جمله آذربایجان و اران و شمال ناحیه جبال، در نیمه دوم قرن دوازدهم حکومت داشتند ، و این هنگامی بود که سلطنت سلجوقیان در مغرب ایران و عراق رو به زوال داشت، و در نتیجه سلجوقیان نمی‌توانستند از روی کار آمدن قدرتهای محلی مستقل جلوگیری کنند .

ایلدگر در اصل غلام ترك وزیر سلجوقیان سمیرمی بود ، و پس از آن به خدمت سلطان مسعودبن محمد در آمد ، و وی او را به حکومت اران گماشت . ازدواج مدبرانه وی با بیوه سلطان طغرل دوم ابن محمد ، به او

قدرت داد که در ۵۵۶/۱۱۶۱ از جانشینی پسرش ارسلان دفاع کند، و در دوره سلطنت او قدرت واقعی حکومت در دست خاندان ایلدگز بود. قلمرو اتابکان ایلدگری در این دوره در جنوب تا به اصفهان امتداد داشت، و در شمال تا به مرزهای شروان و گرجستان می‌رسید. سلطان طغرل سوم، پسر ارسلان، سالهای بسیار تحت حمایت و قیمومیت ایلدگریان بود، و آنها حتی يك بار برای خویش ادعا سلطنت نمودند. اما طغرل در سال ۵۸۷/۱۱۹۱ دست قتلخ اینانج‌بن پهلوان محمدرضا از کارهای حکومت کوتاه کرد و در سه سال آخر سلطنتش به استقلال به فرمانروایی پرداخت.

دوران اتابکان ایلدگری از ربع اول قرن سیزدهم تجاوز نکرد. آنها مدتی به حکومت خود در آذربایجان ادامه دادند، و رقبای قدیمی خود اتابکان احمدیلی مراغه را برافکندند، ولی در ۶۲۲/۱۲۲۵ جلال‌الدین خوارزمشاه اوزبک‌بن پهلوان محمد را خلع کرد. اهمیت تاریخی این سلسله در استیلای آنان است در دهه‌های آخر سلطنت سلاجقه بزرگ بر شمال غربی ایران، و نیز در نقشی که به عنوان قهرمانان مسلمان در برابر حکمرانان از نوخاسته باگراتیدی گرجستان ایفا کردند.

مآخذ: لین پول، ۱۷؛ یوسعی، ۴۶۱.
زامباور، ۲۳۱.

Bosworth, in *Cabridge history of Iran*, V.

سلفریان یا اتابکان سلفری یا اتابکان فارس

۵۴۳-۶۶۸/۱۱۴۸-۱۲۷۰

فارس

مظفرالدین سنقر	۵۴۳/۱۱۴۸
مظفرالدین زنگی	۵۵۶/۱۱۶۱
تکله (دگله یا دکا) (Degele, Daklā)	۵۷۰/۱۱۷۵
طغرل	۵۹۰/۱۱۹۴
عزالدین سعد اول	۶۰۱/۱۲۰۳
ابوبکر قتلغ خان	۶۲۸/۱۲۳۱
سعد دوم	۶۵۸/۱۲۶۰
محمد	۶۵۸/۱۲۶۰
محمد شاه	۶۶۰/۱۲۶۲
سلجوق شاه	۶۶۱/۱۲۶۳
آبش خاتون	۶۶۳-۸/۱۲۶۵-۷۰

حکومت مستقیم مغولان

سلسله اتابکان سلفری در فارس حدود ۱۲۰ سال، نخست به عنوان حکمران باجگزار سلجوقیان، و سپس در قرن سیزدهم به عنوان امرای خراجگزار خوارزمشاهیان و مغولان، حکومت کردند. آنان اصلاً از ترکمانان بودند، و طایفه سلفریا سلر (سالور) ظاهراً در زمان هجوم سلجوقیان، به سوی مغرب آمدند، و در استقرار سلطنت سلاجقه در آسیای صغیر نقش مهمی داشتند. مؤسس

سلسله اتابکان فارس، سنقر، ازجنگ و مشاجراتی که دوره سلطنت سلطان مسعود بن محمد سلجوقی را آشفته ساخته بود استفاده کرد، و موقعیت خود را در جنوب ایران استحکام بخشید. در این هنگام فارس مدتها بود که تحت اداره یکی دیگر از اتابکان ترک، بنام بوزابه بود. بازوال قدرت سلجوقی سلغریان حکمرانان بلامعارض فارس شدند، و به لشکرکشی علیه امرای کرد شبانکاره اقدام نمودند، و به دخالت در مشاجرات مربوط به جانشینی در میان سلجوقیان کرمان پرداختند. فارس در زمان حکومت عزالدین سعد بن زنگی از آبادانی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود، هر چند که وی بعداً با جگزار خوارزمشاه گردید، و از راه وصلت خاندان خود را با سلسله خوارزمشاهی پیوند داد. شاعرو نویسنده معروف ایران، سعدی، بمناسبت آنکه پدرش در خدمت سعد بوده تخلص خود را از نام این پادشاه گرفته است. در دوران حکومت ابوبکر، پسر و جانشین سعد، فارس خراجگزار ایلخانهای مغول اکتای و سپس هولاکو گردید، و این مغولان بودند که به ابوبکر لقب قتلغ خان دادند. سر انجام آخرین فرمانروای سلغری، آبش خاتون، نواده قتلغ خان، با پسر هلاکو خان، منگو تیمور ازدواج کرد، و منگو قلمرو سلغریان را متصرف شد.

مآخذ: لین پول، ۳-۱۷۲، یوستی، ۴۶۰
زامباور، ۲۳۲.

Bosworth, in *Cambridge history of Iran*, V.

اسماعیلیان یا فدائیان یا حبشیه

شام ۱۲۷۳ - ۶۷۱/۱۱۰۰ - ۴۹۳ ، ایران ۱۲۵۶ - ۱۰۹۰/۶۵۳-۴۸۳
شعبه اصلی در الموت واقع در کوههای البرز در ایران ،
و شعبه فرعی در شام

خداوندان بزرگ الموت

حسن صباح	۴۸۳/۱۰۹۰
کیا بزرگ امید	۵۱۸/۱۱۲۴
محمد اول	۵۳۲/۱۱۳۸
حسن دوم علی زکریا السلام	۵۵۷/۱۱۶۲
نورالدین محمد دوم	۵۶۱/۱۱۶۶
جلال الدین حسن سوم	۶۰۷/۱۲۱۰
علاء الدین محمد سوم	۶۱۸/۱۲۲۱
رکن الدین خورشاه	۵۴ - ۶۵۳
تسخیر الموت بوسیله مغولان	

در دوره قرون وسطای اسلامی اهل تسنن با ترس و بیم به اسماعیلیان که از شیعیان افراطی بودند می‌نگریستند. زیرا اسماعیلیان عقول و رقبت‌های عده کثیری را به خود جلب کرده بودند، و دستشان در بسیاری از شورشهای ناشی از نارضایتیهای اجتماعی و سیاسی در کار بود. فرقه نزاری، از فرق اسماعیلی، در ایران و شام از سلاح آدمکشی دینی (عملی که در مشرق از قدیم‌الایام سابقه داشته است) برای ایجاد وحشت در دل مخالفان سود می‌جستند، و از قلاع

خود که در دل کوهها قرار داشت بردشمنان و مخالفان خویش می‌تاختند. آنان با این کارها محیطی وحشت‌زا آفریده بودند، و لذا در تخیل عوام، بی‌شمار و همه وقت در همه جا حاضر جلوه‌گر شده بودند.

مؤسس دسته‌های اسماعیلیان در شام و شمال ایران مردی بود به نام حسن صباح. وی یکی از داعیان ایرانی بود که برای بسط دعوت اسماعیلی در کشور خویش تلاش می‌کرد. هنگامی که نهضت فاطمیان در موقع مرگ مستنصر در ۴۸۷/۱۰۹۴ از نظر عقیدتی منشعب شد، اسماعیلیان شرقی، پسر بزرگتر مستنصر، نزار را به امامت شناختند که در زمان حیات مستنصر به ولایت عهدی برگزیده شده بود، هرچند وزیر مستنصر بدرالجمالی توانست مستعلی، پسر کوچکتر مستنصر را، برمسند خلافت بنشاند. حسن صباح در ۴۸۳/۱۰۹۰ قلعه الموت را در البرزکوه بدست آورد، و این قلعه در ناحیه‌ای ملحق به آذربایجان و دیلم قرار داشت که هر دو مهد عقاید بدعت‌آمیز بود. از این مرکز، قیام اسماعیلیان در نقاط مختلف امپراطوری سلجوقی اداره می‌شد. عده دیگر از نزاریان در قسمتهای کوهستانی شام به رهبری داعیانی که از الموت گسیل می‌شدند به نشر دعوت مشغول بودند. اینان در مجادله سه جانبه‌ای که بین آنها، فرنگیان و مسلمانان سنی مذهب درگیر بود نقش مهمی داشتند. از آنجا که تعداد اسماعیلیان نسبتاً کم بود، اغلب به عوض اقدامات مستقیم نظامی به کشتن رجال بزرگ می‌پرداختند، و از جمله قربانیان آنها خواجه نظام‌الملک طوسی، مسترشد خلیفه عباسی، و کنراد مونتفراتی از امرای صلیبی را می‌توان نام برد. داستانی که به وسیله مارکوپولو و دیگران در باره استعمال داروهای اغفال‌کننده برای برانگیختن فدائیان به اقدامات متهورانه نقل شده است، به هیچ وجه به وسیله منابع اسماعیلی اصیل تایید نمی‌شود (لفظ اساسین و آساسن در زبانهای اروپائی تصحیف شده کلمه حشیشین و حشاشین به معنای «خوردندگان حشیش» است، و از همین داستان نشأت گرفته است).

بنا بر روایات اسماعیلی نزار و پسرش در مصر به قتل رسیدند، اما

نواده نزار که کودکی خردسال بود دزدانه به ایران برده شد. با آنکه حسن صباح و دوجانشین نخست او مدعی بودند که تنها نایب و داعی امام هستند، چهارمین خداوند الموت، حسن دوم، علی ذکرة السلام، خویشان را از نظر معنوی امام خواند.

در قرن سیزدهم تا حدی افراط‌کاری و آدمکشی اسماعیلیان تعدیل یافت. ناصر، خلیفه عباسی، با ترغیب حسن سوم به بازگشت به مذهب تسنن موفقیت تبلیغی بزرگی بدست آورد.

اسماعیلیان ایران با ادامه سیاست جانبداری از دستگاه خلافت با نقشه‌های خوارزمشاهیان برای ایجاد يك امپراطوری به مخالفت برخاستند، اما آخرین خداوند الموت، خورشاه، نتوانست در مقابل سپاهیان مغول هولاکوخان مقاومت ورزد. الموت در ۶۵۴/۱۲۵۶ تسخیر شد، و در سال بعد خورشاه به دست فاتحان بقتل رسید. اسماعیلیان شام که اینک جزئی از دنیای سیاسی این منطقه بودند در ۶۲۴/۱۲۲۷ خراجگزار شهبسواران مسیحی مهمان‌نواز گشتند، اما بعدها سلطان بیبرس نتوانست وجود آنها را تحمل کند، و در ۶۷۱/۱۲۷۳ آخرین قلعه فدائیان که الکهف باشد، به دست سلاطین مملوک افتاد.

مآخذ: یوستی، ۴۵۷؛ زاخو، ۱۵؛ زامباور ۱۸ - ۲۱۷.

B. Lewis, «The Ismailites and the Assassins,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 the first hundred years, 99 - 132.

M. G. S. Hodgson, *The Order of Assassins, The struggle of the early Nizari Ismailis against the Islamic World* (The Hauge 1955).

فصل ہفتم
آسیای صغیر و ترکان

سلاجویان دوم

۱۳۰۷ - ۷۰۷/۱۰۷۷ - ۴۷۰
آسیای صغیر (آناطولیا)

سلیمان بن قلمش	۴۷۰/۱۰۷۷
دوره فترت	۴۷۹/۱۰۸۶
قلج ارسلان اول	۴۸۵/۱۰۹۲
ملکشاه	۵۰۰/۱۱۰۷
رکن‌الدین مسعود اول	۵۱۰/۱۱۱۶
عزال‌دین قلج ارسلان دوم (تقسیم قلمرو سلطنت در بین پسران وی در دوران‌های سلطنتش)	۵۵۱/۱۱۵۶
غیاث‌الدین کیخسرو اول (دوره اول سلطنت)	۵۸۸/۱۱۹۲
رکن‌الدین سلیمان دوم	۵۹۲/۱۱۹۶
عزال‌دین قلج ارسلان سوم	۶۰۰/۱۲۰۴
غیاث‌الدین کیخسرو اول (دوره دوم سلطنت)	۶۰۱/۱۲۰۴
عزال‌دین کیکاوس اول	۶۰۷/۱۲۱۰
علاء‌الدین کیقباد اول	۶۱۶/۱۲۱۹
غیاث‌الدین کیخسرو دوم	۶۳۴/۱۲۳۷
عزال‌دین کیکاوس دوم	۶۴۴/۱۲۴۶

کیکوس دوم و برادرش رکن الدین قلیج ارسلان چهارم باهم	۶۴۶/۱۲۴۸
کیکوس دوم، قلیج ارسلان چهارم، و علاء الدین کیقباد دوم باهم	۶۴۷/۱۲۴۹
قلیج ارسلان چهارم	۶۵۵/۱۲۵۷
غیاث الدین کیخسرو سوم	۶۶۳/۱۲۶۵
غیاث الدین مسعود دوم (دوره اول سلطنت)	۶۸۱/۱۲۸۲
علاء الدین کیقباد سوم (دوره اول سلطنت)	۶۸۳/۱۲۸۴
مسعود دوم (دوره دوم سلطنت)	۶۸۳/۱۲۸۴
کیقباد سوم (دوره دوم سلطنت)	۶۹۲/۱۲۹۳
مسعود دوم (دوره سوم سلطنت)	۶۹۳/۱۲۹۴
کیقباد سوم (دوره سوم سلطنت)	۷۰۰/۱۳۰۱
مسعود دوم (دوره چهارم سلطنت)	۷۰۲/۱۳۰۳
کیقباد سوم (دوره چهارم سلطنت)	۷۰۴/۱۳۰۵
غیاث الدین مسعود سوم	۷۰۷/۱۳۰۷

غلبه مغولان

پس از آنکه قتلش امیر سلجوقی در ۴۵۶/۱۰۶۴ علیه سلطان الب
ارسلان شورید و شکست خورد، پسرش سلیمان و ترکمانان پیرو او از سرزمین‌های
ایران و عراق روی برتافتند، و به جانب آناتولیا (آسیای صغیر) روان گشتند که
فرصت برای جنگ و جدال با بیزانسیان فراوان بود.

در حدود سال ۴۷۰/۱۰۷۷ سلیمان صاحب از نیک (نقیه) گشت، اما
سلسله تازه برآمده کومننی Comneni^۱ به کمک جنگجویان اول صلیبی، موقعیت

خود را در مغرب آسیای صغیر از نو مستحکم ساخت ، و سلیمان ناچار روی به جانب مشرق آورد . وی تلاش بسیار کرد که جای پایی برای خود در ناحیه حلب - انطاکیه به چنگ آورد ، ولی در سال ۴۷۹/۱۰۸۶ به دست سپاهیان سلطان ملک‌شاه کشته شد . چندسالی بعد ، برکیارق قلع ارسلان اول ، پسر سلیمان را آزاد ساخت و به وی اجازه داد به آسیای صغیر بازگردد . قلع ارسلان برای دیار بکر و الجزیره خیالها در سر می‌پخت ، ولی در جنگی که در آنجا اتفاق افتاد کشته شد ، و پس از این حادثه جانشینان او قدرت خویش را در قسمت مرکزی اناتولیا متمرکز ساختند . از اینجا آنان بر امرای دانشمندیه و شهریاران ارمنی کیلیکیا ، و فرنگیان ادسا تاختند . قلع ارسلان دوم امرای دانشمندی را بر انداخت ، و شکستی که در ۵۷۲/۱۱۷۶ در میریوسفالون Myriocephalon بر مانوئل کومننوس وارد ساخت امیدهای بیزانسیان را برای تلافی و تجدید قدرت در مشرق نابود ساخت . اما در دوران پیری اقتدار و سلطه وی بر پسرانش زائل شد ، و قلمرو او میان آنان تقسیم گشت ، و در ۵۸۶/۱۱۹۰ امپراتور فردریک بارباروسا و جنگجویان جنگ صلیبی سوم همزمان با هم پایتخت وی قونیه را متصرف شدند . فتح قسطنطنیه در ۱۲۰۴ به سلاطین سلجوقی رم فرصت داد که باردیگر به استقرار قوای خویش بپردازند . انتالیا Antalya و سینوپ به تصرف آنان درآمد ، و بندر الانیا یا علائیه (که به مناسبت نام سلطان علاءالدین کیقباد چنین خوانده شده است) ساخته شد . به علت استیلای بر سواحل ، جریان بازرگانی از راه دریای سیاه قوت گرفت ، و روابط بازرگانی بین سلجوقیان روم و دولت شهرهای ایتالیایی برقرار گردید . شکوهمندیهای هنری و معماری قونیه عهد سلاجقه متعلق به این دوره است . باری ، قیام درویشهای بابا اسحق در سال ۶۳۸/۱۲۴۰ علامت نارضایتیهای داخلی بود ، و هنگامی که مغولان به اناتولیا تاختند ، سلاجقه روم در کوسه داغ از آنها شکست یافتند (۶۴۱/۱۲۴۳) ، و با حفظ استقلال خراجگزار مغولان شدند ، و هر ساله خراج و باج کلانی به مغولان می‌پرداختند . نزاع و کشمکش میان پسران کیخسرو دوم به تقسیم و پاره پاره شدن

مملکت منجر شد. نظارت و سلطه مغولان، خاصه بعد از لشکر کشی سلطان بیبرس در سال ۶۷۵/۱۲۷۶ به آناتولیای مرکزی که پای‌خان بزرگ، آباقان، را بدانجا گشود، بر آسیای صغیر شدیدتر شد. نام سلاطین سلجوقی تا ۷۰۲/۱۳۰۲ برسکه‌ها باقی‌مانده است، ولی آنان قدرتی نداشتند. به نظر می‌رسد که آخرین سلاطین این سلسله در سینوپ و شاید علائیه حکومت داشتند، زیرا وقایع‌نگاران عثمانی هنوز در قرن پانزدهم از یکی از اعقاب امرای سلجوقی نام می‌برند (رجوع کنید به زاخو، ۱۶).

مآخذ: لین‌پول، ۱۵۵؛ یوستی، ۳-۴۵۲؛ زامباور، ۴-۱۴۳؛ خلیل‌ادهم، ۱۷-۲۱۶، ۲۱۹. دالرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «سلجوقیان» به قلم ج. ه. کرامرز.

دانشمنديه

۱۱۷۷ - > ۱۰۷۱/۵۷۳ - > ۴۶۴
مرکز و مشرق آسیای صغیر

۱- شاخه سیواس ۱۱۷۴ - > ۱۰۷۱/۵۷۰ - > ۴۶۴

ملک دانشمند غازی	> ۱۰۷۱ / ۴۶۴
امیر غازی گمشدین	۴۷۷/۱۰۸۴
ملک محمد	۵۲۹/۱۱۳۴
ملک عمادالدین ذوالنون (دوره اول سلطنت در قیساریه)	۵۳۶/۱۱۴۲
ملک نظام الدین یاغی یا یغی - بسان*	۵۳۷/۱۱۴۲
ملک مجاهد جمال الدین غازی**	۵۶۰/۱۱۶۴
ملک شمس الدین ابراهیم	۵۶۲/۱۱۶۶
ملک شمس الدین اسماعیل	۵۶۲/۱۱۶۶
ملک ذوالنون (دوره دوم سلطنت و این بار با لقب افتخاری ناصر الدین)	۷۴ - ۱۱۶۸/۷۰ - ۵۶۴

سلاجقه روم

۲ - شاخه ملطیه ۷۸ - > ۱۱۴۲/۵۷۳ - > ۵۳۷

عین الدین بن گمشدین > ۱۱۴۲ / ۵۳۷

* - اقبال در ترجمه لین پول یغی آورده است .
** - خلیل ادهم، به نقل مترجم کتاب زامباور ، نام او را ابوالمحمّد نوشته است
(معجم الانساب ، جلد دوم ، ص ۲۲۱) .

ذوالقرنین	۵۴۷/۱۱۵۲
ناصرالدین محمد (دوره اول سلطنت)	۵۵۷/۱۱۶۲
فخرالدین قاسم	۵۶۵/۱۱۷۰
افریدون	۵۶۷/۱۱۷۲
ناصرالدین محمد (دوره دوم سلطنت)	۵۷۰ - ۳/۱۱۷۵ - ۸
سلاجقه روم	

مرکز قدرت این سلسله از ترکمانان در اصل شمال آسیای صغیر در اطراف توقات، اماسیا و سیواس بود. امیر دانشمند مؤسس این سلسله در اغتشاشاتی که بعد از مرگ سلیمان بن قتلش، امیر سلجوقی، روی داد به عنوان یکی از مجاهدین و غازیان دین در اناطولیا ظاهر شد، و دیری نگذشت که میان دانشمندی و نخستین جنگجویان صلیبی منازعه در گرفت. امیر دانشمند کانون يك روايت افسانه‌ای حماسی است که تقریباً دو قرن بعد از او نوشته شده است، و در این حماسه وی با نخستین جنگجویان مرزی اسلام چون سیدبatal ارتباط می‌یابد. از این رو، در روشن ساختن اصل و منشأ دانشمندیان، جداساختن حقیقت از افسانه کار بسیار دشواری است. در آغاز قرن دوازدهم امیر غازی گمشتکین در منازعات مربوط به جانشینی سلجوقیان روم مداخله کرد؛ در کیلیکیا با ارمنه، و در کنت نشین ادسا با فرنگان جنگید، و در ۵۲۱/۱۱۲۷ قیساریه و آنکارا را فتح نمود. منازعات وی با مسیحیان سبب شد که خلیفه عباسی مسترشد به امرای دانشمندی لقب «ملك» بدهد.

اما هنگامی که ملك محمد در ۵۳۶/۱۱۴۲ مرد میان پسران و برادرانش خلاف افتاد. یاغی بسان در سیواس خود را امیر خواند، برادرش عین‌الدین در البستان و ملطیه به جای پدر نشست، و ذوالنون قیساریه را گرفت. به این ترتیب برای مدتی سه شاخه از امرای دانشمندی باهم حکومت و رقابت داشتند. اما

بعد از مرگ یاغی بسان قلعج ارسلان دوم ، سلطان سلجوقی ، چندین بار در امور شاخه سیواس دخالت کرد ، و سرانجام ملك ذوالنون را در ۵۷۰/۱۱۷۴ کشت و سرزمینهای او را متصرف شد . در ملطیه نفاق بین سه پسر ملك ذوالقرنین افتاد ، و آخرین امیر این منطقه ناصرالدین محمد به عنوان حکمران دست‌نشانده و مطیع قلعج ارسلان دوم تا سال ۵۷۳/۱۱۷۸ حکومت کرد ، و در این تاریخ امیر سلجوقی ملطیه را نیز تصرف کرد . بنابر آنچه ابن بی‌بی ، مورخ معروف ، نوشته است باقیمانده امرای دانشمندی وارد خدمت سلجوقیان شدند .

مأخذ : لین پول ، ۱۵۶ (خیلی مختصر و متفرق) ؛ یوسعی ، ۴۵۵ ؛ زاخو ، ۱۵ ؛ زامباور ، ۷ - ۱۴۶ ؛ خلیل ادهم ، ۳ - ۴۳۰ ؛ دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله « دانشمندیه » به قلم ملیکوف (I. Melikoff) (جدولی که ما ارائه داده‌ایم مبتنی بر دو مأخذ اخیر است).
IA «Dânis, mendliler» (M. H. Yinanç.)

که شجره‌نامه‌ای نیز به همراه دارد .

قرامانیان یا بنو قرامان
۱۴۸۳-۱۲۵۶/۸۸۸-۶۵۴
آناطولیای مرکزی

قرامان بن نوره صوفی	۱۲۵۶/۶۵۴
محمد اول	۱۲۶۱/۶۶۰
بدرالدین محمود	۱۲۷۸/۶۷۷
برهان الدین موسی	؟
فخرالدین احمد	؟
شمس الدین	۱۳۴۹/۷۵۰
علاء الدین خلیل	۱۳۵۲/۷۵۳
علاء الدین بن خلیل	۱۳۸۱/۷۸۳
غلبه سلاطین عثمانی	۱۴۰۳-۱۳۹۰/۸۰۵-۷۹۲
محمد دوم	۱۴۰۳/۸۰۵
غلبه مماليك	۱۴۱۹-۴/۸۲۲
محمد دوم (از نو به حکومت می نشیند)	۱۴۲۱-۸۲۴
علاء الدین علی	۱۴۲۴/۸۲۷
تاج الدین ابراهیم	۱۴۲۴/۸۲۷
اسحاق	۱۴۶۳/۸۶۸
پیر احمد	۱۴۶۴/۸۶۹
پیر احمد وقاسم باهم	۱۴۷۹/۸۷۴

۸۳-۱۴۷۴/۸۸-۸۷۹ قاسم
غلبه سلاطین عثمانی

قرامانیان قوی‌ترین و با دوام‌ترین سلسله‌های ترك آسیای صغیر بودند که دوش به‌دوش دولت عثمانی رشد یافتند، اما سرانجام در آن دولت تحلیل رفتند. به‌نظر می‌رسد که آنان از طایفه افشار، از طوایف ترکمان برخاستند، و پدر قرامان نوره یکی از مشایخ معروف صوفیه بوده است. بنابراین سلسله قرامانی مانند دیگر سلسله‌های آسیای صغیر از میان درویشان برخاسته است. مرکز اصلی آنها ارمنک Ermenek واقع در شمال غربی جبال تائوروس (توروس) بود، و آنان در آنجا دست‌نشانده سلطان سلجوقی قونیه، رکن‌الدین قلج‌ارسلان چهارم، بودند. در این هنگام، قرامانیان با مغولان و مماليك نیز که زمانی به تفوق آنها گردن‌نهاده بودند، میانه‌خوشی نداشتند، اما در قرن چهاردهم دولت کاملاً مستقلی تشکیل دادند، و بیشتر مرکز و جنوب آناتولیا را زیر نفوذ خود آوردند. پایتخت آنان قرامان یا لارنده مرکز مهمی برای فعالیت‌های هنری و فرهنگی گردید، و دست‌کم قرامانیان به‌خاطر تشویق زبان ترکی به‌عنوان زبان اداری و رسمی به عوض زبان فارسی در نزد ترکان شهرتی بدست آوردند.

قرامانیان ناگزیر با عثمانیان که مشغول بسط قدرت خود بودند، تصادم پیدا کردند، و در ۷۹۲/۱۳۹۰ علاءالدین خلیل در ناحیه آق‌چای ازبازید، سلطان عثمانی، شکست خورد، و قلمرو قرامانیان ضمیمه مملکت عثمانی شد. اماتیمور، هنگامی که بازید را در ۷۰۵/۱۴۰۲ در آنکارا شکست داد، به بسیاری از دولتهای آسیای صغیر که به وسیله عثمانیان برافزاده بودند، از جمله قرامانیان جان بخشید. نزاع بین قرامانیان و عثمانیان ادامه پیدا کرد، زیرا پس از اضمحلال اسفندیار اغلری امیر سینوپ و قسطنونی Kastamonu در سال ۸۶۶/۱۴۶۲، آنان آخرین رقیبان بزرگ سلاطین عثمانی بودند. اینک قرامانیان به حلقه قدرتهای مدیترانه که به مخالفت با سیاست توسعه‌طلبی عثمانیان برخاسته بودند در آمدند.

و نیز، امپراطوری پاپ، و همسایه شرقی قرامانیان یعنی اوزن حسن امیر آق‌قویونلو اتحاد «قرامان بزرگ» را خواستار شدند، و قاسم و اسپین حکمروای قرامانی از یکی از مدعیان سلطنت عثمانی به نام جم پشٹیانی کرد. اما منازعات داخلی قرامانیان بر سر جانشینی، مداخله سلاطین عثمانی را آسان ساخت، و دیری نگذشت که سلسله قرامانی برافتاد.

مأخذ: - لین پول، ۱۸۴؛ زامباور، ۱۶۰، ۱۵۸؛ خلیل ادهم، ۳۰۲-۲۹۶ (جدول فوق بیشتر برای این مأخذ معتنی است).
 دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «قرامان - اغلو»، به قلم ج. ه. کرامرز (به اضممام شجره نسی که از بعضی جهات با آنچه خلیل ادهم آورده است تفاوت دارد)
IA " Karamanlilar " (M. C. Sihâbeddin Tekindağ).

سلاطین عثمانی

۱۹۲۴-۱۲۸۱/۱۳۴۲-۶۸۰

اناطولیا ، بالکان ، سرزمینهای عربی

عثمان اول ابن ارطغرل	۶۸۰/۱۲۸۱
اورخان	۷۲۴/۱۳۲۴
مراد اول	۷۶۱/۱۳۶۰
بایزید اول یلدریم (ایلدرم)	۷۹۱/۱۳۸۹
یورش تیمور	۸۰۴/۱۴۰۲
محمد اول چلبی (نخست فقط در آناطولیا، پس از ۸۱۶/۱۴۱۳ در روملیا هم سلطنت داشت)	۸۰۵/۱۴۰۳
سلیمان اول (تا ۸۱۳/۱۴۱۰ فقط در روملیا)	۸۰۶/۱۴۰۳
مراد دوم (دوره اول سلطنت)	۸۲۴/۱۴۲۱
محمد دوم فاتح (دوره اول سلطنت)	۸۴۸/۱۴۴۴
مراد دوم (دوره دوم سلطنت)	۸۵۰/۱۴۴۶
محمد دوم (دوره دوم سلطنت)	۸۵۵/۱۴۵۱
بایزید دوم	۸۸۶/۱۴۸۱
سلیم اول ملقب به یاوز	۹۱۸/۱۵۱۲
سلیمان دوم قانونی (مورخان غربی او را سلیمان کبیر هم خوانده اند)	۹۲۶/۱۵۲۰

سلیم دوم	۹۷۴/۱۵۶۶
مراد سوم	۹۸۲/۱۵۷۴
محمد سوم	۱۰۰۳/۱۵۹۵
احمد اول	۱۰۱۲/۱۶۰۳
مصطفی اول (دوره اول سلطنت)	۱۰۲۶/۱۶۱۷
عثمان دوم	۱۰۲۷/۱۶۱۸
مصطفی اول (دوره دوم سلطنت)	۱۰۳۱/۱۶۲۲
مراد چهارم	۱۰۳۲/۱۶۲۳
ابراهیم	۱۰۴۹/۱۶۴۰
محمد چهارم	۱۰۵۸/۱۶۴۸
سلیمان سوم	۱۰۹۹/۱۶۸۷
احمد دوم	۱۱۰۲/۱۶۹۱
مصطفی دوم	۱۱۰۶/۱۶۹۵
احمد سوم	۱۱۱۵/۱۷۰۳
محمود اول	۱۱۴۳/۱۷۳۰
عثمان سوم	۱۱۶۸/۱۷۵۴
مصطفی سوم	۱۱۷۱/۱۷۵۷
عبد الحمید اول	۱۱۸۷/۱۷۷۴
سلیم سوم	۱۲۰۳/۱۷۸۹
مصطفی چهارم	۱۲۲۲/۱۸۰۷
محمود دوم	۱۲۲۳/۱۸۰۸
عبدالمجید اول	۱۲۵۵/۱۸۳۹

عبدالعزیز	۱۲۷۷/۱۸۶۱
مراد پنجم	۱۲۹۳/۱۸۷۶
عبدالحمید دوم	۱۲۹۳/۱۸۷۶
محمد پنجم ملقب به رشاد	۱۳۲۷/۱۹۰۹
محمد ششم وحیدالدین	۱۳۳۶/۱۹۱۸
عبدالحمید دوم (فقط به‌عنوان خلیفه)	۱۳۴۱-۲/۱۹۲۲-۴
حکومت جمهوری کمال آتاترک	

آغاز کار عثمانیان در مه افسانه و داستان پوشیده شده است، و قبل از سال ۱۳۰۰ اطلاعات تاریخی استوار در باب آنها معدود است. گمان می‌رود که آنان اصلاً از طایفه قایغ از ترکمانان غز بوده‌اند، وعده‌ای از مردمان چادر نشین بیابانگرد را به آسیای صغیر راهبر شده‌اند. بنابراین جزئی از موج بزرگ ترکمانانی محسوب می‌شوند که از مشرق فرا رسیدند، و بیزانسیان را عقب راندند. عثمانیان تا حدی وابسته به سلاجقه روم بودند، اما ظهور مغولان و زوال دولت سلجوقی در طی قرن سیزدهم آنها را مجبور ساخت که به گوشه شمال غربی آناتولیا یعنی ولایت قدیم بیثونیا و ولایت بعدی خداوندگار رخت بر بندند. در همان زمان که دولتهای ترک دیگری در قسمتهای دیگر آناتولیا، چون دولتهای قرامانی، منتشا اغلری، و گرمیان اغلری تأسیس می‌شد، عثمانیان ناچار به مجادله و نزاع با دولت بیزانس بودند. بنابراین نیروی آنان دمبدم به وسیله ترکمانان تازه نفسی که از مشرق فرا می‌رسیدند و مشتاق بودند که به عنوان غازی یا مجاهدان دین بامسیحیان دست و پنجه نرم کنند تقویت می‌شد. از این غازیان و جنگجویان است که عثمانیان سنت و پیشینه‌ای نظامی و قدرتی پیدا کردند که ترقی و توسعه آنان را میسر ساخت، و سرانجام نیز سبب شد که همه دولتهای ترک دیگر را درخوشتن مستحیل سازند.

در ۷۵۸/۱۳۵۷ سپاهیان عثمانی از گالی‌پولی به داخل اروپا ریختند، و

با استفاده از نفاقی که میان اسلاوهای بالکان وجود داشت، و دشمنانگی دینی فیما بین ارتودوکسها و کاتولیکها به سرعت قسمت وسیعی از بالکان را متصرف شدند. این نواحی مفتوحه بعداً تشکیل ایالت روملیا را داد. اینک عثمانیان توجه خود را بیش از آسیا به اروپا معطوف ساختند، و نشانه این توجه انتقال پایتخت آنان از بورسه به ادرنه (آدریا نوبل) در سال ۷۶۷/۱۳۶۶ بود. از نظر نظامی نیز اینک سلاطین عثمانی هرروز کمتر براتباع ترکمان خود، که اغلب عقاید مذهبی بدعت آمیز داشتند، اتکاء می‌ورزیدند. در نتیجه، طبقه سواره نظام فتودالی روی کار آمد، و بدانها املاکی برای ارتزاق و معیشت داده شد. اما مهمترین چیزی که در آفرینش تصویر سبیت و شکست ناپذیری عثمانیان در ذهن مسیحیان اروپا تأثیر داشت سپاهینی چری بود که افراد آن از میان فرزندان اتباع مسیحی بالکان انتخاب می‌شدند، و پس از در آوردن آنان بدین اسلام به عنوان يك قوه نظامی نخبه تعلیم و تربیت می‌یافتند. در سال ۷۹۶/۱۳۹۴ بایزید اول از متوکل اول، خلیفه پوشالی عباسی در قاهره، لقب سلطان روم یافت، اما بخش آسیائی امپراطوری او به ناگاه در نتیجه یورش تیمور از هم گسیخت. تیمور سلطان بایزید را در سال ۸۰۵/۱۴۰۲ در آنکارا (انقره) شکست داد. در دهه‌های بعد، امپراطوری عثمانی در آسیای صغیر به تدریج از نو التیام و وحدت یافت، و قرامانیان آخرین دسته بزرگی بودند که در دولت عثمانی تحلیل رفتند، و در سال ۸۵۷/۱۴۵۳ سلطان محمد فاتح سرانجام قسطنطنیه را فتح کرد.

قرن شانزدهم عصر پلائی امپراطوری عثمانی بود. در ۹۲۳/۱۵۱۷ سلطان سلیم یاوز (مهیّب) مصر و شام را از دولت رو به اضمحلال مماليك گرفت. پس از پیروزی موهاج (ناحیه‌ای در مجارستان) در ۹۳۲/۱۵۲۶ سلیمان قانونی با سلیمان کبیر برای يك قرن و نیم بیشتر مجارستان را زیر سلطه حکومت عثمانی در آورد. از ایتالیای جنوبی نقاطی به تصرف عثمانیان در آمد، و کشتی‌های عثمانی سلطه آن دولت را تا به الجزایر و تونس کشاندند. در مرزهای شرقی سلاطین صفوی که شیعی مذهب و سرسخت‌ترین دشمنان عثمانیان بودند در جنگ

چالدران در ۹۲۰/۱۵۱۴ شکست خوردند ، و آذربایجان مورد تاخت و تاز سپاهیان عثمانی قرار گرفت. در دریای هند ناوگان عثمانی از پایگاه‌های عربی علیه پرتغالیان وارد عملیات شد .

سلاطین عثمانی در این موقع که اوج قدرت آنها بود سیاست تساهل و اغماض نسبت به اقلیتهای مذهبی و نژادی در داخل امپراطوری خود داشتند ، و مثلاً یهودیان که در اروپای مسیحی مورد تعقیب و آزار بودند ، در امپراطوری آنان سکنی گرفتند . اما در اواخر قرن هفدهم ورق برضد عثمانیان در اروپای شرقی برگشت. آنان نتوانستند از اشتغال قدرتهای اروپایی در جنگهای سی ساله استفاده برند ، و تنها موفقیت آنها در این دوره گرفتن کرت از ونیزیها بود . با وجود اینکه سپاهیان عثمانی در ۱۶۸۳/۱۰۹۴ از وین رانده شدند و مجارستان و ترانسیلوانیا را از دست دادند ، اما هنوز بر قسمت های اسلاو ، یونانی ، و رومانیایی بالکان تسلط داشتند. تقسیم اروپا و حسادتها و رقابتهای دول اروپایی امپراطوری عثمانی را دو قرن دیگر زنده نگه داشت . اما اینک مهارتهای فنی اروپائیان بدانها به طور واضح تفوق نظامی و دریایی داده بود ، و حال آنکه سپاه نامنظم بنی چری مدتها بود که سدی در راه نوگری قشون عثمانی به شمار می رفت ، و تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ که سلطان محمد دوم قدرت آنها را درهم شکست ، مجال این نوسازی بدست نیامد . از نظر اقتصادی نیز سرزمینهای عثمانیان و اعراب در مقابل رقابت کالای ساختگی و کارخانه‌ای اروپایی و فنون کارآمدتر اقتصادی آنان زیان بسیار دیدند ، و تولیدات محلی آنان رو به کاهش نهاد ، و منابع داخلی در آمد نقصان پذیرفت ، چنانکه دولت عثمانی در قرن نوزدهم بارها تا لب پرتگاه ورشکستگی کشیده شد .

توسعه طلبی روسیه خطر ویژه‌ای بود که دولت عثمانی را تهدید می کرد، زیرا روسها اینک متحدان عثمانی یعنی تاتارهای کریمه را متقاد ساخته بودند ، و بر آن بودند که براستانبول و بوسفور نیز استیلا یابند ، تا بدین ترتیب بر مدیترانه دسترسی پیدا کنند . در سالهای آغازین قرن نوزدهم ، محمد علی

سردار آلبانیایی، حکمران مصر و بعداً فرمانروای خود مختار مصر شد؛ یونانیان سر به شورش برداشتند و در ۱۸۲۹ استقلال خود را به دست آوردند؛ و الجزایر به چنگ فرانسویان افتاد. رشد احساسات ملی و میهنی که در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه تخم آن در همه جا افشانده شده بود، ملل بالکان را بر آن داشت که علیه حکومت عثمانی بشورند، و در پایان دومین جنگ بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳)، قلمرو دولت عثمانی در اروپا محدود به تراکیای شرقی شد. شرکت دولت عثمانی در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای محور سبب از دست رفتن ایالات عربی آن شد، و دولتهای اروپایی را برانگیخت تا سرزمینهای را هم که در اصل متعلق به خود دولت عثمانی بود ادعا کنند. اما حرص و آز این دولتها باعث برانگیخته شدن احساسات ملی ترکان گردید، که یکی از وجوه آن بیزاری از خود سلسله سلاطین عثمانی بود که مانع ترقی ترکان و ناگزیر مصدر اذبار و بدبختیهای دو قرن گذشته محسوب می شد. بر اثر اقدامات مصطفی کمال (آتاتورک) رهبر ملیون، نخست سلطنت عثمانیان در ۱۹۲۲ ملغی گردید، و سپس در ۱۹۲۴ دستگاه خلافت آنان نیز برچیده شد، و آخرین فرد خاندان عثمانی سلطان عبدالمجید دوم خلع شد.

مآخذ: لین پول، ۱۸۶-۹۷؛ زامباور، ۱-۱۶۰ و جدول O؛ خلیل ادمم، ۳۰-۳۲۰

A. D. Alderson, *The Structure of Ottoman dynasty* (Oxford 1956).

فصل ہشتم
مغولان یا حکمرانان

مغولان یا چنگیزیان

تاریخ مکتوب مغولان از اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم شروع می‌شود ، زیرا این تنها از طریق تاریخ سری مغولان ، مکتوب در قرن سیزدهم و بعضی منابع فارسی و چینی آن عهد است که اطلاعات تاریخی در باب مغولان در دسترس قرار می‌گیرد . باری گمان می‌رود که مغولان در اصل مردمی جنگل‌نشین بوده‌اند که در جنگلهای سبیری و مغولستان خارجی در حوالی دریایچه بایکال می‌زیسته‌اند، نه مردم چادر نشین استپها، هر چند مانند فاتحان و جنگجویان استپها و سواران چابک دشتهاست که نخست در تاریخ ظاهر می‌شوند .

یسوی کای پدر چنگیز ، خان قبیله مغول بود . خود چنگیز در اصل نام تموچین (= «آهنگر») داشت، و در مغولستان در نتیجه حمایت رئیس طایفه قرائیت *Kereyt* ، طغرل خان یا انگ خان (در سفرنامه مارکوپولو *Prester John*) قدرت و اهمیت یافت . بعداً تموچین با انگ خان از در ستیز درآمد ، و ابتدا وی و سپس یکی از رقیبان مغول خود، جاموقا، را شکست داد . در این هنگام وی لقب چنگیز (؟ مأخوذ از واژه ترکی تنگیز *tengiz* به معنای «دریا» و مجازاً به معنای خان جهان و بزرگ) یافت ، و در ۱۲۰۶ در قوریلتا یا مجلس عالی سران مغول خان اعظم تمام طوایف مغول شناخته شد. اینک وی لشکر به جنگ تنگوتهای تبتی ناحیه کانسو و اردس واقع در شمال غربی چین برد، و در ۱۲۱۳ چین خاص را مورد حمله قرار داد، و پکینگ (خان بالغ) را در ۱۲۱۵ غارت کرد ، و بدین طریق پایه‌های حکومت امپراطوران سلسله چین *Chin* را متزلزل ساخت . در ۱۲۱۸ به سمیرچای ، واقع در شمال ترکستان ، حمله برد ، و در نتیجه این حمله با قلمرو خوارزمشاهیان هم‌مرز و همسایه شد . بین چنگیز خان و خوارزمشاهیان ابتدا روابط سیاسی صلح آمیزی وجود داشت ، اما هنگامی که در سال ۱۲۱۸/۶۱۵ حکمران اترار، فرستادگان چنگیز و تمام بازرگانانی را که

همراه آنها بودند قتل عام کرد ، حمله مغولان را به سرزمینهای اسلامی تسجیل نمود. در ۲۰-۱۲۱۹/۱۷-۱۶۶ ماوراءالنهر به تصرف مغولان درآمد، تولوی، پسر چنگیز به خراسان گسیل شد ، و وی پس از يك شکست موقتی در ناحیه پروان افغانستان ، آخرین پادشاه خوارزمشاهی ، سلطان جلال‌الدین را به هندوستان تاراند (۱۲۲۱/۶۱۸). در این میان، دو پسر دیگر چنگیز ، جوچی و جغتای در ناحیه سیردریا و خوارزم مشغول عملیات بودند، و موطن خوارزمشاهیان را ویران ساختند، و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در آخرین سالهای زندگیش دائم در حال فرار از ایالتی به ایالتی بود و از جلو سپاهیان مغول به سوی مغرب می‌گریخت .

رسم رؤسای مغول آن بود که قلمرو خود را بین اعضای خانواده خویش قسمت می‌کردند ، و چنگیز نیز قبل از مرگش که در ۱۲۲۷/۶۲۴ واقع شد ، همین کار را کرد، و به هر يك از پسران خود یورت یا سرزمینی برای اتباع و گله و احشام آنان و اگذار کرد . سرزمینهایی که به تصرف مغولان درآمده بود وسیعتر از آن بود که بتوان بایک دولت مرکزی آن را اداره کرد ، و مغولان خود از نظر سیاسی و اداری مردم آگاهی نبودند . زبان مغولی تا این زمان به کتابت در نیامده بود، از این رو ناگزیر می‌بایست طبقه اداری برای سرزمینهای مفتوحه ، حتی اگر برای جمع‌آوری مالیات و خراج برای خانها هم می‌بود، تدارك دید . بنابراین طبقات اداری این سرزمینها ، یعنی او یغورها ، ایرانیان ، و چینیه‌ها به کار گرفته شدند، و به خصوص کاتبان بودایی او یغوری که «بخشی» خوانده می‌شدند ، مورد توجه قرار گرفتند. این از نوشته‌های دو تن از مورخان ایرانی یعنی عظاملك جوینی و رشیدالدین فضل‌الله است که ما بیشتر اطلاعات خود را در باب نخستین مغولان و تاریخ آنان به دست آورده‌ایم . بنابراین ، سرزمینهای چنگیز به ترتیب زیر میان پسرانش تقسیم شد :

۱ - بزرگترین پسر چنگیز جوچی پیش از مرگ پدر وفات یافت ، اما میراث او به پسرش باتو رسید . سهم او سیبریة غربی و دشت قبچاق تا

روسیه جنوبی بود، و خوارزم را نیز که همیشه از لحاظ بازرگانی جزء سرزمینهای جنوب و لگا محسوب می‌شد شامل می‌گشت. باتو اردوی ازرق را در خود روسیه جنوبی تأسیس کرد، که هسته و نطفه اردوی زرین بعدی شد، و پسر دیگر جوچی، اوردا، اردوی سفید را در سیریه غربی بنیان گذاشت. در قرن چهاردهم این دو گروه به یکدیگر پیوستند. بعدها، خانات متعدد روسیه، سیریه، و ترکستان ازبطن این اردوها زاده شدند که از آن جمله است: خانات کریمه، آستراخان، قازان، کازیموف، تیمون، بخارا، و خیوه. در قرن پانزدهم و شانزدهم اعقاب پسر دیگر جوچی، شیبان، که به شیبانیان یا اوزبکان معروفند برخوارزم و ماوراءالنهر استیلا یافتند.

۲- دومین پسر چنگیز جغتای بود، و سرزمین‌های واقع در شرق ماوراءالنهر تا ترکستان شرقی یا ترکستان چین نصیب او شد. دیری نگذشت که شاخه غربی اعقاب جغتای در ماوراءالنهر تحت نفوذ اسلام قرار گرفتند، اما تیمور آنان را برافکند. شاخه شرقی که قلمرو آن سمیرچای و حوضه رود الی *Ili*، و حوضه تاریم بود، در مقابل نفوذ اسلامی مقاومت نشان داد. باری، اعقاب شرقی جغتای بعدها به انتشار اسلام در ترکستان چین کمک کردند، و تا قرن هفدهم در آنجا باقی بودند.

۳- سومین پسر چنگیز اوکتای بود که قوریلتهای مغولان او را به عنوان خان بزرگ و خان اعظم جانشین پدر شناخت، اما پس از گذشت دو نسل خانات بزرگ به دست اعقاب تولوی افتاد، هر چند که سرزمینهای واقع در پامیر و تین‌شان همچنان در دست نوه تولوی، قیدو خان باقی ماند، و اوتا زمان مرگش که در ۷۰۲/۱۳۰۱ اتفاق افتاد، با اولاد جغتای و قوبیلای یا قوبلای، خان بزرگ، در ستیز بود.

۴- جوانترین فرزند چنگیز، تولوی، قلب امپراطوری مغول، یعنی مغولستان را به ارث برد. پسران تولوی، منکوقا آن و قوبیلای قاآن، به عنوان خان بزرگ جانشین سلسله اوکتای شدند، اما فقط منکوقا آن، قراقرم

واقع در مغولستان را به‌عنوان پایتخت خود در دست داشت . مستملکات آنها عبارت بود از نواحی متصرفی چین ، که مغولان در آنجا به‌عنوان سلسله یوان شهرت یافتند ، و تا نیمهٔ دوم قرن چهاردهم حکومت کردند . گیرندگی فرهنگ و دین و تمدن چین نفوذ زیادی در خانان بزرگ پکنینگ داشت ، و آنان به‌مذهب بودایی درآمدند ، و پیوستن بدین مذهب به تدریج شکافی میان آنها و خانهای دیگر مغول در آسیای غربی و روسیه که دین اسلام را پذیرفته بودند ، ایجاد کرد . هلاکوخان ، یکی از برادران قوییلای قاآن ، برای بار دوم به فتح ممالک اسلامی برخاست ، و سلسلهٔ ایلخانیان را در ایران بنیان نهاد . به این ترتیب خانان آسیای غربی ، از هر لحاظ عملاً از قبول اطاعت خانهای بزرگ مغولستان و پکنینگ سر باز زدند .

خانهای بزرگ مغول ، اکتاپ اوگتای و تولی

(سلسله یوان چین)

۱۶۳۴-۱۲۰۶/۱۰۴۳-۶۰۳

مغولستان و چین شمالی

چنگیزخان	۶۰۳/۱۲۰۶
اوگتای	۶۲۴/۱۲۲۷
تورگنه ، به عنوان نایب السلطنه	۶۳۹/۱۲۴۱
گیوگ	۶۴۴/۱۲۴۶
اغول - غایمیش ، به عنوان نایب السلطنه	۶۴۷/۱۲۴۹
منگو (منگوک)	۶۴۹/۱۲۵۱
قویای	۶۵۸/۱۲۶۰
تیمور اولجایتو	۶۹۳/۱۲۹۴
قایشان گولوک	۷۰۶/۱۳۰۷
آیور پاری بهادرا بویانتو	۷۱۰/۱۳۰۷
سود هیالاگکن	۷۲۰/۱۳۲۰
یسون تیمور	۷۲۳/۱۳۲۳
اریگابا	۷۲۸/۱۳۲۸
جیجغتوتق - تیمور	۷۲۸/۱۳۲۸
قوشیلاقتقو	۷۲۹/۱۳۲۹
ریچند پال (ایرنجه پال)	۷۳۲/۱۳۳۲

۷۰-۱۳۳۲/۷۱-۷۳۲ طغان تیمور

اعقاب تولوی در مغولستان تا قرن هفدهم دوام آوردند، اما خانهای چین را سلسله مینگ در ۱۳۶۸ برافکند.

از مشخصات دوره حکومت اوگتای تکمیل فتح چین شمالی، یعنی استیلا بر امپراطوری سلسله چین و ضمیمه ساختن کره است. امپراطوری سونگ در چین جنوبی تا سال ۱۲۷۹ دوام آورد. در آن سوی دنیای قدیم، باتو به تاخت و تاز در استپهای جنوب روسیه و اروپای مرکزی مشغول بود، و دنیای مسیحیت قرون وسطا را به ترس و وحشت افکنده بود (نگاه کنید به شماره ۵۹ از همین کتاب). با آنکه پسر اوگتای، گیوگ، فرزندان بسیار داشت، در هنگام مرگ گیوگ در ۱۲۴۹/۶۴۷ خانی به شاخه دیگری که از اعقاب تولوی بودند، یعنی به منگو و فرزندان وی رسید. هنگامی که قوریلتائی که در چین تشکیل شده بود قویلیای، برادر منگو را خان اعظم مغول اعلام کرد، اعقاب اوگتای سر به شورش برداشتند، و به سرکردگی قیدو خان و چپر خان مدتهای مدید مایه پریشانی خاطر خانان بزرگ شدند. اما سرانجام با خاندان تولوی از در تسلیم درآمدند. اما در روزگاران بعد، اعضای مختلف خاندان اوگتای در ادواری که اغتشاش و ناآرامی بود قدرت یافتند، و تیمور دو تن از آنان یعنی سیورغتمیش و پسرش محمود را در ماوراءالنهر جایگزین جغتائیان کرد.

خانهای بزرگ در قراقروم، و بعد از روزگار منگو در پکینگ یا خان بالغ (= شهر خان) چنانکه از روایات سیاحان و جهانگردان اروپای غربی و شرق نزدیک مستفاد می‌شود زندگی و دستگاه پرتجمل و شکوهمندی داشتند. ثروت مادی و غنائمی که از فتوحات مغولان به دست آمده بود در پایتختهای خانها متمرکز شده بود، هنرمندان و صنعتگران در آنجا گرد آمده بودند، و دانشمندان و نویسندگان و علمای دینی به اردوی خانان روی می‌آوردند. مغولان از خود تساهل و آزاد اندیشی مردمان استپها را نشان می‌دادند، و به مباحثات مسیحیان

نسطوری و لاتینی، مسلمانان، بوداییان، و کنفوسیوسی‌ان‌گوش فرا می‌دادند. در نتیجه، عقاید سنتی آنها در مغولستان و چین شمالی در برابر ادیان عالی‌تر جای پرداخت، و در واقع آنان به مذهب بودایی به صورتی که در میان لامائی‌ان تبتی مرسوم بود درآمدند. این دین، دین عمده و اساسی مغولان آسیای شرقی باقی ماند، و به وسیله مغولان اوپروت یا قلموق در مهاجرت عظیم آغاز قرن هفدهم آنان به سمت مغرب، به ناحیه ولگا و کوبان برده شد.

خانهای بزرگ مغول به تدریج در چین به صورت سلسله‌ای چینی از اصل بربریان بیرون آمدند که به زبان چینی بدانها یوان *Yuan* می‌گفتند. این سلسله تا سال ۱۳۶۸ در چین حکومت کرد، و آنگاه خاندان مینگ جانشین آن گشت، اما مدتها قبل از این تاریخ نیز آنان بر خانات مغول آسیای مرکزی و غربی نفوذی نداشتند. تنها در مغولستان خاص اعقاب خانهای بزرگ به طور مستقل باقی ماندند، هر چند از نظر کلی دست نشاندۀ امپراطوران سلسله مینگ محسوب می‌شدند.

مآخذ: لین پول، ۱۶-۲۰۱؛ زامباور، ۳-۲۴۱

L. Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che, les généalogies impériales mongoles dans l'histoire chinoise officielle de la dynastie mongole* (=Supplement to *T'oung Pao*, XXXVIII) (Leiden 1945)

(جدولهای این کتاب مبتنی است بر مآخذ چینی و ایرانی)

F. W. Cleaves, "The Mongol names and terms in *The History of Nation of the Archers* by Grigor of Akanc," *HJAS*, XII, (1949), 400-43.

J. A. Boyle, "On the titles given in Juvaini to certain Mongol princes", *HJAS*, XIX (1956), 146-54

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «چنگیزخان» به قلم بویل.

جغتائیان : انتخاب جغتای

۶۲۴-۷۷۱/۱۲۲۷-۱۳۷۰

جغتای	۶۲۴/۱۲۲۷
قراہلاگو (دورہ اول حکومت)	۶۳۹/۱۲۴۱
یسومنگو	۶۴۵/۱۲۴۷
قراہلاگو (دورہ دوم حکومت)	۶۵۰/۱۲۵۲
اورقینہ خاتون	۶۵۰/۱۲۵۲
الغو	۶۵۹/۱۲۶۱
مبارکشاد	۶۶۴/۱۲۶۶
براق خان	۶۶۴/۱۲۶۶
نگویک (نیکوپای)	۶۷۰ > / ۱۲۷۱ >
طغا تیمور	۶۷۰/۱۲۷۲
دوخان	۶۹۰ > / ۱۲۹۱ >
کنچک خان	۷۰۶/۱۳۰۶
تالیقو	۷۰۸/۱۳۰۸
کبک خان (دورہ اول حکومت)	۷۰۹/۱۳۰۹
اسن بوغا	۷۰۹/۱۳۰۹
کبک خان (دورہ دوم حکومت)	۷۱۸ > / ۱۳۱۸ >
الجیگدای	۷۲۶/۱۳۲۶
دو تیمور	۷۲۶/۱۳۲۶

علاءالدین ترمشیرین	۷۲۶/۱۳۲۶
چنگ‌شی	۷۳۴/۱۳۳۴
بوزن	۷۳۵/۱۳۳۴
یسون تیمور	۷۳۹ > / ۱۳۳۸ >
محمد	۷۴۳ > / ۱۳۴۲ >
غازان (قازان)	۷۴۴/۱۳۴۳
دانشمند جه	۷۴۷/۱۳۴۶
بایان قلی	۷۴۹/۱۳۴۸
شاه تیمور	۷۶۰/۱۳۵۹
تغلق تیمور	۷۶۰-۷۱/۱۳۵۹-۷۰
استیلای تیمور	

بعد از مرگ چنگیزخان، جغتای به عنوان بزرگترین بازماندهٔ او و متخصص در قانون قبیله‌ای، یعنی یاسا، حیثیت و اعتبار فراوانی داشت. وی درواقع با مسلمانان دشمنی می‌ورزید، و هر جا یاسای چنگیزی با شریعت اسلامی، مثلاً در مورد ذبح حیوانات و تطهیر در آب جاری، برخورد پیدا می‌کرد، سعی او آن بود که حکم یاسا را به مرحلهٔ اجرا درآورد. یورت جغتای کوه تین‌شان (تیان‌شان) را از دو سوی شامل می‌شد، اما خانات جغتایی تا بعد از مرگ جغتای تشکیل نشد. پسران و نوه‌های جغتای به نزاع بایکدیگر برخاستند و علیه خان بزرگ، منگو، توطئه کردند، و بنابر آنچه ویلیام روبروکی، راهب آلمانی که به دربار خان در قراقروم سفر کرده است، آورده سرتاسر مملکت مغولان در حوالی سال ۱۲۵۰ بین منگو و باتو تقسیم شده بود. مؤسس واقعی خانات جغتایی نوهٔ جغتای، الغو، بود که از جنگ و نزاع داخلی بین پسران منگو، قوبیلای قاآن و اریق بوقا، استفاده کرد و خوارزم و ترکستان

غربی و افغانستان را اسماً برای اریق بوقا، ولی در حقیقت برای خویشتن، بگرفت. این سرزمینها هسته‌ی خانات جغتایی را به وجود آوردند.

جغتائیان کمتر از ایلخانان مغول ایران در معرض نفوذ مستقیم اسلام قرار داشتند، و راه و رسم قبیله‌ای خود را تا مدتی طولانی حفظ کردند. به احتمال قوی این امر در انحطاط کلی زندگی شهری و کشاورزی در آسیای مرکزی، بیرون از واحه‌ی ماوراءالنهر و ترکستان شرقی، تأثیر داشته است. مبارکشاه (۱۲۶۶/۶۶۶) نخستین خان جغتایی بود که به دین اسلام گروید، اما از سال ۱۲۹۱/۶۹۰ دوغان و اعقاب وی که مشرکان متعصبی بودند، در سرزمینهای مشرق تین‌شان سکونت گزیدند. کبک‌خان اولین کسی بود که دوباره به ماوراءالنهر بازگشت، و در نخشب یا قرشی قصری ساخت. ترمشیرین (که نام وی باید صورت فارسی‌شده‌ی واژه بودایی دهارمه شيله *Dharmaśīla* به معنای «عادت یافته به دهارمه قانون بودایی» باشد) نیز به دین اسلام درآمد، اما مغولان چادر نشین قسمت شرقی خانات که احساسات ضد اسلامی شدید داشتند به مخالفت با او برخاستند، و وی را در ۱۳۳۴/۷۳۴ کشتند. اندکی بعد از این با قدرت یافتن تیمور در ماوراءالنهر وحدت از میان جغتائیان رخت بربست. بعد از آن، چند تن از خانات جغتایی و پس از آنها چندتن از اعقاب او گتای در ماوراءالنهر به تخت نشستند. خاندان جغتایی همچنان باقی ماندند، و بعد از مرگ تیمور دولت آنها در ماوراءالنهر در زمان حکومت اسن بوغای دوم (۱۴۲۹-۶۷/۸۳۳) که از دشمنان سرسخت و خطرناک تیموریان اخیر بود، رو به ترقی نهاد. اما قلمرو جغتائیان در ماوراءالنهر سرانجام به دست شیبانیان افتاد. تنها شاخه‌ی غربی آنها در سمیرچای و حوضه‌ی تاریم باقی ماند و این شاخه قلمرو خود را به سوی تورفان بسط داد، و در قدرت قبیله‌ی ترکان دوغلات شریک شد، تا بالاخره در قرن هفدهم دولت جغتائیان به کلی برافتاد.

مآخذ: لین پول، ۲-۲۴۱؛ زامباور ۵۰-۲۴۸

Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan che*.

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقالات «جغتای خان»، «خانات جغتایی» بدقلم بارتو لدوبویل.

ایلخانان یا ایلخانیان اقطاع هولا گورخان

۱۳۵۲-۱۲۵۶/۷۵۴-۶۵۴

هالاگو	۱۲۵۶ / ۶۵۴
آباقا	۱۲۶۵ / ۶۶۳
احمد تگودار	۱۲۸۲ / ۶۸۰
ارغون	۱۲۸۴ / ۶۸۳
گیخاتو	۱۲۹۱ / ۶۹۰
بایدو	۱۲۹۵ / ۶۹۴
محمود غازان	۱۲۹۵ / ۶۹۴
محمد خدا بنده الجایتو	۱۳۰۳ / ۷۰۳
ابوسعید	۱۳۱۷ / ۷۱۷
ارپا	۱۳۳۵ / ۷۳۶
موسی	۱۳۳۶ / ۷۳۶

۱۳۳۶-۵۴ / ۷۳۶

در این دوره چندین خان که دست نشاندۀ امیر حسن بزرگ جلایری و امیر حسن کوچک چوپانی بودند به حکومت پرداختند ، و پس از آن ایران میان سلسله های محلی چون جلایریان و آل مظفر ، و سرداران خراسان تقسیم شد .

سنگوقاآن ، خان بزرگ مغول ، کار عظیم تصرف مجدد و تحکیم

مستملکات مغولان را در آسیای غربی برعهده برادرش هلاکو گذاشت ، زیرا در فاصله مرگ چنگیزخان تا این زمان استیلای مستقیم خان بردنیای اسلامی جنوب آمودریا سخت سست و ضعیف شده بود. بنابراین، هلاکو به سوی مغرب عزیمت کرد . مقاومت اسماعیلیان یا فدائیان شمال ایران را درهم شکست (۶۵۴/۱۲۵۶) ، لشکریان خلیفه را در عراق قلع و قمع کرد ، و آخرین خلیفه عباسی ، مستعصم ، را بکشت (۶۵۶/۱۲۵۸) ، و به سوی شام پیش راند . اما در آنجا مغولان در عین جالوت ، واقع در فلسطین ، از مماليك مصر شکست خوردند (۶۵۸/۱۲۶۰) ، و جلو پیشرفت آنان گرفته شد . اینک هولاکو به نیابت خان، حکمرانی ایران ، عراق ، قفقاز و آناتولیا ، و لقب ایلخان یافت (ایلخان به معنای خان تابع خان بزرگ است) .

اکنون دولت ایلخانی به صورت قطعی بنیان پذیرفته بود ، اما دشمنان خارجی بسیار داشت که از جمله آنان مماليك مصر بودند که عقیده عامه را در مورد شکست ناپذیری مغولان درهم ریختند. خاندانهای مغول اردوی زرین و جغتائیان نیز با ایلخانان بر سر نواحی متنازع فیه واقع در قفقاز و شمال ایران دشمنی و خصومت می ورزید . این دشمنی مشترك با ایلخانیان بود که سبب اتحاد سیاسی و بازرگانی میان مماليك و اردوی زرین شد ، و ایلخانیان را نیز به نوبه خویش به اتحاد با قدرتهای مسیحی اروپا و صلیبیان شهرهای ساحل شرقی مدیترانه و ارمنیان کیلیکیا برضد مسلمانان برانگیخت. دوقزخاتون ، همسر هلاکو ، مسیحی نستوری بود ، و نخستین امرای ایلخانی نسبت به مسیحیت و مذهب بودایی نظر کاملاً مساعدی داشتند .

ایلخانیان به خوبی در برابر دشمنان خارجی خویش پایداری کردند ، اما بعد از مرگ قوبیلای قآن در ۶۹۳/۱۲۹۴ ارتباط آنان با خاندانهای بزرگ در چین بسیار سست گردید ، خاصه که فشار و نفوذ فرهنگی و دینی محیط ایران باعث شد که غازان خان و جانشینان وی به دین اسلام بگروند. ابوسعید آخرین حکمران بزرگ ایلخانی بود . وی در سال ۷۲۳/۱۳۲۳ با مماليك مصر از در

صلح در آمد ، و به این ترتیب جنگ بر سرشام را خاتمه داد . اما دولت او بر اثر منازعات داخلی متزلزل گشت ، و بدبختانه بدون جانشین مشروع درگذشت . بنابراین ، سالهای بعد از مرگ او پر است از به تخت نشستن پی در پی خانهای سپنجی که دست نشاندۀ امرای متخاصم چوپانی و جلایری بودند ، تا آنکه بالاخره دولت ایلخانی به کلی از هم پاشید و سلسله‌های محلی جانشین آن شدند . این امر تیمور بود که بار دیگر تمام سرزمین ایران را تحت یک حکومت در آورد . با وجود جنگ و نابسامانی داخلی ، دورۀ ایلخانان از دوره‌های پررونق تاریخ ایران است . با گرویدن غازان خان به دین اسلام کوشش شد که اختلافات طبقه ترك و مغول فرمانروا و رعایای ایرانی آنها از میان برداشته شود . تبریز و مراغه که پایتخت ایلخانان بود مرکز دانش و علم گشت ، و به خصوص تاریخ نگاری و علوم طبیعی مورد توجه قرار گرفت . بعد از سال ۷۰۷/۱۳۰۷ الجایتو بر آن شد که پایتخت جدیدی در سلطانیه ، نزدیک قزوین ، بسازد ، و هنرمندان و معماران را بدین کار برانگیخت ، و در نتیجه سبک خاص و متمایز ایلخانی در معماری اسلامی پدید آمد . نظریات جهان بینانۀ مغولان ، ارتباط آنها با فرهنگهای مختلفی چون اروپای مسیحی و چین تأثیرات فکری ، بازرگانی ، و هنری تازه‌ای در دنیای ایرانی به جای گذاشت . مثلاً در شهر تبریز ماندگاههایی برای بازرگانان ایتالیایی پدید آمد ، و مملکت ایلخانی نقش ارتباطی مهمی در بازرگانی با شرق دور و هند پیدا کرد .

مآخذ : لین پول ، ۲۱۷-۲۱۸ ؛ زامباور ، ۲۴۴-۵

Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che.*

B. Supuler, *Die Mongolen in Iran, Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit 1220-1350* ² (Berlin 1955).

به اضافه نسیانۀ ای در صفحه ۵۳۳ .

خانهای اردوی زرین : اعقاب جوجی

۱۵۰۲-۱۲۲۶/۹۰۷-۶۲۳

روسیه جنوبی و سیبری غربی

۱- اعقاب باتو ، خانهای اردوی ازرق در روسیه جنوبی و قباچاق غربی

باتوا بن جوجی	۶۲۴/۱۲۲۷
سرتق (سرتاق)	۶۵۳/۱۲۵۵
الانچی	۶۵۴/۱۲۵۶
برکه	۶۵۵/۱۲۵۷
منگو تیمور	۶۶۵/۱۲۶۷
تودا منگو	۶۷۹/۱۲۸۰
تولابوقا	۶۸۶/۱۲۸۷
غیاث الدین توقو	۶۸۹/۱۲۹۰
غیاث الدین محمد اوزبك	۷۱۲/۱۳۱۲
تی فی بیگ	۷۴۲/۱۳۴۱
جانی بیگ (جمبك)	۷۴۲/۱۳۴۱
دوره هرج و مرج ؛ در این عهد محمد بردی بیگ ، قولپا ، و نوروز بیگ محمد مدعی حکومت بودند .	۷۵۸-۸۲/۱۳۵۷-۸۰

۲- اعقاب اوردا ، خانهای اردوی سفید در سیبری و قباچاق شرقی . پس از سال ۷۸۰/۱۳۷۸ اردوی سفید و اردوی ازرق متحد شدند و اردوی زرین روسیه جنوبی را به وجود آوردند .

اوردا ابن جوجی ۶۲۳/۱۲۲۶

کوچو (کوچی)	۶۷۹/۱۲۸۰
بایان	۷۰۱/۱۳۰۲
ساسی بوقا (؟ ساریغ بوقا)	۷۰۸/۱۳۰۹
ایل باسان	۷۱۵ > / ۱۳۱۵ >
مبارك خواجه	۷۲۰/۱۳۲۰
چیمتای	۷۴۵/۱۳۴۴
اوروس	۷۶۲/۱۳۶۱
توق تقیا	۷۷۷/۱۳۷۵
تیمور ملك	۷۷۷/۱۳۷۵
غیاث‌الدین توقتمش	۷۷۸/۱۳۷۶
تیمور قتلغ	۷۹۷/۱۳۹۵
شادی بیگ	۸۰۳/۱۴۰۱
پولاد	۸۱۰/۱۴۰۷
تیمور	۸۱۳/۱۴۱۰
جلال‌الدین	۸۱۵/۱۴۱۲
کریم بردی	۸۱۵/۱۴۱۲
کبک	۸۱۷/۱۴۱۴
جبار بردی	۸۲۰/۱۴۱۷
خانهای رقیب‌هم	{ الغ محمد (دوره اول سلطنت) ۸۲۲/۱۴۱۹ دولت بردی ۸۲۳/۱۴۲۰ براق ۸۲۵/۱۴۲۲ الغ محمد (برای بار دوم) (بعدها درقازان) ۸۳۲/۱۴۲۷ سید احمد اول ۸۳۸ > / ۱۴۳۳ >

	کوچوک محمد	۱۴۳۵ / ۸۴۰ >
	احمد	۱۴۶۵ / ۸۷۱
به اشتراك حكومت داشته‌اند	شيخ احمد	۱۴۸۱ / ۸۸۶
	سيد احمد دوم	۱۴۸۱ / ۸۸۶
	مرتضى	۱۴۸۱ / ۸۸۶

شکست شيخ احمد به دست خانهای گرای کریمه در ۱۵۰۲/۹۰۷
و ضمیمه شدن بقیه اردوی زرین به اردوی تاتارهای کریمه .

به جوجی ، بزرگترین پسر چنگیزخان ، سیبری غربی و دشت قبیاق
به عنوان یورت رسیده بود ، و چون وی در ۱۲۲۷/۶۲۴ درگذشت بخش شرقی
قلمرو او ، یعنی سیبری غربی به پسر بزرگ او ، اورداخان ، رسید و او رئیس
و سرکرده اسمی اعقاب جوجی گشت و در قلمرو خود اردوی سفید را تشکیل
داد . از نخستین خانهای اردوی سفید اطلاع چندانی نداریم ، اما می دانیم که
توقتمش (متوفی در ۱۴۰۶/۸۰۹) که از جمله آن خانهاست ، امیری قدرتمند و
فعال بوده است . وی اردوی ازرق باتو (که اینک به نام اردوی زرین نامبردار
شده بود) را با اردوی سفید متحد ساخت ، و برای بار دیگر اردوی زرین را
به صورت قدرت معتبری در روسیه بیرون آورد ، و نیژنی نووگورود و مسکورا
در ۱۳۸۲/۷۸۴ غارت کرد . اما بدبختانه باتیمور از در مخاصمت در آمد ، و
تیمور وی را از پاینختش سرای ، واقع برولگا ، بیرون راند ، و توقتمش ناچار
با ویتولد ، امیر لیتوانیا ، به تبعید افتاد .

نیمه غربی قلمرو جوجی ، خوارزم و دشت قبیاق و روسیه جنوبی
به پسر دوم او باتو رسید . باتو روسیه را تا نووگورود مورد تاخت و تاز قرار
داد ، کیف را تسخیر کرد ، و به لهستان و مجارستان حمله برد . اروپای مسیحی
بعد از پیروزی مغول در لیگنیتس در ۱۲۴۱/۶۳۸ و تعقیب بلای چهارم تا سواحل
آدریاتیک تنها با انتشار خبر مرگ او گتای ، خان بزرگ از تعرض و تاخت و تاز

بیشتر سپاهیان باتو نجات یافت. اردوی ازرق باتو که مرکز آن سرای بود هستهٔ اردوی زرین‌گردید (نام اردوی زرین را ظاهراً روسها به آن دادند Zolotaya Orda). از زمان اوزبک (متوفی در ۷۴۲/۱۳۴۱) به آن طرف، خانهای اردوی زرین همه مسلمان بودند، و این نشان می‌دهد که بین خانهای فرمانروای اردو و تودهٔ رعایای روسی آنها که مسیحی بودند شکافی وجود داشته‌است، هر چند مبلغان مسیحی تا مدت‌ها در دشت قبیچاق به تبلیغات دینی خود ادامه می‌دادند. اردو روابط بازرگانی مهمی با آناتولیا و دولت ممالیک در شام و مصر داشت. از قلمرو او غلامان تازه نفس برای خدمت در قشون ممالیک گسیل می‌شد، و در همان حال فرهنگ اردوی زرین از فرهنگ و تمدن اسلامی و مدیترانه‌ای نفوذ می‌پذیرفت. باری، توسعهٔ قدرت عثمانی، و سلطه و نظارت آنان بر دardanel، پس از ۷۵۳/۱۳۵۴، رابطهٔ میان اردوی زرین را با مدیترانه و مملوکان قطع کرد، و از آن زمان به بعد، آنان به صورت یک قدرت روسی محض بیرون آمدند.

بعد از مرگ توقتمش قدرت واقعی اردوی زرین در دست ادیگو بود، و پس از مرگ وی در ۸۲۲/۱۴۱۹ دوران تجزیه و نفاق داخلی آغاز شد. در اواخر قرن چهاردهم برآمدن لهستان و لیتوانی و امیرنشین مسکوی، جلوفوذ و اقتدار خانهای اردوی زرین را سد کرد، و سلاطین عثمانی و متحدان آنها یعنی تاتارهای کریمه نیز به مخاصمت با آن برخاستند. در حقیقت این خان کریمه، منگلی‌گرای بود که در سال ۹۰۷/۱۵۰۲ اردوی زرین را منقرض کرد. اما پیش از این تاریخ خانات دیگری به سرکردگی اعقاب متعدد سومین پسر جوچی، طغاتیمور، از بطن اردوی زرین جدا شده بود. از آن جمله است، خانات استراخان (تا غلبهٔ ۹۶۱/۱۵۵۴ روسیه)، قازان (تا غلبهٔ ۹۵۹/۱۵۵۲ روسیه) کازیموف (در اطراف ریازان، در جنوب شرقی مسکو، تا حدود ۱۰۹۲/۱۶۸۱؛ آخرین خانهای این ناحیه مسیحی شدند)، و خانات کریمه.

مآخذ: لین پول، ۳۱-۲۲۲؛ زامباور، ۷-۲۴۶، ۲۴۴ و جدول S

B. Spuler, *Die Goldene Horde, die Mongolen in Russland 1223-*

1502 (Leipzig 1943).

به انضمام شجره‌نامه و فهرست‌هایی در صفحات ۴-۴۵۳ .
دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «جوجی» به قلم بویل ؛ «باتو» به قلم بارتولدو بویل ؛
و «خاندان باتو» به قلم (Sepurl) .

شیانیان : اعقاب جوچی

۹۰۵-۱۰۰۷/۱۵۰۰-۹۸

ماوراءالنهر

ابوالخیر (حکمران خوارزم)	۸۳۲-۷۳/۱۴۲۹-۶۸
محمد شیانی (فاتح ماوراءالنهر)	۹۰۵/۱۵۰۰
کوچ کنجو	۹۱۶/۱۵۱۰
مظفرالدین ابوسعید	۹۳۷/۱۵۳۱
ابوالغازی	۹۴۰/۱۵۳۴
عبدالله اول	۹۴۶/۱۵۳۹
عبداللطیف	۹۴۷/۱۵۴۰
نوروز احمد	۹۵۹/۱۵۵۲
پیرمحمد اول	۹۶۳/۱۵۵۶
اسکندر	۹۶۸/۱۵۶۱
عبدالله دوم	۹۹۱/۱۵۸۳
عبدالمومن	۱۰۰۶/۱۵۹۸
پیرمحمد دوم	۱۰۰۷/۱۵۹۸
امرای جانیه ، خانهای پیشین استراخان، در بخارا جانشین آنها شدند .	

هنگامی که توقتمش و اردوی سفید به سوی مغرب پیش راندند و به اردوی زرین در روسیه جنوبی یکی شدند ، سیریه غربی به دست اعقاب پسر

جوان جوچی ، شیبان ، افتاد که در تاریخ به نام شیبانیان معروفند . شاخه‌ای از اینان به عنوان خانهای تیومن تا قرن هفدهم در سبیریه باقی ماندند ، اما بیشتر اردوی شیبانی به ماوراءالنهر رفتند ، و در آنجا به اسم اوزبکان نامبردار گشتند ، که اجداد ساکنان اوزبکستان شوروی فعلی هستند . در سال ۱۴۴۷/۸۵۱ ابوالخیر خوارزم را از تیموریان گرفت ، و در ۹۰۶/۱۵۰۰ نوّه او محمد شیبانی ماوراءالنهر را فتح کرد . در طی قرن شانزدهم شیبانیان که بر مذهب تسنن بودند تقریباً لایتنقطع باشاهان صفوی که مذهب شیعه داشتند در جنگ و جدال بودند ، و با قدرتهای سنی دیگر چون سلاطین عثمانی و سلاطین مغول هند رابطه و داد و دوستی داشتند . شیبانیان در بخارا تا ۱۵۹۸/۱۰۰۷ حکومت کردند ، و در این زمان امرای جانیه ، که از فرزندان اوردا ، پسر جوچی ، و از طریق مادری از بستگان شیبانیان محسوب می شدند ، جای آنها را گرفتند . خانات خوارزم یا خیره تحت استیلای شاخه‌ای عرضی از شیبانیان به نام عربشاهیه در آمد ، و آنان تا قرن هیجدهم بر سر حکومت بودند .

گرای خانهای کریمه : انتخاب جوجی

۱۷۹۲ - ۱۲۰۸/۱۴۲۶ - ۸۳۱

حاجی گرای (دوره اول سلطنت)	۸۳۱ / ۱۴۲۶
حیدر گرای	۸۶۰ / ۱۴۵۶
حاجی گرای (برای بار دوم)	۸۶۰ / ۱۴۵۶
نور دولت گرای (دوره اول سلطنت)	۸۷۱ / ۱۴۶۶
منگلی گرای (دوره اول سلطنت)	۸۷۱ / ۱۴۶۶
نور دولت گرای (برای بار دوم)	۸۷۹ / ۱۴۷۴
منگلی گرای (برای بار دوم)	۸۸۰ / ۱۴۷۵
نور دولت (برای بار سوم)	۸۸۱ / ۱۴۷۶
منگلی (برای بار سوم)	۸۸۳ / ۱۴۷۸
محمد گرای اول	۹۲۰ / ۱۵۱۴
غازی گرای اول	۹۳۱ / ۱۵۲۹
سعادت گرای اول	۹۳۲ / ۱۵۲۴
اسلام گرای اول	۹۳۹ / ۱۵۳۲
صاحب گرای اول	۹۳۹ / ۱۵۳۲
دولت گرای اول	۹۵۸ / ۱۵۵۱
محمد گرای دوم	۹۸۵ / ۱۵۷۷
اسلام گرای دوم	۹۹۲ / ۱۵۸۴

غازی‌گرای دوم (دوره اول سلطنت)	۹۹۸/۱۵۸۸
فتح‌گرای اول	۱۰۰۵/۱۵۹۶
غازی‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۰۰۶/۱۵۹۶
توقتمش‌گرای	۱۰۱۶/۱۶۰۸
سلامت‌گرای اول	۱۰۱۷/۱۶۰۸
محمدگرای سوم (دوره اول سلطنت)	۱۰۱۹/۱۶۱۰
جان بیگ‌گرای (دوره اول سلطنت)	۱۰۱۹/۱۶۱۰
محمد سوم (برای بار دوم)	۱۰۳۲/۱۶۲۳
جان بیگ‌گرای (برای بار دوم)	۱۰۳۶/۱۶۲۷
عنایت‌گرای	۱۰۴۴/۱۶۳۵
بهادرگرای اول	۱۰۴۶/۱۶۳۷
محمدگرای چهارم	۱۰۵۱/۱۶۴۱
اسلام‌گرای سوم	۱۰۵۴/۱۶۴۴
محمد چهارم (برای بار دوم)	۱۰۶۴/۱۶۵۴
عادل‌گرای	۱۰۷۶/۱۶۶۶
سلیم‌گرای اول (برای بار اول)	۱۰۸۲/۱۶۷۱
مرادگرای	۱۰۸۹/۱۶۷۸
حاجی‌گرای دوم	۱۰۹۴/۱۶۸۳
سلیم‌گرای اول (برای بار دوم)	۱۰۹۵/۱۶۸۴
سعادت‌گرای دوم	۱۱۰۳/۱۶۹۱
صفاگرای	۱۱۰۳/۱۶۹۱
سلیم‌گرای اول (برای بار سوم)	۱۱۰۴/۱۶۹۲

دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۱۰/۱۶۹۹
سلیم‌گرای اول (برای بار چهارم)	۱۱۱۴/۱۷۰۲
غازی‌گرای سوم	۱۱۱۶/۱۷۰۴
قاپلان‌گرای اول (برای بار اول)	۱۱۱۹/۱۷۰۷
دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۲۰/۱۷۰۸
قاپلان‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۲۵/۱۷۱۳
دولت‌گرای سوم	۱۱۲۸/۱۷۱۶
سعادت‌گرای سوم	۱۱۲۹/۱۷۱۷
منگلی‌گرای دوم (برای بار اول)	۱۱۳۷/۱۷۲۴
قاپلان‌گرای اول (برای بار سوم)	۱۱۴۳/۱۷۳۰
فتح‌گرای دوم	۱۱۴۹/۱۷۳۶
منگلی‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۵۰/۱۷۳۷
سلامت‌گرای دوم	۱۱۵۲/۱۷۴۰
سلیم‌گرای دوم	۱۱۵۶/۱۷۴۳
ارسلان‌گرای (برای بار اول)	۱۱۶۱/۱۷۴۸
حلیم‌گرای	۱۱۶۹/۱۷۵۶
قیریم‌گرای (برای بار اول)	۱۱۷۲/۱۷۵۸
سلیم‌گرای سوم (برای بار اول)	۱۱۷۸/۱۷۶۴
ارسلان‌گرای (برای بار دوم)	۱۱۸۰/۱۷۶۷
مقصود‌گرای (برای بار اول)	۱۱۸۱/۱۷۶۷
قیریم‌گرای (برای بار دوم)	۱۱۸۲/۱۷۶۸
دولت‌گرای چهارم (برای بار اول)	۱۱۸۲/۱۷۶۹

قابلان گرای دوم	۱۱۸۴/۱۷۷۰
سلیم سوم (برای بار دوم)	۱۱۸۴/۱۷۷۰
مقصود گرای (برای بار دوم)	۱۱۸۵/۱۷۷۱
صالح گرای دوم	۱۱۸۶/۱۷۷۲
دولت گرای چهارم (برای بار دوم)	۱۱۸۹/۱۷۷۵
شاهین گرای (برای بار اول)	۱۱۹۱/۱۷۷۷
ضمیمه شدن کریمه به روسیه	۱۱۹۷/۱۷۸۳
بهادر گرای دوم	۱۱۹۸/۱۷۸۴
شاهین گرای (برای بار دوم)	۱۱۹۹/۱۷۸۵

دست‌نشانده
روسیه بودند

خان‌های تاتاران بجق یا بسارابی به عنوان نمایندگان عثمانی

شاهباز گرای	۱۲۰۳/۱۷۸۷
بخت گرای	۱۲۰۵-۸/۱۷۸۹-۹۳

در میان اعقاب پسر جوچی ، طغا تیمور (تغا تیمور) ، شاخه‌ای در طی منازعات خانوادگی که بعد از سال ۱۳۵۹/۷۶۰ اردوی زرین را متزلزل ساخت ، خود را در کریمه مستقر ساخت . اینان در آغاز دست نشانندگان توقتمش بودند ، اما بعد ، در آغاز قرن پانزدهم تحت سرکردگی حاجی گرای خان (متوفی در ۸۷۱/۱۴۶۶) کاملاً از اردوی زرین استقلال یافتند . نام خانوادگی گرای امکان دارد که از واژه کرای kerey نام یکی از خاندانهای اردوی زرین که به پشتیبانی حاجی گرای برخاستند ، اشتقاق یافته باشد . اینک خانات کریمه به صورت یکی از با دوامترین دولتهایی که از ذریه چنگیز خان نشأت یافته بود بیرون آمد .

سلاطین عثمانی از متحدان خانهای کریمه ، نخست در برابر اردوی زرین که خانهای آن امرای کریمه را رعایای خود می‌دانستند ، و سپس از قرن شانزدهم به بعد در برابر روسیه بودند . خانان گرای مدعی بودند که وارثان اردوی زرین

هستند، و در قرن شانزدهم گاهی در قازان حکومت داشتند. از آخر قرن شانزدهم خانهای گرای از پایتخت خود در باغچه سرای (سیمفروپل) بر بیشتر قسمت‌های جنوبی اوکراین و ناحیه سفلی دن – کوبان حکومت کردند، و دولت بی‌طرف مسلمانی میان امپراطوری عثمانی از یک طرف و روسیه و لهستان و سایر دولتها از طرف دیگر پدید آوردند. تابعیت خانهای گرای از عثمانیان از اینجا معلوم است که همیشه می‌بایست یکی از آنان به عنوان گروگان در دربار سلاطین عثمانی بسر برد؛ از سوی دیگر، این احساس مبهم هم وجود داشت که هرگاه دولت عثمانی برافتد خانهای گرای می‌توانند مدعی سلطنت و قلمرو آنان بشوند.

سیاست توسعه طلبی روسیه به سوی دریای سیاه و مدیترانه در قرن هیجدهم، وضعف سلاطین عثمانی صلاهی پایان استقلال خانات کریمه را در داد، و در ۱۷۸۳/۱۱۹۷ سپاهیان کاترین بزرگ کریمه را تسخیر کردند و آنرا ضمیمه روسیه ساختند. باری بعدها، یک یا دو تن از خانهای گرای، از طرف باب عالی به سرکردگی تاتارهای بسارابی منصوب شدند.

مآخذ: لین پول، ۲۳۵-۷؛ زامباور، ۸-۴۴۷ و جدول S

IA "Giray" (Halil Inalcik)

به انضمام نسینامه مفصلی که فهرست فوق مبتنی بر آنست.

فصل نهم ایران بعد از مغولان

آل مظفر یا مظفریان جنوب ایران

مبارزالدین محمد بن مظفر	۷۱۳/۱۳۱۴
قطب‌الدین شاه محمود (تاسال ۱۳۷۵/۷۷۶ در اصفهان و ابرقوه)	۷۵۹/۱۳۵۸
جلال‌الدین شاه شجاع (در فارس و کرمان، بعد از سال ۱۳۷۵/۷۷۶ در اصفهان نیز)	۷۶۵/۱۳۶۴
مجاهد‌الدین زین‌العابدین علی (تیمور او را در ۱۳۸۷/۷۸۹ از تخت سلطنت به‌زیر کشید)	۷۸۶/۱۳۸۴
عماد‌الدین احمد (در کرمان)	۷۸۶-۹۵/۱۳۸۴-۹۳
نصرة‌الدین یحیی (در یزد)	۷۸۹-۹۵/۱۳۸۷-۹۳
منصور (در اصفهان، فارس و عراق)	۷۸۹-۹۵/۱۳۸۷-۹۳
غلبه تیموریان	

مؤسس سلسله آل مظفر، شرف‌الدین مظفر، در نزد مغولان خدمت می‌کرد، و غازان خان او را امیر هزاره و حکمران شهری در نزدیک اصفهان ساخت. پسرش محمد نیز حکمران یزد بود، و در اغتشاشاتی که بعد از مرگ سلطان ابوسعید در ۷۶۳/۱۳۳۶ در قلمرو ایلخانان روی داد بعد از مجادلات طولانی با ابواسحاق اینجو به‌بسط مستملکات خود در فارس پرداخت. ازدواج

با دختر آخرین حکمران قتلخ خانیه کرمان این ایالت را هم به‌زیر استیلای او درآورد. در ۷۵۸/۱۳۵۶ محمد مالک‌الرقاب فارس و عراق بود، و از این‌رو در صدد تاختن به آذربایجان برآمد. تبریز را گرفت، اما نتوانست آن را نگهدارد. محمد را پسرش شاه شجاع از سلطنت خلع کرد، اما شاه شجاع گرفتار منازعه با برادر خود محمود، حکمران اصفهان، شد و تا زمان مرگ محمود این منازعه ادامه داشت. محمود در مبارزه با برادرش، از دشمنان قدیمی خاندان خود، یعنی جلایریان کمک خواست، و شاه شجاع چون سرانجام اصفهان را به‌دست آورد، علیه سلطان حسین بن اویس جلایری لشکر به آذربایجان برد. اما در این هنگام سایه تیمور بر مرزهای ایران پدیدار شد، و شاه شجاع با عجله با وی از در تسلیم درآمد. اما جانشینان او کمتر از وی ملاحظه‌کار و با احتیاط بودند. شاه شجاع قبل از مرگش که در ۷۸۶/۱۳۸۴ اتفاق افتاد، قلمرو خود را بین برادرش احمد و پسرش زین‌العابدین تقسیم کرد. کرمان را به احمد و فارس و شیراز را به زین‌العابدین داد. مشاجرات داخلی در قسمتهای مختلف قلمرو آل مظفر سبب ضعف آنان شد. زین‌العابدین ابتدا به اطاعت تیمور گردن نهاد، اما تیمور پس از آنکه شش تن از گردآورندگان خراج او در شورش عوام‌الناس در اصفهان کشته شدند، آن شهر را غارت کرد. آخرین امیر مظفری، منصور در هنگامی که تیمور تصمیم گرفته بود (۷۹۵/۱۳۹۳) که استقلال سلاطین مغرب ایران را درهم بکوبد، حکومت تمام فارس و عراق را در دست داشت. در جنگی که میان منصور و تیمور در گرفت، منصور کشته شد، و تمام شاهزادگان مظفری قتل عام شدند.

مآخذ: لین بول، ۲۴۹-۵۰؛ یوستی، ۴۶۰؛ زامباور ۲۵۴؛ دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «آل مظفر» و «شاه شجاع»؛ به قلم ك، زرتین

(K. V. Zettersteen)

آل جلایر یا جلایریان عراق ، کردستان ، آذربایجان

تاج‌الدین حسن بزرگ	۷۳۶/۱۳۳۶
اویس اول	۷۵۷/۱۳۵۶
جلال‌الدین حسین اول	۷۷۶/۱۳۷۴
غیاث‌الدین احمد	۷۸۴/۱۳۸۲
بایزید (در کردستان)	۷۸۴-۵/۱۳۸۲-۳
شاه ولد	۸۱۳/۱۴۱۰
محمود (دوره اول سلطنت، تحت قیمومت مادرش ملکه تندو)	۸۱۴/۱۴۱۱
اویس دوم	۸۱۸/۱۴۱۵
محمد	۸۲۴/۱۴۲۱
محمود (برای بار دوم)	۸۲۵/۱۴۲۲
حسین دوم	۸۲۷-۳۵/۱۴۲۴-۳۲
استیلای ترکمانان قراقویونلو بر جنوب عراق	

جلایریان از جمله دولتهایی بودند که جانشین دولت ایلخانان ایران شدند، و سرزمینهای آنها را در عراق و آذربایجان مملک گشتند. گمان می‌رود که جلایر در اصل قبیله‌ای از قبایل پیرو هلاکو بوده است. مؤسس دولت این خاندان امیر حسن بزرگ بود که در زمان سلطان ابوسعید حکمرانی آناتولیا را داشت.

وی بعداً بر امرای چوپانی استیلا یافت ، و بغداد را مرکز قدرت خویش قرار داد . با وجود این ، از سلاطین ابلخانی تا سال ۷۴۷/۱۳۴۶ تبعیت می‌کرد ، و این در زمان پسرش اویس بود که قدرت جلایری یکسره استقلال یافت . اویس آذربایجان را در سال ۷۶۱/۱۳۶۰ تسخیر کرد ، و تفوق خود را در فارس بر امرای آل مظفر که باهم در حال مخاصمه بودند ، تحمیل کرد ، اما جانشینان او مواجه با قدرت نو برخاسته ترکمانان قراقویونلو در دیار بکر ، و حمله خانان جاه طلب اردوی زرین از طریق قفقاز به آذربایجان گشتند . پسر اویس ، احمد ، باتیمور که اینک در شمال ایران و عراق بود به مخالفت برخاست ، ولی شکست خورد و به نزد مماليك مصر گریخت ، و تنها پس از مرگ تیمور در ۸۰۷/۱۴۰۵ ، به بغداد بازگشت . باری ضرباتی که از یورشهای تیموریان بر پیکر دولت جلایری فرود آمد آن را ضعیف و ناتوان ساخت . دیری نگذشت که آذربایجان به دست ترکمانان قراقویونلو افتاد ، و پس از آن خود بغداد به تصرف آنان درآمد (۸۱۵/۱۴۱۲) . تنها در قسمت سفلی عراق و واسط و بصره و شوشتر امرای کوچک جلایری به عنوان دست نشاندهگان شاهرخ میرزای تیموری باقی ماندند ، ولی عمر آنان نیز با قتل امیر حسین دوم در حله به سال ۸۳۵/۱۴۳۲ به پایان رسید .

مآخذ : لین پول ، ۸-۲۴۶ : زامباور ۲۵۳
دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «جلایریان» به قلم ج. م. سمیت (J. M. Smith Junr)

تیموریان

۷۷۱-۹۱۲/۱۳۷۰-۱۵۰۶

ماوراءالنهر و ایران

۱ - حکمرانان بزرگ تیموری در سمرقند

تیمور	۷۷۱/۱۳۷۰
خلیل (تا سال ۸۱۲/۱۴۰۹)	۸۰۷/۱۴۰۵
شاهرخ (ابتدا فقط در خراسان)	۸۰۷/۱۴۰۵
الغ بیگ	۸۵۰/۱۴۴۷
عبداللطیف	۸۵۳/۱۴۴۹
عبدالله میرزا	۸۵۴/۱۴۵۰
ابوسعید	۸۵۵/۱۴۵۱
احمد	۸۷۳/۱۴۶۹
محمود بن ابی سعید	۸۹۹-۹۰۶/۱۴۹۴-۱۵۰۰
استیلای شیانیان	

۲ - حکمرانان تیموری در خراسان بعد از وفات الغ بیگ

بابر	۸۵۳/۱۴۴۹
محمود بن بابر	۸۶۱/۱۴۵۷
ابوسعید	۸۶۳/۱۴۵۹
یادگار محمد	۸۷۳/۱۴۶۹

۸۷۵/۱۴۷۰ حسین بایقرا

۹۱۲/۱۵۰۶ بدیع الزمان

استیلای شیبانیان

۳ - حکمرانان تیموری در غرب ایران و عراق بعد از مرگ تیمور

۸۰۷/۱۴۰۴ میرانشاه

۸۱۲/۱۴۰۹ خلیل

۸۱۷/۱۴۱۴ عیال

۸۱۷-۱۸/۱۴۱۴-۱۵ آیلنکر

یکی شدن قلمرو این حکمرانان با قلمرو شاهرخ

خاندان تیمور مدعی بودند که از اعقاب چنگیز خان هستند. پدر تیمور در زمانی که اقتدار سیاسی مغولان جغتایی در ماوراءالنهر بر اثر بی‌کفایتی حکمرانان اسمی آن که از اولاد تغلق تیمور بودند از هم گسیخته و ضعیف شده بود، فرمانروای کیش بود. تیمور ماوراءالنهر را پایگاه و هستهٔ امپراطوری بزرگی که در دشتها برپا کرد ساخت. و سیور غتمش و محمود را، که از اولاد اوگتای پسر چنگیز بودند، اسماً به‌خانی آنجا برگماشت.

نخستین لشکر کشی تیمور به‌خوارزم و خراسان بود، و پس از آن وی به‌جد برای تسخیر ایران دامن به‌کمر زد. در طی يك يورش و جنگ پنج‌ساله که از سال ۷۹۷/۱۳۹۵ شروع شد، آل مظفر را که حکمرانان فارس بودند از میان برداشت، و سلطان احمد بن اویس جلایری را از عراق بیرون راند. اما مرز شمالی قلمرو تیمور باز بود، و رقیب بزرگ وی در دشتهای شمالی توقتمش، خان اردوی سفید، بود که اردوی سفید و اردوی ازرق را باهم متحد ساخته و به‌این ترتیب بر تمام دشت قبیچاق تفوق یافته بود. از این رو، تیمور در سال ۷۹۷/۱۳۹۵ به‌دشت قبیچاق تاخت و تا مسکو و استراخان پیش راند.

اما کوشش عمده تیمور صرف تسخیر سرزمین‌های پربرکت اسلامی شد، و در این منطقه یورشهای وی اثر ویرانگری بر اوضاع سیاسی آن زمان داشت. تیمور در طی لشکرکشی به هند در ۹-۱۳۹۸/۸۰۰ دهلی را غارت کرد، و سقوط امرای تغلقی را تسریع نمود، و راه را برای برآمدن سلطنتهای مستقلی چون جونپور، گجرات، مالوه و خاندش هموار کرد. در مغرب، تیمور سلطان عثمانی بایزید اول را در آنکارا (انقره) شکست داد (۸۰۵/۱۴۰۲) و به دولتهای ترکمان آناتولیا مجال داد که چند دهه دیرتر بیایند و دیرتر در امپراطوری عثمانی تحلیل روند.

تیمور قبل از مرگش که درست در لحظه‌ای واقع شد که قصد چین کرده بود، قلمرو خود را میان پسران و نوه‌هایش قسمت کرد، اما همینکه وحشتی که از وجود شخص وی ایجاد شده بود زائل گشت تیموریان به‌صورت حکمرانان محلی در خراسان و ماوراءالنهر درآمدند. نخست دو دولت معتبر تحت حکومت دو پسر تیمور، جلال‌الدین ایران‌شاه در مغرب ایران و عراق، و شاهرخ در خراسان و بعداً در ماوراءالنهر، به‌وجود آمد. زندگی خود تیمور سراسر به‌جنگ و فتوحات نظامی گذشت، و حال آنکه امرای تیموری قرن پانزدهم به‌دنیای شرقی اسلامی وحدت فرهنگی باشکوهی بخشیدند، و ثمرات این فرهنگ در ادبیات ترکی جغتائی و فارسی و معماری و نقاشی و کتابسازی بسیار عالی و چشمگیر بود. به‌علاوه الغ بیگ، پسر شاهرخ میرزا، به‌خاطر علاقه‌ای که به مسائل نجومی ابراز می‌داشت مشهور است.

در سال ۸۲۳/۱۴۲۰ شاهرخ تمام قلمرو پیشین تیمور را در فارس و عراق به‌زیر سلطه خویش در آورده بود و برهندوستان و چین نیز استیلای اسمی داشت. برادر زاده‌اش، سلطان ابوسعید بعد از سلطان محمد فاتح، سلطان عثمانی، نیرومندترین پادشاه زمان خویش بود، هرچند که نتوانست جلو تاخت و تاز اوزبکان را در اطراف امودریا بگیرد، و لشکرکشی سال ۸۷۳/۱۴۶۸ وی به جانب‌داری از حسن علی، امیر قراقویونلو، در برابر اوزن حسن،

سلطان ترکمانان آق قویونلو ، و تصرف مجدد سرزمینهایی که هنگام مرگ شاهرخ از دست رفته بود ، به‌ادبار انجامید . سلطان حسین بایقرا آخرین امیر بزرگ تیموری بود که از هرات بر خراسان حکومت می‌کرد . در دربار وی بود که واپسین تلاء لؤفرهنگ تیموری بدرخشید . مردان بزرگی چون عبدالرحمن جامی ، شاعر معروف ، و امیر علیشیر نوائی ، و بهزاد ، نقاش مشهور ، از منسوبان دربار وی بودند .

تیموریان آخرین سلسله بزرگ اسلامی بودند که از دشتهای اروسیا [ناحیه بین اروپا و آسیا] برخاستند . با برآمدن دولتهای بزرگی چون دولت آل عثمان ، و صفویه و مغولان هند که همه در قشون خود سلاح آتشین به‌کار می‌بردند و از فنون پیشرفته نظامی برخوردار داشتند ، جلو هجومهای بزرگ مردم صحرانشین دشتهای منطقه اروسیا برای همیشه گرفته شد .

مآخذ : لین پول ، ۸-۲۶۵ : یوستی ۳-۴۷۲

زاخو ، ۱-۳۰ : زامباور ، ۷۰-۲۶۹ و جدول

R. M. Savory, "The Struggle for Supermacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam* XL (1964) , 35-65.

ترکمانان قراقویونلو
۱۴۶۸-۱۳۸۰/۸۷۳-۷۸۲
آذربایجان و عراق

قرا محمد ترمش	۷۸۲/۱۳۸۰
قرا یوسف	۷۹۱/۱۳۸۹
یورش تیمور	۸۰۲-۱۴۰۰
قرا یوسف (مجددا)	۸۰۹/۱۴۰۶
اسکندر	۸۲۳/۱۴۲۰
جهانشاه	۸۴۱/۱۴۳۸
حسن علی	۸۷۲-۳/۱۴۶۷-۸
استیلای ترکمانان آق قویونلو	

ترکمانان قراقویونلو یا «سیاه گوسپندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودند که از جلو حمله مغول به سوی مشرق رانده شدند. گمان می‌رود که خاندان فرمانروای آنها از طایفه ایوا، از طوایف ترکمانان غز بود و مقر قدرتشان شمال دریاچه‌های وان و اورمیه بود، و از آنجا به تدریج بر آذربایجان و دامنه‌های شرقی آناتولیا استیلا یافتند.

قرا محمد، بزرگ این خاندان در خدمت سلطان اویس جلایر بود، اما پسرش قرا یوسف تبریز را که از این پس مقر ترکمانان قراقویونلو گشت گرفت و خود را مستقل ساخت. اما بدبختانه باتیمور از در مخالفت برخاست، و ناگزیر به فرار به نزد مماليك مصر گشت، و تنها پس از مرگ تیمور، در

۸۰۹/۱۴۰۶ دوباره تبریز را متصرف شد. ترکمانان قراقویونلو پس از آنکه پایه‌های قدرت خویش را مستحکم ساختند با ترکمانان آق قویونلو که رقبای آنان در دیاربکر بودند، و با گرجیان و شروانشاهان در قفقاز، و امرای تیموری در مغرب ایران، به جنگ برخاستند. چون شاهرخ میرزا وفات یافت جهان‌شاه سلطه خود را بر عراق، فارس، کرمان، و حتی عمان بگسترده و پس از همه این‌ها، به اوزن حسن، حکمران قوی پنجه ترکمانان آق قویونلو در دیاربکر تاخت، اما از او شکست یافت و کشته شد. جهان‌شاه دو سال قبل از مرگش نیز شاخه فرعی از ترکمانان قراقویونلو را که از زمان قرا یوسف در بغداد حکومت داشتند، برانداخته بود. وقتی که جهان‌شاه کشته شد پسرش حسن علی از تبعید به تبریز بازگشت، اما نتوانست سپاهیان سرکش قراقویونلو را به تابعیت خویش درآورد، و در ۸۷۳/۱۴۶۸ کشته شد.

از نظر سیاسی برآمدن اتحادیه ترکمانان قراقویونلو صلاهی پایان کار حکومت ایلخانان در عراق و مغرب ایران، و نیز نشانه عدم توانایی تیموریان برای حفظ موقعیت خویش در مغرب ایران بود. از نظر نژادی، تمرکز و اتحاد ترکمانان سبب شد که آذربایجان سریعتر تحت تأثیر نژاد و زبان ترکی قرارگیرد. اما در مورد علائق دینی قراقویونلوها، مآخذ متأخر آنها را صرفاً شیعه می‌دانند، و حال آنکه منابع معاصر چنین نظر قاطعی ندارند. آنچه که می‌توان گفت اینست که معتقدات شیعی در میان ترکمانان آسیای غربی در این زمان بسیار شایع بوده‌است، و این نکته را ظهور صفویه به خوبی نشان می‌دهد.

مآخذ: لین پول، ۲۳۵؛ زامباور، ۲۵۷.

IA "Kara--Koyunlular" (Faruk Sümer).

با شجره نامه ای مفصل.

ترکمانان آق قویونلو

۷۸۰-۹۱۴/۱۳۷۸-۱۵۰۸

دیار بکر، آناطولیای شرقی، آذربایجان

قرايولوك عثمان	۷۸۰/۱۳۷۸
حمزه، با برادرش علی تا ۸۴۲/۱۴۳۸	۸۳۹/۱۴۳۵
در منازعه بود.	
جهانگیر	۸۴۸/۱۴۴۴
اوزن حسن	۸۵۷/۱۴۵۳
خلیل	۸۸۲/۱۴۷۸
یعقوب	۸۸۳/۱۴۷۸
بایسنقر	۸۹۶/۱۴۹۰
رستم	۸۹۸/۱۴۹۳
احمد گوده (Gövde)	۹۰۲/۱۴۹۷
مراد (در قم)	۹۰۳/۱۴۹۷
الوند (در آذربایجان، بعداً تا زمان مرگش	۹۰۳/۱۴۹۸
در ۹۱۰/۱۵۰۴، در دیار بکر)	
محمد میرزا (در جبال و فارس تا	۹۰۳/۱۴۹۸
۹۰۵/۱۵۰۰)	
مراد (بعداً حکمران بگانه)	۹۰۷-۱۴/۱۵۰۲-۸
	استیلای صفویان

ترکمانان آق قویونلو یا «سپیدگوسفندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودند که مرکزشان در دیار بکر بود. طبقه فرمانروای آنها از طایفه بایندر از طوایف قدیمی غز بود، و از این طایفه که در نیمه قرن چهاردهم به طرابوزان تاخته‌اند، در منابع و مآخذ بیزانسی نام برده شده است. مؤسس واقعی این سلسله قرايولوك عثمان بود که مادرش کومنا نامی بود، و خودش یکی از شاهزاده خانمهای بیزانسی را به‌زنی داشت. روابط این سلسله با امپراتوران طرابوزان برای مدت مدیدی بسیار نزدیک بود. قرايولوك، برخلاف امرای قراقویونلو، با تیمور از در آشتی درآمد، و به‌طرفداری از تیمور با بایزید، سلطان عثمانی، در آنکارا (آنقره) جنگید (۸۰۵/۱۴۰۲)، و تیمور به پاداش این خدمت دیار بکر را به او بخشید. راه بسط قدرت ترکمانان آق قویونلورا به‌مشرق مدتها ترکمانان قراقویونلوسد کرده بودند، اما اوزن‌حسن، نام‌آورترین امیر این سلسله، سرانجام جهانشاه را در ۸۷۲/۱۴۶۷ شکست داد. پس از آن اوزن‌حسن با شکست دادن سلطان ابوسعید تیموری، توانست حکومت ترکمانان آق قویونلو را در سرتاسر ایران تا خراسان و عراق و خلیج فارس بگسترده.

باری، دشمن عمده اوزن‌حسن، سلاطین عثمانی بودند که در قرن پانزدهم دولتهای ترك بازمأنده آناتولیارا می‌بلعیدند، و فشاری بی‌آرام بر مشرق وارد می‌آوردند. سیاست ضد عثمانی اوزن‌حسن وی را با قرامانیان متحد ساخت. نیز وی کوشید که طرابوزان را که با امپراتوران آن از طریق همسر بیزانسی خویش، دسپینا، خویشاوندی داشت، از حملات محمد فاتح نجات دهد. در دوران سلطنت اوزن‌حسن، دولت آق قویونلو اهمیت بین‌المللی یافت. در سال ۸۶۸/۱۴۶۴ باب ارتباطات سیاسی با دشمنان و نیز سلاطین عثمانی مفتوح گردید، و آلات و افزار جنگ از و نیز برای دولت آق قویونلو گسیل‌گشت. باوجود این، قوای اوزن‌حسن از عهده توپخانه عثمانی در جنگ ترجان در ۸۷۸/۱۴۷۳ برنیامدند، و وی به‌سختی شکست یافت. پسرش یعقوب

جنگ را ادامه داد، اما از این زمان به بعد سلسله آق قویونلو به علت مشاجرات داخلی و ستیزه‌های مربوط به جانشینی رو به اضمحلال نهاد. قرامانیان شکست یافتند، و پایه‌های عقیدتی آق قویونلوهای سنی‌مذهب اینک بر اثر انتشار تبلیغات شیعی صفویان، در میان ترکمانان آناتولیا متزلزل گشت. در سال ۹۰۶/۱۵۰۱ الوند از شاه اسماعیل صفوی در نزدیکی نخجوان شکست خورد، و آخرین سلطان آق قویونلو از ترس به سلطان سلیم، سلطان عثمانی، پناه برد. الوند اندکی پیش از شکستش یک دولت فرعی مستقل آق قویونلو را در ماردین، واقع در دیار بکر نابود ساخت، و بنابراین با فرار آخرین حکمران، دولت ترکمانان آق قویونلو در همه جا به پایان رسید.

مآخذ: ابن بول، ۲۵۴؛ زامباور، ۹-۲۵۸

IA "AK Koyunlular" (M. H. Yinac)

به اضمحلال يك نسبه

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «آق قویونلو» به قلم و. مینورسکی.

R. M. Savory, "The Struggle for supremacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam*, LX (1964), 35-65

صفویان

۹۰۷-۱۱۴۵/۱۵۰۱-۱۷۳۲

ایران

	اسماعیل اول	۹۰۷/۱۵۰۱
	طهماسب اول	۹۳۰/۱۵۲۴
	اسماعیل دوم	۹۸۴/۱۵۷۶
	محمد خدا بنده	۹۸۵/۱۵۷۸
	عباس اول	۹۹۶/۱۵۸۸
	صفی اول	۱۰۳۸/۱۶۲۹
	عباس دوم	۱۰۵۲/۱۶۴۲
	سلیمان اول (صفی دوم)	۱۰۷۷/۱۶۶۶
	حسین اول	۱۱۰۵/۱۶۹۴
	طهماسب دوم	۱۱۳۵/۱۷۲۲
	عباس سوم	۱۱۴۵/۱۷۳۲
فرمانروایان اسمی در بعضی قسمتهای ایران	سلیمان دوم	۱۱۶۳/۱۷۴۹
	اسماعیل سوم	۱۱۶۳/۱۷۵۰
	حسین دوم	۱۱۶۶/۱۷۵۳
	محمد	۱۲۰۰/۱۷۸۶

صفویان با آنکه ترك زبان بودند ، ولی به احتمال قوی اصلی کردی داشتند. متأسفانه اخبار و اطلاعات قابل اعتمادی در این باره در دست نیست، زیرا

صفویان همینکه پایه‌های قدرت خود را در ایران مستحکم ساختند، عمداً مدارك مربوط به اصل و تبار خود را تحریف و دستکاری کردند. اما تردید نیست که آنان نیز مانند بسیاری از سلسله‌های منطقه آناتولیا، دیار بکر، و آذربایجان که در آنجا ترکمانان بسیار و دارای نفوذ سیاسی بودند، از میان درویشان برخاستند. شیخ صفی‌الدین (متوفی در ۷۳۵/۱۳۳۴) فرقه صفویان صفویه را در اردبیل، از شهرهای آذربایجان، تأسیس کرد، و با آنکه خود وی به احتمال بسیار مذهب سنت داشت پیروان وی در منطقه‌ای که بدعت‌گزاری و بخصوص شیعیگری رواج داشت قدرت یافتند، و از این‌رو در قرن پانزدهم آشکارا به مذهب تشیع گرویدند و از طرفداران آن شدند.

اینک تبلیغات شدیدی در میان ترکمانان آناتولیای شرقی آغاز شد که هدف آن نخست برانداختن قدرت ترکمانان قراقویونلو و سپس ترکمانان آق‌قویونلو بود. در سال ۹۰۷/۱۵۰۱ اسماعیل بن حیدر آذربایجان را از امرای آق‌قویونلو گرفت، و در طی ده سال، تمام ایران را به زیر سلطه خویش در آورد، و شاهنشاهی صفویه را بنیان نهاد. حکومت صفویان به زودی جنبهٔ تئوکراسی گرفت، زیرا اسماعیل و جانشینانش نه تنها نسب خود را به آل علی رسانیدند بلکه به عنوان مظهر امامان شیعه مقامی نیمه ربانی برای خویش ادعا کردند. از این‌رو، فرمانبرداری طوایف ترک پشیمان آنها، که بدیشان به مناسبت کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند قزلباش (سرخ‌سران) می‌گفتند نه فقط به لحاظ سیاسی بلکه از نظر روحانی نیز بود. در زمان صفویان مذهب تشیع دین ملی مملکتی گردید که تا این زمان دست کم اسماً مذهب تسنن داشت. از این‌رو، عهد آنان به خاطر پا گرفتن و استوار شدن مذهب شیعه در تاریخ ایران دارای اهمیت فوق‌العاده است. در نتیجهٔ این جریان، احساس تازه‌ای از ملیت و وحدت در ایران پیدا شد، که بدان توانایی داد که بی‌آنکه بر یکپارچگی آن از لحاظ خاک و ملیت خدشه‌ای وارد آید، تا این روزگار پایدار بماند.

از نظر نظامی، «شاه اسمعیل و جانشینانش با دشمنی سخت همسایگان

سنی خود، سلاطین عثمانی در مغرب و اوزبکان در شمال شرقی، مواجه بودند. در مرز جیحون شاهان صفوی به‌تازگی استیلایی به هم زده بودند، و شهرهای مرزی چون هرات و مشهد و سرخس میان آنان و دشمنانشان دست به دست می‌گشت. اما یورشهای ترکمانان برای غارت کردن و برده‌گرفتن تا قرن نوزدهم ادامه داشت. سلاطین عثمانی که در این هنگام در اوج قدرت خویش بودند، دشمنان سرسختی برای صفویان بودند. پیروزی سلطان سلیم یاوز بر صفویان در نبرد چالدران (۱۵۱۴/۹۲۰) برای آل عثمان پیروزی در فن لشکرکشی و نیز نمایش تفوق آنان در به کار بردن سلاحهای آتشین بود (صفویان مانند سلاطین مملوک مصر تا مدت مدیدی با استعمال توپخانه و سلاحهای آتشین کوچک مخالف بودند). اندکی بعد کردستان، دیار بکر، و بغداد به دست عثمانیها افتاد و آذربایجان مورد حملات مکرر آنها قرار گرفت. بعداً پایتخت صفویان از تبریز که شهری آسیب‌پذیر و در معرض حمله دشمن بود به قزوین و سپس اصفهان منتقل شد.

دوران سلطنت شاه‌عباس اول که تقریباً مقارن با سلطنت حکمرانان بزرگی چون الیزابت اول، ملکه انگلیس، فیلیپ دوم، شاد اسپانیا، ایوان مخوف، امپراتور روسیه، و اکبر امپراتور مغول هند، بود اوج قدرت سیاسی و نیز تمدن و فرهنگ صفوی است، و نمونه‌هایی از بزرگترین موفقیت‌های آن را در زمینه هنری در معماریهای زیبا و بی‌نظیر این عصر در اصفهان می‌توان دید. در زمان وی عثمانیها از آذربایجان رانده شدند، و سلطه ایرانیان بر قسمت شرقی قفقاز و خلیج فارس قوی شد. روابط سیاسی با اروپا برقرار گردید (هرچند اتحاد بزرگ صفویان و اروپائیان علیه دولت عثمانی که نقشه آن طرح شده بود هرگز تحقق نیافت)، و ارتباطات بازرگانی و فرهنگی توسعه یافت. برای خنثی کردن نفوذ سیاسی افراد قزلباش در مملکت، شاد عباس عده‌ای از مسلمانان گرجی و چرکسی را به خدمت گرفت، و سپاه محافظی از آنها تشکیل داد. و نیز به ترکمانانی که تابع شخص وی بودند نه تابع

رؤسای طوایف بزرگ ترکمان - و از این رو به آنها شاهسون (= شاهدوستان) می‌گفتند - پروبال داد .

بعد از مرگ شاه عباس دوم در ۱۰۷۷/۱۶۶۶ زوال و انحطاط دولت صفوی آشکار گردید. سلطه صفویان در مشرق تا قندهار در افغانستان رسیده بود، ولی در این ناحیه که سنی‌نشین بود احساسات ضدشیعه رواج داشت، و حکمران صفوی آنجا که نامش میرویس بود در نخستین سالهای قرن هیجدهم خویشتن را مستقل اعلام کرد. در ۱۱۳۵/۱۷۲۲ پسر میرویس، محمود، به ایران تاخت، و تا برآمدن نادرشاه، افغانها قسمت اعظم ایران را تصرف کردند. بعد از آن افراد مختلفی از خاندان صفوی به سلطنت رسیدند که حکمرانان اسمی بیش نبودند، و در حقیقت حکومت واقعی سلسله صفوی در ۱۱۴۵/۱۷۳۲ به پایان رسید.

مآخذ: لین پول، ۹-۲۵۵؛ یوستی، ۴۷۹؛ زامباور، ۲-۲۶۱.

R.M.Savory, "The Safavids in Persia", in *Cambridge History of Islam*, II (دردست چاپ)

افشاریه

۹۵-۱۷۳۶/۱۲۱۰-۱۱۴۸

ایران

نادرشاه ، طهماسب قلی خان	۱۱۴۸/۱۷۳۶
عادل شاه ، علی قلیخان	۱۱۶۰/۱۷۴۷
ابراهیم	۱۱۶۱/۱۷۴۸
شاهرخ (درخراسان)	۱۱۶۱-۱۲۱۰/۱۷۴۸-۹۵
زندیه وقاجاریه	

نادر رئیس طایفه افشار بود ، وافشاریه طایفه ای از ترکمانان بودند که در شمال خراسان اقامت داشتند ، در همین ناحیه بود که نادرشاه بعدها قلعه نادری را که هم قلعه هم خزانه او بود ساخت . در این دوره که دولت صفوی درحالت احتضار بود ، و بیشتر خاک ایران به دست افغانها افتاده بود ، وحدت ملی ایران که در زمان سلاطین اول صفوی بنیانی استوار یافته بود ، داشت از هم می پاشید . ازاین رو برعهده نادر بود که وحدت ویکپارچگی ایران را از نو استوار سازد ، و وی این کار را کرد ، هرچند که این کار به قیمت فقر اقتصادی و مالی مملکت تمام شد .

نادر، در زمان شاه طهماسب دوم صفوی ودر خدمت وی به قدرت رسید ، و به تدریج افغانها را از خاک ایران بیرون کرد ، و چون این مهم در ۱۷۲۷/۱۱۴۰ به انجام رسید شاه طهماسب حکومت خراسان ، کرمان ، سیستان ، و مازندران را به وی داد . با چنین قلمرو وسیعی در تحت فرمان ، نادر چون فرمانروای مستقلی به حکومت پرداخت و سکه به نام خویش ضرب کرد ، و اینک به مقابله

دشمنان خارجی برخاست ، و در ۱۷۳۰/۱۱۴۳ عثمانیها را از آذربایجان و همدان بیرون راند ، و در قفقازیه تا دل داغستان پیش رفت . در این هنگام شاه طهماسب قراردادی با دولت عثمانی و روسیه منعقد ساخت که به سود ایران نبود ، و این امر بهانه به دست نادر داد ، و وی شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد ، و یکی دیگر از شاهزادگان صفوی را به سلطنت برداشت ، تا اینکه در سال ۱۷۳۶/۱۱۴۸ رسماً خود را شاه خواند . وی برای خاتمه دادن به نزاع شیعه و سنی که بین دولت ایران و عثمانی جنگ انداخته بود مذهب شیعه اثنی عشری را که صفویان دین مملکت قرار داده بودند رها کرد ، و به جای آن صورت ملایمتری از تشیع را که منتسب به امام ششم شیعیان ، امام جعفر صادق ، بود جایگزین آن ساخت ، اما این سیاست آشتی طلبانه اختلاف میان ایران و عثمانی را پایان نداد . هزینه جنگهای پی در پی ، نادر را به لشکر کشی درخشان و موفقیت آمیزش به هند ، در سال ۱۷۳۸-۹/۱۱۵۱-۲ وادار ساخت ، و در نتیجه این لشکر کشی محمدشاه ، امپراطور مغول هند، ناگزیر تمام ایالات واقع در شمال و غرب رود سند را به نادر وا گذاشت ، و نیز خراج گزافی را عهده دار شد . در نتیجه تحصیل این خراج نادرشاه مدت سه سال مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف ساخت . در سال ۱۷۴۱/۱۱۵۴ سوء قصدی به جان نادر شد ، که شك می رفت پدرش رضاقلی میرزا نیز در آن دست داشته است . این حادثه مایه تغییر اخلاق نادر گردید ، و از آن پس سیاست و رفتار وی روز به روز ظالمانه تر و نامعقول تر گردید . در ایالات مختلف شورشهایی علیه سختگیرهای او برپا شد ، و سرانجام در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ عددای از رؤسای افشاریه و قاجاریه به چادر او ریختند و او را به قتل رسانیدند . پس از وی دوتن از برادرزادگان وی مدت کوتاهی سلطنت کردند ، و سپس نوه اش ، شاهرخ ، نزدیک به نیم قرن در خراسان حکومت کرد . اما با کشته شدن نادر شکوه سلطنت افشاریه نیز از میان رفت ، و ایران که خسته و مانده شده بود پذیرای دوران بالنسبه آرام و پررونق زندیه گشت .

مآخذ : لین پول ، ۹-۲۵۲ ، ۲۶۲ : زامباور ، ۲۶۱ .
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول . مقاله « نادرشاه » به قلم و . مینورسکی .

محمد کریم خان	۱۱۶۳/۱۷۵۰
ابوالفتح	۱۱۹۳/۱۷۷۹
محمدعلی	
صادق (درشیراز)	۱۱۹۳-۵/۱۷۷۹-۸۱
علیمراد (در اصفهان)	۱۱۹۳-۹/۱۷۷۹-۸۵
جعفر	۱۱۹۹/۱۷۸۵
لطفعلی	۱۲۰۳-۹/۱۷۸۹-۹۴
قاجاریه	

در هرج و مرجی که بعد از مرگ نادرشاه برپا شد، سرکردگان نظامی مختلف در ایالات ایران سر برافراشتند و قدرت به دست آوردند. سردار افغانی نادر، احمد درانی، دولتی از افغانه در سرزمینهایی که جزء متصرفات نادر در شمال غربی هند بود تشکیل داد. در خراسان شاهرخ افشار، با آنکه کور بود، همچنان متزلزل بر سر قدرت ماند. درمازندران رئیس طایفه قاجار، محمدحسن خان، قدرت محلی خود را حفظ کرد، و در آذربایجان، یکی دیگر از سرداران افغانی نادر، به نام آزادخان، استقرار یافت. در جنوب ایران، نخست قدرت در دست علیمرادخان بختیاری بود که اصفهان را گرفت، و یکی از شاهزادگان صفوی را به نام شاه اسماعیل سوم به سلطنت برداشت (۱۱۶۳/۱۷۵۰). محمد کریم خان زند سردار و متحد علیمرادخان بود. وی سربازی از قبایل لر بود،

واصل و تبار معروفی نداشت . هنگامی که علیمردان‌خان به قتل رسید، محمد کریم‌خان خود را فرمانروای یگانه جنوب ایران ساخت .

آزادخان با کریم‌خان بدون جنگ و خونریزی از در آشتی درآمد ، اما کریم‌خان با محمدحسن‌خان قاجار نزاعی طولانی داشت ، و سرانجام توانست پایه‌های قدرت خود را در سراسر ایران محکم سازد . محمد کریم‌خان هرگز خود را شاه نخواند ، بلکه از شیراز به عنوان وکیل یا نایب‌السلطنه شاه اسماعیل سوم صفوی حکومت راند . نزدیک به سی سال سلطنت کرد ، و دوران حکومت او دوره صلح و آرامش و اعتدال بود . مملکت در عهد او رونق گرفت ، و روابط بازرگانی میان ایران و بریتانیا از طریق بوشهر و خلیج فارس برقرار گردید . اما با مرگ کریم‌خان مشاجرات هلاکت‌بخش میان اعضای خانواده او بر سر جانشینی در گرفت . عاقبت علیمردان‌خان زمام سلطنت را به دست گرفت ، اما سلطنتش دیر نپائید ، و اندکی بعد درگذشت . در دوره حکومت جعفرخان قاجاریه که رقیبان زندیان بودند قدرت یافتند ، چنانکه اصفهان را از آنها بگرفتند . آخرین حکمران زند ، لطفعلی‌خان ، که سرداری شجاع و فرمانروایی محبوب بود ، برضد قاجاریه قد برافراشت ، و در آغاز پیروزیهایی به دست آورد ، اما در سال ۱۷۹۴/۱۲۰۹ در کرمان اسیر آغامحمدخان قاجار گردید ، و با وحشیگری تمام به قتل رسید ، و به این ترتیب سرتاسر ایران به زیر فرمان قاجاریه درآمد .

قاجاریه

۱۹۲۴-۱۷۷۹/۱۲۴۲-۱۱۹۳

ایران

رؤسای طایفه قاجار در مازندران	فتحعلی-خان	۱۷۲۱/۱۱۳۳
	محمد-حسن خان	۱۷۵۰/۱۱۶۳
	حسینقلی خان	۱۷۷۰/۱۱۸۴
	آغامحمدخان	۱۷۷۹/۱۱۹۳
	فتحعلی شاه	۱۷۹۷/۱۲۱۲
	محمدشاه	۱۸۳۴/۱۲۵۰
	ناصرالدین شاه	۱۸۴۸/۱۲۶۴
	مظفرالدین شاه	۱۸۹۶/۱۳۱۳
	محمدعلی شاه	۱۹۰۷/۱۳۲۴
	احمد شاه	۱۹۰۹-۴۲/۱۳۲۷

سلسله پهلوی

طایفه قاجار از ترکمانان بودند و احتمالاً از دوره مغولان در نزدیکی استرآباد، در ناحیه ساحلی دریای خزر، ساکن شده بودند. بعدها از طوایف مهم ترکمانی بودند که به پشتیبانی از سلاطین اولیه صفوی برخاستند، و قزلباشان را به وجود آوردند. در آغاز قرن هیجدهم که وحدت شاهنشاهی صفوی از هم گسیخت رؤسای بنیادهای ایل قاجار بیش از آنچه حدیک حکمران محلی بود در امور مملکت مداخله کردند. آنان از دشمنی نادرشاه جان سالم

به در بردند ، و بعد از مرگ وی ، قدرت خود را در شمال ایران ، در آذربایجان گسترده کردند . و آغامحمدخان ، شاه بعدی قاجاریه ، در ۱۷۵۷/۱۱۷۰ حکومت آنجا را در دست گرفت . در نزاعی که بر سر کسب قدرت و تفوق در گرفت ، قاجاریه بر زندیان پیروزی یافتند . استیلای ایران بر گرجستان به طور موقت از نو تأمین گردید ، و شاهرخ افشار از خراسان رانده شد . به این ترتیب آغامحمدخان ، آن مرد زشت‌روی مهیب که بدون تردید افراط‌کاریها و بی اعتدالیهایش تا حدی زاده آن بود که در کودکی عادلشاه افشار وی را خصی کرده بود ، سلسله قاجاریه را بنیان نهاد ، و در دوره این سلسله بود که کشور ایران به دنیای جدید کشانده شد ، و نقش اقتصادی و سوق‌الجیشی مهمی در امور بین‌المللی پیدا کرد . در زمان آغامحمدخان قاجار ، تهران که تا این هنگام شهری بی‌اهمیت بود ، پایتخت گردید (۱۷۸۶/۱۲۰۰) ، و به این طریق جنبشی عام به سوی این مرکز ، که اینک یکی از مظاهر ایران جدید است ، به وجود آمد . روابط منظم و مداوم سیاسی ایران با قدرتهای اروپایی از زمان فتحعلی شاه شروع شد ، و در این دوره بود که انگلستان از یک سو و فرانسه از سوی دیگر در پی جلب دوستی ایران ، به خاطر موقعیت سوق‌الجیشی آن بودند . یکی از نتایج این توجه مغرب زمین ، آشنایی یافتن قشون ایران با فنون و تعلیمات جنگی اروپایی بود . در طی قرن نوزدهم ایران مدام در معرض تهدید روسیه تزاری بود ، و در نتیجه عهدنامه ترکمنچای که در ۱۸۲۸/۱۲۴۳ انعقاد یافت ایران از ادعای خود بر سرزمینهای واقع در ارمنستان شرقی و قفقاز چشم پوشید ، ولی پیشرفت روسها در آسیای مرکزی مرزهای شمال شرقی ایران را نیز در مخاطره قرارداد . سلاطین قاجار تا مدت‌ها نمی‌توانستند از میراثی که در نتیجه فتوحات صفویان و نادرشاه در مشرق برای آنها باقی مانده بود صرف‌نظر کنند ، و نزاع ایران و افغانستان بر سر هرات تا سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳ ادامه یافت .

بر اثر رقابتها و حسادتهای قدرتهای بزرگ ، و در نتیجه زیرکی ناصرالدین

شاه ، ایران در حفظ وحدت ارضی خود موفق‌تر از دولت عثمانی بود، با وجود این ، هزینه‌ها و مخارج جنگ و ولخرجیهای سلاطین ملت را سخت در زیر بار قرضهای دول خارجی فروبرد ، و سلطه اقتصادی دولتهای اروپایی بستانکار روز به روز زیادتر شد . در دوره سلطنت مظفرالدین شاه ، که پادشاهی ناتوان بود، نهضتی در میان مردم برای کسب آزادی سیاسی و حکومت مشروطه پیدا شد، و مظفرالدین شاه ناچار در ۱۹۰۶ به این خواسته‌ها جواب مثبت داد. اینک قدرت و اعتبار سلاطین قاجار به طور محسوس روی به نقصان نهاد . در طی جنگ جهانی اول، ایران رسماً بی طرف ماند، اما علیرغم این بی طرفی قشون عثمانی، روسیه و انگلستان در داخل آن به جنگ پرداختند . در پایان جنگ نهضتهای انقلابی و تجزیه طلب محلی در اطراف و اکناف کشور پدید آمد . از این رو ، برای رضاخان سردار سپه چندان مشکل نبود که مجلس را بر آن دارد که سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند (۱۹۲۴) . بعد از برافتادن قاجاریه رضاخان خود با نام رضاشاه پهلوی به تخت سلطنت ایران نشست .

فصل دهم
افغانستان و هند

غزنویان

۱۱۸۶-۹۷۷/۵۸۲-۳۶۶

خراسان ، افغانستان و هند شمالی

ناصرالدوله سبکتکین (حکمران دست نشاندۀ سامانیان)	۳۶۶/۹۷۷
اسماعیل	۳۸۷/۹۹۷
یمینالدوله محمود	۳۸۸/۹۹۸
جلالالدوله محمد (دورۀ اول سلطنت)	۴۲۱/۱۰۳۰
شهابالدوله مسعود اول	۴۲۱/۱۰۳۱
جلالالدوله محمد (برای بار دوم)	۴۳۲/۱۰۴۱
شهابالدوله مودود	۴۳۲/۱۰۴۱
مسعود دوم	۴۴۱/۱۰۵۰
بهاءالدوله علی	۴۴۱/۱۰۵۰
غزالدوله عبدالرشید	۴۴۱/۱۰۵۰
قوامالدوله طغرل ، غاصب سلطنت	۴۴۴/۱۰۵۳
جمالالدوله فرخزاد	۴۴۴/۱۰۵۳
ظہیرالدوله ابراہیم	۴۵۱/۱۰۵۹
علاءالدوله مسعود سوم	۴۹۲/۱۰۹۹
کمالالدوله شیرزاد	۵۰۸/۱۱۱۵
سلطانالدوله ارسلان شاد	۵۰۹/۱۱۱۵

۵۱۲/۱۱۱۸	یمین‌الدوله بهرام شاه
۵۴۷/۱۱۵۲	معزالدوله خسرو شاه
۵۵۵-۸۲/۱۱۶۰-۸۶	تاج‌الدوله خسرو ملک
غلبهٔ غوریان	

هنگامی که امیر عبدالملک سامانی در سال ۳۵۰/۹۶۱ در گذشت الپتکین، فرمانده قوای سامانی در خراسان، بر آن شد که ورق را به سود خویش بگرداند، اما با شکست مواجه شد و ناچار با عده‌ای از سپاهیان به غزنین واقع در شرق افغانستان عقب نشست. در این نقطه، که در حاشیهٔ مملکت سامانیان و در مقابل سرزمین کافر نشین هند قرار داشت، بعد از الپتکین چندتن از امرای غلامان ترک که همه دست‌نشاندهٔ سامانیان بودند به حکومت نشستند تا اینکه نوبت به سبکتکین رسید (۳۶۶/۹۷۷). در زمان او سنت غزنویان در تاخت و تاز بردن بر سرزمین هند به جستجوی غنیمت و برده استوار گشت، اما این محمود پسر وی بود که به کلی استقلال یافت، و در دنیای اسلامی به عنوان دشمن سرسخت کافران شهرت و معروفیت پیدا کرد، و گنگ را تا موترا و کنوج در نورید، و لشکر به جزیرهٔ کتھیاوار برد و بتخانهٔ معروف سومنات را مورد حمله قرار داد. در شمال، خوارزم را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت، و جیحون را مرز بین دولت خود و دولت متخاصم قراخانیان قرارداد. در مغرب خراسان را که سابقاً جزء قلمرو سامانیان بود از تاخت و تاز قراخانیان مصون نگهداشت، و در سالهای آخر عمرش به ری و همدان لشکر کشید، و آن دوشهر را از چنگ آل‌بویه بیرون آورد (۴۲۰/۱۰۲۹).

به این ترتیب مملکتی که محمود در هنگام مرگش به جای گذاشت وسیع‌ترین و معظم‌ترین بنایی بود که پس از دوران طلایی خلافت عباسی، عالم اسلام به خود دیده بود، و ارتشی که چنین فتوحاتی را برای محمود می‌ساخت، نیرومندترین ارتش زمان خود بود. همچنین اشتیاق سلطان محمود در قبول

روشهای اداری و فرهنگی ایرانی، غزنویان را به کلی از زمینه فرهنگی ترکان کافرکیش استپها دور ساخت. اما در زمان پسرش مسعود، دولت محمودی که در اساس ساخته و پرداخته شخص محمود بود، در مغرب از هم پاشید. خراسان و خوارزم به دست سلجوقیان افتاد، و سالهای نیمه قرن یازدهم سراسر به جنگ و جدال بر سر سیستان و نواحی غربی افغانستان گذشت. با به سلطنت نشستن ابراهیم در ۴۵۱/۱۰۵۹ موقتاً با سلجوقیان صلح برقرار گردید، و این صلح و آرامش بیش از نیم قرن دوام آورد. از آنجا که دولت غزنوی اینک به افغانستان شرقی و شمال هند منحصر شده بود، سیاست غزنویان بیشتر متوجه هندوستان گردید. در آغاز قرن دوازدهم سلطان سنجر سلجوقی به مداخله در امور دولت غزنوی پرداخت، و در دوره بهرامشاه سلطان علاءالدین جهانسوز غوری غزنین را غارت کرد (۵۴۵/۱۱۵۰-۱). ظهور غوریان در مرکز افغانستان، از قدرت آخرین سلاطین غزنوی کاست، و خسروشاه و خسرو ملک در اصل بر پنجاب حکومت داشتند، تا آنکه سرانجام غیاث الدین محمد غوری به کلی سلسله غزنوی را بر انداخت (۵۸۲/۱۱۸۶).

مآخذ: لین بول، ۲۸۵-۹۰: یوستی، ۴۴۴: زامباور، ۳-۳۸۲. دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «غزنویان» به قلم ب. شپولر.

C. E. Bosworth, *The Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran 994 - 1040* (Edinburgh 1963).

idem, «The titlature of the early Ghaznavids», *Oriens*, XV (1962), 210 - 33.

فوریان

۱۲۱۵ - ۶۱۲/۱۰۰۰ - ۳۹۰ >

خراسان ، افغانستان ، شمال هند

۱ - شاخه اصلی در غورو سپس در غزنه

محمد بن سوری	؟
ابوعلی	۴۰۱/۱۰۱۱
شیث	؟
عباس	؟
محمد	؟
قطب الدین حسن	؟
غزالدین حسین	۴۹۳/۱۱۰۰
سیف الدین سوری	۵۳۰/۱۱۴۶
بهاء الدین سام اول	۵۴۴/۱۱۴۹
سیف الدین محمد	۵۵۶/۱۱۶۱
غیاث الدین محمد	۵۵۸/۱۱۶۳
شهاب الدین یا معزالدین محمد (از ۵۶۹/۱۱۷۳ در غزنه حکومت داشت)	۵۹۹/۱۲۰۳
غیاث الدین محمود	۶۰۲/۱۲۰۶
بهاء الدین سام دوم	۶۰۹/۱۲۱۲
علاء الدین اتسز	۶۱۰/۱۲۱۳

علاءالدین یا ضیاءالدین محمد ۱۵-۱۲۱۴/۱۲-۶۱۱

استیلای خوارزمیان

۲ - شاخه بامیان و تخارستان

۱۱۴۵/۵۴۰ فخرالدین مسعود

۱۱۶۳/۵۵۸ شمس‌الدین محمد

۱۱۹۲/۵۸۸ بهاء‌الدین سام

۱۵-۱۲۰۶/۱۲-۶۰۲ جلال‌الدین علی

استیلای خوارزمیان

ناحیه صعب‌الحصول مرکز افغانستان که غور نامیده می‌شد برای جغرافی‌دانان اولیه اسلامی تقریباً سرزمینی به کلی ناشناس بود ، و تنها به عنوان خاستگاه برده و غلام ، و موطن نژادی جنگجو از ایرانیان کوه‌نشین که تا قرن یازدهم به دین اسلام نگرویدند ، از آن خبر داشتند . در این قرن غزنویان به غور تاختن بردند ، و امرای شنسبانی را مطیع و دست‌نشانده خویش ساختند ، اما در آغاز قرن دوازدهم دولت غزنویان رو به افول نهاد ، و نفوذ سلاجقه در غور بسط یافت ، و بنابراین عزالدین حسین که نخستین شخصیت کاملاً تاریخی سلسله غوری است ، خراجگزار سلطان سنجر گردید . اقدامات بهرامشاه غزنوی برای استقرار مجدد قدرت خود در غور منجر بدان شد که غوریان در ۱۱۵۰-۵۴۵ به غزنین تاختند و آنجا را غارت کردند ، و متصرفات غزنویان را در مشرق افغانستان تصرف نمودند . سیاست توسعه طلبانه سلطان علاءالدین حسین در مغرب نخست با مقاومت سنجر رو به رو شد ، اما دیری نگذشت که ضعف سلطنت سلجوقیان در خراسان راه را بر غوریان گشود ، و آنان مملکتی تأسیس کردند که تقریباً از دریای خزر تا شمال هند گسترده بود .

پایه‌گذاران این مملکت عظیم دو برادر بودند : یکی غیاث‌الدین محمد و دیگری معزالدین محمد . غیاث‌الدین بیشتر در مغرب و معزالدین در هند به

لشکرکشی مشغول بود. بامیان و سرزمین‌های واقع در مسیر جیحون سفلا نیز تحت حکومت شاخه دیگری از امرای غوری بود. غیاث‌الدین به کمک سپاهیان بومی غوری و غلامان ترك به مقابله با خوارزمشاهان و امرای قراختایی که از دست‌نشانندگان خوارزمشاهان بودند، برخاست، و حتی يك بار به‌خود خوارزم تاخت، و قبل از مرگش تمام خراسان را تا بسطام به تصرف درآورد.

با وجود این به نظر می‌آید که قدرت انسانی غوریان برای حفظ و نگهداری چنین مملکتی کافی نبوده است، و حال آنکه رقیبان خوارزمی آنها برای گردآوری سپاه بر دشتهای آسیای مرکزی دست داشتند. پس از مرگ سلطان معزالدین که در ۶۰۲/۱۲۰۶ اتفاق افتاد، سلسله غوریان در نتیجه مشاجرات داخلی از هم پاشید. عده‌ای از سربازان ترك که در خدمت غوریان بودند در غزنین علم استقلال برافراشتند، و خوارزمشاه از موقعیت استفاده کرد و قدم در میان گذاشت و سرزمینهای غوریان را ضمیمه مملکت وسیع خویش کرد. اما سلطه خوارزمشاهان دیر نپائید، و اندکی بعد سراسر دنیای اسلامی شرق به تصرف مغولان، به‌سرداری چنگیزخان، درآمد. گذشته از آن، سرداران ترك سلطان معزالدین سیاست و سنت غوریان را در شمال هند که آخرین امیر غوری در آنجا قطب‌الدین ایبک را به حکمرانی لاهور نصب کرده بود، ادامه دادند (نگاه کنید به مقاله سلاطین دهلی).

سلاطین دہلی
۱۵۵۵-۱۲۰۶/۹۶۲-۶۰۲
شمال ہند

۱ - شاہان معزی یا غلامشاہان یا سلاطین مملوک

قطب الدین ایبک	۶۰۲/۱۲۰۶
آرام شاہ	۶۰۷/۱۲۱۰
شمس الدین ایلتمش	۶۰۷/۱۲۱۱
رکن الدین فیروزشاہ اول	۶۳۳/۱۲۳۶
جلالہ الدین رضیہ بیگم	۶۳۴/۱۲۳۶
معز الدین بہرامشاہ	۶۳۷/۱۲۴۰
علاء الدین مسعودشاہ	۶۳۹/۱۲۴۲
ناصر الدین محمودشاہ اول	۶۴۴/۱۲۴۶
غیاث الدین بلبن	۶۶۴/۱۲۶۶
معز الدین کیقباد	۶۸۶/۱۲۸۷
شمس الدین کیومرث	۶۸۹/۱۲۹۰

۲ - سلاطین خلجی

جلال الدین فیروزشاہ دوم	۶۸۹/۱۲۹۰
رکن الدین ابراہیم شاہ اول	۶۹۵/۱۲۹۶
علاء الدین محمدشاہ اول	۶۹۵/۱۲۹۶
شہاب الدین غمراشاہ	۷۱۵/۱۳۱۶

قطب‌الدین مبارکشاه	۷۱۶/۱۳۱۶
ناصرالدین خسروشاه ، غاصب سلطنت	۷۲۰/۱۳۲۰

۳ - تغلقیه

غیاث‌الدین تغلق‌شاه اول	۷۲۰/۱۳۲۰
غیاث‌الدین محمدشاه دوم	۷۲۵/۱۳۲۵
محمود	۷۵۲/۱۳۵۱
فیروزشاه سوم	۷۵۲/۱۳۵۱
غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم	۷۹۰/۱۳۸۸
ابوبکر شاه	۷۹۱/۱۳۸۹
ناصرالدین محمدشاه سوم	۷۹۲/۱۳۹۰
علاءالدین سکندرشاه اول	۷۹۵/۱۳۹۳
ناصرالدین محمود شاه دوم (دوره اول سلطنت)	۷۹۵/۱۳۹۳
نصرت‌شاه (با محمودشاه دوم برسر قدرت مشاجره داشت)	۷۹۷/۱۳۹۵
محمودشاه دوم (برای باردوم)	۸۰۱/۱۳۹۹
دولت‌خان لودی	۸۱۶-۱۷/۱۴۱۳-۱۴

۴ - سلسله سادات

خضرخان	۸۱۷/۱۴۱۴
معزالدین مبارکشاه دوم	۸۲۴/۱۴۲۱
محمدشاه چهارم	۸۳۱/۱۴۳۵
علاءالدین عالم‌شاه	۸۴۹-۵۵/۱۴۴۶-۵۱

۵ - سلاطین لودی

بہلول لودی	۸۵۵/۱۴۵۱
نظام‌خان سکندر دوم	۸۹۴/۱۴۸۹
ابراہیم دوم	۹۲۳-۳۲/۱۳۱۷
استیلای مغولان به سرداری بابر	

۶ - سلاطین سوری یا افغان

شیرشاہ سور	۹۴۷/۱۵۴۰
اسلام شاہ	۹۵۲/۱۵۴۵
محمد پنجم عادلشاہ	۹۶۱/۱۵۵۴
ابراہیم سوم	۹۶۱/۱۵۵۴
احمدخان سکندر شاہ سوم	۹۶۲/۱۵۵۵
غلبہ نہایی مغولان به سرداری ہمایون	

اسلام در ہند نخست در قسمت سفلائی درہ سند به وسیلہ والیان مسلمان اموی انتشار یافت . محمد بن قاسم در سال ۹۲/۷۱۱ سرزمین سند را بہ نام اسلام فتح کرد . در طی سہ قرن بعد مسلمانان این جای پارا در شبہ قارہ ہند حفظ کردند ، ہر چند کہ بعضی از جوامع اسلامی آنجا تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی کہ در این زمان در بسیاری از نقاط دنیای اسلام ، از شمال افریقا گرفته تا یمن و مرزہای ہند ، فعالیت شدید داشتند ، قرار گرفته بودند . همچنین تماسہای بازرگانی مانند روزگاران قدیم بین شرق نزدیک مسلمان و نواحی ساحلی گجرات ، بمبئی ، و دکن برقرار بود . ولی این ارتباطات پراکنده چنان نبود کہ بہ داخل درونبوم ہندوستان نفوذ کند .

غزنویان نخستین کسانی بودند کہ سلطۂ نظامی اسلام را بہ طور کامل بر شمال ہند گسترند ، و سلسلہہای بومی مقتدری چون سلسلہ ہندوشاہان

و یهند را در ۴۱۷/۱۰۲۶ برانداختند، و امرای راجپوت را خراجگزار خویش ساختند، و تا سومنات واقع در گجرات، و کالنجار، و بنارس پیش رفتند. سلطان محمود غزنوی با آنکه در دنیای اسلامی به عنوان «بت‌شکن» و بلای بت‌پرستان هند شهرت یافت، ولی آنچه واضح است این است که سلطان محمود آن چنان شخص متدین و متعصبی نبود که صرفاً به خاطر آنکه هندوان را یا به دین اسلام در آورد یا نابود سازد به هند لشکر کشیده باشد. در سپاه محمود عدهٔ بسیاری هندی بودند، و به نظر نمی‌آید که گرویدن به دین اسلام شرط استخدام آنان بوده باشد. توجه غزنویان به شمال هند در اساس جنبهٔ مالی داشت، زیرا شبه قارهٔ هند را منبع پایان‌ناپذیری از گنج و برده می‌دانستند. آنان پنجاب را گرفتند، و آن را پایگاه ثابت خویش در خطهٔ هند قرار دادند، و در اواخر کارشان لاهور را پایتخت خود ساختند.

به این طریق پنجاب پایگاه حاضر و آماده و سودمندی برای فتوحات سلطان معزالدین غوری و سرداران وی در واپسین سالهای قرن دوازدهم و سالهای نخست قرن سیزدهم در هند بود. معزالدین غوری با گرفتن پنجاب از غزنویان، قدرت خود را در دشت گنگ بسط داد، و با امرای محلی راجپوت به جنگ برخاست. نخست پریت وی راج سوم، شاه قدرتمند سلسلهٔ چوهان یا چاهمانه، را که در اجمیر و دهلی سلطنت داشت برانداخت (۵۸۸/۱۱۹۲)، سپس جایاچاندرا، شاه سلسلهٔ گاهه دواله را که در بنارس و قنوج (کنوج) فرمانروایی می‌کرد از میان برداشت (۵۹۰/۱۱۹۴). معزالدین امور متصرفات خویشتن را در هند به دست یکی از سرداران خود به نام قطب‌الدین ایبک سپرد، و به خراسان بازگشت. قطب‌الدین متصرفات غوریان را در پنجاب و دو آب گنگ و جمنا ادامه داد، و تا گجرات پیش رفت. سردار دیگر معزالدین، اختیارالدین محمد خلجی بهار و بنگال را متصرف شد، و گور یا لخنوتی را پایگاه خود قرار داد و حتی به آسام لشکر کشید. پس این در دوره غوریان و سرداران آنهاست که استقرار اسلام در شمال هند ثبات پذیرفت، سلسله‌های

هندو برافتادند و پایه‌های سلطنت عده‌ای از سلسله‌های مسلمان استوار گردید . از سوی دیگر باید به خاطر داشت که در سرتاسر دوره سلاطین دهلی قدرت امرای بومی هند ، خاصه امرای راجپوت ، در مناطقی که از مرکز نظامی ترکها و افغانها دور بود ، ادامه داشت .

هنگامی که سلطان معزالدين غوری در ۶۰۲/۱۲۰۶ وفات یافت قطب‌الدين ايبك از جانب سلطان غوری فیروزکوه با عنوان ملك در لاهور قدرت را بدست گرفت . از این زمان ، بخش افغانستان و غزنه مملکت غوریان از هند جدا شد ، و اندکی بعد به دست خوارزمشاهان و سپس مغولان افتاد . قطب‌الدين ايبك و جانشینانش را تا ۶۸۹/۱۲۹۰ غلامشاهان یا سلاطین مملوك می‌خوانند ، هر چند که فقط سه تن از آنان ، یعنی ايبك ، ايلتمش ، و بلبن در اصل غلام بودند ، و بقیه همگی قبل از آنکه به شاهی رسند صاحبانشان آنها را آزاد کرده بودند . نیز این سلاطین از يك شاخه نبودند ، بلکه از سه شاخه مختلف بودند . در دوره ايلتمش که مهندس اصلی سلطنت مستقل دهلی است ، سرزمین سند که تا این زمان در دست ناصرالدين قباچه ، سردار سلطان معزالدين بود بر قلمرو سلطنت دهلی افزوده شد . وی بر آن بود که خوارزمشاهیان را نیز از قلمرو خویش بیرون سازد ، اما مغولان در ۶۳۹/۱۲۴۱ بر پنجاب تاختند و لاهور را غارت کردند ، و سپس تا اوچ پیش رفتند . نشستن سلاطین ناتوان بر تخت سلطنت سبب مناقشات داخلی شد ، و وحدت سلطنت وقتی میسر گشت که حکومت به دست بلبن که امیعی مقتدر بود افتاد . وی در اصل یکی از چهل غلام ترك (چهلگان) ايلتمش بود ، و چون به سلطنت نشست دست به يك رشته اصلاحات زد ، و قدرت سلطنت را با اتخاذ سنن ایرانی بالا برد ، و به این طریق پایه‌های سلطنت راجون ارباب خود بر مبنای نظامی و حکومتی استواری نهاد . پیوندهای اخلاقی و روحانی مملکت خود را با بقیه دنیای اسلام قوت بخشید ، و از طرف خلیفه عباسی ، مستنصر ، رسماً منصب سلطنت یافت . سلاطین معزی حتی بعد از کشته شدن مستعصم ، آخرین خلیفه عباسی بغداد ، تا مدت‌های مدید نام

اورا بر سکه‌هایشان ضرب می‌کردند. از اینجا می‌توان تمایل آنان را به تطبیق دادن خویش با دنیای اسلام به طور کلی، و تصدیق مقام روحانی و پیشوایی خلفا استنباط کرد. این تمایل در سراسر تاریخ مسلمانان هند به چشم می‌خورد، و مجاهدات آنان را در حفظ خویش برابر فشار محیط و فرهنگ هندو نشان می‌دهد. از رویدادهای مهم دیگر که در تقویت فرهنگ این دوره تأثیر داشته است، افواج پناهندگانی است که از جلو سیل خانمان‌برانداز حمله مغولان از ایران و ماوراءالنهر گریخته و در عهد سلطنت ایلتمش و بلبن به هند راه یافتند. در دوره‌های بعد، مثل دوره سلطنت محمدبن تغلق، تزریق این خون تازه، به فرهنگ «هندی و اسلامی» توش و توان بخشید.

در سال ۶۸۹/۱۲۹۰ سلاطین معزی جای خود را به احفاد جلال‌الدین فیروز شاه دوم خلجی دادند. خلجیان در اصل قومی ترك (و یا شاید از نژادی دیگر اما ترك‌آب) بودند که در مشرق افغانستان سکونت داشتند. بسیار احتمال دارد که افغانان غلزایی فعلی از اعقاب آنان باشند. در دوره سلطنت سلطان معزالدین، قوم خلج در حملات و لشکر کشیهای غوریان به هند نقش مهمی داشتند، و این اختیارالدین محمد خلجی بود که برای نخستین بار اسلام را در بنگاله و مشرق هند انتشار داد. ضروری‌ترین کاری که فیروز شاه دوم بر عهده داشت بیرون راندن مغولان بود، با وجود این، در زمان اوست که عده‌ای از مغولان به دین اسلام درآمدند و اجازه یافتند که در ناحیه دهلی اقامت گزینند. بدون تردید برجسته‌ترین سلاطین خلجی علاءالدین محمد است که خویشان را اسکندر ثانی می‌انگاشت و رؤیاهای بزرگ برای تحصیل يك مملکت وسیع در سر می‌پرورانید. در عمل، وی مقدم بر هر چیز ناچار بود که خطر مغولان جغتایی را که تا ۷۰۶/۱۳۰۶ بارها تا نزدیک دهلی تاخته بودند، از مرزهای شمال غربی مملکت خویش دفع کند. باری ناحیه غنی جنوب کوه‌های ویندهیا، در جنوب هند، که هنوز پای مسلمانان بدان نرسیده بود جایی بود که علاءالدین می‌توانست در آن به رؤیاهای بزرگ خود جامه تحقق ببوشاند. در

۶۹۵/۱۲۹۶ لشکر به دواگیری یا دئوگیر، واقع در دکن غربی، که پایتخت پادوها بود برد، و ثروت هنگفتی به چنگ آورد که بعداً از آن برای تحکیم موقعیت خود براریکه سلطنت استفاده کرد. چون پایه‌های سلطنتش مستحکم شد سپاه به جنوبی‌ترین قسمت دکن فرستاد. علاءالدین محمد خویشتن را به لقب سنتی ناصر امیرالمؤمنین می‌خواند، پسرش قطب‌الدین مبارکشاه اول اولین و آخرین حکمران مسلمان هند است که لقب امیرالمؤمنین را که خاص خلیفه است بر خود نهاد.

سلسله خلجی با قیام و ارتداد خسروخان گجراتی از هم پاشید. وی هندوئی از طبقه پائین بود که به دین اسلام درآمد، و مورد توجه آخرین سلطان خلجی، مبارکشاه اول، واقع شد. اما بعد از دین اسلام ارتداد جست و تخت سلطنت دهلی را غصب کرد. استیلای مجدد مسلمانان را سرداری دو نژاده به نام غازي ملك تغلق و پسرش محمد میسور ساختند، و به این طریق در ۷۲۰/۱۳۲۰ دوره حکومت سلسله تغلقیه آغاز شد. تغلق برای استقرار ثبات اقتصادی و اداری سلطنت دهلی، و استرداد استیلای مسلمانان بر دکن کوشش بسیار کرد. پسرش محمد شخصیتی مرموز داشت. در زبان و ادب فارسی و علوم محقق‌ی نامور و در عین حال سرداری با تدبیر بود. با این همه، رفتارش اغلب نامعقول و نیروی قضاوتش ضعیف بود. افزایش پی‌درپی مالیاتها که برای حفظ سلطنت بر پایه‌های صحیح مالی لازم بود، مردم را از وی بیزار ساخت، و تصمیم او در ۷۲۷/۱۳۲۷ دایر بر انتقال پایتخت از دهلی به دئوگیر، که اکنون نام جدید دولت آباد بر آن نهاده شده بود نتیجه‌ای مصیبت‌بار داشت. از آن سو، وی با پیروزمندی حمله ترمشیرین مغول را بر ماوراءالنهر دفع کرد (۷۲۹/۱۳۲۹)، ولی نقشه وی برای استفاده کردن از ضعف دولت ایلخانان و تاختن به آسیای مرکزی از راه پامیر (اگر واقعاً چنین قصدی داشته است، زیرا مطالبی که در این باب درمآخذ آمده است کاملاً روشن نیست) خواب و خیالی بیش نبود. محمد بن تغلق با حکومت‌های مسلمان بیرون هند روابط سیاسی داشت؛ با مماليك مصر

در تماس بود، و تصدیق خلیفه قاهره را که عروسك خیمه شب بازی بی بیش نبود، درباره سلطنت خود تحصیل کرد؛ مع‌هذا، اشتغال نیروی او به نقشه‌های غیر واقع‌بینانه نظامی در مرزهای شمالی هند، سبب سستی استیلای تغلقیان بر دکن شد: در مادورا، واقع در منتهالیه جنوب، دولت مستقل مسلمانی به وجود آمد که تازمان بر آمدن دولت هندوی ویجایاناکار دوام آورد، و در ۱۳۴۷/۷۴۸ دولت بهمنی به وسیله علاءالدین بهمن‌شاه در قسمت مرکزی دکن تأسیس یافت. بعداً فیروزشاه سوم سند و بنگاله را باز به زیر اقتدار سلاطین تغلقی کشید ولی در مورد دکن اقدامی به عمل نیاورد. آخرین امرای تغلقی همه ضعیف و ناتوان بودند، و ضعف سلطنت آنان تیمور را به لشکر کشی به هند در ۱۳۹۸-۸۰۱/ برانگیخت، و خرابی بسیار به بار آورد. در نتیجه، وحدت سیاسی از میانه رخت بربست، و در هریالتی امیری علم استقلال برافراشت.

نزدیک به چهل سال قدرت در دست خضرخان بود، که سابقاً از جانب تیمور حکمرانی مولتان را داشت. وی به نام تیمور و شاهرخ حکومت راند، و خویشتن را به داشتن عنوان رایات‌اعلی راضی ساخت. این سلسله چون مدعی بودند که از خاندان پیغمبرند به نام سادات خوانده می‌شدند. اقتدار واقعی سادات به ناحیه کوچکی در اطراف دهلی محدود بود، و چون در آغاز متکی به تیموریان بودند در نزد طبقات نظامی افغانی و ترک دهلی محبوبیتی نداشتند. در ۱۴۵۱/۸۵۵ سلسله لودی جانشین آنها گشت. مؤسس این سلسله بهلول‌خان بود که ریاست طایفه افغانی لودی را داشت، و سابقاً حکمران سرهند و لاهور بود. بهلول از سلاطین بزرگ تغلقی چیزی کم نداشت، و تلاش بسیار کرد که حیثیت و اعتبار مسلمانان هند را به جای خود برگرداند. استیلای حکومت دهلی را از نو بر بیشتر قسمت‌های مرکزی هند برقرار ساخت، و سلاطین شرقی جونپور را برافکند (۱۴۷۷/۸۸۱). پسرش، سکندر دوم، علیه دول راجپوت دست به یک سلسله عملیات زد که خالی از موفقیت نبود، و پایتخت خود را به آگره که پایگاه مناسبتری برای این عملیات بود منتقل ساخت. آخرین سلطان

لودی، ابراهیم دوم، بسیاری از اعیان و سران نظامی را از خود رنجانید، و عده‌ای از همین امرای رنجیده خاطر بابر را که در آن زمان در کابل بود به مداخله در امور دهلی دعوت کردند.

پیروزی بابر در پانی‌پت در ۱۵۲۶/۹۳۲ منجر به مرگ ابراهیم و ظهور نخستین سلسله مغولی در هند گردید. اما سلسله سلاطین مغول هند هنوز استقرار و ثبات نداشت، و در زمان همایون، پسر بابر، برای پانزده سال باز حکومت به دست شیرشاه سور افغانی افتاد. شیرشاه از بهار دست به عملیات زد، و همایون را در قنوج شکست داد، و به این ترتیب تمام کارها و اقدامات بابر را خنثی کرد (۱۵۴۰/۹۴۷). شیرشاه علاوه بر آنکه فرماندهی توانا بود، اصلاحات ارضی و مالی مهمی نیز انجام داد. اگر مرگی زودرس او را در نبر بوده بود، دولت افغانی نیرومندی در خاک هند مستقر می‌شد، و همایون را از اقدامات بعدی دلسرد و منصرف می‌ساخت. اما مرگ زودرس شیرشاه، و ناتوانی جانشینان سپنجی وی، کار را برای مغولان آسان کرد.

مآخذ: لین پول، ۳۰۳ - ۲۹۵؛ یوستی ۵ - ۴۶۴؛ زامباور، ۸ - ۲۸۵؛ زاخو، ۲۳ (درباره سوریان).

C. H. Philips, ed. *Handbook of oriental history* (London 1951), 88-9.

R. C. Majumdar and A. D. Pusalker, eds. *The history and culture of the Indian people. V The struggle for empire* (Bombay 1957).

idem, and A.K. Majumdar, eds. *VI The Delhi Sultanate* (Bombay 1960).

R. C. Majumdar, H.C. Raychudhuri and K. Datta, *An advanced history of India* (London 1960).

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «سلاطین دهلی» به قلم پ. هاردی.

ملاطین بنگالہ (بنگال)

۱۵۷۶-۱۳۳۶/۹۸۴-۷۳۷

۱ - در بنگالہ شرقی

فخرالدین مبارکشاه	۷۳۷/۱۳۳۶
اختیارالدین غازی شاه	۷۵۰-۳/۱۳۴۹-۵۲
غلبہ شمس الدین الیاس شاه	

۲- نخست در بنگالہ غربی و سپس در ہما بنگالہ

علاءالدین علیشاہ	۷۴۰/۱۳۳۹
شاخہ الیاس شاہی :	
شمس الدین الیاس شاہ	۷۴۶/۱۳۴۵
سکندر شاہ اول	۷۵۹/۱۳۵۸
غیاث الدین اعظم شاہ	۷۹۲/۱۳۹۰
سیف الدین حمزہ شاہ	۸۱۳/۱۴۱۰
شہاب الدین بایزید شاہ	۸۱۵/۱۴۱۲
علاءالدین فیروز شاہ	۸۱۷/۱۴۱۴
شاخہ راجا گنشہ :	

جلال الدین محمد شاہ	۸۱۷/۱۴۱۴
شمس الدین احمد شاہ	۸۳۵-۴۰/۱۴۳۲-۶
شاخہ الیاس شاہی از نو :	

ناصر الدین محمود شاہ	۸۴۱/۱۴۳۷
----------------------	----------

رکن‌الدین باریک شاه	۸۶۴/۱۴۶۰
شمس‌الدین یوسف شاه	۸۷۹/۱۴۷۴
سکندر شاه دوم	۸۸۶/۱۴۸۱
جلال‌الدین فتح شاه	۸۸۶-۹۲/۱۴۸۱-۸۷

شاخهٔ حبشیان :

سلطان شاهزاده باریک شاه	۸۹۲/۱۴۸۷
سیف‌الدین فیروز شاه	۸۹۲/۱۴۸۷
ناصرالدین محمود شاه	۸۹۵/۱۴۹۰
شمس‌الدین مظفر شاه	۸۹۶-۹۹/۱۴۹۱-۴

شاخهٔ سیدحسین شاهی :

سید علاء‌الدین حسین شاه	۸۹۹/۱۴۹۴
ناصرالدین نصرت شاه	۹۲۵/۱۵۱۹
علاء‌الدین فیروز شاه	۹۳۹/۱۵۳۲
غیاث‌الدین محمود شاه	۹۴۰-۹/۱۵۳۳-۹

شاخهٔ افغانهای سوری:

شیر شاه سور	۹۴۶/۱۵۳۹
خضر خان	۹۴۷/۱۵۴۰
محمدخان سور	۹۵۲/۱۵۴۵
خضر خان بهادر شاه	۹۶۲/۱۵۵۵
غیاث‌الدین جلال شاه	۹۶۸-۷۱/۱۵۶۱-۴

شاخهٔ سلیمان کرارانی :

سلیمان کرارانی	۹۷۱/۱۵۶۴
----------------	----------

۹۸۰/۱۵۷۲

بایزید شاه کرارانی

۹۸۰-۴/۱۵۷۲-۶

داود شاه کرارانی

استیلای مغولان هند

ادارهٔ بنگاله همیشه برای سلاطین دهلی مشکل بود. منابع سرشار آن ایالت، و دوریش از پایتخت از جملهٔ عواملی بود که حکمرانان آن را مدام به شورش و گردنکشی برمی‌انگیخت. پس از مرگ بلبن در ۶۸۶/۱۲۸۷ بنگاله تحت حکومت فرمانروایانی که در لخواوتی حکومت داشتند استقلال یافت، و در نخستین سالهای قرن چهاردهم قسمت شرقی آن به تصرف مسلمانان درآمد، و لشکریان اسلام از برهماپوترا گذشته داخل ناحیهٔ سیلهت در آسام شدند. غیاث‌الدین تغلق برای مدتی استیلای دهلی را بر بنگاله از نو مستقر ساخت، و آن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرد. مرکز قسمت غربی لخواوتی و مرکز قسمت شرقی سونارگائون بود. اما چون وی در گذشت حکومت بنگاله در مشرق به دست فخرالدین مبارک و در مغرب به دست علاءالدین علی افتاد، و در دو قرن و نیم بعد، سلاطینی به استقلال بر آنجا حکومت کردند. در طی این سالها هر روز عدهٔ بیشتری از هندوان طبقات پائین به دین اسلام می‌گرویدند، و این امر سرانجام منجر به تفوق فعلی مسلمانان در آن سرزمین گردید.

خاندان شمس‌الدین الیاس تمام بنگاله را تحت یک حکومت در آورد. در زمان حکومت الیاس شاهیان هنر و علوم اسلامی شکوفا شد، و بازرگانی منسوجات و مواد غذایی بنگالی رواج گرفت. در نخستین دههٔ قرن پانزدهم غیاث‌الدین اعظم روابط قدیم فرهنگی و سیاسی بین بنگاله و چین را تجدید کرد، و توسعهٔ بندر چیتاگنگ به احتمال قوی منعکس‌کنندهٔ ازدیاد و افزایش تجارت و دادوستد با خاور دور است. سلطنت الیاس شاهیان، با افتادن قدرت به دست راجا گنشه، مدت بیست سال منقطع گردید. راجا گنشه از هندوان

صاحب زمین بهاتوریا بود ، و گمان می‌رود که سالها به‌طور غیرمستقیم قدرت سلطنت در دست وی بود تا اینکه سرانجام سلطنت را برای پسرش جادو غصب کرد . جادو بعداً به اسلام گروید و با نام جلال‌الدین محمد حکومت کرد . سلسله‌ای که راجا گنشه تأسیس کرد، علیرغم اصل هندوی آن ، مورد پشتیبانی مسلمانان واقع شد . هنگامی که الیاس شاهیان دوباره بر سر کار آمدند، بر قدرت محافظان حبشی کاخها افزوده شد ، تا اینکه در سال ۸۹۲/۱۴۸۷ فرمانده آنان خواجه سلطان شهزاده ، آخرین امیر الیاس شاهی را کشت و خود قدرت را به دست گرفت .

عاقبت‌الامر ، سید علاءالدین حسین نظم را به بنگاله باز آورد . خوشبختانه دوره سلطنت روشن فکرانه او بعد از دوره پسر آشوب حکومت حبشیان بود . بهار ضمیمه بنگاله گردید ؛ به سلطان شرقی جونپور که به وسیله سلاطین لودی دهلی خلع شده بود ، پناه داده شد ؛ و ارتش جونپور ضمیمه ارتش بنگاله گردید . در این قرن‌ها ادبیات بومی بنگالی نضج گرفت و توسعه یافت، و نمونه تشویق سلاطین را از علم و ادبیات در تشویق و حمایت نصرت شاه بن سید حسن از ترجمه بنگالی مهابهاراته می‌توان دید . سلطنت شاخه سید حسین شاهی را قیام برق آسای رئیس طایفه افغانها ، شیرشاه‌سور ، برهم زد . وی بنگاله را گرفت ، و آن را پایگاهی برای بیرون راندن همایون از هند قرار داد . اما همینکه مغولان در لاهور و دهلی از نو استقرار یافتند، و افغانها شکست خوردند ، نفوذ مغولان در بنگاله محسوس گردید . سلیمان کرارانی، حکمران پیشین بهار جنوبی ، گردن به ربه اطاعت اکبر نهاد ، و در ۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله تسخیر و رسماً ضمیمه مملکت مغولان هند گردید .

مآخذ : لین پول ، ۳۰۵-۸ ؛ زامیاور ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ .

Philips , ed . *Handbook of oriental history* , 89-90 .

Majumdar , et al . eds. *The Delhi Sultanate* .

Majumdar, et al . *An advanced history of India* .

۱- شاخه شاه میرزای سواتی

شمس الدین شاه میرزای سواتی	۷۴۷/۱۳۴۶
جمشید	۷۵۰/۱۳۴۹
علاء الدین علیشیر	۷۵۱/۱۳۵۰
شهاب الدین شیر اشامک	۷۶۰/۱۳۵۹
قطب الدین هندال	۷۸۰/۱۳۷۸
سکندر بت شکن	۷۹۶/۱۳۹۴
علی میرزاخان	۸۱۹/۱۴۱۶
زین العابدین شاهی خان	۸۲۳/۱۴۲۰
حیدر شاه حاجی خان	۸۷۵/۱۴۷۰
حسن	۸۷۶/۱۴۷۱
محمد (دوره اول سلطنت)	۸۹۴/۱۴۸۹
فتح شاه (دوره اول سلطنت)	۸۹۵/۱۴۹۰
محمد (دوره دوم سلطنت)	۹۰۳/۱۴۹۸
فتح شاه (دوره دوم سلطنت)	۹۰۴/۱۴۹۹
محمد (برای بار سوم)	۹۰۵/۱۵۰۰
ابراهیم اول	۹۳۲/۱۵۲۶
نازک (دوره اول سلطنت)	۹۳۳/۱۵۲۷

محمد (برای بار چهارم)	۹۳۵/۱۵۲۹
شمس‌الدین	۹۳۹/۱۵۳۳
نازک (برای باردوم)	۹۴۷/۱۵۴۰
حیدر دغلت حکمران کشمیر از جانب همایون	۹۴۷/۱۵۴۰
نازک (برای بار سوم)	۹۵۸/۱۵۵۱
ابراهیم دوم	۹۵۹/۱۵۵۲
اسماعیل	۹۶۲/۱۵۵۵
حبیب	۹۶۴-۸/۱۵۵۷-۶۱
غازی‌خان چک اورا از سلطنت برانداخت	

۲- شاخه غازی‌خان چک

غازی‌خان بن چک	۹۶۸/۱۵۶۱
نصرالدین حسین	۹۷۱/۱۵۶۳
ظہیرالدین علی	۹۷۷-۱۵۶۹
نصرالدین یوسف	۹۸۶/۱۵۷۹
یعقوب	۹۹۴/۱۵۸۶
تسلیم به اکبر پادشاه مغول هند	۹۹۷/۱۵۸۹

کشمیر به مناسبت موقعیت جغرافیایی خاصش که سدی از کوه‌های مرتفع آن را از دشتهای شمال هند جدا ساخته است، مدتها از حمله و تاخت و تاز مسلمانان در امان بود ، و مدتها بعد از آنکه بیشتر ناحیه شمال هند به دست مسلمانان افتاد ، همچنان تحت حکومت فرمانروایان هندو باقی‌ماند. سلطان محمود غزنوی دوبار ، یکی در ۴۰۶/۱۰۱۵ و دیگری در ۴۱۲/۱۰۲۱ ، از

راه جنوب بر کشمیر تاخت ، اما در هردو بار قلعهٔ لهکوت سد راه موفقیت او شد . باری ، شاهان هندو سپاهیان مزدور ترك مسلمان (ترشكه) را به خدمت گرفتند ، و ظاهراً از آن زمان به تدریج به دین اسلام گرویدند ، تا آنجا که اکنون در آن ایالت اکثریت با مسلمانان است .

در سال ۷۳۵/۱۳۳۵ تخت سلطنت کشمیر به دست شاه میرزای سواتی افتاد . وی يك ماجراجوی مسلمان و احتمالاً از طایفهٔ پتهان بود، و وزارت راجاسینهادوا را داشت . سیاست شاه میرزای سواتی، که اینك لقب شمس‌الدین داشت ، نسبت به هندوان ملایم و با تساهل و گذشت همراه بود . اما نوه‌اش سکندر که مسلمانی متدین و متعصب بود علماً و دانشمندان را تحت حمایت گرفت، و به تعقیب و آزار هندوان پرداخت، و بتخانه‌های آنها را ویران ساخت، و از این رو ، لقب یت‌شکن یافت . اما پسرش زین‌العابدین عکس سیاست سختگیرانهٔ او را در پیش گرفت ، و دورهٔ سلطنت طولانی و روشنفکرانهٔ او در واقع عصر طلایی کشمیر بود . به حمایت و تشویق او مهاباراته ، و راجتر نگینی ، وقایعنامهٔ منظوم کشمیر تألیف کالهانا ، به فارسی ترجمه شد . بدبختانه جانشینان و بازماندگان وی مردان بزرگی نبودند ، و در زمان آنها جنگ و نزاع خانوادگی در گرفت . رؤسای مختلف ایالات نیز از کوهستانی بودن و صعب‌الحصول بودن ناحیه سود جستند، و عملاً به استقلال به حکومت پرداختند . بخصوص نفوذ طایفهٔ قدرتمند چك، که رهبران ورؤسای آنها در دستگاه آخرین سلاطین ناتوان شاه میرزایی مقام وزارت و سپهسالاری داشتند فزونی گرفت . حیدر دغلت ، شاهزادهٔ مغول ، در ۹۴۷/۱۵۴۰ به کشمیر تاخت، و مدت ده سال از جانب همایون در سری‌نگر حکومت کرد تا آنکه در شورش به قتل رسید . طایفهٔ چك دوباره قدرت یافتند، و از سال ۹۶۸/۱۵۶۱ به بعد، رسماً فرمانروایی را به دست گرفتند و خویشان را به تقلید از مغولان پادشاه خواندند . آخرین حکمرانان خاندان چك دست‌نشاندهٔ اکبر بودند ، و سرانجام نیز کشمیر تماماً ضمیمهٔ امپراطوری مغولان هند گردید .

تبیین و روشن ساختن ترتیب حکومت سلاطین مسلمان کشمیر مشکلات بسیار در بردارد . لین پول ترتیب دادن جدول قابل اعتمادی از این حکمرانان را غیرممکن دانسته است ، ولی سرتامس ولسلی‌هیگ این کار را انجام داده ، و در فهرستی که ما در بالا ذکر کرده‌ایم از نتایج تحقیقات وی سود جسته‌ایم . این فهرست با فهرست زامباور تفاوت‌های فاحش دارد .

مآخذ : یوستی ، ۴۷۸ ؛ زاخو ۳-۳۲ ؛ زامباور ۴-۲۹۳ .

Sir T. W. Haig, " The chronology and genealogy of the Muhammadan Kings of Kashmir, " *JRAS* (1198), 451 - 68 .

idem, in *Cambridge History of India*, III, *Turks and Afghans* (Cambridge 1928), 277 - 93, 698 - 700 .

سلاطین گجرات

۱۵۸۳-۱۳۹۱/۹۹۱-۷۹۳

هند غربی

ظفر خان مظفر اول	۷۹۳/۱۳۹۱
احمد اول	۸۱۴/۱۴۱۱
محمد کریم	۸۴۶/۱۴۴۲
قطب الدین احمد دوم	۸۵۵/۱۴۵۱
داود	۸۶۲/۱۴۵۸
محمود اول بگرا	۸۶۲/۱۴۵۸
مظفر دوم	۹۱۷/۱۵۱۱
سکندر	۹۳۲/۱۵۲۶
ناصر خان محمود دوم	۹۳۲/۱۵۲۶
بهادر	۹۳۲/۱۵۲۶
میران محمد اول حکمران خاندش	۹۴۳/۱۵۳۷
محمود سوم	۹۴۳/۱۵۳۷
احمد سوم	۹۶۱/۱۵۵۴
مظفر سوم (دوره اول سلطنت)	۹۶۸/۱۵۶۱
غلبه شاهان مغول هند	۹۸۰/۱۵۷۳
مظفر سوم (برای بار دوم)	۹۹۱/۱۵۸۳

استیلای قطعی مغولان

گجرات به علت ارتباطات بازرگانی و دریائیش با سواحل دیگر اقیانوس هند، ایالت بسیار توانگری بود. اما با اینکه سلطان محمود غزنوی در سفر فتح سومنات از میان آن گذشت، استیلای ثابت و ماندگار مسلمانان بر آن مدتها بعد صورت گرفت. در ۶۹۷/۱۲۹۸ سپاهیان علاءالدین محمد خلجی سلسله عمده شاهان هندوی آن دیار، واکه‌لاها، را شکست دادند و گجرات تحت استیلای مسلمانان درآمد. در قرن چهاردهم گجرات به وسیله حکمرانانی که از طرف سلاطین دهلی فرستاده می‌شدند اداره می‌شد، تا اینکه در سال ۷۹۳/۱۳۹۱ محمد سوم سلطان دهلی، ظفرخان را به حکومت آنجا برگماشت. چون دولت تغلقیه روی به زوال نهاد، ظفرخان استقلال یافت، و در سال ۸۱۰/۱۴۰۷ رسماً با عنوان مظفرشاه به سلطنت پرداخت. نوه‌اش احمد اول، پایه‌های سلطنت جدید را مستحکم ساخت، هرچند که بیشتر ایام او به جنگ با راجاهای گجرات و راجپوتانه و سلاطین مسلمان مالوا، خاندش، و دکن گذشت. وی برای خویشتن پایتخت جدیدی به نام احمدآباد ساخت، که جانشین اناهیلواره گردید. دوره پنجاه و چهار ساله سلطنت محمود بگرا بزرگترین سالهای تاریخ سلاطین خاندش است. لشکرکشی علیه هندوان به تسخیر قلعه چامپانر، که اینک نام محمدآباد بر آن نهاده پایتختش قرار دادند، منجر شد. درواقع، در دوره سلطنت محمود مملکت گجرات، قبل از ضمیمه شدن مالوا، به بزرگترین حد خود رسیده بود.

در اواخر سلطنت محمود عامل جدیدی در سیاست هند غربی و جنوبی پیدا شد، و آن آمدن پرتغالیان بود. بعد از آمدن واسکو داگاما در ۱۴۹۸ به کالیکوت، پرتغالیان سر رشته بیشتر تجارت اقیانوس هند را به دست آوردند، و به این ترتیب بازرگانان مصر و گجرات را تحت الشعاع قرار دادند. از این رو محمود در سال ۹۳۱/۱۵۰۸ با قانصوح غوری، سلطان مملوک مصر، متحد گشت، و با اینکه ناوگان مسلمانان در آغاز پیروزیهایی در نزدیک بمبئی به دست آورد، و دوم لورنسو دالمیدا شکست یافت، ولی پرتغالیان گوا را از عادلشاهیان

بیجاپور گرفتند، و محمود را به صلح وادار ساختند. آخرین سلطان گجرات بهادرشاه، نوه محمود، بود که با هندوان به مخالفت پرداخت و مالوا را فتح کرد، ولی اندکی بعد آن را با قسمتی از قلمرو خود به همایون شاه مغول وا گذاشت. خطر پرتغالیان از نو شدت گرفت، و با آنکه بهادرشاه دیو Diu را به تصرف آنها داد، آنان خائنانه وی را در ۱۵۳۷/۹۴۳ کشتند. با کشته شدن او وحدت و یکپارچگی از گجرات رخت بر بست، جنگهای داخلی آغاز شد، و مملکت بین اعیان و اشراف مختلف تقسیم گشت. سلاطین گجرات به ناچار مغولان را به کمک طلبیدند، و اکبرشاه گجرات را متصرف شد، هر چند آخرین سلطان آن، مظفر سوم تا زمان مرگ خود که در ۱۵۹۳/۱۰۰۱ اتفاق افتاد چندین بار برای غلبه مجدد اقدام کرد، و باشکست مواجه شد.

مآخذ: لین پول، ۱۴-۳۱۲؛ یوستی، ۴۷۲؛ زامباور، ۲۹۶

Philips, ed. *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, et al. eds, *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al, *An advanced history of India*

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «گجرات» به قلم ج. برتن - پیج.

سلاطین شرقی جونپور
۱۴۷۹-۱۳۹۴/۸۸۳-۷۹۶

ملک سرور ، خواجه جهان	۷۹۶/۱۳۹۴
مبارکشاه	۸۰۲/۱۳۹۹
شمس‌الدین ابراهیم	۸۰۴/۱۴۰۲
محمود شاه	۸۴۴/۱۴۴۰
محمد شاه	۸۶۱/۱۴۵۷
حسین شاه	۸۶۲-۸۳/۱۴۵۸-۷۹
استیلای سلاطین لودی دهلی	

ایالت جونپور بررودگومتی درجانب شمال بنارس، بین سرزمینهایی که بعدها ایالات بهار و اوده را تشکیل دادند واقعست ، و بنا برروایات درسال ۷۶۲/۱۳۵۹ بهوسیله فیروز شاه سوم تغلقی تأسیس یافته و وی آن را به نام عموزاده و حامی خود، محمد بن تغلق ، که یکی از نامهایش جونه شاه (جونه از کلمه یاونہ yavana آمده است که به معنای «بیگانه» و «خارجی» است) بود ، بدین اسم بازخوانده است . جونپور در قرن پانزدهم مرکز يك دولت مسلمان قدرتمند شد که بین مملکت دهلی و بنگاله قرار گرفته بود ، وسلاطین آن نقش مهمی در توسعه فرهنگ اسلامی آن ناحیه بازی کردند . درواقع جونپور به عنوان «شیراز شرق» شهرت یافت .

سلسله سلاطین شرقی جونپور را ملک سرور نامی که خواجه سرا و وزیر آخرین سلطان تغلقی، محمودشاه دوم، بود بنیان نهاد. وی در سال ۷۹۶/۱۳۹۴

اوده را برای ولی نعمت خویش فتح کرد، و سپس خود در آنجا به عنوان حکمران باقی ماند، و سلطان را بر آن داشت که به وی لقب ملك الشرق اعطا کند، و به همین دلیل سلسله‌ای را که وی تأسیس کرد، سلسله سلاطین شرقی می‌نامند. پسر خوانده ملك سرور، که نامش مبارکشاه بود از آشفتگی اوضاع هند بعد از حمله تیمور استفاده کرد، و به استقلال به سلطنت پرداخت و سکه به نام خود ضرب کرد، و خطبه به نام خویش بگردانید. برادرش ابراهیم بزرگ‌ترین سلاطین شرقی بود، و در دوران سلطنت تقریباً چهل ساله‌اش سلسله شرقی به اوج قدرت و نفوذ خود رسید. مکتب بومی بسیار ظریفی در معماری اسلامی در جونپور به وجود آمد، و ابراهیم که خود مردی با فرهنگ بود دانشمندان و نویسندگان دربار خود را مورد تشویق قرار داد. جانشینانش داخل جنگ با سلاطین لودی دهلی شدند، گوالیور را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و در حمله به اریسا پیروزی شایانی یافتند. بنا بر روایات وقایع نویسان مسلمان، جونپور در این هنگام معظم‌ترین ارتش هند را داشت. آخرین سلطان شرقی جونپور، حسین‌شاه يك بار حتی تا دروازه‌های دهلی پیش رفت، اما سرانجام بهلول لودی براو غلبه یافت، و وی را به بنگاله راند. به این ترتیب جونپور تحت استیلای سلاطین دهلی در آمد.

مآخذ: لین پول، ۳۰۹؛ زامپاور، ۲۹۲

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, et al. eds., *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al., *An advanced history of India*.

سلاطین مالوا
۱۵۳۱-۱۴۰۱/۹۳۷-۸۰۴
هند مرکزی

۱- شاخه غوری

دلاورخان حسین غوری	۸۰۴/۱۴۰۱
الپ خان هوشنگ	۸۰۸/۱۴۰۵
غزنی خان محمد	۸۳۸/۱۴۳۵
مسعود خان	۸۳۹/۱۴۳۶

۲- شاخه خلجی

محمود شاه اول خلجی	۸۳۹/۱۴۳۶
غیاث شاه	۸۷۳/۱۴۶۹
ناصرشاه	۹۰۶/۱۵۰۰
محمود شاه دوم	۹۱۷-۳۷/۱۵۱۱-۳۱

غلبه سلاطین گجرات

حکومت مسلمانان در مالوا بعد از منازعات طولانی و خونین با سلاطین محلی راجپوت چیتورا و اجین میسر گردید . در سال ۷۰۵/۱۳۰۵ علاءالدین خلجی ، سلطان دهلی ، سپاهی به تسخیر مالوا فرستاد ، و آنرا فتح کرد ، و از آن زمان ، حکمرانان آن ناحیه از دهلی منصوب و فرستاده می شدند . در زمان یورش امیر تیمور (۸۰۱/۱۳۹۸-۹) دلاورخان غوری ، حکمران مالوا ، به محمودشاه دوم تغلق پناه داد ، ولی ضربه ای که از این یورش بر پیکر سلطنت دهلی وارد

آمد ، دلاورخان را برانگیخت که اندك زمانی بعد خویشتن را مستقل اعلام دارد ، و برای خود بساط سلطنت بگسترد . به این ترتیب استقلال یافتن مالوا مشابه روی کار آمدن سلاطین شرقی در جونپور است. سلاطین مالوا قلعه مستحکم و حصول ناپذیر ماندو را پایتخت خود قرار دادند ، و آنرا با احداث بناهای باشکوه بیاراستند .

سلاطین غوری مالوا يك بار براريسا که در تصرف امرای هندو بود تاختند ، ولی بیشتر اقدامات و عملیات نظامی آنها علیه حکمرانان مسلمان همسایه خود ، چون سلاطین گجرات ، سلاطین سادات دهلی ، و سلاطین بهمنی دکن بود . در این جنگها آنها اغلب با سلاطین هندو همدست و متحد می شدند . در سال ۸۳۹/۱۴۳۶ محمود خان صدراعظم تخت سلطنت مالوا را به چنگ آورد ، و حکمرانی سلسله خلجی را در مالوا آغاز کرد (آخرین سلطان غوری مالوا به گجرات گریخت) . محمود اول خلجی بزرگترین سلاطین مالوا بود ، و با وجود شکستهایی که در لشکرکشی علیه راجپوتهای چیتور و سلاطین بهمنی یافت ، قلمرو خود را بسط فراوان داد . شهرت و ناماوری او از مرزهای هند در گذشت ، و خلیفه قاهره رسماً سلطنت او را تصدیق کرد . اما در دوره حکومت نبیره او ، محمود دوم ، وزرا و درباریان راجپوت قدرت یافتند ، و نزاع و کشمکش بین مسلمانان و هندوان آغاز شد . حتی محمود يك بار به دست راجای چیتور اسیر گردید ، و با آنکه باز سلطنت یافت ، اما دولت وی در ۹۳۷/۱۵۳۱ به وسیله بهادرشاه ، سلطان گجرات ، بر افتاد و بدین ترتیب سلسله خلجیان مالوا به پایان رسید . در سی سال بعد ، مالوا ابتدا به دست همایون شاه مغول ، سپس به چنگ يك سردار مستقل خلجی ، و آنگاه به دست شیرشاه سور افغان ، و سرانجام دوباره به دست مغولان افتاد .

مآخذ : لین پول ، ۱۱-۳۱۰ ؛ یوستی ، ۴۲۲ ؛ زامباور ۲۹۲

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 90.

Majumdar, et al., eds. *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al., *An advanced history of India*.

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «مالوا» به قلم ت. و. هیک .

سلاطین بهمنی و جانشینان آنها

۷۴۸-۹۳۴/۱۳۴۷-۱۵۲۷

دکن شمالی

علاءالدین حسن بهمن شاه	۷۴۸/۱۳۴۷
محمد اول	۷۵۹/۱۳۵۸
علاءالدین مجاهد	۷۷۶/۱۳۷۵
داود	۷۸۰/۱۳۷۸
محمد دوم	۷۸۰/۱۳۷۸
غیاثالدین	۷۹۹/۱۳۹۷
شمسالدین	۷۹۹/۱۳۹۷
تاجالدین فیروز	۸۰۰/۱۳۹۷
احمد اول ولی	۸۲۵/۱۴۲۲
علاءالدین احمد دوم	۸۳۹/۱۴۳۶
علاءالدین همایون ظالم	۸۶۲/۱۴۵۸
نظام	۸۶۵/۱۴۶۱
محمد سوم لشکری	۸۶۷/۱۴۶۳
محمود	۸۸۷/۱۴۸۲
احمد سوم	۹۲۴/۱۵۱۸
علاءالدین	۹۲۷/۱۵۲۱
ولی الله	۹۲۸/۱۵۲۲
کلیم الله	۹۳۱-۴/۱۵۲۵-۲۷

سلاطین اسمی تحت فرمان
امیر برید وزیر اعظم بیدان

تجزیه دولت بهمنی به پنج دولت محلی

هنگامی که اقتدار محمد بن تغلق در نیمه دوم سلطنتش رو به زوال نهاد، قسمت‌های تازه فتح شده دکن از زیر فرمان سلاطین دهلی خارج شد. حکمران معبر، واقع در منتهالیه جنوب دکن، خویشتن را مستقل خواند و دولت مادورا را بنیان نهاد. قدرتمندتر و پایدارتر از آن دولتی بود که بر فلات دکن به وسیله امیر حسن گنگو تأسیس شد. از اصل و نسب حسن چیزی به درستی دانسته نیست، اما به نظر می‌رسد که اجداد و نیاکان وی اشخاص مهمی نبوده‌اند، و ادعای آنان را برداشتن نسب ایرانی و اتخاذ نام ایرانی قدیم بهمن (پسر اسفندیار) جدی نباید گرفت. حسن پس از شورش موفقیت آمیز خود در دولت آباد، پایتختش را به گلبرگه منتقل ساخت، و آنجا مدت هشتاد سال مرکز دولت بهمنیان بود.

با روی کار آمدن بهمنیان دولت مقتدر و مهاجم مسلمانی در برابر دو دولت عمده هندو در جنوب دکن: یکی دولت ورنگل و دیگر ویجایانگر، به وجود آمد. در صد سال بعد مدام جنگ و خونریزی بود، و این جنگها با دولت ورنگل در ۱۴۲۵/۸۳۰ به پایان رسید. در این سال احمدشاه اول دولت ورنگل را برانداخت و قلمرو آنرا ضمیمه دولت بهمنی ساخت. اما غلبه بر ویجایانگر هرگز میسر نشد. از نکات مهم در این جنگها استفاده از توپخانه و سلاح آتشین از نیمه دوم قرن چهاردهم به بعد است. بعد از فتح ورنگل، احمد پایتخت خود را به بیدار که به قلب مملکت نزدیکتر بود منتقل ساخت، و با حکمرانان مسلمان گجرات و مالوا نیز از در جنگ درآمد.

سلاطین بهمنی در دنیای اسلامی به طور کلی، خاصه از آن جهت که در بارشان مرکزی بزرگ برای علم و دانش بود، شهرت بسیار به دست آوردند. این در زمان آنان بود که سبک خاصی در معماری اسلامی دکن به وجود آمد. بهمنیان نخستین قدرتی در شبه قاره هند بودند که با دولت عثمانی سفیر رد و بدل کردند (بین محمد شاه سوم بهمنی و سلطان محمد فاتح عثمانی). دولت

بهمنی هم دارای ارتشی نیرومند و هم دارای نظام اداری سازمان یافته خوبی بود. از این رو، به اشخاص و افراد متبحر و کاردیده احتیاج فراوان داشت، و جمع کثیری از ترکان و ایرانیان و اعراب و غیره در دولت سلاطین بهمنی خدمت می‌کردند. در قرن پانزدهم میان مسلمانان بومی دکن و این «خارجیان» (آفاقی‌ها) کشمکش و مناقشه در گرفت. اغتشاشات روزافزون داخلی وضعف و بی‌کفایتی دائم‌التزاید سلاطین را تا حدی می‌توان ناشی از این مناقشات دانست. در اواخر قرن پانزدهم علامات تجزیه و ازهم گسیختگی در دولت بهمنی پدیدار شد. چهار سلطان آخر این سلسله بازیچه‌ای در دست امیر قاسم بریدی ترک و خاندان وی بودند، و هنگامی که آخرین سلطان بهمنی در ۱۵۲۷/۹۳۴ درگذشت، سلسله بهمنی نیز به پایان رسید. از این زمان تا استیلای اکبر شاه و اورنگ‌زیب، قسمت مسلمان نشین دکن بین پنج سلسله محلی تقسیم شد، و این پنج سلسله همه از غلامان و خدمتگزاران پیشین سلاطین بهمنی بودند.

خاندان بریدی نخست از بیدار بازمانده مملکت بهمنی را اداره کرد، و سپس به نام سلسله بریدشاهی به استقلال به حکومت پرداخت تا اینکه در ۱۶۱۹/۱۰۲۸ در دولت عادلشاهیان بیجاپور تحلیل رفت. باری، نخستین سلسله محلی که به طور قطع از سلاطین بهمنی جدا شد، سلسله عمادشاهی برار (۱۵۷۲-۱۴۸۵/۸۹۰-۸۹۰) بود. اینان اعقاب فتح‌الله عمادالملک، حکمران برار، بودند و در آنجا، تا زمانی که قلمروشان به دست نظامشاهیان افتاد حکومت راندند. عادلشاهیان (۱۶۸۶-۱۴۹۰/۱۰۹۷-۸۹۵) از اعقاب یوسف عادل‌خان، حکمران بیجاپور، که اصل و تبار ترکی داشت، بودند، و حکومت آنان تا زمانی که اورنگ‌زیب بیجاپور را فتح کرد دوام آورد. نظامشاهیان (۱۶۳۳-۱۴۹۱/۱۰۴۴-۸۹۶) را اکبر شاه از میان برداشت، اما شاخه‌ای از سلاطین اسمی این سلسله تا زمان شاه جهان باقی بودند. بالاخره از قطب شاهیان گلکنده (۹۱۸-۱۶۸۷/۱۵۱۲-۱۰۹۸) باید نام برد که دولشان بر روی خرابه‌های مملکت هندی ورننگل تأسیس یافت. مؤسس این سلسله سردار ترکی بود از نسل ترکمانان

قراقویونلو، به نام سلطان قلی قطب‌الملک که محمود شاه بهمنی او را به حکمرانی تلینگانه نصب کرده بود. سلسله قطب‌شاهی تا زمان اورنگ زیب باقی بود. اوضاع و احوالی که این پنج سلسله در آن ظهور کردند آکنده از جنگ و رقابت‌های وقفه‌ناپذیر بود، و در نتیجه زمینه مساعدی برای قوت‌گرفتن هندوان دکن مهیا گشت. به استثنای بریدشاهیان و عمادشاهیان بقیه این سلسله‌ها بر مذهب تشیع بودند (مذهبی که مورد توجه سلاطین اخیر بهمنی بود)، و در این دوره روابط سیاسی و فرهنگی نزدیکی با صفویان ایران داشتند، هر چند که این روابط برای حفظ و نجات آنان از تحلیل رفتن در امپراطوری مغولان هند، کافی نبود.

مآخذ: لین بول، ۲۱-۳۱۶؛ یوستی، ۱-۴۷۰؛ زامباور، ۹-۲۹۷.

Philips, ed., *Handbook of Oriental history*, 91-2.

(همراه با جدول فصل سلاطین پنج سله‌ای که جانشین بهمنیان شدند)

Majumdar, et al., eds. *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et. al., *An advanced history of India*.

H.K.Sherwani. *The Bahmanis of the Deccan* (Hyderabad-Deccan 1953).

همراه با نسینامه فصل.

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «سلاطین بهمنی» به قلم ح. ک. شروانی.

سلاطین فاروقی خاندش

۱۶۰۱-۱۳۷۰/۱۰۰۹-۷۷۲

دکن شمالی

ملك راجا فاروقی	۷۷۲/۱۳۷۰
ناصرخان	۸۰۱/۱۳۹۹
عادل خان اول	۸۴۱/۱۴۳۷
میران مبارک خان اول	۸۴۴/۱۴۴۱
عادل خان دوم	۸۶۱/۱۴۵۷
داود خان	۹۰۹/۱۵۰۳
غزنی خان	۹۱۶/۱۵۱۰
عالم خان	۹۱۶/۱۵۱۰
عادل خان سوم	۹۱۶/۱۵۱۰
میران محمد اول	۹۲۶/۱۵۲۰
احمد شاه	۹۴۳/۱۵۳۷
مبارک شاه دوم	۹۴۳/۱۵۳۷
میران محمد دوم	۹۷۴/۱۵۶۶
حسن شاه	۹۸۴/۱۵۷۶
راجا علی خان ، یا عادل شاه چهارم	۹۸۵/۱۵۷۷
بہادر شاه	۱۰۰۵-۹/۱۵۹۷-۱۶۰۱

استیلای مغولان

مملکت خاندش (به معنای سرزمین خانها) در جنوب مالوا ، در دره رود تاپتی ، و در شمال مملکت سلاطین بهمنی دکن واقع بود . مؤسس سلسله فاروقی ، ملک راجا ، در اصل در خدمت سلاطین بهمنی بود ، اما بعداً به دربار فیروز شاه سوم ، سلطان دهلی ، رفت و به وسیله او به حکمرانی بعضی از نواحی دکن شمالی منصوب شد . در سالهای آشفته ضعف و زوال تغلقیه ، ملک راجا مانند دلاور خان ، حکمران مالوا ، خویشان را مستقل اعلام کرد . از آنجا که وی مدعی بود که از اعقاب عمر بن خطاب است ، و عمر لقب فاروق داشت جانشینان وی را فاروقی می‌گویند . پسر وی ناصر خان قلعه اسیرگره را از چنگ هندوان بیرون آورد ، و در نزدیکی آن شهر برهانپور را بنا نهاد ، و این شهر از آن زمان به بعد پایتخت سلاطین خاندش شد . در زمان سلطنت عادل خان دوم خاندش فوق‌العاده ترقی کرد ، اگرچه وی نتوانست ربه سلاطین گجرات را از گردن بیفکند ، ولی قدرت خود را در جانب مشرق در برابر راجاهای هندوی گندوانه و چهار کند بسط داد ، و در نتیجه لشکر کشیهایش در آن سامان لقب «شاه چهار کند» (پادشاه جنگل) یافت .

در نخستین سالهای قرن شانزدهم ، شیرازة مملکت خاندش در نتیجه مشاجرات داخلی که منجر به مداخله قدرتهای خارجی بخصوص سلاطین گجرات ، و جانشینان بهمنیان دکن در احمدنگر ، یعنی نظام شاهیان ، شد از هم گسیخت . سلاطین فاروقی به علت کمبود منابع و ذخایر خواهان صلح و سازش با حکمرانان مقتدر گجرات بودند ، و حتی زمانی میران محمد اول به عنوان وارث به شرط گجرات نامزد شد ، اما قبل از آنکه این ادعا بر شالوده استواری قرار گیرد ، وی وفات یافت . نخستین برخورد میان سلاطین فاروقی و شاهان مغول هند در ۹۶۲/۱۵۵۵ رخ داد ، و در نتیجه آن سلاطین فاروقی دست‌نشانده اکبر شدند . اما بعد از ۹۹۳/۱۵۸۵ فشار مستقیم مغولان شدت یافت ، و بهادر شاه سر از اطاعت آنان باز زد . در نتیجه ، در ۱۰۰۹/۱۶۰۱ اکبر شاه قلعه وی اسیرگره را گرفت ، و بازمانده سلسله فاروقی را تبعید کرد .

مآخذ : لین پول ، ۴۱۵ ؛ یوستی ، ۴۷۷ ؛ زامباور ، ۵۹۵ .

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, et al., eds., *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al., *An advanced history of India*.

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «سلاطین فاروقی» به قلم پ . هاروی .

شاهان مغول هند

۱۸۵۸-۱۵۲۶/۱۲۷۴-۹۳۲

ظهیرالدین بابر	۹۳۲/۱۵۲۶
ناصرالدین همایون (دوره اول سلطنت)	۹۳۷/۱۵۳۰
سلاطین سوری دهلی	۹۴۷-۶۲/۱۵۴۰-۵۵
همایون (برای بار دوم)	۹۶۲/۱۵۵۵
جلالالدین اکبر اول	۹۶۳/۱۵۵۶
نورالدین جهانگیر	۱۰۱۴/۱۶۰۵
داوربخش	۱۰۳۷/۱۶۲۷
شهابالدین شاه جهان اول	۱۰۳۷/۱۶۲۸
مرادبخش (درگجرات)	۱۰۶۸/۱۶۵۷
شاه شجاع (تاسال ۱۶۶۰/ ۱۰۷۰ در بنگاله)	۱۰۶۸/۱۶۵۷
محمی الدین اورنگ زیب عالمگیر اول	۱۰۶۸/۱۶۵۸
اعظم شاه	۱۱۱۸/۱۷۰۷
کامبخش (دردکن)	۱۱۱۹/۱۷۰۷
شاه عالم اول بهادر شاه اول	۱۱۱۹/۱۷۰۷
اعظم الشان	۱۱۲۴/۱۷۱۳
معزالدین جهاندار	۱۱۲۴/۱۷۱۳
فرخ سیر	۱۱۲۴/۱۷۱۳
شمس الدین رفیع الدرجات	۱۱۳۱/۱۷۱۹

رفیع الدوله شاه جهان دوم	۱۱۳۱/۱۷۱۹
نیکوسیر	۱۱۳۱/۱۷۱۹
ناصرالدین محمد	۱۱۳۱/۱۷۱۹
احمد شاه بهادر	۱۱۶۱/۱۷۴۸
عزیزالدین عالمگیر دوم	۱۱۶۷/۱۷۵۴
شاه جهان سوم	۱۱۷۳/۱۷۶۰
جلال الدین علی جوهرشاه عالم دوم (دوره اول سلطنت)	۱۱۷۳/۱۷۶۰
بیدار بخت	۱۲۰۲/۱۷۸۸
شاه عالم دوم (برای بار دوم)	۱۲۰۳/۱۷۸۸
معین الدین اکبر دوم	۱۲۲۱/۱۸۰۶
سراج الدین بهادرشاه دوم	۱۲۵۳-۷۴/۱۸۳۷-۵۸
حکومت بریتانیا	

بابر ، مؤسس سلسله مغولان هند ، از ترکان جغتایی بود . از جانب پدر پنج پست از تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیزخان می‌رسید . پدرش ، عمرشیخ بن ابوسعید در يك امیر نشین كوچك تیموری در آسیای مرکزی ، یعنی فرغانه ، حکومت می‌کرد ، اما بابر دریافت که قدرت روزافزون اوزبکان شیبانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است . از این رو ، در سال ۹۱۰/۱۵۰۴ کابل را گرفت و تقریباً بلافاصله هند را تاکناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد . به نظر می‌آید که بابر وقتی رو به سوی هند نهاد که اقدامات مکرر وی برای تصاحب و استقرار در موطن خویش در آسیای مرکزی با شکست مواجه شد ، هرچند که بعداً يك دسته ناراضی از درباریان سلاطین لودی دهلی نیز وی را به مداخله در امور مملکت خویش

خواندند. وی سلطان ابراهیم دوم را در پانی‌پت در ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد، و سال بعد مقاومت امرای راجپوت را نیز در کانوا، در نزدیکی آگره، درهم شکست. معهذا این پیروزیها هنوز مقدمه کار بود، و قدرت مغولان هنوز شالوده و پایه محکمی در خاک هند نداشت، و عکس‌العمل امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سور سبب شد که همایون، پسر بابر، از هند شمالی به‌سند، و از آنجا به افغانستان بگریزد، و مدت پانزده سال در آن دیار بماند. تنها ضعف جانشینان شیرشاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به‌هند بازگردد و خویشتن را در دهلی و آگره مستقر سازد.

پس از آن، سلطنت پنجاه ساله اکبر کبیر شروع شد. در دوران او استیلای مغولان بر هند شمالی و مرکزی محکم گردید. مالوا و دولتهای مستقل راجپوتها، گجرات و خاندش تسخیر شد، و در ۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله از نو تحت ربهه دهلی درآمد. مرز شمال غربی، که دروازه‌ای برای تاخت و تاز مهاجمان به‌هند بود، با گرفتن کابل و قندهار ایمن گشت، هرچند که گرفتن قندهار مایه کشمکشهای طولانی با ایرانیان شد. در دکن، دولتهایی که در شمال جانشین سلاطین بهمنی شدند، یا مستقیماً ضمیمه دولت اکبر شدند، یا به‌تفوق و اطاعت اکبر گردن نهادند، اما هنوز استیلای نظامی و اداری مغولان بر آن ناحیه چنان نبود که بتوانند در آنجا اعمال قدرت کامل بنمایند، و این کار ماند تا اورنگزیب آنرا به‌انجام رسانید.

در ارتباطات سیاسی، مغولان نخست با صفویه روابط دوستانه داشتند، ولی بعداً با عبیدالله خان اوزبک برای تعیین حدود مرزی معاهده و پیمان بستند. بین آنان و سلاطین عثمانی نیز در مورد خطر پرتقالیان در اقیانوس هند تماسهایی برقرار شد، اما فاصله بین دهلی و استانبول بیشتر از آن بود که این تماسها منجر به انعقاد يك پیمان و اتحاد بزرگ ممالك سنی شود.

به این ترتیب اکبر شاه بدون تردید سردار و سیاستمداری بزرگ و جالب‌تر از آن، يك متفكر و يك مصلح مذهبی بود. دین الاهی وی که مذهبی

التقاطی بود پژوهش و کنجکاوی عمیق وی را در بارهٔ ادیان به طور کلی نشان می‌دهد. در زمان او هندوان بیشتر از حد معمول در امور ادارهٔ مملکت شرکت جستند، و نظام حکومتی مملکت شکل گرفت. اکبر عناصر نژادی مختلف را که مرکب از ترک و افغان و ایرانی بودند باهم جوش داد، و از آنها طبقهٔ حاکمه‌ای به وجود آورد. اینان منصبداران مملکت را تشکیل می‌دادند، و هر يك ناچار به تدارك تعدادی سپاهی بودند. حقوق و مواجب اینان به وسیلهٔ جاگیر، پاره زمینی که به عنوان مستمری به اشخاص واگذار می‌شد، تأمین می‌گشت. اما جاگیر مانند اقطاع که در سرزمین‌های غربی اسلامی معمول بود، موروثی نبود. با آنکه شخص پادشاه دارای اقتدار بی‌حد و حصر در امور مملکت بود، ولی شاهان نخستین مغول سلاطین نیکوکاری بودند، و زیاد به استبداد نمی‌کوشیدند. گذشته از این، وسعت امپراطوری اجازهٔ بیشتر متمرکز ساختن امور را نمی‌داد.

جانشینان اکبر، جهانگیر و شاه جهان، سیاست وی را در مطیع ساختن سرزمینهای پیرامون قلمرو خود دنبال کردند و راجپوت‌های موار، سلاطین شیعی دکن، و پرتغالیان ساحل بنگاله را فرمانبردار خویش ساختند، اما آرزوهای شاه جهان برای متحد ساختن آسیای مرکزی و هند به صورت يك امپراطوری سنی وسیع به شکست و فضیحت انجامید (۱۶۴۷/۱۰۵۷).

در جنگ و حشيانه‌ای که پس از مرگ شاه جهان بر سر جانشینی او میان اورنگ‌زیب و برادرش دارا شکوه در گرفت (۱۶۵۸-۹/۱۰۶۸-۹)، اورنگ‌زیب دو بار برادرش را شکست داد، و سلطنت را به چنگ آورد و مدت پانزده سال به سلطنت پرداخت. اورنگ‌زیب سنت‌های آزادی‌خواهانه و التقاطی پیشینیان خود را به زیر پا گذاشت. سستی و رخوتی را که در اعمال دینی و امور اجتماعی در نتیجهٔ نفوذ جوامع هندوی اطراف در میان مسلمانان هند پیدا شده بود، مورد حمله قرار داد، و اقدام به اصلاحاتی در جهتی که در قرن هیجدهم به وسیلهٔ شاه ولی‌الله دهلوی اظهار شد نمود. سیاست اورنگ‌زیب تا حدی عکس‌العملی

بود در برابر قوت یافتن مجدد هندوگری چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ فکری. با وجود این، هندوان هنوز جزیی‌سازا از تشکیلات نظامی و اداری مغولان بودند. اقدامات نظامی اورنگ زیب نخست صرف استوار ساختن مرزهای شمال غربی شد، در آنجا پس از جنگی شدید استیلای حکومت مرکزی بر پتهانها مسلم گردید. بعد از آن اورنگ زیب به‌طور روزافزون توجه خود را معطوف به دکن کرد. سلسله‌های شیعی بازمانده در دکن را به کلی از میان برداشت، و جلو هجوم مراتهاها را گرفت. معهذا، این پیروزی آخرین موقتی و ناپایدار بود و بعد از آن دیگر مسلمانان هرگز به اوج قدرت و نفوذی که در زمان اورنگ زیب در دکن یافتند نرسیدند.

بامرگ اورنگ‌زیب در ۱۷۰۷/۱۱۱۸ زوال امپراطوری مغولان آغاز شد. در همان حال که يك عده شاهان سبنجی به تخت سلطنت می‌نشستند ایالات اطراف امپراطوری یکی یکی به دست گروههایی چون مراتهاها، جاتها، سیخها و افغانهای روهيله‌ای می‌افتاد. حمله نادرشاه به هند در ۱۷۳۸-۲/۱۱۵۱ و اشغال دهلی به وسیله او، و بعداً لشکر کشیهای احمد شاه درانی ضربات مادی و اخلاقی شدیدی بر پیکر امپراطوری وارد ساخت، چنانکه دیگر از زیر این ضربات قد راست نکرد. دولت هندوان از هر جانب رو به ترقی داشت و در داخل شبه قاره هند و سواحل آن انگلیسها اهمیت فراوان یافته بودند. در همان حال که انگلیسها قدرت خود را از راه بنگاله در اوده و هند مرکزی و راجپوتانه می‌گسترند، شاهان مغول در دهلی مأیوسانه مشغول نظاره بودند و کاری از دستشان بر نمی‌آمد. شاه احمد دوم، زندانی انگلیسها بود، و در ۱۸۵۸/۱۲۷۴ آخرین پادشاه مغول هند به خاطر دست داشتن در شورش هند خلع و تبعید شد.

مآخذ: لین پول، ۹-۲۲۲؛ یوستی، ۵-۴۷۲؛ زامباور، ۳۰۰ و جدول U.

Philips, *Handbook af oriental history*, 89.

Majumdar, et al, *An advanced history af India*.

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «سلاطین مغول هند» به قلم ت. و. هیتک و دیگران.

پادشاهان افغانستان

۱۱۶۰/۱۷۴۷

۱- شاهان درانی

احمد شاه درانی	۱۱۶۰/۱۷۴۷
تیمور شاه	۱۱۸۷/۱۷۷۳
زمان شاه	۱۲۰۷/۱۷۹۳
محمود شاه (دوره اول سلطنت)	۱۲۱۵/۱۸۰۰
شاه شجاع (دوره اول سلطنت) (در کابل، از ۱۲۱۵/۱۸۰۰ حکمران پشاور)	۱۲۱۸/۱۸۰۳
محمود شاه (برای بار دوم) (تا سال ۱۲۳۳/۱۸۱۸ در کابل، در هرات تا ۱۲۴۵/۱۸۲۹)	۱۲۲۴/۱۸۰۹
علی شاه	۱۲۳۳/۱۸۱۸
شاه شجاع (برای بار دوم)	۱۲۵۵/۱۸۳۹
فتح جنگ	۱۲۵۸/۱۸۴۲

۲- شاهان بارکزیایی

دوست محمد	۱۲۳۴/۱۸۱۹
شیرعلی (دوره اول سلطنت)	۱۲۸۰/۱۸۶۳
افضل	۱۲۸۳/۱۸۶۶
شیرعلی (برای بار دوم)	۱۲۸۴/۱۸۷۶

محمد یعقوب خان	۱۲۹۶/۱۸۷۹
عبدالرحمن خان	۱۲۹۷/۱۸۸۰
حبیب‌الله	۱۳۱۹/۱۹۰۱
امان‌الله	۱۳۳۷/۱۹۱۹
نادرشاه	۱۳۴۸/۱۹۲۹
محمد ظاهرشاه	۱۳۵۲/۱۹۳۳

افغانها در دوره ضعف و انحطاط صفویه نقش مهمی در امور ایران بازی کردند. آنان در دهه سوم قرن هیجدهم بر ایران تاختند و بر آن استیلا یافتند. با آنکه نادرشاه به سلطه افغانان پایان بخشید، ولی عده کثیری از آنها را در قشون خود به خدمت گرفت. یکی از سرداران برجسته او احمدخان سدوزایی بود. طایفه سدوزایی بخشی از افغانان ابدالی بود، و ابدالیان اصلاً از طوایف افغان ناحیه هرات بودند که نادرشاه بدانها اجازه داده بود در اطراف قندهار سکونت گزینند. هنگامی که نادرشاه در ۱۷۴۷/۱۱۶۰ به قتل رسید، سربازان افغانی احمدخان را به عنوان شاه خود برگزیدند، و وی لقب «دُرُدران» برخویشتن نهاد، و از این رو سلسله‌ای که وی تأسیس نهاد به سلسله دُرانی معروف شد. احمدشاه خود را وارث متصرفات شرقی نادر می‌دانست، و چندین بار به هندوستان تاخت، و با سلاطین هند دست و پنجه نرم کرد، و در سال ۱۷۵۷/۱۱۷۰ دهلی و آگره را غارت کرد. اینک در شمال غربی هندوستان امپراطوری وسیعی به وجود آمد که سند، بلوچستان، و بیشتر پنجاب و کشمیر را شامل می‌شد، و پیروزی پانی‌پت در ۱۷۶۱/۱۱۷۴ به طور قاطع جلو جاه طلبیهای مرآتیاها را گرفت. احمد شاه در خراسان شاهرخ افشار را تحت حمایت خود گرفت. اما در دوران سلطنت نوه احمد، زمان شاه، افغانها آن اندازه قدرت نداشتند که بتوانند جلو پیشرفت قاجاریه و خلع شاهرخ را از سلطنت بگیرند. درحقیقت سلطنت زمان شاه برای سلسله دُرانی مصیبت بار بود. خاندان دُرانی دچار نفاق

وازه‌م‌پاشیدگی داخلی شد، و سیخها و مراتهاها افغانها را از بیشتر متصرفاتشان در هند بیرون راندند .

در این هنگام ستارهٔ اقبال افغانهای بارکزیایی یا محمد زایی روبه‌ترقی داشت ، و در ۱۸۱۹/۱۲۳۴ دوست محمد خان محمود درانی را از کابل بیرون راند ، و بیست سال بعد رسماً خویشان را امیر کابل نامید . با از دست رفتن متصرفات هند ، مملکت افغانها اینک از نظر جغرافیایی واحد جمع و جور و فشرده‌ای را تشکیل می‌داد که منطقهٔ کوهستانی و فلات افغانستان خاص را شامل می‌شد، و این وحدت جغرافیایی با وجود حملات ایرانیان به هرات، فشار روسها در شمال و دو جنگ با دولت بریتانیا سبب بقای افغانستان تا قرن بیستم شد . دوست محمد خان در مقابل تمام تحریکاتی که برای مداخلهٔ وی در امور هندوستان می‌شد ، مقاومت ورزید ، و نسبت به مسئله شورشگران شورش هندوستان بی‌طرفی گزید. عبدالرحمن خان روابط هماهنگی با قدرتهای بزرگ برقرار ساخت، ولی این هماهنگی را اشتباهات امان الله خان در ۱۹۱۹/۱۳۳۷ برهم زد ، و شتابزدگی وی در اخذ تمدن و آداب و رسوم غربی سبب زوال و سقوط وی، و افتادن سلطنت به دست خاندان سلطنتی فعلی افغانستان شد .

پایان ترجمه

تهران ، ۲۳ خرداد ۱۳۴۸

فهرست نام اشخاص و سلسله‌ها

برای آنکه خواننده ارجمند این کتاب بتواند اشخاص مورد نظر خود را به آسانی بیابد، در این فهرست تمام اعلام کتاب هم تحت نام اصلی و هم تحت لقب مشهور و یا کنیه ، و یا نام معروف آنها، به ترتیب الفبایی ذکر شده است . درچنین فهرستی که دهها نام یکسان از سلسله های مختلف ذکر شده است ، ناچار نام هر سلسله بعد از نام اشخاص ذکر گردیده ، و گاه که چندین نام يك جور در يك سلسله بوده، باز برای تفاوت آنها از هم یکی از القاب آنان بعد از نام اصلی آمده است تا وجه افتراق آن از اسمهای دیگر باشد.

آباقاآن : ۲۰۱
 آبش خاتون : ۱۹۲
 آرام شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
 آزادخان افغان : ۳۶۲
 آغا محمدخان قاجار : ۱۸۷
 آق قویونلو ، سلسله : ۱۰۱
 آل اخشید ، سلسله : ۷۹
 آل افراسیاب ، سلسله : ۱۷۱، ۱۳۷
 آل باوند ، سلسله : ۱۳۶
 آل بویه ، سلسله : ۱۵۰، ۲۸
 آل بوسعید ، سلسله : ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷
 آل جلایر ، سلسله : ۲۴۴
 آل رشید ، سلسله : ۱۳۱
 آل سعود : ۱۳۱، ۷۴
 آل علی : ۲۵۶
 آل قاورد : ۱۵۱
 آل مرداس : ۹۷، ۹۶
 آل مسافر : ۱۴۰
 آمر ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 آیلنکر ، از تیموریان : ۲۴۷
 آیوربازی بهادر ابویانتو ، از خانهای بزرگ
 منول : ۲۲۰

اباضیه : ۱۲۸، ۴۹
 ابراهیم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 ابراهیم ، از افشاریه : ۲۵۹
 ابراهیم ، از بنی عقیل : ۹۴
 ابراهیم ، شمس الدین ، از سلاطین جونپور :
 ۲۹۴
 ابراهیم ، از حمدانیان : ۸۵
 ابراهیم ، از سلجوقیان : ۲۷۰
 ابراهیم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 ابراهیم ، ظهیرالدوله ازغز نویان : ۲۶۸
 ابراهیم ، تاج الدوله ، از قرامانیان : ۲۰۵
 ابراهیم ، از مرابطون : ۵۶
 ابراهیم ابن المهدی : ۲۴
 ابراهیم اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم اول ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 ابراهیم اول ابن الاغلب ، از بنی اغلب : ۵۱
 ابراهیم اول بوری تکین تمغاچ خان از آل
 افراسیاب : ۱۷۱
 ابراهیم پاشا ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱
 ابراهیم چهارم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲،
 ۱۷۳
 ابراهیم دوم از سلاطین دهلی : ۲۷۶

ابراهیم دوم ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
 ابراهیم دوم ، از سلاطین لودی : ۲۸۲
 ابراهیم دوم ابن مرزبان دوم ، از آل مسافر
 ۱۴۰ .
 ابراهیم سوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم سوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۶
 ابراهیم شاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 ابن ابی عامر المنصور : ۳۵
 ابن الازرق : ۹۲
 ابن بی بی : ۲۰۴
 ابن تومرت ، از موحدان : ۶۵
 ابن تیمیه : ۱۳۲
 ابن حفصون : ۳۴
 ابن حوقل : ۸۷
 ابن خلدون : ۴۴
 ابن سینا : ۱۵۶ نیز نگاه کنید به ابوعلی سینا
 ابن مروان (نصرالدوله) : ۹۱
 ابوالاسوار شاور اول ابن فضل ، از شدادیان :
 ۱۴۵
 ابوالاسوار شاور دوم ، از شدادیان : ۱۴۵
 ابوالبقاء خالد دوم ، از حفصیان : ۶۴
 ابوالبقاء خالد اول الناصر ، از حفصیان :
 ۶۳
 ابوالحارث محمد ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۷
 ابوالحسن علی ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 ابوالحسن علی : ۴۳
 ابوالحسن علی اول ، از مرینیان : ۵۹
 ابوالخیر ، از شیبانیان : ۲۳۴
 ابوالربیع سلیمان ، از مرینیان : ۵۹
 ابوالعباس احمد ، از مرینیان : ۶۰
 ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل ، از
 حفصیان : ۶۴
 ابوالعباس احمد دوم المستنصر المتوکل ،
 از حفصیان : ۶۴
 ابوالعباس مأمون دوم ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۷
 ابوالغازی ، از شیبانیان : ۲۳۴
 ابوالفنائم ، از بنی عقیل : ۹۵
 ابوالفارس ، از مرینیان : ۶۰
 ابوالفتح خان ، از زیدیه : ۲۶۲
 ابوالفتح الناصر الدیلمی ، از بنی رسی :
 ۱۱۸
 ابوالفتح موسی ، از شدادیان : ۱۴۵
 ابوالفرج اصفهانی : ۱۵۴
 ابوالقاسم سعید ، از قرامطه : ۱۱۶
 ابوالقرانیق محمد ، از اغالبه : ۵۱
 ابوالهیجاء عبدالله ، از حمدانیان : ۸۵
 ابوالهیجاء مملان اول ، از روادیان : ۱۴۳
 ابوالیقظان محمد ، از رستمیان : ۴۸
 ابواسحاق ابراهیم اول ، از حفصیان : ۶۳
 ابواسحاق ابراهیم دوم المستنصر ، از حفصیان :
 ۶۴
 ابواسحق اینجو : ۲۴۲
 ابوبکر ، از بنی عامر : ۴۰
 ابوبکر ، خلیفه اول : ۱۸
 ابوبکر ، ابویحیی ، از مرینیان : ۵۹
 ابوبکر الممتونی ، از مرابطون : ۵۶
 ابوبکر اول الشهید ، از حفصیان : ۶۳
 ابوبکر بن افلح ، از رستمیان : ۴۸
 ابوبکر دوم المتوکل ، از حفصیان : ۶۳
 ابوبکر شاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 ابوبکر قتلغ خان ، از سلفریان : ۱۹۲ ،
 ۱۹۳

ابراهیم دوم ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
 ابراهیم دوم ، از سلاطین لودی : ۲۸۲
 ابراهیم دوم ابن مرزبان دوم ، از آل مسافر
 ۱۴۰ .
 ابراهیم سوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم سوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۶
 ابراهیم شاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 ابن ابی عامر المنصور : ۳۵
 ابن الازرق : ۹۲
 ابن بی بی : ۲۰۴
 ابن تومرت ، از موحدان : ۶۵
 ابن تیمیه : ۱۳۲
 ابن حفصون : ۳۴
 ابن حوقل : ۸۷
 ابن خلدون : ۴۴
 ابن سینا : ۱۵۶ نیز نگاه کنید به ابوعلی سینا
 ابن مروان (نصرالدوله) : ۹۱
 ابوالاسوار شاور اول ابن فضل ، از شدادیان :
 ۱۴۵
 ابوالاسوار شاور دوم ، از شدادیان : ۱۴۵
 ابوالبقاء خالد دوم ، از حفصیان : ۶۴
 ابوالبقاء خالد اول الناصر ، از حفصیان :
 ۶۳
 ابوالحارث محمد ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۷
 ابوالحسن علی ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 ابوالحسن علی : ۴۳
 ابوالحسن علی اول ، از مرینیان : ۵۹
 ابوالخیر ، از شیبانیان : ۲۳۴
 ابوالربیع سلیمان ، از مرینیان : ۵۹
 ابوالعباس احمد ، از مرینیان : ۶۰
 ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل ، از

ابو تغلب (الفضل) : ۸۶
 ابو ثابت عامر، ازمرینیان : ۵۹
 ابو حاتم یوسف، از رستمیان : ۴۸
 ابو حفص عمر، از حفصیان : ۶۵
 ابو حفص عمر اول، از حفصیان : ۶۳
 ابو حفص عمر دوم، از حفصیان : ۶۳
 ابوریحان بیرونی : ۱۶۸
 ابوزکریاء یحیی، از وطاسیان : ۶۰
 ابوزکریا یحیای اول، از حفصیان : ۶۳
 ابوزکریا یحیای چهارم، از حفصیان : ۶۴
 ابوزکریا یحیای دوم الوائق، از حفصیان : ۶۳
 ابوزکریا یحیای سوم المنتخب، از حفصیان : ۶۳
 ابوزیان محمد پنجم، ازمرینیان : ۶۰
 ابوزیان محمد چهارم، ازمرینیان : ۶۰
 ابوزیان محمد سوم، » » : ۵۹
 ابوسالم علی دوم، » » : ۵۹
 ابوسعید، ازایلخانیان : ۲۲۶
 ابوسعید، از تیموریان : ۲۴۶
 ابوسعید افلق، از رستمیان : ۴۸
 ابوسعید حسن جنایی، از قرامطه : ۱۱۶
 ابوسعید عثمان، ازمرینیان : ۶۰
 ابوسعید عثمان دوم، ازمرینیان : ۵۹
 ابوسعیدی، سلسله‌ای از قرامطه : ۱۱۷
 ابوضربه محمد سوم المستنصر، از حفصیان : ۶۳
 ابو عبدالله شیعی : ۸۱
 ابو عبدالله محمد، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 ابو عبدالله محمد الحسن، از حفصیان : ۶۴
 ابو عبدالله محمد اول المستنصر، از حفصیان : ۶۳
 ابو عبدالله محمد پنجم المتوکل، از حفصیان : ۶۴

ابو عبدالله محمد چهارم المنتصر، از
 حفصیان : ۶۴
 ابو عبدالله محمد دوم المنتصر، از حفصیان :
 ۶۳
 ابو عبدالله محمد ششم، از حفصیان : ۶۵
 ابو عقال الاغلب، از اغالبه : ۵۱
 ابو علی، از غوریان : ۲۷۱
 ابو علی سینا : ۱۶۹
 ابو علی مأمون اول، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 ابو عمر تاشفین، ازمرینیان : ۵۹
 ابو عمر عثمان، از حفصیان : ۶۴
 ابو عنان فارس، ازمرینیان : ۵۹
 ابو غشام، از بنی عقیل : ۹۵
 ابو فارس عبدالعزیز المتوکل، از حفصیان :
 ۶۴
 ابو فارس عبدالعزیز اول، ازمرینیان : ۶۰
 ابو کالجار گرشاسب اول، از بنی کاکویه :
 ۱۵۵
 ابو کالجار گرشاسب دوم، از بنی کاکویه :
 ۱۵۵
 ابو محمد عبدالحق اول، ازمرینیان : ۵۹
 ابو مسلم خراسانی : ۲۳، ۲۷
 ابو ملک عبدالوحید زیانی، ازمرینیان : ۶۰
 ابو منصور احمد، از قرامطه : ۱۱۶
 ابو منصور علی، از بنی کاکویه : ۱۵۵
 ابو منصور فرامرز، از بنی کاکویه : ۱۵۵
 ابو نصر حسین دوم ابن علان، از روادیان :
 ۱۴۳
 ابویحیی ابوبکر، ازمرینیان : ۵۹
 ابویحیی ابوبکر اول الشهد، از حفصیان : ۶۳
 ابویحیی ابوبکر دوم المتوکل، از حفصیان :
 ۶۳

ابو تغلب (الفضل) : ۸۶
 ابو ثابت عامر، ازمرینیان : ۵۹
 ابو حاتم یوسف، از رستمیان : ۴۸
 ابو حفص عمر، از حفصیان : ۶۵
 ابو حفص عمر اول، از حفصیان : ۶۳
 ابو حفص عمر دوم، از حفصیان : ۶۳
 ابوریحان بیرونی : ۱۶۸
 ابوزکریاء یحیی، از وطاسیان : ۶۰
 ابوزکریا یحیای اول، از حفصیان : ۶۳
 ابوزکریا یحیای چهارم، از حفصیان : ۶۴
 ابوزکریا یحیای دوم الوائق، از حفصیان : ۶۳
 ابوزکریا یحیای سوم المنتخب، از حفصیان : ۶۳
 ابوزیان محمد پنجم، ازمرینیان : ۶۰
 ابوزیان محمد چهارم، ازمرینیان : ۶۰
 ابوزیان محمد سوم، » » : ۵۹
 ابوسالم علی دوم، » » : ۵۹
 ابوسعید، ازایلخانیان : ۲۲۶
 ابوسعید، از تیموریان : ۲۴۶
 ابوسعید افلق، از رستمیان : ۴۸
 ابوسعید حسن جنایی، از قرامطه : ۱۱۶
 ابوسعید عثمان، ازمرینیان : ۶۰
 ابوسعید عثمان دوم، ازمرینیان : ۵۹
 ابوسعیدی، سلسله‌ای از قرامطه : ۱۱۷
 ابوضربه محمد سوم المستنصر، از حفصیان : ۶۳
 ابو عبدالله شیعی : ۸۱
 ابو عبدالله محمد، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 ابو عبدالله محمد الحسن، از حفصیان : ۶۴
 ابو عبدالله محمد اول المستنصر، از حفصیان : ۶۳
 ابو عبدالله محمد پنجم المتوکل، از حفصیان : ۶۴

احمد المتوكل ، از بنی رسی : ۱۱۹
 احمد المتوكل ، از زیدیان یمن : ۱۲۱
 احمد المنصور ، از ارتقیه : ۱۸۵
 احمد المنصور ، از شرفای مراکش : ۶۷
 احمد المهدی ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 احمد المهدی المطیع ، از بنی رسی : ۱۱۹
 احمد النصر ، از بنی رسی : ۱۱۸
 احمد اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 احمد اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 احمد اول ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱ ،
 ۲۹۲
 احمد اول ، ابن اسد بن سامان ، از سامانیان :
 ۱۵۹
 احمد اول ابن خضر ، از آل خاقان : ۱۷۴
 احمد اول ارسلان قراخان (طغان خان) :
 ۱۷۱
 احمد اول الفضل المتوكل ، ابو العباس ،
 از حفصیان : ۶۴
 احمد اول المقتدر ، از بنی هود : ۴۰
 احمد اول ولی ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 احمد بن ابی عماره : ۶۳
 احمد بن حنبل : ۱۳۲
 احمد بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۷ ، ۱۲۸
 احمد بن طولون ، از بنی طولون : ۷۶
 احمد بن قدام عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمر
 از سامانیان : ۱۶۲
 احمد بن محمد بن خلف بن لیث بن علی ، از
 صفاریان : ۱۶۲
 احمد تکودار ، از ایلخانان : ۲۲۶
 احمد خان سدوزایی : ۳۱۱
 احمد خان سکندر شاه سوم ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۶

ابویحیی زکریای اول اللجانی ، از حفصیان :
 ۶۳
 ابویحیی زکریای دوم ، از حفصیان : ۶۴
 ابویعقوب یوسف ، از قرامطه : ۱۱۶
 ابویعقوب یوسف ، از مرینیان : ۵۹
 اتابکان : ۱۴۳
 اتابکان احمدیلی : ۱۴۳ ، ۱۹۱
 اتابکان ایلدگری : ۱۸۲
 اتابکان زنگی : ۱۸۲
 اتابکان سلفری : ۱۸۲
 اتسز ، علاءالدین ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸ ، ۱۶۹
 اتسز ، علاءالدین ، از غوریان : ۲۷۱
 احمد ، از اخشیديه : ۷۹
 احمد ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۱
 احمد ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 احمد ، غیاث‌الدین ، از آل جلایر : ۲۴۴
 احمد ، عمادالدین ، از آل مظفر : ۲۴۲
 احمد ، از بنی اغلب : ۴۹
 احمد ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 احمد ، از تیموریان : ۲۴۶
 احمد ، فخرالدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
 احمد ، الملك الناصر ، از رسولیان : ۱۲۵
 احمد ، صلاح‌الدین ، از رسولیان : ۱۲۴
 احمد ، امیر سامانی : ۱۶۰
 احمد ، نصرالدوله ، از مروانیان : ۹۱
 احمد ، ابو منصور ، از قرامطه : ۱۱۶
 احمد ، شهاب‌الدین ، از مماليك برجی : ۱۰۷
 احمد الاعرج ، از شرفای مراکش : ۶۷
 احمد ، شمس‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
 احمد الذهبی ، از صفاریان فلالی : ۶۸
 احمد العباس ، از صفاریان مراکش : ۶۷

- احمد درانی : ۲۶۲
 احمد دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 احمد دوم المستنصر ، از حفصیان : ۶۴
 احمد دوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 احمد دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 احمد دوم ، قطب‌الدین ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 احمد دوم المستعین ، از بنی‌هود : ۴۰
 احمد دوم ابن اسماعیل ، از سامانیان : ۱۵۹
 احمد دوم طغان‌خان ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 احمد سوم ، از حفصیان : ۶۵
 احمد سوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 احمد سوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 احمد سوم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 احمد سوم المستنصر ، از بنی‌هود : ۴۰
 احمدشاه ، شمس‌الدین ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۳
 احمد شاه ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 احمد شاه ، از سلاطین قاجار : ۲۶۴
 احمد شاه بهادر ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۶
 احمد شاه درانی : ۳۰۹
 احمد کسروی : ۱۴۱
 احمد گوده ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 احمد قواد اول ، از سلسله محمد علی پاشا : ۱۱۱
 احمد دین‌بن ابراهیم و هسودان ، از روادیان : ۱۴۳
 احمد یلی ، اتابکان : ۱۴۳ ، ۱۹۱
 اختیارالدین غازی شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 اختیارالدین محمد خلجی ، از سرداران
- معزالدین غوری : ۲۷۷
 اخشیدیه ، سلسله : ۷۹
 اداره ، سلسله : ۳۶ ، ۴۵
 ادیس ، از اداره : ۴۵
 ادیس اول المتأید ، از اداره : ۳۸
 ادیس دوم ، از اداره : ۴۵
 ادیس دوم عالی ، از حمودیان : ۳۸
 ادیس سوم الموفق ، از حمودیان : ۳۸
 ادیسیان ، سلسله : ۴۵ نیز نگاه کنید به اداره
 ادیسیه ، سلسله : ۴۵
 ادیکو ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۲
 اریا (خان) ، از ایلخانان : ۲۲۶
 ارتق ارسلان ، از ارتقیه : ۱۸۵
 ارتق بن اکسب ، از ارتقیه : ۱۸۵
 ارتقی ، سلسله : ۱۷۹ ، ۱۸۴
 ارتقیه ، سلسله : ۱۸۴ نیز نگاه کنید به ارتقی سلسله
 اردشیر ، حسام‌الدوله ، از آل باوند : ۱۳۷
 اردوی ارزق : ۲۳۱ ، ۲۲۹ ، ۲۱۸
 اردوی زرین : ۲۲۹
 اردوی سفید : ۲۱۸
 ارسلان بساسیری : ۸۹
 ارسلانشاه ، از غزنویان : ۲۶۸
 ارسلانشاه اول ، از زنگیان : ۱۸۷
 ارسلانشاه اول ، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
 ارسلانشاه دوم ، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰
 ارسلانشاه دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
 ارسلان‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 ارغون (خان) ، از ایلخانان : ۲۲۶
 اریکابا : ۲۲۰
 اریق‌بوقا : ۲۲۴

- ازبك ، ازایلد گزیان : ۱۹۰
 اسحاق ، ازقرامانیان : ۲۰۵
 اسحاق ، ازمرابطون : ۵۶
 اسدالدوله صالح بن مرداس ، از آل مرداس : ۹۷
 اسفاربین شیرویه : ۱۴۹
 اسفندیار : ۲۹۹
 اسفندیار ، ازعثمانیان : ۲۰۶
 اسکندر ، ازترکمانان قراقویونلو : ۲۵۰
 اسکندر ، ازشیبانیان : ۲۳۴
 اسکندر ثانی ، لقب علاءالدین محمد : ۲۷۹
 اسلام‌شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۶
 اسلام‌گرای اول ، ازخانهای گرای : ۲۳۶
 اسلام‌گرای دوم ، ازخانهای گرای : ۲۳۶
 اسلام‌گرای سوم ، ازخانهای گرای : ۲۳۷
 اسماعیل ، پسر امام جعفر صادق (ع) : ۸۲
 اسماعیل ، ازپاشاهای مصر : ۱۱۱
 اسماعیل ، نورالدین ، اززنکیان : ۱۸۷
 اسماعیل ، ازغزنویان : ۲۶۸
 اسماعیل ، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۸
 اسماعیل ، عمادالدین ، ازمماليك بحری : ۱۰۶
 اسماعیل السمین ، ازشرای فلالی : ۶۸
 اسماعیل الظافر ، ازبنی ذوالنون : ۳۹
 اسماعیل المتوکل ، ازبنی قاسم : ۱۱۹
 اسماعیل المنتصر ، ازسامانیان : ۱۶۱، ۱۵۹
 اسماعیل اول ابن احمد ، ازسامانیان : ۱۵۹
 اسماعیل اول ، ازصفویه : ۲۵۵
 اسماعیل اول ، ازنصیریان : ۴۲
 اسماعیل خاندان بن التوتناش : ۱۶۷
 اسماعیل دوم ، ازرسولیان : ۱۲۴
 اسماعیل دوم ، ازصفویه : ۲۵۵
 اسماعیل دوم ، ازنصیریان : ۴۲
 اسماعیل سوم ، ازرسولیان : ۱۲۴
 اسماعیل سوم ، ازصفویه : ۲۵۵
 اسماعیلیان : ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۹۴
 اسماعیلیه ، نگاه کنید به : اسماعیلیان
 اسن بوغا ، ارجفتائیان : ۲۲۳
 اصفهبدان ، سلسله ، شاخه‌ای ازباوندیان : ۱۳۷
 اعظم‌الشأن ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
 اعظم‌شاه ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
 اعظم‌شاه ، غیاث‌الدین ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۳
 اغالبه : ۵۱ نیز نگاه کنید به بنی‌اغلب
 اغول غایمیش ، ازخانهای بزرگ مغول : ۲۲۰
 افاغنه : ۲۶۲
 افریدون ، ازدانشمندیه : ۲۰۳
 افشاریه ، سلسله : ۲۵۹
 افریغیان کاث : ۱۶۷ نیز نگاه کنید به
 خوارزمشاهیان
 افضل ، ازپادشاهان افغانستان : ۳۱۰
 افطسی ، سلسله : ۳۷
 افطسیان یا بنی‌مسلمه : ۳۹، ۳۷، ۳۶
 افغانهای سوری ، شبه‌ای ازسلاطین بنگال : ۲۸۴
 اکبر (اول) ، جلال‌الدین ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۷، ۳۰۵، ۲۸۸، ۲۵۷
 اکتای ، ازخانهای مغول : ۱۹۳
 اکینچی قچقر ، ازحکمرانان ترك : ۱۶۸
 الاشرف تومان بیگ ، ازمماليك : ۱۰۸
 الاشرف جانبلات ، ازایوبیان : ۱۰۷
 الاشرف سیف‌الدین اینال ، ازمماليك : ۱۰۷

- الاشرف سيف الدين برس بيگ، از مماليك :
۱۰۷
- الاشرف سيف الدين قانت بيگ، از مماليك :
۱۰۷
- الاشرف صلاح الدين خليل ، از مماليك :
۱۰۵
- الاشرف علاء الدين كوچك ، از مماليك
بحری : ۱۰۶
- الاشرف قانصوح النوري ، از مماليك :
۱۰۸
- الاشرف ناصر الدين شعبان دوم از مماليك :
۱۰۶
- الانجی، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
- البارسلان، از سلاجقه : ۱۷۸، ۱۴۶، ۹۶
- ۱۸۱
- البارسلان اخرس ، از سلاجقه شام : ۱۷۹
- البحان هوشنگ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- البتکین : ۲۶۹
- التوتناش ، از خوارزمشاهان : ۱۶۷
- الجیگدای ، از جغتائیان : ۲۲۳
- الحسن، از حفصیان : ۶۵
- الخزرجی، مورخ : ۱۲۵
- الدرازی ، مؤسس دروزیه : ۸۴
- الراضی بالله، خلیفه عباسی : ۸۴، ۷۹
- السعيد ناصر الدين برکه خان ، از مماليك
بحری : ۱۰۵
- الصالح صلاح الدين حاجی دوم ، از مماليك
بحری : ۱۰۶
- الصالح صلاح الدين صالح، از مماليك بحري :
۱۰۶
- الصالح عماد الدين اسماعيل ، از مماليك
بحری : ۱۰۶
- الصالح ناصر الدين محمد، از مماليك برجی :
۱۰۷
- الظاهر تمرغا، از مماليك برجی : ۱۰۷
- الظاهر ركن الدين بيبرس اول البندقداری
از مماليك : ۱۰۵
- الظاهر سيف الدين برقوق، از مماليك برجی :
۱۰۶
- الظاهر سيف الدين بل بيگ ، از مماليك :
۱۰۷
- الظاهر سيف الدين جقمق، از مماليك :
۱۰۷
- الظاهر سيف الدين خوشقدم ، از مماليك :
۱۰۷
- الظاهر سيف الدين ططار، از مماليك : ۱۰۷
- الظاهر قانصوح ، از مماليك : ۱۰۷
- العادل المستعين : ۱۰۷
- العادل بدر الدين سلاميش، از مماليك بحری :
۱۰۵
- العادل زين الدين كتبغا، از مماليك بحری :
۱۰۵
- العادل سيف الدين تومان بيگ، از مماليك :
برجی : ۱۰۸
- العزیز جمال الدين يوسف، از مماليك برجی :
۱۰۷
- الغ بيگ ، از تیموریان : ۲۴۶
- الغ محمد ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
- الغو، از جغتائیان : ۲۲۴، ۲۲۳
- الفونسوی ششم، شاه اسپانیا : ۳۷
- الکامل سيف الدين شعبان اول ، از مماليك
بحری : ۱۰۶
- المتوکل سوم ، از خلفای عباسی : ۲۹

الملك العادل خلف ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العادل دوم سيف الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۰، ۹۹
 الملك العادل شهاب الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العادل فخر الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العادل مجير الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العزيز عماد الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك العزيز غياث الدين ، از ایوبیان : ۱۰۰
 الملك العزيز ظهير الدين طغتكين ، از
 ایوبیان : ۱۰۲
 الملك الكامل ظهير الدين طغتكين ، از
 ایوبیان : ۱۰۵
 الملك الكامل اول ناصر الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۰، ۹۹
 الملك الكامل چهارم احمد ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الكامل دوم ناصر الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۱
 الملك الكامل سوم محمد ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك المسعود ، از ارتقيه : ۱۸۴
 الملك المسعود ، از سولیان : ۱۲۵
 الملك المسعود صلاح الدين ، از ایوبیان : ۱۰۲
 الملك المعظم تورانشاه ، از ایوبیان : ۱۰۱، ۹۹
 الملك المعظم شرف الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك المظفر سليمان ، از ایوبیان : ۱۰۲
 الملك المظفر شهاب الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك المنصور عمر ، از سولیان : ۱۲۵
 الملك المنصور ناصر الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك الموحد تقي الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 المؤيد سيف الدين شيخ ، از مماليك : ۱۰۷
 المؤيد شهاب الدين احمد ، از مماليك : ۱۰۷
 الياس شاه شمس الدين ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳

المسعود صلاح الدين : ۱۰۳
 المعز ، از خلفای عباسی : ۵۴
 المعز عزيز الدين ايبك ، از مماليك بحری :
 ۱۰۳ ، ۱۰۵
 المظفر احمد ، از مماليك : ۱۰۷
 المظفر ركن الدين بيبرس دوم الجاشنكير ،
 از مماليك : ۱۰۵
 المظفر سيف الدين حاجي اول ، از مماليك :
 ۱۰۶
 المظفر سيف الدين قنز ، از مماليك بحری :
 ۱۰۵
 المقفي ، از خلفای عباسی : ۲۸
 المكرم احمد ، از صليحيان : ۱۲۳، ۱۲۲
 المكرم الاصغر على بن احمد ، از صليحيان :
 ۱۲۲
 الملك الاشرف اول مظفر الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۰، ۹۹
 الملك الاشرف دوم مظفر الدين ، از ایوبیان :
 ۹۹
 الملك الاشرف شرف الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الفضل نور الدين على ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك الاوحد نجم الدين ايوب ، از ایوبیان :
 ۱۰۰
 الملك الرحيم ، لقب بدين الدين لؤلؤ : ۱۸۹
 الملك الرحيم خسرو فيروز ، از آل بويه : ۱۵۲
 الملك الصالح ابوبكر ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الصالح صلاح الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الصالح عماد الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك الصالح نجم الدين ايوب ، از ایوبیان :
 ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹
 الملك الظاهر غياث الدين ، از ایوبیان : ۱۰۰
 الملك العادل اول سيف الدين ، از ایوبیان : ۹۹

ایلغازی بن ارتق ، از ارتقیه : ۱۸۵
 ایلغازی دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 ایلک خانیان ، سلسله : ۱۷۱ ، ۱۷۳ نیز
 نگاه کنید به آل افراسیاب
 اینال ، سیف‌الدین از ممالیک برجی : ۱۰۷
 ایوان مخوف ، امپراطور روسیه : ۲۵۷
 ایوب ، از ایوبیان : ۱۰۲
 ایوبیان ، سلسله : ۹۹ ، ۱۲۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵

ب

بابا اسحق ، دراویش : ۲۰۰
 بابر ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵ ، ۲۴۶
 ۳۰۶
 باتوبن جوجی ، از مغولان : ۲۲۹ ، ۲۲۱
 بادوسپانان ، سلسله : ۱۳۸
 بادیس ، از بنی حماد : ۵۴
 بادیس ، ناصرالدوله ، از بنی زیری : ۵۳
 باذ ، از مروانیان : ۸۹
 باریک شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 بازید دوم : ۹۸
 باگراتیسی یا باگراتیدی ، سلسله : ۱۴۷ ،

۱۹۱

باو ، از آل باوند : ۱۳۶
 باوندیان ، سلسله : ۱۳۶
 بایان ، از سلاطین اردوی زرین : ۲۳۰
 بایان قلی ، از جغتایان : ۲۲۴
 بایدو ، از ایلخانان : ۲۲۶
 بایزید ، از جلایریان : ۲۴۴
 بایزید ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۶
 بایزید اول یلدرم (ایلدرم) از سلاطین
 عثمانی : ۲۰۸
 بایزید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸

ان‌اویغور (اونوجور) ، از اخشیدیه : ۷۹
 انوشکین ، حکمران فاطمی دمشق : ۹۸
 انوشکین غرچه‌ای ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 انوشیروان ، از زیاریان : ۱۴۸
 انوشیروان بن لشکری ، از شدادیان : ۱۴۵
 اورخان ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
 اورداخان : ۲۳۱ ، ۲۲۹ ، ۲۱۸
 اورقینه خاتون : ۲۲۳
 اورنگ زیب ، از سلاطین مغول‌هند :

۳۰۷ ، ۳۰۵ ، ۳۰۰

اوروس ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
 اوزبک بن پهلوان محمد ، از اتابکان : ۱۹۱
 اوزن حسن ، از ترکمانان آق‌قویونلو :
 ۲۵۲ ، ۲۴۸

اوکتای ، از مغولان : ۲۲۰
 اوملیان پریساک : ۱۷۳
 اوتوجور ، از اخشیدیه : ۷۹
 اویس اول ، از آل جلایر : ۲۴۴
 اویس دوم ، از آل جلایر : ۲۴۴
 ایبک ، قطب‌الدین ، از غوریان : ۲۷۳
 ایبک ، از ممالیک بحری : ۱۰۵ ، ۱۰۳
 ایرانشاه ، بهاء‌الدین از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
 ایزابلا ، ملکه کاستیل : ۴۴
 ایلارسلان ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸
 ایل‌باسان ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
 ایلمتش ، شمس‌الدین از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 ایلخانان ، سلسله : ۱۳۸ ، ۲۲۶
 ایلدگز ، شمس‌الدین ، از اتابکان ایلدگری :

۱۹۰

ایلدگریان ، از اتابکان : ۱۹۰
 ایلغازی ، از ارتقیه : ۱۷۹
 ایلغازی اول ، نجم‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۴

- بایزید شهاب‌الدین ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 بایزید شاه کرارانی ، از سلاطین بنگال : ۲۸۵
 بایسنقر : ۲۵۲
 بایندر ، ترکمانان : ۲۵۳
 بخت‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 بختیار ، عزالدوله ، از آل بویه : ۱۵۱
 بدرالجمالی ، وزیر مستنصر فاطمی : ۱۹۵
 بدرالدین لؤلؤ : ۱۸۷
 بدرالدین محمود ، از قرامانیان : ۲۰۵
 بدیع‌الزمان ، از تیموریان : ۲۴۷
 براق ، از مغولان اردوی زرین : ۲۳۰
 براق خان : ۲۲۳
 برتن‌پیچ ، ج. : ۲۹۳
 برجی ، مماليك : ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶
 بریس‌بیگ ، از مماليك برجی : ۱۰۷
 برغش بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 برقوق ، از سلاطین برجی : ۱۰۶
 برکه ، زعیم‌الدین ، از بنی عقیل : ۹۴
 برکه ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 برکه خان ، از مماليك بحری : ۱۰۵
 برکیارق ، رکن‌الدین ، از سلاجقه : ۸۹، ۱۷۸
 برهان‌الدین موسی ، از قرامانیان : ۲۰۵
 بریدی ، سلسله : ۳۰۰
 بلای چهارم : ۲۳۱
 بلبن ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 بل‌بیگ ، از مماليك برجی : ۱۰۷
 بلگارو کتونوس : ۹۸
 بلگین دوم ، از بنی حماد : ۵۳
 بنو ادریس : ۸۲
 بنورزین : ۳۷
 بنوشداد : ۱۴۸
 بنوصمادح : ۳۸
 بنوغانیه : ۵۸، ۳۸
 بنوقسی : ۳۴
 بنو کرم : ۱۲۲
 بنومجاهد : ۳۸
 بنومرین : ۶۱
 بنومزین : ۳۷
 بنومسلمه : ۳۷
 بنومعن : ۱۲۳
 بنوهمدان : ۱۲۱
 بنویحیی : ۳۷
 بنی اغلب : ۵۱
 بنی‌امیه : ۱۶۴، ۱۹
 بنی‌حفص یا حفصیان : ۶۵
 بنی‌حماد : ۵۳
 بنی‌حمود : ۴۶
 بنی‌ذوالنون : ۳۷، ۳۶
 بنی‌رسول : ۱۲۴
 بنی‌رسی : ۱۲۱، ۱۱۸
 بنی‌زریع یا زریعیان : ۱۲۳
 بنی‌زیری : ۵۳، ۳۸
 بنی‌طاهر : ۱۲۵
 بنی‌طولون : ۷۶
 بنی‌عامر یا بنوعامر : ۳۸، ۳۶
 بنی‌عقیل ، ۱۸۱، ۹۴، ۸۹، ۸۶
 بنی‌قاسم یا بنوقاسم : ۱۱۹، ۳۷
 بنی‌ککویه : ۱۵۵
 بنی‌مزید : ۸۸
 بنی‌نصیر : ۴۲
 بنو آخر یا عبیدالنجارا : ۷۰

بهمنی، سلاطین : ۲۹۸، ۲۹۷
بیرس اول البندقاری، از مماليك بحری :

۱۰۵

بیرس دوم الجاشنکیر : ۱۹۶، ۱۰۵
بیداریخت، از مغولان هند : ۳۰۶
بیستون، ظهیرالدوله، از زیاریان : ۱۴۸

پ

پریت وی راج سوم : ۲۷۷
پولاد : ۲۳۰
پهلوان محمد، نصره‌الدین، از ایلدگزیان :

۱۹۰

پیر احمد، از قرامانیان : ۲۰۵
پیر محمد اول، از شیبانیان : ۲۳۴
پیر محمد دوم، از شیبانیان : ۲۳۴

ت

تاج‌الدوله تتش، از سلاجقه شام : ۱۷۹
تاج‌الدوله خسرو ملک، از غزنویان :

۲۶۹

تاج‌الدوله یزدگرد، از آل باوند : ۱۳۷
تاج‌الدین ابراهیم، از قرامانیان : ۲۰۵
تاج‌الدین اول، از صفاریان : ۱۶۳
تاج‌الدین حسن بزرگ، از جلایریان : ۲۴۴
تاج‌الدین حرب، از صفاریان : ۱۶۳
تاج‌الدین دوم، از صفاریان : ۱۶۴
تاج‌الدین فیروز، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
تاج‌الدین نصر، از صفاریان : ۱۶۳
تاج‌الدین نصر بن خلف، از صفاریان : ۱۶۳
تاشفین، از مرابطون : ۵۶
تالیقو، از جغتائیان : ۲۲۳
تتش، تاج‌الدوله، از سلجوقیان شام : ۹۴،

۱۸۱، ۱۷۹

تجیبی، امرای : ۳۸، ۳۴

بوئیان : ۱۵۰

بوری : ۱۷۹

بوزابه، از اتابکان فارس : ۱۹۳

بوزن، از جغتائیان : ۲۲۴

بوسعیدی، سلسله : ۱۲۷

بوسورث : ۲۷۳

بهاء‌الدوله خلف بن نصر، از صفاریان :

۱۶۳

بهاء‌الدوله طاهر بن نصر، از صفاریان :

۱۶۳

بهاء‌الدوله علی، از غزنویان : ۲۶۸

بهاء‌الدوله فیروز، از آل بویه : ۱۵۱

بهاء‌الدوله منصور، از بنی‌مزید : ۸۸

بهاء‌الدین ایران‌شاه، از سلاجقه کرمان :

۱۷۹

بهاء‌الدین سام اول، از غوریان : ۲۷۱،

۲۷۲

بهاء‌الدین سام دوم، از غوریان : ۲۷۱

بهادر، از سلاطین گجرات : ۲۹۱

بهادرشاه، از سلاطین گجرات : ۲۹۳،

۲۹۷

بهادرشاه، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲

بهادرشاه، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶

بهادر گرای اول، از خانهای گرای : ۲۳۷

بهادر گرای دوم، از خانهای گرای : ۲۳۹

بهرامشاه، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰

بهرامشاه، شمس‌الدین، از صفاریان : ۱۶۳

بهره یا بحر، نام اسماعیلیان هند : ۸۴

بهزاد، نقاش : ۲۴۹

بهلول‌خان، از امرای لودی : ۲۸۱

بهلول‌لودی : ۲۷۶

بهمن : ۲۹۹

تومان بیگ، ازممالیک برجی: ۱۰۸
 تیمور: ۲۳۰، ۲۴۶
 تیمور اولجایتو، ازمغولان: ۲۲۰
 تیمور بن فیصل، از آل بوسعید: ۱۲۷
 تیمورتاش، حسام‌الدین، از ارتقیه: ۱۸۴
 تیمورشاه: ۳۱۰
 تیمور قتلغ: ۲۳۰
 تیمور ملک: ۲۳۰
 تیموریان: ۲۴۶
 تیومن، خانهای: ۲۳۵، ۲۱۸
 قی‌نی بیگ: ۲۲۹

ث

ثعالی: ۱۶۹
 ثمال: از آل مرداس: ۹۷
 ثوینی بن سعید، از آل بوسعید: ۱۲۷

ج

جادو: ۲۸۶
 جاسینها دوارا: ۲۸۹
 جاموقا: ۲۱۶
 جانبالات، الاشرف، ازممالیک برجی: ۱۰۷
 جان بیگ گرای، از خانهای گرای: ۲۲۷
 جانی بیگ (جمبک): ۲۲۹
 جانی، سلسله: ۲۳۴
 جایا چاندرا: ۲۷۷
 جبار بردی: ۲۳۰
 جبرائیل، از آل افراسیاب: ۱۷۲
 جستان اول ابن مرزبان، از آل مسافر: ۱۴۰
 جستان دوم ابن ابراهیم، از آل مسافر: ۱۴۰
 جستانیان، سلسله: ۱۴۱
 جغتای: ۲۲۳، ۲۱۸
 جغتائیان: ۲۲۱

ترجمان‌الدین قاسم، از بنی‌رسی: ۱۱۸
 ترجمان‌الدین قاسم بن ابراهیم طباطبا، از
 زیدیان یمن: ۱۲۰
 ترکی، از آل سعود: ۱۳۱، ۱۳۳
 ترکی بن سعید، از آل بوسعید: ۱۲۷
 ترمشیرین، علاء‌الدین از جغتائیان: ۲۲۴،
 ۲۲۵

تغلب، بنی: ۸۶
 تغلق تیمور، از جغتائیان: ۲۲۴
 تغلق شاه اول، از سلاطین دهلی: ۲۷۵
 تغلق شاه دوم، از سلاطین دهلی: ۲۷۵
 تغلقیه: ۲۷۵، ۲۹۲
 تکش، علاء‌الدین، از خوارزمشاهیان:
 ۱۶۸

تکله، از سلفریان: ۱۹۲
 تمرینا، الظاهر، ازممالیک برجی: ۱۰۷
 تموجین: ۲۱۶
 تمیم، از بنی‌زیری: ۵۳
 تنگیز (چنگیز): ۲۱۶
 تورانشاه ابوبی: ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۵
 تورانشاه اول، از سلاجقه کرمان: ۱۷۹
 تورانشاه دوم، از سلاجقه کرمان: ۱۸۰
 تودامنکو، از خانهای اردوی زرین: ۲۲۹
 تورگنه، از مغولان: ۲۲۰
 توفیق‌پاشا: ۱۱۱
 توق تقیا: ۲۳۰
 توقمش، غیاث‌الدین، از خانهای اردوی
 زرین: ۲۳۰

توقمش گرای، از خانهای گرای: ۲۳۷
 توقتو، از خانهای اردوی زرین: ۲۲۹
 تولابوقا: ۲۲۹
 تولوی: ۲۱۷

- جلال‌الدوله شیرزیل، از آل بویه : ۱۵۲
جلال‌الدوله محمد ، از غزنویان : ۲۶۸
جلال‌الدوله ملک‌شاه اول، از سلاجقه: ۱۷۸
جلال‌الدوله نصر دوم، از آل مرداس: ۹۷
جلال‌الدین، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
جلال‌الدین اکبر اول، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۵
نیز نگاه کنید به اکبر .
جلال‌الدین حسین اول ، از آل جلاپیر : ۲۴۴
جلال‌الدین شاه شجاع ، از آل مظفر : ۲۴۲
جلال‌الدین علی، از غوریان : ۲۷۲
جلال‌الدین علی چوهرشاه عالم دوم ، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
جلال‌الدین فتح‌شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
جلال‌الدین فیروزشاه دوم، از سلاطین دهلی: ۲۷۴
جلال‌الدین محمد شاه ، از سلاطین بنگال: ۲۸۳
جلال‌الدین منکبرنی، از خوارزمشاهان : ۱۶۸
جلال‌الدین رضیه بیگم: ۲۷۴
جلال‌شاه ، غیاث‌الدین، از سلاطین بنگال: ۲۸۴
جمال‌الدوله فرخزاد ، از غزنویان : ۲۶۸
جمشید، از سلاطین کشمیر: ۲۸۷
جم : ۲۰۷
جناح‌الدوله علی، از بنی‌عقیل : ۹۴
جعفر، از بنی‌رسی : ۱۱۸
جعفرخان : ۲۶۳
جعفرصادق ، امام : ۲۶۰
جعفی، سیف‌الدین، از مماليك برجی: ۱۰۷
جوچی، پسر چنگیز : ۲۱۷
جونپور، دولت : ۲۴۸
جونه شاه ، لقب فیروزشاه : ۹۴
جیجنتوتق تیمور : ۲۲۰
جیش، از بنو طولون : ۷۶
جیمز اول، شاه آراگون: ۱۱۰
جهارکند ، ۳۰۳
جهانشاه، از ترکمانان قراقویونلو : ۲۵۰
جهانگیر، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
جهانگیر، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۵، ۳۰۸
جهور، از سلسله جهوریان : ۳۹
جهوریان ، سلسله : ۳۹
چ
چاهمانه (چوهان)، سلسله : ۲۷۷
چپر خان ، از مغولان : ۲۲۱
چغری بیگ: ۱۵۶
چنگ شی، از جغتائیان : ۲۲۴
چنگیز خان : ۲۲۰
چوهان (چاهمانه) ، سلسله : ۲۷۷
چیمتای ، از خانهای اردوی زرین: ۲۳۰
ح
حاتم بن النشیم ، از همدانیان : ۱۱۹
حاجی اول ، المظفر ، از مماليك بحری : ۱۰۶
حاجی دوم ، الصالح ، از مماليك بحری: ۱۰۶
حاجی گرای ، از خانهای کریمه : ۲۳۶
حاجی گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۶
حاجی گرای دوم، از خانهای گرای: ۲۳۷
حافظ، از خلفای فاطمی : ۸۱

حافظ ، از امرای فلّالی : ۶۸
 حاکم ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 حاکم اول ، از خلفای عباسی : ۲۶
 حاکم دوم ، از خلفای عباسی : ۲۶
 حامد ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 حامد بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 حبیب ، از امرای کشمیر : ۲۸۸
 حبیب‌الله ، از شاهان افغان : ۳۱۱
 حبشیان ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۴
 حرب ، تاج‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
 حسام‌الدوله اردشیر ، از آل باوند : ۱۳۷
 حسام‌الدوله شهریار ، از آل باوند : ۱۳۷
 حسام‌الدوله مقلد ، از بنی‌عقیل : ۹۴
 حسام‌الدین تیمورتاش ، از ارتقیه : ۱۸۴
 حسام‌الدین یولق‌ارسلان ، از ارتقیه : ۱۸۴
 حسن (امام) : ۴۵، ۱۹، ۱۲
 حسن ، از آل افراسیاب : ۱۷۳، ۱۷۲
 حسن ، از آل باوند : ۱۲۷
 حسن ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 حسن سنان‌الدوله ، از بنی‌عقیل : ۹۴
 حسن ، از زیریان : ۵۳
 حسن (ناصرالدوله) ، از حمدانیان : ۸۶
 حسن ، قطب‌الدین ، از غوریان : ۲۷۱
 حسن ، از امرای کشمیر : ۲۸۷
 حسن‌الحجّام ، از ادریسیان : ۴۵
 حسن‌المستنصر ، از حمودیان : ۳۸
 حسن اول ابن محمد ، از شرفای فلّالی : ۶۸
 حسن بزرگ ، از جلایریان : ۲۴۴
 حسن بغراخان (هارون) ، ۱۷۳
 حسن بن مروان ، از مروانیان : ۹۱

حسن بهمن‌شاه ، از سلاطین بهمن : ۲۹۸
 حسن جنابی ، ابوسعید ، از قرامطه : ۱۱۶
 حسن دوم ، از خداوندان الموت : ۱۹۳
 حسن دوم ابن محمد ، از شرفای فلّالی : ۶۸
 حسن‌زیری : ۵۵
 حسن سوم ، از خداوندان الموت : ۱۹۶
 حسن‌شاه ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 حسن صباح : ۱۹۵
 حسن علی ، از ترکمانان قراقویونلو : ۲۴۸
 ۲۵۰
 حسین ، از ایوبیان : ۱۰۱
 حسین ، از حمدانیان : ۸۶، ۸۵
 حسین ، از زیدیان یمن : ۱۱۸
 حسین ، نصرالدین ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
 حسین ، از سلجوقیان : ۱۷۹
 حسین ، عزالدین ، از غوریان : ۲۷۱
 حسین‌المنتخب ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 حسین‌المنصور ، از بنی‌قاسم : ۱۱۹
 حسین‌المهدی ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 حسین اول ، از آل جلایر : ۲۴۴
 حسین اول ، از صفویان : ۲۵۵
 حسین اول ابن محمد ، از روادیان : ۱۴۳
 حسین بایقرا ، از تیموریان : ۲۴۷
 حسین بن اویس ، از جلایریان : ۲۴۳
 حسین دوم ، از جلایریان : ۲۴۴
 حسین دوم ، از صفویان : ۲۵۵
 حسین دوم ابن علان ، از روادیان : ۱۴۳
 حسین شاه ، از سلسله جونیور : ۲۹۴
 حسین قلی‌خان ، از قاجاریه : ۲۶۴
 حسین کامل ، از سلسله محمد علی پاشا :

حفصیان : ۶۳
 حکم اول، از امویان اسپانیا : ۳۲
 حکم دوم المستنصر، از امویان اسپانیا : ۳۲
 حلیم گرای، از خانهای گرای : ۲۳۸
 حماد بن بلکین، از بنی حماد : ۵۳
 حمدان بن حمدون، از حمدانیان : ۸۶
 حمدان قرمط : ۱۱۶
 حمدانیان : ۸۵
 حمزه، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 حمزه شاه، سیف‌الدین، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳
 حمودیان : ۳۶، ۳۷
 حمود، از آل بوسعید : ۱۲۸
 حمیدالدین یحیی، از بنی قاسم : ۱۲۰
 حیدر دغلت، حکمران کشمیر : ۲۸۸،
 ۲۸۹
 حیدر شاه حاجی خان، حکمران کشمیر :
 ۲۸۷
 حیدر گرای، از خانهای گرای : ۲۳۶
 خ
 خالد اول الناصر ابوالبقاء : ۶۳
 خالد بن سعود، از آل سعود : ۱۳۱
 خالد دوم، ابوالبقاء، از حفصیان : ۶۴
 خسرو خان گجراتی : ۲۸۰
 خسرو شاه، ناصرالدین، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 خسرو شاه، از غزنویان : ۲۷۰
 خسرو ملک، از غزنویان : ۲۶۹، ۲۷۰
 خضر، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 خضر خان، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 خضر خان بهادر شاه، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 خلفای راشدین : ۱۸
 خلفای عباسی : ۲۱
 خلف بن احمد، ولی الدوله، از صفاریان :
 ۱۶۲
 خلف بن نصر، از صفاریان : ۱۶۳
 خلیفه، از آل بوسعید : ۱۲۸
 خلیفه بن برغش، از آل بوسعید : ۱۲۸
 خلیل، از ایویان : ۱۰۱
 خلیل، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 خلیل، از تیموریان : ۲۴۶
 خلیل، علاءالدین، از قرامانیان : ۲۰۵
 خلیل، صلاح‌الدین، از ممالیک بحری : ۱۰۵
 خمارویه، از بنی طولون : ۷۶
 خمیس، از بنی عقیل : ۹۵
 خواجه سلطان شهزاده : ۲۸۶
 خواجه نظام‌الملک : ۱۸۱
 خوارج : ۴۸، ۱۲۱
 خوارزمشاه : ۲۷۳
 خوارزمشاهیان : ۱۳۹، ۱۶۷
 خورشاه، از خداوندان الموت : ۱۹۶
 خوش چهر، از شدادیان : ۱۴۶
 خوشقدم، سیف‌الدین، از ممالیک برجی :
 ۱۰۷
 خیرالدین بارباروسا : ۶۴
 د
 دارا، از آل باوند : ۱۳۶
 داراشکوه : ۳۰۸
 دانشمند جه : ۲۲۴
 دانشمنده، سلسله : ۲۰۲
 داود، از ارتقیه : ۱۸۴
 داود، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸

- داود ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 داود ، غیاث‌الدین ، از سلاجقه : ۱۷۸
 داود المظفر ، از ارتقیه : ۱۸۵
 داود المنتصر ، از بنی‌رسی : ۱۱۹
 داودخان ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 داود شاه کرارانی : ۲۸۵
 داوریبخش ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
 دیس اول ، نورالدوله ، از بنی‌مزید : ۸۸
 دیس دوم ، نورالدوله ، از بنی‌مزید : ۸۸
 درانی ، طایفه : ۳۱۱
 دسینا ، همسراوزن حسن : ۲۵۳
 دقاق ، از سلاجقه شام : ۱۷۹
 دکلا نگاه کنید به تکه : ۱۹۲
 دکلا نگاه کنید به تکه : ۱۹۲
 دلاورخان ، از سلاطین مالوا : ۳۰۳
 دلاورخان حسین غوری ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
 دو تیمور از جغتائیان : ۲۲۳
 دوخان ، از جغتائیان : ۲۲۳
 دوست محمد ، از شاهان افغانستان : ۳۱۰
 دو قز خاتون ، همسر هلاکو : ۲۲۷
 دولت بردی : ۲۳۰
 دولت خان لودی ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 دولت‌گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۶
 دولت‌گرای چهارم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 دولت‌گرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 دهارمه شله ، نگاه کنید به ترمشیرین : ۲۲۵
 دیلمیان : ۱۴۳، ۲۸
 راجا علی‌خان ، عادلشاه چهارم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 راجا گنشه : ۲۸۳
 راجپوت ، دولت : ۲۸۱
 راجردوم ، پادشاه سیسیل : ۵۵
 راس ، ا. د. : ۱۴۷
 راشد ، از خلفای عباسی : ۲۵
 راضی ، از خلفای عباسی : ۲۵
 رافع ، از بنی‌عقیل : ۹۵
 رامیروی دوم : ۴۰
 رستم ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 رستم ، شمس‌الملوک ، از آل باوند : ۱۳۷
 رستم اول ، از آل باوند : ۱۳۶
 رستم دوم ، از آل باوند : ۱۳۶
 رستم سوم ، از آل باوند : ۱۳۷
 رستمیان ، سلسله : ۴۸
 رسول ، مؤسس سلسله رسولیان : ۱۲۵
 رسولی ، امرای : ۱۲۱
 رسولیان : ۱۲۴، ۱۲۵
 رشید ، از شرفای فلالی : ۶۸
 رشیدالدوله محمود ، از آل مرداس : ۹۷
 رشیدالدین فضل‌الله : ۲۱۷
 رضاخان سردار سپه (رضاشاه) : ۲۶۶
 رضاقلی میرزا : ۲۶۰
 رضوان ، از سلاجقه شام : ۱۷۹
 رضیه بیگم : ۲۷۴
 رفیع‌الدرجات ، شمس‌الدین ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
 رفیع‌الدوله شاه جهان دوم ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۶
 رکن‌الدوله حسن ، از آل باوند : ۱۵۱

- رکن الدوله داود ، از ارتقیه : ۱۸۴
 رکن الدوله سلطان‌شاه ، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
 رکن الدوله کیخسرو ، از آل باوند : ۱۳۷
 رکن الدوله ابراهیم شاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 رکن الدین ابومنصور ، از صفاریان : ۱۶۳
 رکن الدین باریک شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 رکن الدین برکیارق ، از سلاجقه : ۱۷۸
 رکن الدین سلیمان دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
 رکن الدین طغرل اول ، از سلاجقه : ۱۷۸
 رکن الدین طغرل دوم ، از سلاجقه : ۱۷۸
 رکن الدین طغرل سوم ، از سلاجقه : ۱۷۹
 رکن الدین فیروزشاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 رکن الدین قلج ارسلان چهارم ، از سلاجقه : ۱۹۹
 رکن الدین محمد دوم ، از سلاجقه : ۱۷۹
 رکن الدین مسعود اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
 رکن الدین مودود ، از ارتقیه : ۱۸۴
 روادی ، سلسله : ۱۴۳
 روادیان ، سلسله : ۱۴۱
 روپنیاں : ۱۰۹
 رومانوس سوم : ۹۸
 ریچندپال (ایرنجه پال) : ۲۲۰
 ز
 زاخو :
 زامباور : در اغلب صفحات
 زرمیان = بنو کرم : ۱۲۲
 زعیم الدوله برکه ، از بنی عقیل : ۹۴
 زکریا اول اللحیانی ، از حفصیان : ۶۳
 زکریا دوم ، ابو یحیی از حفصیان : ۶۴
 زکریه قرمطی : ۱۱۶
 زمان‌شاه ، از شاهان افغانستان : ۳۱۰
 زندیه ، سلسله : ۲۵۹
 زنگیان (اتابکان زنکی) : ۱۸۷
 زنکی بن آق سنقر عماد الدین از زنگیان : ۱۰۲ ، ۱۸۷
 زناته ، بربرهای : ۴۶
 زیاده‌الله اول ، از بنی اغلب : ۵۱
 زیاریان ، سلسله : ۱۴۸
 زید : ۱۲۰
 زیدان الناصر ، از شرفای مراکش : ۶۷
 زیدی ، امامان : ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۱۸
 زیدیان وزیدیه
 زیدیان : ۱۲۱ ، ۱۲۰
 زیدیه : ۱۲۲
 زیریان : ۳۷
 زین العابدین : ۲۸۹
 زین العابدین ، از آل مظفر : ۳۴۳
 زین العابدین شاهی‌خان ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 س
 سابق ، از آل مرداس : ۹۷
 سادات ، سلسله : ۲۷۵
 ساجیان ، سلسله : ۱۴۰
 ساریغ‌بوقا ، نگاه کنید به : ساسی‌بوقا
 ساسانیان : ۲۲
 ساسی‌بوقا ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
 سالاریان ، سلسله : ۱۴۰

- سالم بن ثوینی، از آل بوسعید : ۱۲۷
 سالم بن سلطان ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 سامان خدا ، مؤسس سلسله سامانی : ۱۵۹
 سامانیان ، سلسله : ۲۸، ۱۵۷
 سام اول، بهاءالدین، از غوریان : ۲۷۱ ،
 ۲۷۲
 سام دوم بهاءالدین ، از غوریان : ۲۷۱
 سبعیه ، فرقه : ۱۲۲
 سبکتکین ، از غزنویان : ۲۶۸، ۲۶۹
 ستروتمان ، ر. : ۱۲۱
 ستق بغراخان ، از قراخانیان : ۱۷۳
 سراج‌الدین بهادرشاه دوم، از سلاطین مغول
 هند : ۳۰۶
 سرتاق نگاه کنید به : سرتق
 سرتق ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 سرخاب اول، از آل باوند : ۱۳۶
 سعادت‌گرای اول ، از خانهای گرای :
 ۲۳۶
 سعادت‌گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۷
 سعادت‌گرای سوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸
 سعدالدوله شریف اول ، از حمدانیان :
 ۸۵
 سعدالمستعین، از نصیریان : ۴۳
 سعداول ، عزالدین ، از سلغوریان : ۱۹۲
 سعد دوم ، از سلغوریان : ۱۹۲
 سعدی : ۱۹۳
 سعود ، از آل سعود : ۱۳۲
 سعود بن عبدالعزیز ، از آل سعود : ۱۳۱
 سعود بن فیصل ، از آل سعود : ۱۳۱
 سعید، از مروانیان : ۹۱، ۹۲
- سعید، از قرمطیان : ۱۱۶
 سعیدالدوله سعید ، از حمدانیان : ۸۵
 سعید بن احمد، از آل سعود : ۱۲۷
 سعید بن تیمور، از آل سعود : ۱۲۷
 سعید بن سلطان ، از آل سعود : ۱۲۷ ،
 ۱۲۹
 سعید بن مسعود غزنوی : ۱۶۷
 سعید پاشا ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱
 سفاح ، از خلفای عباسی : ۲۴
 سقمان ، از ارتقیه : ۱۸۶
 سقمان دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 سکندر ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 سکندر بت‌شکن ، از سلاطین کشمیر :
 ۲۸۹، ۲۸۷
 سکندر دوم ، نظام‌خان ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۶، ۲۸۱
 سکندر شاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 سکندر شاه اول ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 سکندر شاه دوم ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 سلاطین عثمانی : ۱۲۵
 سلاطین مملوک : ۲۹
 سلامت‌گرای اول ، از خانهای گرای :
 ۲۳۷
 سلامت‌گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸
 سلامیش ، بدرالدین ، از مماليك بحری :
 ۱۰۵
 سلجوق شاه از سلغوریان : ۱۹۲
 سلجوقیان : ۲۸، ۱۷۸، ۱۹۰
 سلطان‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۰، ۱۵۲
 سلطان‌الدوله ارسلانشاه ، از غزنویان :
 ۲۶۸

سلیمان کبیر: همان سلیمان قانونی است
 سلیمان کرارانی، از سلاطین بنگال: ۲۸۴
 سلیم اول (ملقب به یاوز) از سلاطین عثمانی:
 ۲۵۷، ۲۰۸، ۱۱۰
 سلیم دوم، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹
 سلیم سوم، از سلاطین عثمانی: ۱۱۲،
 ۲۰۹
 سلیم گرای اول، از خانهای گرای: ۲۳۷
 سلیم گرای دوم، از خانهای گرای:
 ۲۳۸
 سلیم گرای سوم، از خانهای گرای:
 ۲۳۸
 سلیم یاوز: همان سلیم اول است.
 سماءالدوله، از آل بویه: ۱۵۱
 سناءالدوله علی اول ابن مزید، از بنی مزید:
 ۸۸
 سنان الدوله حسن، از بنی عقیل: ۹۴
 سنان پاشا: ۶۵
 سنجر، سلطان سلجوقی: ۱۵۶، ۱۷۰،
 ۱۸۲
 سنقر، مؤسس اتابکان فارس: ۱۹۳
 سن لویی، پادشاه فرانسه: ۱۰۳
 سنوسیه یاسنوسیان: ۷۲
 سوتکین، سردار سلجوقیان: ۱۴۵
 سورهیبالاککن، از خانهای بزرگ مغول:
 ۲۲۰
 سیداحمد الشریف، از سنوسیه: ۷۳، ۷۲
 سیداحمد اول، از خانهای اردوی زرین:
 ۲۳۰
 سیداحمد دوم، از خانهای اردوی زرین:
 ۲۳۱
 سیدالمهدی، از سنوسیه: ۷۲

سلطان بن احمد، آل بوسعید: ۱۲۷
 سلطان حسین بایقرا، از تیموریان: ۲۴۹
 سلطان شاه، رکن الدوله، از سلاجقه شام:
 ۱۷۹
 سلطان شاه بن ایل ارسلان، از خوارزمشاهیان:
 ۱۶۸
 سلطان شاهزاده باربک شاه، از سلاطین
 بنگاله: ۲۸۴
 سلطان قلی قطب‌الملک: ۳۰۱
 سنفر یا سالور، طایفه: ۱۹۲
 سنفریان، سلسله: ۱۹۲
 سلیم، سلطان عثمانی: ۲۵۴، ۲۹
 سلیمان، از آل افراسیاب: ۱۷۱، ۱۷۲
 سلیمان از ایوبیان: ۱۰۱، ۱۰۲
 سلیمان، از خلفای اموی: ۲۱
 سلیمان، از شرفای فلالی: ۶۸
 سلیمان، ابوالریبع، از مرینیان: ۵۹
 سلیمان الزواحی، داعی فاطمی: ۱۲۲
 سلیمان المستعین، از بنی هود: ۴۰
 سلیمان المستعین، از امویان اسپانیا: ۳۲
 سلیمان اول، از صفویه: ۲۵۵
 سلیمان اول، از سلاطین عثمانی: ۲۰۸
 سلیمان بن قتلش از سلجوقیان روم: ۹۶،
 ۱۹۹، ۱۹۸
 سلیمان دوم، از سلاجقه روم: ۱۹۸
 سلیمان دوم، از صفویان: ۲۵۵
 سلیمان دوم قانونی، از سلاطین عثمانی:
 ۲۱۱، ۲۰۸
 سلیمان سوم، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹
 سلیمان شاه، غیاث الدین، از سلاجقه:
 ۱۷۹

شاه جهان دوم از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
 شاه جهان سوم ، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
 شاه حسین بن ملك غياث‌الدین محمد ،
 مؤلف احیاءالملوک : ۱۶۶
 شاهرخ از افشاریه : ۳۱۱، ۲۵۹
 شاهرخ یا شاهرخ میرزا از تیموریان :
 ۲۴۶، ۲۴۵
 شاه شجاع ، از آل مظفر : ۲۴۳، ۲۴۲
 شاه شجاع ، از سلاطین افغانستان : ۳۱۰
 شاه شجاع ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
 شاه عالم اول ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
 شاه محمود قطب‌الدین ، از آل مظفر : ۲۴۲
 شاه عالم دوم ، از سلاطین مغول‌هند :
 ۳۰۶
 شاه عباس دوم ، از صفویه : ۱۳۸
 شاه غازی رستم اول : ۱۳۹، ۱۳۷
 شاه میرزای سواتی ، از امرای کشمیر :
 ۲۸۹، ۲۸۷
 شاهنشاه از شادادیان : ۱۴۶ ،
 شاه ولد ، از آل جلایر : ۲۴۴
 شاهین‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 شاپور ، از آل باوند : ۱۳۶
 شبل‌الدوله نصر اول ، از آل مرداس : ۹۷
 شجرالدر از ممالیک بحری : ۱۰۵
 شداد ، از شدادیان : ۱۴۶
 شدادیان ، سلسله : ۱۴۵، ۱۴۳
 شرف‌الدوله شیرزیل ، از آل بویه : ۱۵۱
 شرف‌الدوله مسلم ، از بنی عقیل : ۹۴
 شرف‌الدوله المعز ، از بنی زبیری : ۵۳ ،
 ۵۴

سیدبطلال : ۲۰۳
 سیدحسین شاهی ، سلسله : ۲۸۴
 سیدسلطان ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 سید علاء‌الدین حسین : ۲۸۶
 سید محمد ادریس ، از سنوسیه : ۷۲
 سید محمد بن علی السنوسی‌الکبیر ، مؤسس
 سلسله سنوسیه : ۷۲
 سیف‌الاسلام احمد ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 سیف‌الدوله صدقه اول ، از بنی مؤید : ۸۸
 سیف‌الدوله صدقه دوم ، از بنی مؤید : ۸۸
 سیف‌الدوله علی اول ، از حمدانیان : ۸۵
 ۸۶
 سیف‌الدین حمزه شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳
 سیف‌الدین سوری ، از غوریان : ۲۷۱
 سیف‌الدین علی ، از سولیان : ۱۲۴
 سیف‌الدین غازی اول ، از زنگیان : ۱۸۷
 سیف‌الدین غازی دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
 سیف‌الدین فیروزشاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 سیف‌الدین محمد ، از غوریان : ۲۷۱
 سیورغتمیش ، از خاندان اوکتای : ۲۲۱ ،
 ۲۴۷

ش

شادی بیگ : ۲۳۰
 شارل دوانزو : ۱۱۰، ۶۵
 شاوور اول ابن فضل شدادی : ۱۴۵
 شاوور دوم ، از شدادیان : ۱۴۵
 شاهباز گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 شاه تیمور : ۲۲۴
 شاه جهان ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵ ،

- شرف‌الدین مظفر ، سرسلسله آل مظفر :
۲۴۲
شرف‌الملوک ، از آل باوند : ۱۳۷
شرف‌الملوک حسن ، از آل باوند : ۱۳۷
شروانشاهان ، سلسله : ۲۵۱، ۱۴۰
شروانی ، ح . ک . : ۳۰۱
شروین اول ، از آل باوند : ۱۳۶
شروین دوم ، از آل باوند : ۱۳۶
شریف اول ، سعدالدوله ، از حمدانیان : ۸۵
شریف حسین : ۱۳۳
شریف دوم ، از حمدانیان : ۸۵
شعبان اول ، از مماليك بحری : ۱۰۶
شعبان دوم ، از مماليك بحری : ۱۰۶
شمس‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۱
شمس‌الدوله مرزبان ، از آل بویه : ۱۵۰
شمس‌الدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
شمس‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۴
شمس‌الدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
شمس‌الدین ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
شمس‌الدین ابراهیم ، از سلاطین جونپور :
۲۹۴
شمس‌الدین ایلدگیز ، از ایلدگزیان :
۱۹۰
شمس‌الدین احمد از صفاریان : ۱۶۳
شمس‌الدین احمد شاه ، از سلاطین بنگاله :
۲۸۳
شمس‌الدین احمد المتوکل ، از بنی‌رسی :
۱۱۹
شمس‌الدین الیاس شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۳
شمس‌الدین ایلتمش ، از سلاطین دهلی :
۲۷۴
- شمس‌الدین بهرامشاه ، از صفاریان : ۱۷۳
شمس‌الدین داود ، از ارتقیه : ۱۸۵
شمس‌الدین رفیع‌الدرجات ، از مغولان‌هند :
۳۰۵
شمس‌الدین شاه میرزای سواتی : ۲۸۷
نیز نگاه کنید به : شاه میرزای سواتی
شمس‌الدین صالح ، از ارتقیه : ۱۸۵
شمس‌الدین علی ، از صفاریان : ۱۶۳
شمس‌الدین کیومرث ، از سلاطین دهلی :
۲۷۴
شمس‌الدین محمد ، از صفاریان : ۱۶۴
شمس‌الدین محمد ، از غوریان : ۲۷۲
شمس‌الدین مظفر شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۴
شمس‌الدین یسوسف اول ، از رسولیان :
۱۲۴
شمس‌الدین یوسف شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۴
شمس‌المعالی قابوس ، از ذیاریان : ۱۴۸
شمس‌الملوک رستم ، از سلسله آل باوند :
۱۳۷
شمس‌الملوک محمد ، از آل باوند : ۱۳۷
شهاب‌الدوله مسعود اول ، از غزنویان :
۲۶۸
شهاب‌الدوله مودود ، از غزنویان : ۲۶۸
شهاب‌الدین معزالدین محمد ، از غوریان :
۲۷۱
شهاب‌الدین بایزید شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۳
شهاب‌الدین شیرآشامک ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۷
شهاب‌الدین شاه جهان اول ، از سلاطین

صدقه اول ، سیف‌الدوله ، از بنی مزید :

۹۸

صدقه بن منصور ، از بنی مزید : ۸۹

صدقه دوم ، سیف‌الدوله ، از بنی مزید :

۸۹

صفاگرای ، از خانهای گرای : ۲۳۷

صفاریان ، سلسله : ۱۶۲، ۱۵۷، ۲۸

صفویان ، سلسله : ۲۵۵

صفی اول ، صفویه : ۲۵۵

صلاح‌الدین‌المسعود : ۱۰۳

صلاح‌الدین‌احمد ، از رسولیان : ۱۲۴

صلاح‌الدین ایوبی : ۱۸۷، ۱۲۵، ۱۰۲

صلاح‌الدین یوسف ، از ایوبیان : ۱۲۵

صلیبیان : ۲۹، ۱۸۵

صلیحیون : ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۸

صمصام‌الدوله مرزبان ، از آل بویه : ۱۵۰

ض

ضرغام‌الدین عباس ، از رسولیان : ۱۲۴

ط

طائع ، خلیفه عباسی : ۲۵

طاهر اول ابن‌الحسین (ذوالیمینین) ، از

طاهریان : ۱۵۷

طاهر بن خلف ، از غزنویان : ۱۶۲

طاهر بن محمد بن عمرو ، از صفاریان : ۱۶۲

طاهر بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳

طاهر دوم ، از طاهریان : ۱۵۷

طاهری ، امرای : ۲۸

طاهریان ، سلسله : ۱۶۴، ۱۵۷

ططار ، سیف‌الدین ، از ممالیک برجی :

۱۰۷

طفا تیمور : ۲۳۲

طفا تیمور ، از جغتاییان : ۲۲۳

مغول هند : ۳۰۵

شهاب‌الدین عمر شاه ، از سلاطین دهلی :

۲۷۴

شهاب‌الدین محمود ، از صفاریان : ۱۶۳

شهریار ، حسام‌الدوله ، از اصفهبدان :

۱۳۷

شهریار اول ، از آل باوند : ۱۳۶

شهریار دوم ، از آل باوند : ۱۳۶

شهریار سوم ، از آل باوند : ۱۳۷

شیبان ، از بنی طولون : ۷۶

شیبان ، پسر جوجی : ۲۱۸

شیبانیان ، سلسله : ۲۳۴

شیت از سلسله غوریان : ۲۷۱

شیخ، سیف‌الدین ، از ممالیک برجی : ۱۰۷

شیخ‌احمد : ۲۳۱

شیخ‌صفی‌الدین : ۲۵۶

شیرآشامک ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷

شیرزیل ، جلال‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۲

شیرزیل ، شرف‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۱

شیرشاه سوز ، سردار افغانی : ۲۷۶ ،

۲۹۷ ، ۳۰۷

شیرعلی ، از شاهان افغان : ۳۱۰

شیرکوه ، برادر ایوب : ۱۰۲

ص

صاحب‌گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۶

صادق خان ، از زندیه : ۲۶۲

صالح ، از ارتقیه : ۱۸۵

صالح ، صلاح‌الدین ، از ممالیک بحری :

۱۰۶

صالح بن مرداس ، از بنی مرداس : ۹۷

صالح گرای دوم ، از خانهای گرای :

۲۳۹

طغان تیمور ، از مغولان : ۲۲۱

طفتکین : ۱۷۹

طغرل (اول) رکن‌الدین و الدین : ۸۹ ،

۱۸۰ ، ۱۷۸

طغرل ، از سلفریان : ۱۹۲

طغرل ، قوام‌الدوله ، از غاصبان سلطنت

غزنوی : ۲۶۸

طغرل بن ارسلان ، از سلاجقه : ۱۸۲

طغرل بیک : ۱۴۱ نیز نگاه کنید به طغرل .

طغرل دوم ، از سلاجقه عراق : ۱۷۸

طغرل دوم ابن محمد ، از سلاجقه : ۱۹۰

طغرل سلجوقی ، ۱۴۴ نیز نگاه کنید به -

طغرل (اول)

طغرل سوم ، از سلاجقه : ۱۹۱ ، ۱۷۹

طغرل شاه ، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰

طلحه ، از طاهریان : ۱۵۷

طولونیان : ۲۸

طهماسب اول ، از صفویان : ۲۵۵

طهماسب دوم ، از صفویان : ۲۵۵

ظ

ظافر ، از خلفای فاطمی : ۸۱

ظاهر ، از خلفای عباسی : ۲۵

ظاهر ، از خلفای فاطمی : ۸۱

ظفرخان مظفر اول ، از سلاطین گجرات :

۲۹۲ ، ۲۹۱

ظهیرالدوله ابراهیم ، از غزنویان : ۲۶۸

ظهیرالدوله بیستون ، از زیاریان : ۱۴۸

ظهیرالدوله وشمگیر ، از زیاریان : ۱۴۸

ظهیرالدین بابر ، از سلاطین مغول هند :

۳۰۵

ظهیرالدین علی ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸

ع

عادل خان اول ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲

عادل خان دوم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲

عادل خان سوم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲

عادلشاه افشار : ۲۶۵ ، ۲۵۹

عادلشاهیان ، سلسله : ۲۹۲

عادل گرای ، از خنای گرای : ۲۳۷

عاضد ، از خلفای فاطمی : ۸۲

عالم خان ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲

عالم شاه ، علاءالدین از سلاطین دهلی :

۲۷۵

عالمگیر اول ، اورنگ زیب ، از سلاطین

مغول هند : ۳۰۵

عالمگیر دوم ، عزالدین ، از سلاطین

مغول هند : ۳۰۶

عامر ، ابوثابت ، از مرینیان : ۵۹

عامر بن صعصعه : ۹۵

عایشه : ۱۸

عبادالمعتضد ، از خلفای عباسی : ۳۹

عباس ، عموی پیغمبر : ۲۷

عباس ، از غوریان : ۲۷۱

عباس المهدی ، از بنی قاسم : ۱۲۰

عباس اول ، از صفویان : ۲۵۵

عباس پاشای اول ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱

عباس دوم ، از صفویان : ۲۵۵

عباس دوم حلمی ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱

عباس سوم ، از صفویان : ۲۵۵

عباسی ، خلفای : ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۲۰ ،

۱۲۵

عباسیان : ۳۶ ، ۳۰ ، ۲۷ ، ۲۳ ، ۲۲

عبدالله ، از امویان اسپانیا : ۳۲

- عبدالله ، از بنی رسول : ۱۲۲
عبدالله ، ابوالهیجاء ، از حمدانیان : ۸۵
عبدالله ، از شرفای فلالی : ۶۸
عبدالله ، از طاهریان : ۱۵۷
عبدالله ، از مرینیان : ۶۰
عبدالله الغالب ، از شرفای مراکش : ۶۷
عبدالله المنصور ، از افطسیان : ۳۹
عبدالله المنصور ، از بنی رسی : ۱۱۹
عبدالله الواثق ، از شرفای مراکش : ۶۷
عبدالله اول ، از بنی اغلب : ۵۱
عبدالله اول ، از شیبانیان : ۲۳۴
عبدالله اول بن سعود ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالله بن اباض : ۴۹
عبدالله بن خلیفه ، از آل بوسعید : ۱۳۸
عبدالله بن رستم ، از رستمیان : ۴۹
عبدالله بن یاسین : ۵۶
عبدالله دوم ، از شیبانیان : ۲۳۴
عبدالله دوم بن ثنیان ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالله سوم ابن فیصل ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالله میرزا ، از تیموریان : ۲۴۶
عبدالحق اول ، از مرینیان : ۵۹
عبدالحق دوم ، از مرینیان : ۶۲
عبدالحلیم ، از مرینیان : ۵۹
عبد الحمید اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
عبد الحمید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۷۳
۲۱۰ ،
عبدالرحمان ، از شرفای فلالی : ۶۸
عبدالرحمان اول الداخل ، از امویان اسپانیا : ۳۳، ۳۲
عبدالرحمان بن ذی النون ، از بنی ذوالنون :
- ۳۹
عبدالرحمان بن رستم ، از رستمیان : ۴۸
عبدالرحمان بن فیصل ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالرحمان بن هشام ، از امویان : ۲۱ ،
۲۴
عبدالرحمان پنجم المستظهر ، از امویان
اسپانیا : ۳۳
عبدالرحمان جامی : ۲۴۹
عبدالرحمان چهارم المرتضی ، از امویان
اسپانیا : ۳۲
عبدالرحمان خان ، از شاهان افغانستان :
۳۱۱
عبدالرحمان سوم الناصر ، از امویان اسپانیا :
۳۴، ۳۲
عبدالرشید ، از غزنویان : ۲۶۸
عبدالعزیز ، از غزنویان : ۲۱۰
عبدالعزیز ، از شرفای فلالی : ۶۸
عبدالعزیز المنصور ، از بنی عامر : ۴۰
عبدالعزیز المتوکل ، از حفصیان : ۶۴
عبدالعزیز اول ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالعزیز دوم ، از آل سعود : ۱۳۱
عبدالعزیز اول ، از مرینیان : ۶۰
عبدالعزیز دوم ، از مرینیان : ۶۰
عبدالکریم نام دیگر ستق بغراخان ، از آل
اقراسیاب : ۱۷۳
عبد اللطیف از شیبانیان : ۲۳۴
عبد اللطیف ، از تیموریان : ۲۴۶
عبدالمجید اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
عبدالمجید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
عبدالمک ، از امویان : ۲۲، ۲۱
عبدالمک ، عماد الدوله ، از بنی هود : ۴۰

- عبدالملك ، ازجهوریان : ۳۹
عبدالملك المظفر ، ازبنی‌عمر : ۴۰
عبدالملك بن زیدان ، از شرفای مراکش : ۶۷
عبدالملك دوم ، ازسامانیان : ۱۵۹
عبدالملك بن محمد الشیخ المهدی ، از شرفای مراکش : ۶۷
عبدالملك ، ازحفصیان : ۶۴
عبدالملك ، ازشیانیان : ۲۳۴
عبدالوادی ، امرای : ۶۵، ۶۲
عبدالوحد ، ازموحدون : ۶۵
عبدالوحد زیانی ، عبدالملك ، ازمرینیان : ۶۰
عبدالوهاب بن عبدالرحمان ، از رستمیان : ۴۸
عبیدالله خان اوزبك : ۳۰۷
عبیدالله مهدی : ۴۶ ، ۸۱
عبیدالبخارا : ۷۰
عبیدیون : ۸۲
عثمان ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
عثمان ، ابوعمر ، ازحفصیان : ۶۴
عثمان ، ابوسعید ، ازمرینیان : ۶۰
عثمان اول ، ازمرینیان : ۵۹
عثمان اول ابن اطرغرل ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۸
عثمان بن عبدالله بن بشر ، مؤلف تاریخ‌عنوان المجدفی تاریخ نجد : ۱۳۲
عثمان بن عفان : ۲۱، ۱۹، ۲۲
عثمان دوم ، ازسلاطین عثمانی : ۲۰۹
عثمان دوم ، ابوسعید ، ازمرینیان : ۵۹
عثمان سوم ، ابوسعید ، ازمرینیان : ۲۰۹
- عثمانی ، سلاطین : ۲۰۶، ۱۲۱، ۳۰ = عثمانیان)
عدة الدوله ابوتغلب ، از حمدانیان : ۸۵
عربشاهی ، سلسله : ۲۴۵
عزان بن قیس ، آل بوسعید : ۱۲۷
عزالدوله ، از آل بویه : ۸۶
عزالدوله بختیار ، از آل بویه : ۱۵۱
عزالدوله عبدالرشید ، ازغزنویان : ۲۶۸
عزالدين ، از صفاریان : ۱۶۳
عزالدين حسین ، ازغوریان : ۲۷۱
عزالدين سعداول ، از سلغوریان : ۱۹۲
عزالدين قلیچ ارسلان دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدين قلیچ ارسلان سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدين کیکاوس اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدين کیکاوس دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدين مسعود اول ، از زنگیان : ۱۸۷
عزالدين مسعود دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
عزیز ، از خلفای فاطمی : ۸۱
عزیز ، از بنی حماد : ۵۴
عزیزالدین عالمگیر دوم ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
عضدالدوله ، (فنا خسرو) از آل بویه : ۸۶ ، ۱۵۰
عضدالدوله آل بایسلان ، از سلاجقه : ۱۷۸
عطا ملك جوینی : ۲۱۷
عطیه ، از آل مرداس : ۹۷
علاءالدوله (شرف الملوك حسن) ، از آل

- باوند : ۱۳۷
 علاءالدوله علی، از آل باوند : ۱۳۷
 علاءالدوله محمد بن دشمنزیار ، از بنی
 کاکویه : ۱۵۵
 علاءالدوله مسعود سوم ، از غزنویان :
 ۲۶۸
 علاءالدین (ضیاءالدین) محمد، از غوریان :
 ۲۷۲
 علاءالدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 علاءالدین اتسز ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 علاءالدین اتسز، از غوریان : ۲۷۱
 علاءالدین احمد دوم ، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علاءالدین بن خلیل ، از قرامانیان :
 ۲۰۵
 علاءالدین ترمشیرین ، از جغتائیان :
 ۲۲۴
 علاءالدین تکش ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 علاءالدین حسن بهمن شاه، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علاءالدین خلجی ، از سلاطین دهلی :
 ۲۹۶
 علاءالدین خلیل، از قرامانیان : ۲۰۵
 علاءالدین سکندر شاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 علاءالدین عالم شاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 علاءالدین علی، از قرامانیان : ۲۰۵
 علاءالدین علی ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۵
 علاءالدین علیشاه، از سلاطین بنگاله : ۲۸۳
 علاءالدین علشیر ، از سلاطین کشمیر :
 ۲۸۷
 علاءالدین فیروز شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴، ۲۸۳
 علاءالدین کیقباد اول ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۸
 علاءالدین کیقباد دوم ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۹
 علاءالدین کیقباد سوم ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۹
 علاءالدین مجاهد ، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علاءالدین محمد ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 علاءالدین محمد خلجی : ۲۹۲، ۲۷۹
 علاءالدین محمد خوارزمشاه : ۱۷۴
 علاءالدین محمد شاه اول، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 علاءالدین مسعود شاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 علاءالدین همایون ظالم، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علم‌الدین قریش، از بنی عقیل : ۹۴
 علوج علی : ۶۵
 علویان : ۴۵، ۲۷
 علی (ع) (علی بن ابیطالب) ۲۱، ۱۹، ۱۸
 ۱۲۰، ۴۵، ۳۶، ۲۷، ۲۳، ۲۲
 علی، از اششیده : ۷۹
 علی، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 علی عمادالدوله، از آل بویه : ۱۵۱، ۱۵۰
 علی، از بنی زبیری : ۵۳

- علی، از بنی عقیل : ۹۴
 علی، جناح الدوله، از بنی عقیل : ۹۴
 علی، ابومنصور، از بنی کاکویه : ۱۵۵
 علی، ابوالعباس، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 علی، سیف‌الدین، از رسولیان : ۱۲۴
 علی، ابوالحسن، از نصیریان : ۴۳
 علی، از سلاطین بنگاله : ۲۸۵
 علی، از صفاریان : ۱۶۳
 علی، بهاء‌الدوله، از غزنویان : ۲۸۶
 علی، از قرامانیان : ۲۰۵
 علی، از غوریان : ۲۷۲
 علی، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
 علی، از نصیریان : ۴۳
 علی‌آلپی، از ارتقیه : ۱۸۵
 علی، المنصور، از بنی قاسم : ۱۲۰
 علی‌النصر، از حمودیان : ۳۸
 علی‌اول، از ادریسیان : ۴۵
 علی‌اول، ابوالحسن از مرینیان : ۵۹
 علی‌اول، از حمدانیان : ۸۶، ۸۵
 علی‌اول ابن مزید، سناء‌الدوله، از بنی مزید :
 ۸۸
 علی بن حمود الناصر، از حمودیان : ۳۲
 ۱۲۸
 علی بن سعید، آل بوسعید : ۱۲۸
 علی بن فرامرز، از بنی کاکویه : ۱۵۶
 علی بن محمد، از صلیجیون : ۱۲۲
 علی بن موسی، از آل افراسیاب : ۱۷۱،
 ۱۷۴
 علی جوهر شاه شاه عالم دوم، از سلاطین مغول
 هند : ۳۰۶
 علی دوم، از ادریسیان : ۴۵
 علی دوم، از بنی مزید : ۸۸
 علی دوم، از حمدانیان : ۸۵
 علی دوم، ابوسالم، از مرینیان : ۵۹
 علی ذکره السلام، لقب حسن دوم
 خداوندالموت : ۱۹۶
 علی‌شاه، از شاهان افغانستان : ۳۱۰
 علی‌شاه، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 علی‌شیر، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 علی‌لشکری اول ابن محمد، از شدادیان :
 ۱۴۵
 علی‌لشکری دوم، از شدادیان : ۱۴۵
 علیمرادخان، از زندیه : ۲۶۲
 علیمرادخان بختیاری : ۲۶۲
 علی میرزاخان، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 عمادالدوله عبدالملک، از بنی هود : ۴۰
 عمادالدوله علی، از آل بویه : ۱۵۰، ۱۵۱
 عمادالدین احمد، از آل مظفر : ۲۴۲
 عمادالدین زنگی بن آق سنقر، از زنگیان :
 ۱۸۷
 عمادالدین علی‌آلپی، از ارتقیه : ۱۸۵
 عمادالدین قاورد، از سلاجقه کرمان :
 ۱۷۹
 عمادالدین مرزبان، از آل بویه : ۱۵۰،
 ۱۵۱
 عمادشاهی، سلسله : ۳۰۰
 عمارة الیمنی، نجم‌الدین : ۱۲۳
 عمر، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 عمر، خلیفه دوم : ۳۰۳، ۸
 عمر، الملك المنصور، از رسولیان : ۱۲۵
 عمر المتوکل، از افطسیان : ۳۷
 عمر اول، نورالدین، از رسولیان : ۱۲۴

غازی ملک تغلق ، سرسلسله تغلقیه : ۲۸۰
غالب ، امام فعلی تجزیه طلبان عمان :
۱۲۹

غز، ترکان : ۱۸۰، ۱۴۳، ۹۲
غزنویان ، سلسله : ۱۶۱، ۱۵۱، ۱۶۲ ،
۲۶۸

غزنی‌خان، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
غزنی‌خان محمد ، ازسلاطین مالوا : ۲۹۶
غلامشاهان ، سلسله : ۲۷۴
غوری، سلسله : ۱۶۵

غوریان ، سلسله : ۲۷۱، ۲۶۹
غیاث‌الدین، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
غیاث‌الدین احمد ، از آل جلایر : ۲۴۴
غیاث‌الدین اعظم شاه ، از سلاطین بنگال:
۲۸۳

غیاث‌الدین بلبن ، از سلاطین دهلی :
۲۷۴
غیاث‌الدین تغلق شاه اول ، ازسلاطین
دهلی : ۲۷۵
غیاث‌الدین تغلق شاه دوم ، ازسلاطین دهلی:
۲۷۵

غیاث‌الدین توقتمش ، از خانهای اردوی
زرین : ۲۳۰
غیاث‌الدین توقتو ، ازخانهای اردوی
زرین : ۲۲۹
غیاث‌الدین جلال‌شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۴

غیاث‌الدین داود ، ازسلجوقیان : ۱۷۸
غیاث‌الدین سلیمان‌شاه، ازسلجوقیان: ۱۷۹
غیاث‌الدین کیخسرو اول ، ازسلاجقه‌روم:
۱۹۸

عمر اول، ابوحنفص، ازحفصیان : ۶۵، ۶۳
عمر دوم ، ابوحنفص ، ازحفصیان : ۶۳
عمر بن خطاب : ۳۰۳، ۸
عمر بن عبدالعزیز، از امویان : ۲۱
عمر شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
عمر شیخ بن ابوسعید ، پدربابر : ۳۰۶
عمر بن عاص : ۷۷
عمر بن لیث ، ازصفاریان : ۱۶۲، ۱۶۰
عمیدالدوله : ۹۲
عنایت‌گرای ، ازخانهای گرای : ۲۳۷
عنصرالمعالی کیکاوس ، از زیاریان : ۱۴۸
عیال، از تیموریان : ۲۴۷
عین‌الدین بن گشتکین ، از دانشمندیه :
۲۰۳، ۲۰۲
عیسی، از بنی عقیل : ۹۵

غ

غازان ، ازجغتاییان : ۲۲۴
غازی اول، سیف‌الدین، از زنگیان : ۱۸۷
غازی اول، نجم‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۵
غازی‌خان بن چک ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸
غازی دوم ، سیف‌الدین ، از زنگیان: ۱۸۷
غازی دوم ، نجم‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۵
غازی‌شاه، اختیارالدین، ازسلاطین بنگال:
۲۸۳
غازی گرای اول ، از خانهای گرای :
۲۳۶
غازی گرای دوم ، از خانهای گرای :
۲۳۷
غازی گرای سوم ، از خانهای گرای :
۲۳۸

- غیاث‌الدین کیخسرو دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
 غیاث‌الدین کیخسرو سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
 غیاث‌الدین مسعود ، از سلاجقه : ۱۷۸
 غیاث‌الدین مسعود دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
 غیاث‌الدین مسعود سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
 غیاث‌الدین محمد ، از غوریان : ۲۷۱
 غیاث‌الدین محمود اوزبک ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 غیاث‌الدین محمد اول ، از سلجوقیان : ۱۷۸
 غیاث‌الدین محمد شاه دوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 غیاث‌الدین محمد غوری : ۲۷۰
 غیاث‌الدین محمود ، از غوریان : ۲۷۱
 غیاث‌الدین محمود شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 غیاث شاه ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- ف**
 فائز ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 فاروق ، لقب عمر بن الخطاب : ۳۰۳
 فاروق ، از سلسله محمد علی پاشا : ۱۱۱ ، ۱۱۳
 فاروقی ، سلسله : ۳۰۲
 فاطمی ، خلفای : ۱۲۲
 فاطمیان : ۱۲۲ ، ۲۸
 فتح‌الله عماد‌الملک : ۳۰۰
 فتح شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
- فتح شاه ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 فتحعلی خان ، از قاجاریه : ۲۶۴
 فتحعلی شاه ، از قاجاریه : ۲۶۴
 فتح‌گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 فتح‌گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 فخرالدوله دیلمی : ۱۴۱
 فخرالدوله علی ، از آل بویه : ۱۵۱
 فخرالدوله بن جهیر : ۹۲
 فخرالدین احمد ، از قرامانیان : ۲۰۵
 فخرالدین حسن ، از آل باوند : ۱۳۷
 فخرالدین قاسم ، از دانشمندیه : ۲۰۳
 فخرالدین قرار ارسلان ، از ارتقیه : ۱۸۴
 فخرالدین مبارک ، از سلاطین بنگال : ۲۸۵
 فخرالدین مبارک‌شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 فخرالدین مسعود ، از غوریان : ۲۷۲
 فدائیان اسماعیلی : ۱۹۴ ، ۸۹
 فرامرز ، از بنی کاکویه : ۱۵۶ ، ۱۵۵
 فرخزاد ، جمال‌الدوله ، از غزنویان : ۲۶۸
 فرخ‌سیر ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
 فردریک بارباروسا : ۲۰۰
 فردوسی : ۱۶۰
 فردیناند اول : ۴۳
 فضلویه ، از کردان شبانکاره : ۱۵۰
 فضل‌اول ابن محمد ، از شدادیان : ۱۴۵
 فضل‌بنجم ، از شدادیان : ۱۴۶
 فضل‌چهارم (فضلون) بن شاوور دوم ، از شدادیان : ۱۴۶
 فضل‌دوم ابن شاوور ، از شدادیان : ۱۴۵
 فضل‌سوم (فضلون) ابن فضل ، از شدادیان : ۱۴۵

- قارن دوم ، از آل باوند : ۱۳۷
 قاسم ، فخرالدین ، ازدانשמندیه : ۲۰۳
 قاسم ، ازقرامانیان : ۲۰۶
 قاسم‌المتوکل ، ازبنی قاسم : ۱۱۹
 قاسم‌المختار ، ازبنی رسی : ۱۱۸
 قاسم‌المنصور ، ازبنی قاسم : ۱۱۹
 قاسم‌المنصور ، ازبنی رسی : ۱۱۸
 قاسم‌المهدی ، ازبنی قاسم : ۱۲۰
 قاسم اول ، ازحمودیان : ۳۸
 قاسم‌بن ابراهیم طباطبا ، اززیدیان : ۱۲۰
 قاسم‌بن حمود المأمون ، از حمودیان :
 ۳۲
 قاسم حمودی : ۳۳
 قاسم دوم الواثق ، ازحمودیان : ۳۸
 قاضی جعفر ، ازبنی عامر : ۴۰
 قاضی عثمان ، ازبنی عامر : ۴۰
 قانصوح ، الظاهر ، ازمماليك برجی : ۱۰۷
 قانصوح الغوری ، الاشرف ، از مماليك
 برجی ۱۰۸، ۱۱۰، ۲۹۲
 قاورد ، عمادالدین ، ازسلاجقه کرمان :
 ۱۷۹
 قایشان گولوك ، ازخانهای بزرگ مغول :
 ۲۲۰
 قاهر ، ازخلفای عباسی : ۲۵
 قنر ، سيف‌الدین ، ازمماليك بحری : ۱۰۵
 ۱۰۹
 قنلغ اینانچ ، از اتابکان ایلدگزی : ۱۹۰
 ۱۹۱
 قنلغ‌خان ، ابوبکر ، از اتابکان سلفری :
 ۱۹۲، ۱۹۳
 قتیبۀ بن مسلم : ۱۶۸
 قدیس یعقوب کامپوستلایی : ۲۴۵
- فلك المعالی منوچهر ، از زیاریان : ۱۴۸
 فلالی ، شرفای : ۶۸
 فؤاد اول ، ازسلاطین مصر : ۱۱۳
 فؤاد دوم ، ازسلاطین مصر : ۱۱۱
 فولادستون ، ازآل بویه : ۱۵۰
 فیروز ، بهاء‌الدوله ، ازآل بویه : ۱۵۱
 فیروز ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
 فیروزشاه دوم ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
 فیروزشاه ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۳، ۲۸۴
 فیروزشاه سوم ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
 فیروزشاه سوم تغلقی : ۲۹۴
 فیصل اول ، ازآل سعود : ۱۳۱
 فیصل‌بن ترکی ، آل بوسعید : ۱۲۷
 فیصل دوم ، ازآل سعود : ۱۳۱
 فیلیپ دوم ، شاه اسپانیا : ۲۵۷
- ق
 قائت بیگک ، سيف‌الدین ، ازمماليك برجی :
 ۱۰۷
 قائد ، ازبنی زیری : ۵۳
 قائم ، ازخلفای عباسی : ۲۵، ۲۶
 قائم ، ازخلفای فاطمی : ۸۱
 قابوس بن وشمگیر ، از زیاریان : ۱۳۸ ،
 ۱۴۸
 قاپلان گرای اول ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸
 قاپلان گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۹
 قاجاریه ، سلسله : ۲۶۴
 قادر ، ازخلفای عباسی : ۲۵
 قارن ، نجم‌الدوله ، ازآل باوند : ۱۳۷
 قارن اول ، ازآل باوند : ۱۳۶

قطب‌الدین لقمان دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 قطب‌الدین شاه محمود ، از آل مظفر :

۲۴۲

قطب‌الدین مبارکشاه ، از سلاطین دهلی :

۲۷۵

قطب‌الدین محمد ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸

قطب‌الدین محمد ، از صفاریان : ۱۶۳

قطب‌الدین مودود ، از آل زنگی : ۱۸۷

قطب‌الدین هندال ، از سلاطین کشمیر :

۲۸۷

قطبشاهیان : ۳۰۰

قلاؤن ، از مماليك : ۱۰۸

قلج ارسلان اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸

قلج ارسلان چهارم از سلاجقه روم : ۱۹۹

قلج ارسلان دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸

قلج ارسلان سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸

قوام‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۱

قوام‌الدوله طغرل ، از غزنویان : ۲۶۸

قویلی (قوبلای) خان بزرگ مغول :

۲۲۰، ۲۱۸

قوشیلافتقتو ، از خانهای بزرگ مغول :

۲۲۰

قولپا ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹

قید: خان ، از مغولان : ۲۲۱، ۲۱۸

قیریم خان ، از خانهای گرای : ۲۳۸

ك

كائن، ك. ۱۸۶، ۱۵۴

كاترین ، امپراطریس روسیه : ۲۴۰

كادرینگتن : ۱۶۶

كارولانویان ، سلسله : ۲۲

كافور ، از اخسیدیه : ۷۹

كالنجار : ۲۷۷

قرا ارسلان ، فخرالدین ، از ارتقیه :

۱۸۴

قرا ارسلان المظفر ، از ارتقیه : ۱۸۵

قراخانیان ، سلسله : ۲۶۹، ۱۶۱، ۱۵۹

قراخانیان ، سلسله : ۱۷۰

قراقویونلو ، ترکمانان : ۲۵۰، ۱۸۵

۲۵۱

قرامان بن نوره صوفی ، از قرامانیان : ۲۰۵

۲۰۶

قرامانی ، دولت : ۱۰۹

قرامانیان ، سلسله : ۲۰۵

قرا محمد ترمش ، از ترکمانان قراقویونلو :

۲۵۰

قرا هلاکو ، از جغتائیان : ۲۲۳

قرا یوسف ، از ترکمانان قراقویونلو :

۲۵۰، ۱۸۶

قرا یولوك عثمان ، از ترکمانان آق قویونلو :

۲۵۲

قرلق ، ترکان : ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۰

قرمطیان یا قرامطه : ۱۱۷، ۱۱۶، ۸۴

۱۲۱

قرواش بن مقلد ، از بنی عقیل : ۹۵، ۹۴

قریش ، علم‌الدین ، از بنی عقیل : ۹۴

قزلباشان : ۲۶۴، ۲۵۶

قطب‌الدین احمد دوم ، از سلاطین گجرات :

۲۹۱

قطب‌الدین اول ، از صفاریان : ۱۶۳

قطب‌الدین ایبک ، از غوریان : ۲۷۳

قطب‌الدین ایلغازی دوم ، از ارتقیه .

۱۸۴

قطب‌الدین حسن ، از غوریان : ۲۷۱

قطب‌الدین دوم ، از صفاریان : ۱۶۴

کیقباد سوم، علاءالدین، از سلاجقه روم :

۱۹۹

کیکاوس اول، عزالدین، از سلاجقه روم: ۱۹۸

کیکاوس دوم، از سلاجقه روم : ۱۹۸، ۱۹۹

کینخواریه، شعبه‌ای از آل باوند : ۱۳۷

کیومرث، از سلاطین دهلی : ۲۷۴

گ

گرشاسب اول، ابوکالیجار، از بنی کاکویه:

۱۵۵

گرشاسب دوم، ابوکالیجار، از بنی کاکویه :

۱۵۵

ل

لسان‌الدین : ۴۴

لسلی‌هیگ : ۲۹۰

لطفعلی خان زند : ۲۶۲

لؤلؤ، بدرالدین، وزیر اتابکان : ۱۸۷

لؤلؤ، سردار فاطمیان : ۸۵

لوئی نهم، شاه فرانسه : ۶۵

لوری، سلسله : ۳۰۶، ۲۹۴

لوئیس، برنارد : ۳۰

لیپاریت : ۹۲

لیث بن علی، از صفاریان : ۱۶۲

لین پول: ۲۰ و ذیل بیشتر صفحات

م

مارکوپولو : ۱۹۵

مأمون، از خلفای عباسی : ۱۲۰، ۲۷، ۲۴

۱۵۷

مأمون اول، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷

مأمون دوم، ابوالعباس، از خوارزمشاهیان:

۱۶۷

مأمونیان گرگانج : ۱۶۷

مانوئل کومننوس : ۲۰۰

کامبخش، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵

کاووسیه، شاخه‌ای از آل باوند : ۱۳۶

کبک خان : ۲۲۳، ۲۳۰

کتیفا، زین‌الدین، از مماليك بحری: ۱۰۵

کثیر بن احمد : ۱۶۲

کرامرژ، ج. ه. : ۱۱۳، ۲۰۱

کرمان‌شاه، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹

کرنکوف، ف : ۱۲۳

کلیم‌الله، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸

کمال‌الدوله شیرزاد، از غزنویان : ۲۶۸

کمال اتاترک : ۲۱۰

کنت جوسلین دوم : ۱۸۸

کنچک خان : ۲۲۳

کنراد مونته‌فراتی : ۱۹۵

کنگریان، آل مسافر : ۱۴۰

کوجوک، علاءالدین، از مماليك بحری :

۱۰۶

کوچلوک خان : ۱۷۳

کوچ‌کنجو : ۲۳۴

کوچو (کوچی) : ۲۳۰

کوچوک محمد : ۲۳۱

کومنتا : ۲۵۳

کومنی : ۱۹۹

کیخسرو، از آل باوند : ۱۳۸

کیخسرو اول، از سلاجقه روم: ۱۹۸

کیخسرو دوم، از سلاجقه روم : ۱۹۸

کیخسرو سوم، از سلاجقه روم: ۱۹۸

کیقباد : ۲۷۴

کیقباد اول، علاءالدین، از سلاجقه روم :

۱۹۸

کیقباد دوم، علاءالدین، از سلاجقه روم :

۱۹۹

محمد، ابو عبدالله، از خوارزمشاهیان :

۱۶۷

محمد، ازجفتائیان : ۲۲۴

محمد، قطب‌الدین، از خوارزمشاهیان :

۱۶۸

محمد، ابوالحارث، از خوارزمشاهیان :

۱۶۷

محمد، ابوالیقظان، از رستمیان : ۴۸

محمد، سلطان سلجوقی : ۱۵۶

محمد، ازجلایریان : ۲۴۴

محمد، ناصرالدین، از دانشمندیه : ۲۰۳

محمد، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۷

محمد، ازسلاطین سلجوقی : ۱۸۲

محمد، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۶

محمد، ازسلنریان : ۱۹۲

محمد، ازصفاریان : ۱۶۴

محمد، ازصفویان : ۲۵۵

محمد، ازطاهریان : ۱۵۷

محمد، جلال‌الدوله، ازغزنویان : ۲۶۸

محمد، ازغوریان : ۲۷۱

محمد، شمس‌الدین، ازغوریان : ۲۷۲

محمد، ناصرالدین، ازمماليك برجی :

۱۰۷

محمدالاصغر، ازشرقای مراکش : ۶۷

محمدالباقر، امام : ۱۲۰

محمدالحسن، ازحفصیان : ۶۴

محمدالرشید، ازجهوریان : ۳۹

محمدالشیخ المأمون، ازشرقای مراکش :

۶۷

محمدالشیخ المهدی بن محمدالمهدی، از

شرقای سعدی : ۶۷

محمدالغالب : ۴۳

مبارزالدین محمد بن مظفر، از آل مظفر :

۲۴۲

مبارک، فخرالدین، ازسلاطین بنگال :

۲۸۵

مبارک خواجه : ۲۳۰

مبارکشاه، فخرالدین، ازسلاطین بنگال :

۲۸۳

مبارکشاه، ازسلاطین جونپور : ۲۹۴

مبارکشاه، ازسلاطین دهلی : ۵، ۲۷

مبارکشاه، ازجفتائیان : ۲۲۳

مبارکشاه دوم، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲

متقی، ازخلفای عباسی : ۲۵

متلمشون، نگاه‌کنید به : مرابطون

متوکل، ازخلفای عباسی : ۲۴

متوکل اول، ازخلفای عباسی : ۲۶،

۲۱۱

متوکل دوم، ازخلفای عباسی : ۲۶

متوکل سوم، ازخلفای عباسی : ۲۶

متنبی، شاعر : ۸۰، ۸۷

مجاهد، علاءالدین، از سلاطین بهمنی :

۲۹۸

مجدالدوله دیلمی : ۱۵۵

مجدالدوله رستم، از آل بویه : ۱۵۱

مجدالدین عیسی الظاهر، از ارتقیه :

۱۸۵

مجید بن سعید، از آل بوسعید : ۱۲۸

محسن، از بنی‌زیری : ۵۳

محمد (ص) : ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۱۲۰

محمد، نورالدین، از ارتقیه : ۱۸۴

محمد، ابوالقرانیق، از اغالبه : ۵۱

محمد، از بنی‌عقیل : ۹۴

محمد، از بنی‌مزید : ۸۸

محمد المتوکل المسلوخ، از شرفای مراکش:

۶۷

محمد المرتضی، از بنی رسی: ۱۱۸

محمد المظفر، از افطسیان: ۳۹

محمد المنتصر، از ادرسیان: ۴۵

محمد المهدی، از بنی قاسم، ۱۱۹

محمد المهدی القائم بامر الله، از شرفای

مراکش: ۶۷

محمد المؤید اول، از بنی قاسم: ۱۱۹

محمد المؤید دوم، از بنی قاسم: ۱۱۹

محمد الناصر، از بنی رسی: ۱۱۹

محمد النفس الزکیه: ۶۹

محمد الهادی، از بنی قاسم: ۱۱۹

محمد الهادی المجید، از بنی قاسم: ۱۱۹

محمد اوزبک، غیاث الدین، از خانهای

اردوی زرین: ۲۲۹

محمد اول، از مرینیان: ۵۹

محمد اول، از آل افراسیاب: ۱۷۲

محمد اول، از امویان اسپانیا: ۳۲

محمد اول، از قرامانیان: ۲۰۵

محمد اول، از سلاطین بهمنی: ۲۹۸

محمد اول، غیاث الدین از سلجوقیان:

۱۷۸

محمد اول، از بنی اغلب: ۵۱

محمد اول ابن عباد، از عباسیان: ۳۹

محمد اول الشریف، از شرفای فلالی:

۶۸

محمد اول الشیخ، از وطاسیان: ۶۰

محمد اول الغالب مشهور به ابن الاحمر، از

نصیریان: ۴۲

محمد اول المهدی، از حمودیان: ۳۸

محمد اول المنتصر، از حفصیان: ۶۳

محمد اول چلبی، از سلاطین عثمانی: ۲۰۸

محمد بدر، از بنی قاسم: ۱۲۰

محمد بردی بیگ: ۲۲۹

محمد بن تغلق، از سلاطین بهمنی: ۲۹۹

محمد بن حسین الروادی، از روادیان:

۱۴۳

محمد الرائق: ۷۹

محمد بن دشمنزیار، از بنی کاکویه: ۱۵۵

محمد بن رشید، از آل سعود: ۱۳۱

محمد بن سعود، از آل سعود: ۱۳۱، ۱۳۲

محمد بن سلیمان: ۷۶

محمد بن سوری، از غوریان: ۲۷۱

محمد بن شداد، از شدادیان: ۱۴۵

محمد بن طنج اخشید، از اخشیدیه: ۷۹

محمد بن عبدالوهاب، پایه گذار وهابیه:

۱۳۲

محمد بن عرفه، از شرفای فلالی: ۶۸

محمد بن علی، از صفاریان: ۱۶۲

محمد بن علی، از سنوسیه: ۷۲

محمد بن فیصل المطوع، از آل سعود:

۱۳۲

محمد بن قاسم: ۲۷۶

محمد بن قلاوون، از ممالیک: ۱۰۹

محمد بن مسافر، از آل مسافر: ۱۴۰

محمد بن مظفر، مبارز الدین، از آل مظفر:

۲۴۲

محمد بن ملک‌شاه، از سلاجقه: ۸۹

محمد پنجم، از شرفای فلالی: ۶۸

محمد پنجم، از مرینیان: ۶۰

محمد پنجم، از نصیریان: ۴۲

محمد پنجم الفانی، از نصیریان: ۴۲

محمد پنجم المتوکل، از حفصیان: ۶۴

محمد دوم المهدی ، امویان اسپانیا : ۳۲
 محمد دهم الاحنف ، از نصیریان : ۴۳
 محمد سوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 محمد سوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 محمد سوم ، از مرینیان : ۵۹
 محمد سوم ابن عبدالله ، از شرفای فلالی :
 ۶۸
 محمد سوم القسری ، از وطاسیان : ۶۰
 محمد سوم المخلوع ، از نصیریان : ۴۲
 محمد سوم المستعلی ، از حمودیان : ۳۸
 محمد سوم المستکفی ، از امویان اسپانیا :
 ۳۳
 محمد سوم المنتصر ، از حفصیان : ۶۳
 محمد سوم لشکری ، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 محمد شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 محمد شاه ، از سلاطین جونپور : ۲۹۴
 محمد شاه ، از سلاطین مغول هند : ۲۶۰
 محمد شاه ، از سلغریان : ۱۹۲
 محمد شاه ، از قاجاریه : ۲۶۴
 محمد شاه اول ، علاءالدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۴
 محمد شاه دوم ، غیاث‌الدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۵
 محمد شاه چهارم ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 محمد شاه سوم ، ناصرالدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۵
 محمد شاه سوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۹
 محمد ششم ، از حفصیان : ۶۵
 محمد ششم ، از مرینیان : ۶۰
 محمد ششم ، از نصیریان : ۴۲

محمد ابن یوسف ، از شرفای فلالی : ۶۸
 محمد پنجم (رشاد) ، از سلاطین عثمانی :
 ۲۱۰
 محمد پنجم عادلشاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۶
 محمد چهارم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 محمد چهارم ، از مرینیان : ۶۰
 محمد چهارم ، از نصیریان : ۴۲
 محمد چهارم ابن عبدالرحمان ، شرفای فلالی :
 ۶۸
 محمد چهارم المنتصر ، از حفصیان : ۶۴
 محمد حسن خان ، از قاجاریه : ۲۶۴، ۲۶۲
 محمد خان سور ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 محمد خدا بنده ، از صفویان : ۲۵۵
 محمد خدا بنده الجایتو ، از ایلخانیان : ۲۲۶
 محمد خلجی ، اختیارالدین ، از سرداران
 غوری : ۲۷۷
 محمد دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 محمد دوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 محمد دوم ، از سلاطین عثمانی : ۱۱۲
 محمد دوم فاتح ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
 محمد دوم ، از سلجوقیان : ۱۷۹
 محمد دوم ، از قرامانیان :
 محمد المنتصر ، از حفصیان : ۶۳
 محمد دوم ، از سلاجقه کرمان
 محمد دوم ابن محمد ، از شرفای فلالی :
 ۶۸
 محمد دوم البرتقالی ، از وطاسیان : ۶۰
 محمد دوم السعید ، از مرینیان : ۵۹
 محمد دوم الفقیه ، از نصیریان : ۴۲
 محمد دوم المعتصم ، از حمودیان : ۳۸
 محمد دوم المعتمد ، از عباسیان : ۳۹
 محمد دوازدهم الزغل ، از نصیریان : ۴۳

- محمد ششم ، وحیدالدین ، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
محمد شیبانی ، از شیبانیان : ۲۳۴
محمد ظاهرشاه ، از پادشاهان افغان : ۳۱۱
محمد عقیلی : ۹۵
محمدعلی‌پاشا : ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۱۰
محمدعلی ، از زندیه : ۲۶۲
محمدعلی‌شاه ، از قاجاریه : ۲۶۴
محمدعین‌الدوله ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
محمد فاتح ، از سلاطین عثمانی : ۲۴۸
۲۹۹
محمدکریم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
محمدکریم‌خان ، از زندیه : ۲۶۲
محمد گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۶
محمد گرای چهارم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
محمد گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۶
محمد گرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
محمد میرزا ، از ترکمانان آق قویونلو : ۲۵۲
محمد هشتم ، از نصیریان : ۴۲
محمد هشتم المستمسک ، از نصیریان : ۴۲
محمد هفتم المستعین ، از نصیریان : ۴۲
محمد نهم الصنیر ، از نصیریان : ۴۲
محمد یحیی ، از بنی قاسم : ۱۲۰
محمد یعقوب خان ، از پادشاهان افغان : ۳۱۱
محمود ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
- محمود ، از آل مرداس : ۹۷
محمود ، از جلایریان : ۲۴۴
محمود ، از آل مظفر : ۲۴۳
محمود ، ناصرالدین ، از اتابکان زنکی : ۱۸۹، ۱۸۷
محمود ، ناصرالدین ، از ارتقیه : ۱۸۴
محمود ، رشیدالدوله ، از آل مرداس : ۹۷
محمود ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
محمود : ۲۲۱
محمود ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
محمود ، از شدادیان : ۱۴۶
محمود ، از صفاریان : ۱۶۳
محمود ، بدرالدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
محمود ، پسر میرویس افغان : ۲۵۸
محمود الصالح ، از ارتقیه : ۱۸۵
محمود اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
محمود اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
محمود اول ، ناصرالدین ، از سلجوقیان : ۱۷۸
محمود اول بگرا ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
محمود بن ابی سعید ، از تیموریان : ۲۴۶
محمود بن بابر ، از تیموریان : ۲۴۶
محمود بن زنکی ، نورالدین ، از زنکیان : ۱۸۷
محمود بن سبکتکین : ۲۶۹
محمود دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
محمود دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
محمود سوم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
محمودشاه ، غیاث‌الدین ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
محمود شاه ، از سلاطین جونپور : ۲۹۴

مرزبان شمس‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۰
 مرزبان صمصام‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۰
 مرزبان عمادالدین ، از آل بویه : ۱۵۱
 مرزبان اول ابن محمد ، از آل مسافر : ۱۴۰
 مرزبان بن محمد ، از شدادیان : ۱۴۵
 مرزبان دوم ابن اسماعیل بن وهسودان ، از
 آل مسافر : ۱۴۰
 مروان بن الحکم ، از بنی امیه : ۲۰
 مروان دوم ملقب به الحمار : ۲۱
 مروان گالیسی : ۳۴
 مروانیان : ۹۱
 مرینیان : ۵۹
 مسافر بن ابراهیم ، از آل مسافر : ۱۴۰
 مسترشد ، از خلفای عباسی : ۸۹، ۲۵
 مستضیٰ ، از خلفای عباسی : ۲۵
 مستظهر ، از خلفای عباسی : ۲۵
 مستعصم ، از خلفای عباسی : ۲۷۸، ۲۷، ۲۵
 مستعلی ، از خلفای فاطمی : ۱۹۵، ۸۴، ۸۱
 مستعین ، از خلفای عباسی : ۲۶، ۲۵
 مستکفی ، از خلفای عباسی : ۲۶، ۲۵
 مستکفی دوم ، از خلفای عباسی : ۲۵
 مستمسک ، از خلفای عباسی : ۲۵
 مستنجد ، از خلفای عباسی : ۲۶، ۲۵
 مستنصر ، از خلفای عباسی : ۲۷۸، ۲۵
 مستنصر ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 مسعود ، فخرالدین ، از غوریان : ۲۷۲
 مسعود ، از غزنویان : ۲۷۰
 مسعود اول ، از سلاطین غزنوی : ۱۶۲ ،
 ۲۶۸
 مسعود اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 مسعود اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
 مسعود اول بن مودود ، از ارتقیه : ۱۸۸

محمود شاه ، ناصرالدین ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴، ۲۸۳
 محمود شاه ، از سلاطین افغان : ۳۰۱
 محمود شاه اول خلجی : ۲۹۶
 محمود شاه اول ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
 محمود شاه اول ، ناصرالدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۴
 محمود شاه دوم ، ناصرالدین از سلاطین
 دهلی : ۲۷۵
 محمود غازان ، از ایلخانیان : ۲۲۶
 محمود غزنوی ، از غزنویان : ۱۶۵، ۱۵۳
 ۲۸۸
 محمود کاشغری : ۱۷۵
 محی‌الدین ارسلان‌شاه اول ، از سلجوقیان :
 ۱۷۹
 محی‌الدین اورنگ زیب ، عالمگیر اول ،
 از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
 محی‌الدین تورانشاه اول ، از سلاجقه کرمان :
 ۱۷۹
 محی‌الدین طغرل‌شاه ، از سلاجقه کرمان :
 ۱۸۰
 مرابطون : ۵۶، ۳۶
 مراد ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 مراد اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
 مراد بخش ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
 مراد پنجم ، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
 مراد چهارم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 مراد دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
 مراد سوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 مراد گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 مرتضی : ۲۳۱
 مرداویج بن زیار ، از زیاریان : ۱۴۸

معز، شرف‌الدوله، از بنی‌زیری: ۵۴، ۵۳
مفیه‌الدین محمد اول، از سلاجقه کرمان :
۱۸۰

مفیه‌الدین محمود دوم، از سلجوقیان :
۱۷۸

مقتدر، از خلفای عباسی : ۲۵

مقتدی، از خلفای عباسی : ۲۵

مقتفی، از خلفای عباسی : ۲۵

مقصود گرای، از خانهای گرای : ۲۳۸

مقلد، حسام‌الدوله، از بنی‌عقیل : ۹۴

مکتفی، از خلفای عباسی : ۲۴

ملك بن علی — پیغو : ۱۶۹

ملك دانشمندغازی، از دانشمندیه : ۲۰۲

ملك ذوالقرنین، از دانشمندیه : ۲۰۴

ملك ذوالنون، از دانشمندیه : ۲۰۲

ملك راجا فاروقی، از سلاطین فاروقی :
۳۰۲

ملك سرور خواجه جهان، از سلاطین

جونپور : ۲۹۴

ملكشاه، از سلاجقه روم : ۱۹۸

ملكشاه (اول)، جلال‌الدوله از سلاجقه

بزرگ : ۱۸۱، ۱۷۸، ۹۲

ملكشاه دوم، معزالدین، از سلاجقه بزرگ:

۱۷۸

ملك شمس‌الدین ابراهیم، از دانشمندیه :

۲۰۲

ملك شمس‌الدین اسماعیل، از دانشمندیه :

۲۰۲

ملك عمادالدین ذوالنون، از دانشمندیه :

۲۰۲

ملك مجاهد جمال‌الدین‌غازی، از دانشمندیه:

۲۰۲

مسعود اول، از زنگیان : ۱۸۷

مسعود بن محمد، از سلجوقیان : ۱۹۰، ۸۹

مسعودخان، از سلاطین مالوا : ۲۹۶

مسعود دوم، از سلجوقیان : ۱۹۹

مسعود دوم، از غزنویان : ۲۶۸

مسعود دوم، از زنگیان : ۱۸۷

مسعود دوم، از آل افراسیاب : ۱۷۲

مسعود سوم، از سلجوقیان : ۱۹۹

مسعود سوم، از غزنویان : ۲۶۸

مسلم، شرف‌الدوله، از بنی‌عقیل : ۹۴

مسلم بن قریش : ۹۵

مشراف‌الدوله حسن، از آل بویه : ۱۵۰

مصطفی اول، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹

مصطفی چهارم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹

مصطفی دوم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹

مصطفی سوم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹

مصعب، نورالدوله، از بنی‌عقیل : ۹۴

مطیع، خلیفه عباسی : ۲۵

مظفر، شرف‌الدین، از آل مظفر : ۲۴۲

مظفرالدین ابوسعید، از شیبانیان : ۲۳۴

مظفرالدین زنکی، از سلغریان : ۱۹۲

مظفرالدین سنقر، از سلغریان : ۱۹۲

مظفرالدین شاه از قاجاریه : ۲۶۴

مظفرالدین قزل ارسلان عثمان، از

ایلدگریان : ۱۹۰

مظفردوم، از سلاطین گجرات : ۲۹۱

مظفر سوم، از سلاطین گجرات : ۲۹۱

مظفر (شاه) اول، از سلاطین گجرات :

۲۹۲

مظفرشاه، شمس‌الدین، از سلاطین بنگال :

۲۸۴

مظفریان : ۲۴۰

ملك محمد، ازدانשמندیه : ۲۰۲
 ملك نظام‌الدین‌یاغی (یغی)، ازدانשמندیه :
 ۲۰۲
 ملكه تندو : ۲۴۴
 ملوك الجبال : ۱۳۸
 ميلكوف : ۲۰۲
 معاوية بن ابي سفيان : ۲۲، ۲۱، ۱۹
 معاوية دوم، ازامویان : ۲۱
 معتز، از خلفای عباسی : ۲۳
 معتصم، از خلفای عباسی : ۲۴
 معتضد، از خلفای عباسی : ۷۶، ۲۶، ۲۴
 معتضددوم، از خلفای عباسی : ۲۶
 معتمد، از خلفای عباسی : ۱۶۰، ۳۷، ۲۴
 معتمدالدوله قراوش، از بنی‌عقیل : ۹۴
 معز، از خلفای فاطمی : ۸۱
 معزالدوله احمد، از آل‌بویه : ۱۵۱، ۱۵۰
 معزالدوله ثمال، از آل‌مرداس : ۹۷
 معزالدوله خسروشاه، از غزنویان : ۲۶۹
 معزالدوله منذر دوم، از بنی‌تجیب : ۴۰
 معزالدین : ۲۷۳
 معزالدین ارسلان، از سلاجقه : ۱۷۹
 معزالدین اسماعیل، از ایوبیان : ۱۰۲
 معزالدین بهرامشاه، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 معزالدین جهاندار، از سلاطین دهلی :
 ۳۰۵
 معزالدین سنجر، از سلجوقیان : ۱۷۸
 معزالدین کیقباد، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 معزالدین مبارکشاه دوم : ۲۷۵
 معزالدین ملک‌شاه دوم، از سلاجقه : ۱۷۸
 معزی، سلسله : ۲۷۴
 معن، بنو : ۹۵

معین‌الدین اکبردوم، از سلاطین مغول
 هند : ۳۰۶
 معین‌الدین لقمان اول، از ارتقیه : ۱۸۴
 معین‌الدین ملک‌شاه سوم، از سلجوقیان :
 ۱۷۸
 مماليك : ۱۲۵، ۱۰۵
 میلان اول، ابو‌الهی‌جاء، از روادیان :
 ۱۴۳
 میلان دوم ابن وهسودان، از روادیان :
 ۱۴۳
 مملوك، سلاطین : ۲۷۴
 مه‌الدین اسماعیل دوم، از رسولیان :
 ۱۲۴
 مه‌الدین عمردوم، از رسولیان : ۱۲۴
 منتشاغلری : ۲۱۰
 منتصر، از خلفای عباسی : ۲۳
 منذر، از امویان اسپانیا : ۳۲
 منذر اول‌المقصور، از بنی‌تجیب : ۴۰
 منصور، از آل‌مظفر : ۲۴۲
 منصور، از بنی‌حماد : ۵۳
 منصور، بهاء‌الدوله، از بنی‌مزید : ۸۸
 منصور، از خلفای عباسی : ۲۴، ۳۶،
 ۱۱۷
 منصور، از خلفای فاطمی : ۸۱
 منصور از مروانیان : ۹۱
 منصور ارسلان‌خان : ۱۷۱
 منصور بن بلکین، از بنی‌زیری : ۵۳
 منصور دوم، از سامانیان : ۱۵۹
 منگلی‌گرای، از خانهای گرای : ۲۳۲
 ۲۳۶
 منگلی‌گرای دوم، از خانهای گرای :
 ۲۳۸

- منگو، ازغولان : ۲۲۰
 منگوتیمور: ۲۲۹، ۱۹۳
 منوچهر بن شاور اول، از شدادیان: ۱۴۵
 موحدون : ۴۳
 مودود، رکن‌الدین، از ارتقیه : ۱۸۴
 مودود، قطب‌الدین، از آل زنکی: ۱۸۷
 مودود، ازغز نوین : ۲۶۸، ۱۶۲
 موسی، ازایلخانیان : ۲۲۶
 موسی، ابوالفتح، از شدادیان : ۱۴۵
 موسی، برهان‌الدین، از قرامانیان :
 ۲۰۵
 موسی، ازمرینیان : ۶۰
 مولای اسماعیل، ازشرافای فلالی : ۷۰
 مولای الرشید، ازشرافای فلالی : ۷۰
 مؤیدالدوله علی، ازآلبویه : ۱۵۱
 مهندی، از خلفای عباسی: ۲۴
 مهدی، از خلفای عباسی : ۲۴
 مهرمردان، از آل باوند : ۱۳۶
 میرانشاه، از تیموریان : ۲۴۷
 میران مبارک خان اول، از سلاطین فاروقی:
 ۳۰۲
 میران محمد اول، از سلاطین گجرات :
 ۲۹۱
 میران محمد اول، از سلاطین فاروقی :
 ۳۰۲
 میران محمد دوم، از سلاطین فاروقی :
 ۳۰۲
 میرویس : ۲۵۸
 مینگ، سلسله : ۲۲۱
 مینورسکی، ولادیمیر : ۱۴۱
- ن
 نادرشاه : ۳۱۱، ۳۰۹
 نادرشاه (طهماسب قلی خان) : ۲۵۹
 نازک، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 ناصر، از بنی حماد : ۵۳
 ناصر، از خلفای عباسی : ۱۹۶، ۲۵
 ناصرالدوله، از آل باوند : ۱۴۷
 ناصرالدوله بادیس، از بنی زیری : ۵۳
 ناصرالدوله حسن، از حمدانیان : ۸۵
 ناصرالدوله سبکتکین، ازغز نوین : ۲۶۸
 ناصرالدین ارتقارسلان، از ارتقیه : ۱۸۵
 ناصرالدین خسرو شاه، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 ناصرالدین شاه، از قاجاریه : ۲۶۴
 ناصرالدین قباچه : ۲۷۸
 ناصرالدین محمد، از سلاطین مغول‌هند:
 ۳۰۶
 ناصرالدین محمد، از دانشمندیه : ۲۰۳
 ناصرالدین محمدشاه سوم، از سلاطین دهلی:
 ۲۷۵
 ناصرالدین محمود، از اتابکان زنکی :
 ۱۸۹، ۱۸۷
 ناصرالدین محمود، از ارتقیه : ۱۸۴
 ناصرالدین محمود اول، از سلاجقه: ۱۷۸
 ناصرالدین محمود شاه، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۴، ۲۸۳
 ناصرالدین محمود شاه اول، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۴
 ناصرالدین محمود شاه دوم، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۵
 ناصرالدین نصره شاه از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴

- ناصرالدین همایون ، از سلاطین مغول‌هند :
۳۰۵
- ناصرخان ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
- ناصرخان : ۳۰۳
- ناصرخان محمود دوم ، از سلاطین گجرات :
۲۹۱
- ناصرشاه ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- نجاحی ، امرای : ۱۲۳
- نجاحیان : ۱۲۲
- نجم‌الدوله قارن ، از آل باوند : ۱۳۷
- نجم‌الدین آلپی ، از ارتقیه : ۱۸۴
- نجم‌الدین ایلغار ی اول ، از ارتقیه :
۱۸۴
- نجم‌الدین عمارة الیمنی : ۱۲۳
- نجم‌الدین غازی اول ، از ارتقیه : ۱۸۵
- نجم‌الدین غازی دوم ، از ارتقیه : ۱۸۵
- نحاس‌پاشا : ۱۱۳
- نزار ، پسر مستنصر خلیفه فاطمی : ۸۴
- نزاری ، فرقه : ۱۹۴
- نصر ، از بنی عقیل : ۹۵
- نصر ، از نصیریان : ۴۲
- نصر ، تاج‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
- نصر ، نظام‌الدوله ، از مروانیان : ۹۱
- نصرالدوله احمد (محمد بن مروان) ، از
مروانیان : ۹۱
- نصرالدین حسین ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸
- نصرالدین یوسف ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸
- نصر اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
- نصر اول ابن احمد ، از سامانیان : ۱۵۹
- ۱۶۲، ۱۶۰
- نصر بن مروان : ۹۲
- نصرة‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
- نصرة‌الدین ابوبکر ، از ایلدگزیان : ۱۹۰
- نصرة‌الدین پهلوان محمد ، از ایلدگزیان :
۱۹۰
- نصرة‌الدین یحیی ، از آل مظفر : ۲۴۲
- نصرت شاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
- نصرت شاه ، ناصرالدین ، از سلاطین بنگال :
۲۸۴
- نصرت شاه بن سید حسن : ۲۸۶
- نصردوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
- نصردوم ، از آل مرداس : ۹۷
- نصیریان (بنو الاحمر) : ۴۲
- نظام ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
- نظام‌الدوله نصر ، از مروانیان : ۹۱
- نظام‌الدین یحیی ، از صفاریان : ۱۶۴
- نظام‌خان سکندر دوم ، از سلاطین دهلی :
۲۷۶
- نظام شاهیان ، سلسله : ۳۰۰
- نفیسی ، سعید : ۱۵۸
- نکوپیک (نیکوپای) : ۲۲۳
- نوح ، از سامانیان : ۱۶۰
- نورالدوله دبیس اول ، از بنی مزید : ۸۸
- نورالدوله دبیس دوم ، از بنی مزید : ۸۸
- نورالدوله مصعب ، از بنی عقیل : ۹۴
- نورالدین ارسلان‌شاه اول ، از زنگیان :
۱۸۷
- نورالدین ارسلان‌شاه دوم ، از زنگیان :
۱۸۷
- نورالدین اسماعیل ، از زنگیان : ۱۸۷
- نورالدین جهانگیر ، از سلاطین مغول‌هند :
۳۰۵

- نورالدین زنکی: ۱۰۲،۸۳
 نورالدین عمر اول، از رسولیان: ۱۲۴
 نورالدین محمد، از ارتقیه: ۱۸۴
 نورالدین محمود بن زنکی از زنکیان: ۱۸۷
 نور دولت گرای، از خانهای گرای: ۲۳۶
 نورمانها: ۵۲
 نوروز احمد، از شبانیان: ۲۳۴
 نوروز بیگ محمد: ۲۲۹
 نیکل، ا. ر.: ۳۶
 نیکوسیر، از سلاطین مغول هند: ۳۰۶
 و
 واثق (اول)، از خلفای عباسی: ۲۶، ۲۴
 واثق دوم، از خلفای عباسی: ۲۶
 واسکوداگاما: ۲۹۲
 واسمر، ر.: ۱۵۸
 وطاسیان، سلسله: ۵۹
 وفد، حزب: ۱۱۳
 واگهلاها: ۲۹۲
 وثاب: ۹۸
 ورنکل، شاهان: ۲۹۹
 وشمگیر، ظهیرالدوله، از زیاریان: ۱۴۸
 ولاش، از آل باوند: ۱۳۶
 ولی‌الله، از سلاطین بهمنی: ۲۹۸
 ولی‌الله دهلوی: ۳۰۸
 ولی‌الدوله خلف بن احمد، از صفاریان: ۱۶۲
 ولید، از شرفای مراکش: ۶۷
 ولید اول، از بنی‌امیه: ۲۲، ۲۱
 ولید دوم، از بنی‌امیه: ۲۱
 وهابیه (آل سعود): ۱۳۱، ۱۲۹، ۷۴
 وهسودان بن مملان، از روادیان: ۱۴۳
 ویتولد، امیر لیتوانی: ۲۳۱
 ویجایا ناگاریا ویجایانگر: ۲۹۹، ۲۸۱
 ویلیام روبروکی، راهب آلمانی: ۲۲۴
 ه
 هادی، از خلفای عباسی: ۲۴
 هاردی، پ: ۳۰۴، ۲۸۲
 هارون، از بنی‌طولون: ۷۶
 هارون: ۱۷۳
 هارون التوتناش: ۱۶۷
 هارون الرشید: ۵۱، ۲۴
 هاشم، خاندان، ۲۷
 هانری سوم: ۶۲
 هرمنز: ۱۲۸
 هزبرالدین داود، از رسولیان: ۱۲۵
 هشام، از امویان: ۱۲۰، ۳۲، ۲۲، ۲۱
 هشام، از شرفای فلالی: ۶۸
 هشام دوم المؤید، از امویان اسپانیا: ۳۲
 هشام سوم المعتد، از امویان اسپانیا: ۳۲
 هلاکو خان: ۲۲۶، ۲۸
 همایون، از سلاطین مغول هند: ۲۸۹
 ۳۰۷، ۳۰۵
 همایون ظالم، علاءالدین، از سلاطین بهمنی: ۲۹۸
 هندال، قطب‌الدین، از سلاطین کشمیر: ۲۸۷
 هندوشاهان، سلسله: ۲۷۶
 هوارت، کلمان: ۱۴۹
 هودی، سلسله: ۵۷
 هودیان: ۳۶

هیگ، ت. و. : ۲۹۷

ی

یادگار محمد ، از تیموریان : ۲۴۶

یبنفشاه ، ملک جند : ۱۶۷

یحیی ، نصره‌الدین ، از آل مظفر : ۲۴۲

یحیی ، از بنی زیری : ۵۳

یحیی ، حمیدالدین ، از بنی قاسم : ۱۲۰

یحیی ، از رسولیان : ۱۲۴

یحیی ، نظام‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۴

یحیی ، از سامانیان : ۱۶۰

یحیی‌القادر ، از بنی ذولنون : ۴۰، ۳۹

یحیی ، ابوزکریا ، از وطاسیان : ۱۶۴، ۶۰

یحیی‌المأمون : ۳۹

یحیی‌المظفر ، از بنی تجیب : ۴۰

یحیی‌الهادی‌الی‌الحق اول ، از بنی رسی :

۱۱۸

یحیی‌الهادی‌الی‌الحق دوم ، از بنی رسی :

۱۱۹

یحیی‌بن‌ابراهیم ، از مرابطون : ۵۶

یحیی‌بن‌عمر ، از مرابطون : ۵۶

یحیی‌بن‌غانیه ، از مرابطون : ۵۷

یحیی‌محمود‌المتوکل ، از بنی قاسم : ۱۲۰

یحیی‌اول ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌اول ، از حفصیان : ۶۳

یحیی‌اول ، از حفصیان : ۳۸

یحیی‌اول‌المعتلی ، از حمودیان : ۳۸، ۳۳

یحیی‌چهارم ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌دوم ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌چهارم ، از حفصیان : ۶۴

یحیی‌دوم ، از حمودیان : ۳۸

یحیی‌دوم‌الوائق ، از حفصیان : ۶۳

یحیی‌سوم‌المقدام ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌سوم‌المنتخب ، از حفصیان : ۶۳

یزدگرد ، تاج‌الدوله ، از آل باوند : ۱۳۷

یزید ، از شرفای فلالی : ۶۸

یزید اول ، از امویان : ۲۱

یزید سوم ، از امویان : ۲۱

یزیدیان : ۱۴۰

یسومنگو ، از جغتائیان : ۲۲۳

یسون‌تیمور ، از جغتائیان : ۲۲۴

یسون‌تیمور ، از مغولان : ۲۲۰

یسوگای : ۲۱۶

یعربی : ۱۲۹

یعربی ، امامان : ۱۲۸

یعقوب ، از آل افراسیاب : ۱۷۱

یعقوب ، از امرای کشمیر : ۲۸۸

یعقوب ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲

۲۵۳

یعقوب‌بن‌افلح ، از رستمیان : ۴۸

یعقوب‌بن‌لیث ، از صفاریان : ۱۶۲، ۱۵۸

یقظان‌بن‌محمد ، از رستمیان : ۴۸

یمین‌الدوله بهرامشاه ، از غزنویان : ۲۶۹

یمین‌الدوله محمود ، از غزنویان : ۲۶۸

یوسف ، صلاح‌الدین ، از ایوبیان : ۱۲۵

یوسف ابوحاتم ، از رستمیان : ۴۸

یوسف ، از شرفای فلالی : ۶۸

یوسف ، ابویعقوب ، از قرامطه : ۱۱۶

یوسف ، نصرالدین ، از سلاطین کشمیر :

۲۸۸

یوسف ، جمال‌الدین ، از مالیک برجی

۱۰۷

یوسف‌المنصور‌الداعی ، از زیدیان یمن : ۱۲۱

یوسف‌المنصور‌الداعی ، از بنی رسی : ۱۱۸

یوسف‌المؤمن ، از بنی هود : ۴۰

یوسف دوم، از رسولیان : ۱۲۴	یوسف اول، از رسولیان : ۱۲۴
یوسف دوم، از نصیریان : ۴۲	یوسف اول ، از نصیریان : ۴۲
یوسف سوم، از نصیریان : ۴۲	یوسف اول قادرخان ، از آل افراسیاب :
یوسف شاه ، شمس‌الدین ، از سلاطین	۱۷۱
بنگال : ۲۸۴	یوسف بلکین اول، از بنی‌زیری : ۵۳
یوسف عادل خان، از عادلشاهیان : ۳۰۰	یوسف بن تاشفین، از مرابطون : ۵۶
یولق ارسلان ، حسام‌الدین ، از ارتقیه :	یوسف چهارم، از نصیریان : ۴۳
۱۸۴	یوسف خاص : ۱۷۵
	یوسف دوم، از آل افراسیاب : ۱۷۳